



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حکومت سندھ تعلیم اعلیٰ سیکشن 2020

منع قانون جدید

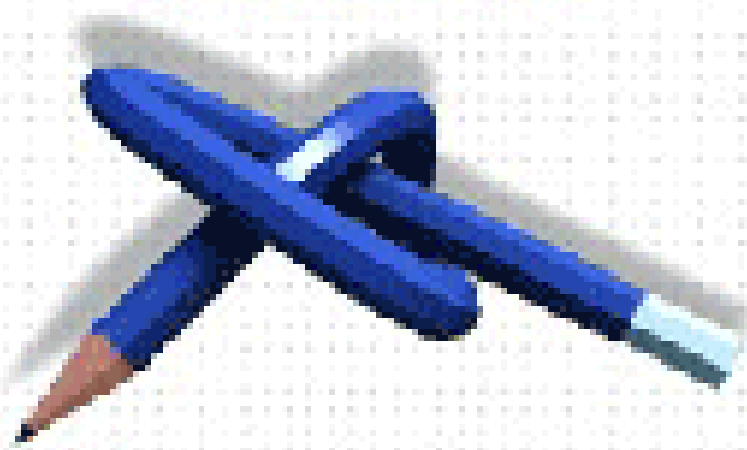
(جلد دوم)

کتاب نگار تعلیم سندھ

پرنسپل سیکشن تعلیم اعلیٰ سیکشن سندھ حکومت سندھ

سید علی شہرستانی

مترجم: سید ہادی حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منع تدوین الحدیث

نویسنده:

علی شهرستانی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	منع تدوین حدیث جلد ۲
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	حاکمان و روند عادی سازی فقه حکومتی
۱۹	اشاره
۳۷	مثال هایی گویا بر مخالفت صحابی با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۹	خلاصه و نتیجه بحث
۶۱	تدوین کدام حدیث در عصر ابن عبدالعزیز؟!
۶۷	پرسش و سنجش
۶۹	نگرش اهل بیت علیهم السلام
۹۸	بیم و تثبیت
۱۱۲	عمر و امویان
۱۱۸	انگاره حجیت قول صحابی
۱۳۱	مراحل سه گانه جلوگیری از تدوین حدیث
۱۳۱	اشاره
۱۳۳	مرحله اول
۱۳۶	مرحله دوم
۱۵۱	مرحله سوم
۱۶۱	چکیده عامل پایانی
۱۷۴	مراحل منع
۱۷۴	اشاره
۱۷۶	۱. شیوع پدیده کثرت حدیث

۱۷۷	۲ . منع ابوبکر از حدیث گویی و سوزاندن احادیثِ مُدوّن خود
۱۷۷	۳ . دستور عمر به صحابه برای کاستن از نقل حدیث
۱۷۷	۴ . جمع آوری مدوّنات صحابه و سوزاندن آن ها
۱۷۹	۵ . زندانی ساختن بعضی از صحابه و اعلامِ عمومی بر ترک نقل و تدوین حدیث
۱۸۰	۶ . انحصار عمل به قرآن
۱۸۱	۷ . اجازة اجتهاد و قیاس
۱۸۱	۸ . تلاش برای انحصار اجتهاد
۱۸۲	چکیده مطالب
۱۸۲	امر اول
۱۸۲	اشاره
۱۸۵	بیم صحابه از کتابتِ رأی (نه حدیث)
۱۹۱	امر دوم (پیدایش دو مکتب ، که در اصول و میانی با هم ناسازگارند)
۱۹۱	اشاره
۱۹۴	موضع امام علی علیه السلام
۲۰۱	دلیل ها و شاخص ها
۲۱۰	میان دو خط مشی
۲۱۲	تثبیتِ دو روش در دوره امویان
۲۱۲	اشاره
۲۱۴	۱ . خلفا و تدوین حدیث
۲۲۹	۲ . اهل بیت علیهم السلام و تدوین
۲۲۹	اشاره
۲۴۱	امام علی بن ابی طالب علیه السلام
۲۴۹	حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۲۵۱	امام حسن علیه السلام
۲۵۲	امام حسین علیه السلام
۲۵۶	امام سجاد علیه السلام

- ۲۶۱ امام محمد باقر علیه السلام
- ۲۶۹ امام جعفر صادق علیه السلام
- ۲۷۶ امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۱ امام رضا علیه السلام
- ۲۹۸ امام جواد علیه السلام
- ۳۰۲ امام هادی علیه السلام
- ۳۰۵ امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۱۰ امام مهدی علیه السلام
- ۳۱۷ چهار صد اصل
- ۳۱۷ اشاره
- ۳۳۲ شیعه و بهره گیری از اصول
- ۳۳۹ نویسندگان کتب اربعه و استفاده آن ها از اصول چهار صدگانه
- ۳۴۹ نمونه های تطبیقی فقه دو مکتب
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۳ ۱. ارث
- ۳۵۷ ۲. مسئله ای در صید
- ۳۶۰ ۳. حد شرابخوار
- ۳۶۹ ۴. دیه دندان ها
- ۳۷۷ انگیزه های تحریف و انحراف
- ۳۷۷ اشاره
- ۴۰۵ نتیجه
- ۴۱۵ سخن پایانی
- ۴۱۷ منابع و مأخذ
- ۴۵۲ درباره مرکز

سرشناسه: شهرستانی، سیدعلی، ۱۳۳۷-

عنوان قرارداد: منع تدوین الحدیث. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: منع تدوین حدیث [کتاب]: انگیزه ها و پیامدها، بررسی ریشه ها و روش های دو مکتب حدیثی مسلمین / نویسنده سیدعلی شهرستانی؛ مترجم سیدهادی حسینی؛ تهیه کننده اداره ترجمه، اداره کل پژوهش مجمع جهانی اهل بیت (ع).

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، معاونت فرهنگی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۷۸۸ ص.

فروست: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، معاونت فرهنگی؛ ۶۸۶.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۵۹۶-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۷۵۶ - ۷۸۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: حدیث -- منع تدوین

شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). معاونت فرهنگی

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

رده بندی کنگره: BP۱۱۳/۱/ش ۹م ۸۰۴۱ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۶۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۹۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

حاکمان و روند عادی سازی فقه حکومتی ۸

مثال هایی گویا بر مخالفت صحابی با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله . ۲۵

خلاصه و نتیجه بحث ۳۷

تدوین کدام حدیث در عصر ابن عبدالعزیز!؟ ۴۸

پرسش و سنجش ۵۴

نگرش اهل بیت علیهم السلام ۵۷

بیم و تثبیت ۷۹

عمر و امویان ۹۳

انگاره حجیت قول صحابی ۹۸

مراحل سه گانه جلوگیری از تدوین حدیث ۱۱۱

مرحله اول ۱۱۳

مرحله دوم ۱۱۶

مرحله سوم ۱۳۰

چکیده عامل پایانی ۱۳۸

مراحل منع ۱۵۰

۱. شیوع پدیده کثرت حدیث ۱۵۲

۲. منع ابوبکر از حدیث گویی و سوزاندن احادیث مُدوّن خود ۱۵۳

۳. دستور عمر به صحابه برای کاستن از نقل حدیث ۱۵۳

۴. جمع آوری مدوّنات صحابه و سوزاندن آن ها ۱۵۳

۵. زندانی ساختن بعضی از صحابه و اعلامِ عمومی بر ترکِ نقل و تدوین حدیث ۱۵۵

۶. انحصار عمل به قرآن ۱۵۶

۷. اجازه اجتهاد و قیاس ۱۵۶

۸. تلاش برای انحصار اجتهاد ۱۵۷

چکیده مطالب ۱۵۹

بیم صحابه از کتابتِ رأی (نه حدیث) ۱۶۱

امر دوم (پیدایش دو مکتب، که در اصول و مبانی با هم ناسازگارند) ۱۶۶

موضع امام علی علیه السلام ۱۷۰

دلیل ها و شاخص ها ۱۷۶

میان دو خط مشی ۱۸۳

تثبیت دو روش در دوره امویان ۱۸۵

۱. خلفا و تدوین حدیث ۱۸۷

۲. اهل بیت علیهم السلام و تدوین ۲۰۰

امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۱۲

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۲۰

امام حسن علیه السلام ۲۲۲

امام حسین علیه السلام ۲۲۴

امام سجاد علیه السلام ۲۲۷

امام محمد باقر علیه السلام ۲۳۲

امام جعفر صادق علیه السلام ۲۴۰

امام کاظم علیه السلام ۲۴۷

امام رضا علیه السلام ۲۶۱

امام جواد علیه السلام ۲۶۷

امام هادی علیه السلام ۲۷۱

امام حسن عسکری علیه السلام ۲۷۴

امام مهدی علیه السلام . ۲۷۹

چهار صد اصل ۲۸۶

شیعه و بهره گیری از اصول ۳۰۰

نویسندگان کتب اربعه و استفاده آن ها از اصول چهار صد گانه ۳۰۶

نمونه های تطبیقی فقه دو مکتب ۳۱۶

ص: ۷

۱. ارث ۳۲۱

۲. مسئله ای در صید ۳۲۵

۳. حد شرابخوار ۳۲۸

۴. دیه دندان ها ۳۳۶

انگیزه های تحریف و انحراف ۳۴۳

نتیجه ۳۶۸

سخن پایانی ۳۷۸

منابع و مآخذ ۳۸۱

ص: ۹

حاکمان و روند عادی سازی فقه حکومتی

اشاره

شافعی در کتاب الأُمّ از طریق عبید بن رفاعه از پدرش روایت می کند که :

معاویه به مدینه آمد و با مردم نماز گزارد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را نخواند و هنگامی که به رکوع رفت و بلند شد ، تکبیر نگفت!

پس از سلام ، مهاجران و انصار ندا دادند که : از نمازت دزدیدی! بسم الله کجا رفت؟ تکبیر پیش و پس از رکوع را چه کردی؟

معاویه نماز دیگری را با آنان خواند ، و آنچه را جا انداخته بود آورد .(۱)

شافعی - پیش از این حدیث - از انس بن مالک روایت می کند که گفت :

معاویه در مدینه نماز گزارد ، قرائت را به جهر آورد ، بسم الله را برای سوره فاتحه گفت و برای سوره بعد از آن نخواند ، و آن گاه که [برای سجده] خم شد ، تکبیر نگفت تا اینکه نماز را تمام کرد .

۱- . الأُمّ ۱: ۱۰۸؛ سنن دارقطنی ۱: ۳۱۱، حدیث ۳۴؛ سنن بیهقی ۲: ۴۹؛ حدیث ۲۳۳۹؛ التدوین فی اخبار قزوین ۱: ۱۵۴ .

چون سلام داد، مهاجرانی که آن را شنیدند از هر سو نداد دادند: ای معاویه، از نماز دزدیدی یا فراموش کردی؟

پس از آن، چون نماز گزارد، بسم الله را برای سوره بعد آورد و هنگامی که برای سجده خم شد، تکبیر گفت. (۱).

از زُهری نقل شده که:

اول کسی که بسم الله را در مدینه به اخفات خواند، عَمْرُو بن سعید بن عاص است. (۲).

فخر رازی در احکام البسمله بر کلام زُهری، این گونه تعلیق می زند:

می گویم: عَمْرُو در زمان یزید بن معاویه والی مدینه شد، و کسانی در این راستا از او پیروی کردند. از این روست که یحیی بن جَعْدَه می گوید: شیطان، از پیشوایان، آیه بسمله را ربود. مقصودش از «پیشوایان» عالمان درباری است.

زُهری می گوید: بسمله، آیه ای از کتاب خداست که مردم واگذاشتند.

مجاهد می گوید: مردم آنچه را پیش از آن بود، از یاد بردند. بعد از دورانی که صحابه، ترک بسمله را از معاویه برتافتند، هر چیز نو پیدایی، پسندیده نیست و اگر چیزی مشهور و شایع گشت،

۱- . الأم: ۱: ۱۰۸؛ سنن بیهقی ۲: ۴۹، حدیث ۲۲۳۷؛ التدوین فی اخبار قزوین ۱: ۱۵۴؛ و در فتح الباری ۲: ۲۷۰ (و نیز در عون المعبود ۳: ۴۵ و نیل الأوطار ۲: ۲۶۶) از سعید بن مسیب آمده است که گفت: نخستین کسی که تکبیر را ترک کرد معاویه است.

۲- . سنن بیهقی ۲: ۵۰؛ سیر أعلام النبلاء ۵: ۴۳۴

نقلِ علما حجت است ، نه کارهای حاکمان .

اگر بگوییم : اگر حق نبود ، علما آن را انکار می کردند!

می گویم : بر معاویه انکار کردند و او از عمل خویش بازگشت . چون امر به دیگر والیان ستمگر مدینه رسید (مانند اشدق و حجاج و حُبیش بن دلجه و نظائر آن ها) از ترس قدرتِ آنان ، به انکار دست نیازیدند یا بعضی شان انکار کردند و پذیرفته نشد .

باقی ماندگان ، از انکار دست کشیدند و قضیه به نظرشان راحت آمد و هر دو صورت جایز دانسته شد ، هرچند در آن ترکِ سنت بود .

علما از خوفِ فتنه ، از پرداختن به این مسئله چشم پوشیدند(۱).

سپس کلام ابن زبیر را می آورد که گفت :

أمرًا را از جهر به «بسمله» باز نداشت مگر کبر .

و آن گاه می نویسد :

شاید عمرو بن سعید اشدق (نخستین کسی که بسمله را در مدینه به اخفات خواند) این کار را برای مخالفت با ابن زبیر انجام داد ؛ زیرا مذهب ابن زبیر جهر بسمله در نماز بود .

بنی مروانی که پس از اشدق والی مدینه شدند ، به او اقتدا کردند . بعید نیست که اشدق آن را قصد کرده باشد . او کسی است که سوی ابن زبیر لشکر گسیل داشت و او را در مکه محاصره کرد . حجاج به وی اقتدا نمود و برای بار دوم ابن زبیر را محاصره کرد و

پیش از آن کعبه را ویران ساخت و «حجر» را از آن در آورد و کارهایی را که ابن زبیر در آن کرده بود، تغییر داد.

اینان می خواستند از هر طریق ممکن، با ابن زبیر مخالفت کنند. مداومت بر اخفاتِ بسمله، بعید نیست از آن جمله باشد، بلکه اقرب است؛ زیرا مسئله ای است اختلافی.

بکر بن عبدالله مُزنی می گوید: پشت سر عبدالله بن زبیر نماز گزاردم، وی بسمله را به جهر آورد.

در روایت دیگر هست که: وی قرائت را در نماز به بسم الله آغاز می کرد و می گفت: شما را جز کبر از این کار باز نمی دارد. (۱)

فخر رازی - پیش از این - سخنی را از محمد بن اسحاق مُسیبی می آورد که گفت:

پدرم حدیث کرد که چون در مدینه با مردم نماز گزارد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به جهر خواند.

گفت: اَعشى - ابوبکر پسر خواهر مالک بن انس - نزد آمد و گفت: مالک بن انس تو را سلام می رساند و می گوید: در مخالفت با اهل مدینه، بر جانِ کسانی بیم داشتم، تو از آنان نیستی، چیزی از تو بروز یافت که از دیگران ندیدم!

پرسیدم: چه چیزی؟

گفت: جهر به بسم الله.

۱-۱. احکام البسمله: ۷۶، مصنف ابن ابی شیبہ ۱: ۳۶۲، حدیث ۱۴۵۶؛ سنن بیهقی ۲: ۴۹، حدیث ۲۲۳۵.

گفتم: از طرف من به مالک سلام برسان و بگو: از تو بسیار شنیدم که می گفتی: «از اهل عراق حدیث برمگیرید! احدی از اصحابمان را ندیدم که از آنان حدیث کند» حدیث ترک بسمله را از «حمید طویل» گرفتم. اگر فراگیری حدیث از اهل عراق را دوست داری، این حدیث و جز آن را از آن ها بستانیم و گرنه، حمید را با دیگران رها کنیم.

و بر این کار، بر من حجتی نداری؛ زیرا بسیار شنیدم که می گفتی: هر علمی را از اهلش برگیرید و علم قرآن را در مدینه از ابو نعیم!

درباره قرائت بسم الله از او پرسیدم، مرا به آن فراخواند و گفت: شهادت می دهم که آن جزو سبع المثانی [سوره حمد] است و خدا آن را نازل کرد.

نافع - از اطرافیان ابن عمر - از ابن عمر برایم حدیث کرد که وی هر سوره ای را به بسمله آغاز می کرد و ابتدا آن را می خواند. (۱)

تأثیر این دو خط مشی بر فقها بعدها آشکار شد. از این روست که مالک (فقیه دربار) سوره را با بسمله شروع نمی کند، اما اسحاق مسیبی به ثبوت آن از پیامبر و بعضی از اصحاب معتقد است.

شایان ذکر است که غالب فقه اهل مدینه بر خلاف اهل بیت بود. اما فقه اهل کوفه، موافق اهل بیت بود. معروف است که مالک موطأ را به درخواست منصور عباسی نوشت، منصور به او گفت:

ای ابا عبدالله، این علم را مُدَوَّن ساز و از آن کتاب هایی فراهم آور،

۱- احکام البسمله: ۷۴-۷۵؛ سنن بیهقی ۲: ۴۸، حدیث ۲۲۳۳.

و نظرات خاص عبدالله بن مسعود و تجویزهای ابن عباس و سخت گیری های ابن عمر را در آن میاور ، راه میانه را برگزین و آنچه را ائمه و صحابه (رضی الله عنهم) بر آن اجماع دارند گرد آور ، تا ما - ان شاء الله - مردم را بر علم و کتاب های تو واداریم و آن ها را در شهرها منتشر کنیم و سوی شان عهدنامه فرستیم که با آن مخالفت نورزند و به سوی آن قضاوت نکنند .

مالک گفت : خدا امیر را به سلامت دارد ، اهل عراق علم ما را نمی پسندند و برای نظر ما ارزشی قائل نیستند!

در حدیث دیگر آمده است که منصور به مالک گفت :

ای ابا عبدالله ، همه علم را یکی کن! مالک گفت : اصحاب پیامبر در شهرها پراکنده اند ، هر کس در شهر خود نظری می دهد ؛ اهل مکه بر یک قول اند و اهل مدینه قول دیگری دارند ، و اهل عراق نظرشان متفاوت است!

منصور گفت : هیچ حدیثی را از اهل عراق قبول ندارم ، علم نزد اهل مدینه است ، این علم را برای مردم بنویس . (۱)

فقه اهل مدینه ، به طور غالب ، بر خلاف فقه اهل بیت بود ، سخنان آل پیامبر این مطلب را روشن می سازد . اما فقه اهل عراق - هر چند با رأی و احادیث

۱- . بنگرید به ، وضوء النبی (المدخل): ۳۵۴ (به نقل از امام مالک: ۱۳۳ و ترتیب المدارک: ۳۰-۳۳) و بنگرید به ، الإمامه والسیاسة ۲: ۱۴۲؛ در این مأخذ از مالک روایت شده که گفت: به منصور گفتم: اهل عراق علم ما را نمی پسندند! ابو جعفر منصور گفت: با شمشیر آنان را بر این کار وامی داریم و پشت هایشان را - در این راستا - با تازیانه پاره پاره می سازیم (دیباچ المذهب: ۲۵) .

درباری آمیخته بود - در بیشتر موارد با مکتبِ اهل بیت هماهنگی داشت . سخنان منصور که می گوید : «از اهل عراق ، خوب و بدی را نمی پذیریم» ، «مردم را بر علم و کتاب های تو و امی داریم و در شهرها آن ها را منتشر می سازیم ...» این حقیقت را - بی هیچ شکی - روشن می سازد .

در نامه مالک به لیث بن سعد (فقیه اهل مصر) آمده است :

به من خبر رسید که تو فتوایی می دهی که بر خلاف نظرِ مردم و شهر ماست! در حالی که امانت داری و فضل تو بر کسی پوشیده نیست ... (۱)

سیاستِ حکومت - خواه اموی و خواه عباسی - بر این بود که توانش را در مخالفت با فقه اهل بیت به کار گیرد . این حقیقتی است که (برای) اهل صدق و انصاف ، جای شک و انکار نیست . نصوصی را که آوردیم - به خودی خود - بر این امر دلالت دارد .

نمی خواهیم قطعی اعلام داریم که موضع امویان و عباسیان در بسمله ، برگرفته از سیره شیخین بود! بعضی از آن ها برای تأیید نگرش های ابوبکر و عمر است ، و بعضی شان معاویه یا عبدالملک بن مروان یا منصور یا دیگران را تأیید می کند . بر عالمان و محققان است که این امور را شناسایی کنند و در آن ها درنگ ورزند .

فخر رازی در احکام البسمله ، از بیهقی در الخلائق ، از جعفر بن محمد علیه السلام نقل می کند که فرمود :

آل محمد بر جهر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» موافقت دارند .

۱- . تاریخ ابن معین ۴: ۴۴۹، باب رساله مالک إلى الليث بن سعد .

و ابو جعفر محمّد بن علی می گوید: نماز پشت سر کسی که [بسمله را] به جهر نمی خواند، بایسته نیست. (۱).

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

آل محمّد، بر جهر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هماهنگ اند. (۲).

در دعائم الإسلام از امام سجّاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

ما فرزندان فاطمه بر آن [جهر بسمله] نظر یکسان داریم. (۳).

در روایت دیگر آمده است که:

از رسول خدا و از حضرت علی و امام حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد، برایمان روایت شده است که آنان در قرائت حمد و سوره در نمازهای جهری، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به جهر می خواندند. (۴).

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

تقیه، دین من و دین پدران من است؛ در سه چیز تقیه نمی کنم که ترک جهر به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از جمله آن سه چیز است. (۵).

از ابو هُرَیْرَة روایت است که گفت:

رسول خدا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به جهر خواند، سپس

۱- احکام البسمله: ۴۰.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی ۱: ۲۰؛ المجموع (نووی) ۳: ۲۸۹ (به نقل از کتاب الخلائق بیهقی).

۳- دعائم الإسلام ۱: ۱۶۰ (و به نقل از آن در مستدرک وسائل الشیعه ۴: ۱۸۹، حدیث ۴۴۵۵).

۴- دعائم الإسلام ۱: ۱۶۰.

۵- دعائم الإسلام ۱: ۱۱۰ (و جلد ۲، ص ۱۳۲)؛ و نیز بنگرید به، أصول الأحکام فی الحلال والحرام ۲: ۴۱۰ (اثر یحیی بن حسین زیدی).

مردم آن را ترک کردند. (۱)

و این چنین ، درمی یابیم که معاویه ، به تحریف متعه و ترک بسمله و ترک تکبیر در هر خَم و راست شدن در نماز ، بسنده نکرد ، بلکه در قلمروهای زیادی به محو سنت پیامبر دست یازید .

از این روست که می بینیم امام علی علیه السلام و فرزندانش بر این حقایق تلخ تأکید می ورزند .

احمد بن حنبل به اسناد از عباد بن عبدالله بن زبیر آورده است که گفت :

چون معاویه برای حج آمد ، در مکه همراهش بودیم ... نماز ظهر را با ما دو رکعت خواند ، سپس به دار الندوة رفت .

ابن زبیر می گوید : روزگاری عثمان نماز را تمام می خواند . وقتی به مکه می آمد ، ظهر و عصر و عشاء آخر را چهار رکعتی می گزارد و آن گاه که سوی منی و عرفات می رفت ، نماز را شکسته به جا می آورد . پس آن گاه که از حج فارغ می شد و در منی اقامت می گزید ، نماز را تمام می خواند تا از مکه بیرون می رفت .

چون معاویه ظهر را دو رکعت گزارد ، مروان بن حکم و عمرو بن عثمان برخاستند و به او گفتند : هیچ کس چون تو بر پسر عمویت ، به این زشتی عیب نگرفت!

معاویه پرسید : چه عیبی؟

۱- . احکام البسمله: ۴۵؛ به نقل از سنن دارقطنی ۱: ۳۰۷، حدیث ۲۰؛ و مستدرک حاکم ۱: ۳۵۷، حدیث ۸۵۰؛ در این دو مصدر، جمله پایانی (ثم ترکة الناس) نیامده است . بیهقی آن را در السنن الکبری ۲: ۴۷، حدیث ۲۲۲۶، می آورد .

گفتند: مگر نمی دانی که عثمان در مکه نماز را تمام می خواند؟!

معاویه گفت: وای بر شما! مگر کاری غیر از کار من انجام می داد! با رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نماز را دو رکعتی خواندم .

گفتند: پسر عمویت ظهر را (در مکه) تمام می خواند، مخالفت تو با او در این کار عیب است!

ابن زبیر می گوید: در این هنگام معاویه سوی نماز عصر روانه شد، و آن را با ما چهار رکعت گزارد. (۱)

سیاست حُکام پیوسته چنین بود. آنان با این که احکامی را از رسول خدا فرا گرفته بودند، باز از حرفشان برمی گشتند. به سخن معاویه بنگرید: «آیا عثمان کاری جز این کرد؟! با رسول خدا و ابوبکر و عمر نماز را دو رکعتی گزاردم» به جهت عرق قبیله ای و تعصب فامیلی، هواهای نفسانی شان را پیروی می کنند: «پسر عمویت آن را تمام خواند، مخالفت با او عیب است!».

ابن عساکر در تاریخ خود از طریق حسن بصری آورده است که گفت:

عُباد بن صامت در شام بود، دید ظروف نقره به دو برابر مظروفشان فروخته می شود. سوی مردم روانه شد و گفت: ای مردم، هر که مرا نمی شناسد، من عُباد بن صاتم . آگاه باشید که من در شب پنجشنبه آخرین رمضان که پیامبر زنده بود، در مجلسی از مجالس انصار، شنیدم که پیامبر می فرمود: طلا در برابر

۱- . مسند احمد ۴: ۹۴؛ مجمع الزوائد ۲: ۱۵۶؛ و بنگرید به، فتح الباری ۲: ۴۵۷؛ نیل الأوطار ۳: ۲۵۹ .

طلا، مثل به مثل - با وزن مساوی - جایز است اما، افزون بر این رباست .

می گوید: مردم متفرق شدند، این خیر به معاویه رسید، عباده را احضار کرد و گفت: اگر تو صحابی پیامبری و از آن حضرت حدیث شنیده ای، ما هم از اصحاب اویم و از او حدیث دریافته ایم!

عباده گفت: تو صحابی پیامبری و از او حدیث شنیده ای؟!!

معاویه گفت: از این سخن دست بردار، و آن را باز مگوی!

عباده گفت: آری، هرچند بینی معاویه را به خاک مالدا! سپس از نزد او برخاست .

معاویه گفت: میان خود و اصحاب محمد، چیزی را رساتر از گذشت نمی یابم! (۱)

با تأمل در این نقل تاریخی، می توان به نظر فراتری که عباده داشت پی بُرد؛ زیرا وی با مکتب اجتهاد هم عصر بود و توجیهاات و ادعای نسخ آن ها را (در هر حکمی که می خواستند بر خلاف کتاب و سنت فتوا دهند) می شناخت .

از این روست که عباده تأکید می ورزد که خودش از پیامبر شنید و تأکید می کند که این معامله ربوی در آخرین رمضان پیامبر روی داد تا آنان نتوانند نسخ آن را ادعا کنند؛ چراکه پس از استقرار احکام در پایان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مجالی برای ادعای نسخ نمی ماند .

نیز می نگریم که عباده روز آن را مشخص می سازد تا به تکذیبش نپردازند .

۱- . بنگرید به، تاریخ دمشق ۲۶: ۱۹۹ .

در روایتِ مسلم و بیهقی آمده است :

این خبر به معاویه رسید ، منبر رفت و گفت : چه غرضی دارند کسانی که از پیامبر احادیثی را می آورند که ما با وجود مصاحبت با پیامبر و حضور در نزدش ، آن ها را نشنیده ایم!

عُبادَه برخاست ... سپس گفت : آنچه را از پیامبر شنیده ایم می گوئیم ، هر چند ناخوشایند معاویه باشد ... مرا چه باک از اینکه در تاریکی شب ، در لشکرش او را همراهی نکردم .^(۱)

معاویه نمی توانست خودش عُبادَه را درجا تکذیب کند ؛ زیرا وی تاریخ و مکانی که این حدیث را شنیده بود مشخص ساخت (در یکی از مجالس انصار ، شب پنجم رمضان) تنها ادعا کرد که وی این حدیث و امثال آن را نشنیده است ، پس از آنکه از ادعای نسخ درمآند و جرأت نکرد عُبادَه را تکذیب کند ، به نوعی تجاهل دست یازید .

از این جمله است آنچه را وافی مهدی ، درباره مروان می گوید که وی درباره کسی که زنش را طلاق بی برگشت (یعنی طلاق باین) داد ، حکم کرد که سه طلاق واقع می شود (چنان که در الموطأ آمده است) و زُرْقانی از موازیه نقل می کند که پیامبر کسی را که زنش را طلاقِ قطعی و بی برگشت داد ، ملزم به سه طلاق ساخت ، و عُمر در این زمینه ، حکم به سه طلاق کرد .^(۲)

۱- صحیح مسلم ۳: ۱۲۱۰، حدیث ۱۵۸۷ (متن از این مأخذ است)؛ سنن بیهقی ۵: ۲۲۷، حدیث ۱۰۲۶۰ .

۲- الاجتهاد فی الشریعه الإسلامیه: ۱۹۱؛ الموطأ ۲: ۵۵۱، حدیث ۱۱۴۹؛ شرح زرقانی ۳: ۲۱۸؛ الفواکه للدوانی ۲: ۳۴ .

از مروان نقل است که وی ابن عباس را خواست و گفت :

آیا فتوا می دهی که دیه ده انگشت ، ده شتر است؟ در حالی که می دانی عُمَر در انگشت ابهام به پانزده یا سیزده شتر فتوا داد و در انگشت بعد از آن به دوازده یا ده شتر و در انگشت میانه ، ده شتر و در انگشت بعد از آن ، نه شتر و در انگشت کوچک ، شش شتر .

ابن عباس گفت : خدا عُمَر را بیامرزد! قول رسول خدا سزاوارتر به پیروی است تا قول عُمَر . (۱)

مروان در طلاق ثلاث [سه بار طلاق در یک مجلس] و دیه انگشتان ، از عمر پیروی می کند .

مانند این است سخنی که از معاویه درباره نماز بعد از عصر روایت شده است .

در مسند احمد از ابو تیحاح روایت است که گفت :

شندم حُمران بن اَبان از معاویه حدیث می کرد که او کسانی را دید که پس از نماز عصر ، نماز می خوانند ، گفت : شما نمازی را می گزارید که ما در مصاحبت پیامبر ندیدیم آن را بخواند و از آن نهی کرد (مقصود دو رکعت نماز ، پس از نماز عصر است) . (۲)

آری ، فقه درباری - و بیشتر روایاتشان از پیامبر - در خدمتِ درست انگاری نگرش خلفا (به ویژه سه خلیفه نخست و مخصوصاً ابوبکر و عمر) درآمد ، و به

۱- . سنن بیهقی ۸: ۹۳؛ الأُمّ ۶: ۷۶ - ۷۵؛ مسند احمد ۲: ۱۸۹، حدیث ۶۷۷۲؛ سنن دارمی ۲: ۲۵۴، حدیث ۲۳۶۹؛ سنن ابی داود ۴: ۱۸۷، حدیث ۴۵۵۶ .

۲- . مسند احمد ۴: ۹۹؛ مصنّف ابن ابی شیبّه ۲: ۱۱۳، حدیث ۷۳۲۶ .

سه بار طلاق در یک مجلس و نهی از نماز بعد از عصر و ... بسنده نکرد ، بلکه یک سیاست کلی در حیات اجتماعی و نظام اداری خلافت اسلامی به شمار می رفت که از نماز تراویح آغاز شد تا دیگر اجتهادات .

دکتر نادیه شریف عمری - آنجا که به واریسی حدیث نماز تراویح می پردازد - می نویسد :

بر اساس روایات ، این کار در سال ۱۴ هجری روی داد . عمر به شهرها نامه نوشت و مسلمانان را بر این نماز فراخواند ، و برای مردم دو امام قرار داد ؛ یکی برای مردان و دیگری برای زنان .^(۱)

دکتر اعظمی ، سخن بعضی از منکران سنت را در پاکستان نقل می کند ، در آن آمده است :

می گویند : خطای اساسی که بعد از خلفای راشدین تاکنون در میان مسلمانان رخ داد این است که آنان روح اسلام را دریافتند ؛ چراکه اسلام نظامی مبتنی بر شورا است ، قرآن ما را به امور کلی فرامی خواند و تفصیل آن را به مجلس شورای مسلمانان وامی گذارد تا طریقه نماز و نسبت زکات را - بر حسب زمان و مکان - مشخص سازند .

این ، همان چیزی است که ابوبکر و عمر و خلفای راشدین فهمیدند . آنان با صحابه به مشورت می پرداختند ، و آنجا که حس می کردند «سنت» نیازمند اضافه چیزی هست ، آن را می افزودند ، و اگر ضرورتی برای تغییر نمی یافتند ، باقی می گذارند .

اگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله امری دائمی بود ، پیامبر آن را برای ما به صورت کتاب آماده می ساخت .

۱- . اجتهاد الرسول: ۲۸۵؛ و بنگرید به، مصنف ابن ابی شیبہ ۲: ۳۴، حدیث ۶۱۴۹؛ طبقات ابن سعد ۳: ۲۸۱؛ تاریخ طبری ۲: ۵۷۰؛ فتح الباری ۴: ۲۵۳؛ تنویر الحوالک ۱: ۱۰۵ .

معنای «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» (۱) این نیست که سنت پیامبر را پس از وفاتش پیروی کنید؛ چراکه سنت آن حضرت در درون خود، عنصر دوام و بقا را در بر ندارد، بلکه «...أَطِيعُوا اللَّهَ» یعنی فرمان بری از نظامی که قرآن به آن ارشاد می کند و پیامبر - در زمان حیاتش - نمونه آن را آورد؛ یعنی برپایی خلافت بر اساس آموزه های نبوت.

و از آنجا که این نظام تا دوران خلفای راشدین استمرار یافت، آن گاه پس از آمدن امویان به میدان سیاست، اوضاع به هم ریخت و میان دین و سیاست فاصله افتاد، مردم معنای طاعت رسول را نفهمیدند و در نتیجه به احادیث روی آوردند؛ زیرا احکام در قرآن، اندک است و ضرورت حیات، بسی بیش از آن هاست.

یکی از وظایف خلافت - بر اساس آموزه های نبوت - این بود که در پیشامدهای نوپیدا نیازهای ضروری جامعه را برطرف سازد، لیکن فقدان چنین دولتی مردم را به اخذ حدیث برانگیخت، و از آن جای که متون حدیثی، برای این مهم، بسنده نبود، پدیده جعل حدیث فزونی یافت. (۲)

این سخن از امثال این کسان، در پی منع تدوین حدیث از سوی شیخین (و سپس دعوت به اجتهاد و اکتفا به قرآن) بیان شده است. ما نمی خواهیم در این باره، سخن به درازا کشد؛ چراکه ما را از اصل بحث خارج می سازد. اگر خلفای حاکم پذیرای حق می شدند و امر تشریح را وامی گذاردند، این کار آنان را از اختلاف در حدیث و احکام - که گریبان گیر مسلمانان شد - بی نیاز می ساخت و نیازمند قانونمند ساختن رأی و قیاس و نظایر این دو (که گاه به تحریم حلال و

۱- . سورة نساء (۴) آیه ۵۹ .

۲- . دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۳۳-۳۴ .

تحلیل حرام می انجامد) نمی شدند و دین استقرار می یافت و آرای گوناگون در آن پدید نمی آمد .

آری ، آنان نمی خواستند اهل بیت علیهم السلام مصدر امر تشریح و تبیین احکام خدا باشند ؛ زیرا این کار موقعیت آنان را تضعیف می کرد . اگر بعضی در زمینه احادیث خلافت و وصیت ، خود را به نادانی می زدند ، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره حضرت علی علیه السلام نمی توانستند تجاهل کنند که فرمود :

أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها؛ (۱)

من شهر علمم و علی دروازه آن است .

برایشان امکان نداشت که جایگاه حضرت علی علیه السلام را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله انکار کنند و علم انبوه و گسترده آن حضرت و راست گویی اش را در حدیث ، برنتابند ؛ چراکه فرمود :

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ ، يَنْفُتِحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ ؛

رسول خدا هزار باب از علم به من آموخت ، که از هر بابی هزار باب برایم باز می شود .

مسلمانان می بایست به امام علی علیه السلام و بزرگان صحابه - که خط مشی شان مکتب تعبّدی آن حضرت بود - رجوع می کردند ؛ کسانی که سنت پیامبر را نگه داشتند و در جوامع حدیثی شان آن را تدوین کردند تا دینشان را از آن برگیرند .

نزد همگان ثابت است که حضرت علی علیه السلام آن گاه که از منصب خویش کنار زده شد ، به جمع آوری قرآن و حدیث پرداخت و آن دو را تدوین کرد ، نزد آن حضرت الواحی بود که در آن ، آنچه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و آنچه را پیامبر در شأن نزول آن بر زبان آورد ، می نوشت .

۱- . المعجم الكبير ۱۱: ۶۵، حدیث ۱۱۰۶۱؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۳۷، حدیث ۴۶۳۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب ۱: ۴۴، حدیث ۱۰۶ (به نقل از انس)؛ فیض القدير ۱: ۳۶ .

مثال‌هایی گویا بر مخالفت صحابی با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

دکتر عبدالکریم بن علی بن محمد نمله، پس از آنکه معنای «مخالفت» را از نظر لغوی بررسی می‌کند (و بیان می‌دارد که «مخالفت» به معنای ضدیت، عصیان، عدم اتفاق است) (۱).

و مقصود از صحابی را در لغت و اصطلاح، روشن می‌سازد، (۲).

بعضی از مثال‌های تطبیقی را در این راستا می‌آورد و می‌نویسد:

علمای اسلام در این زمینه به دو مذهب تقسیم می‌شوند:

مذهب اول، معتقد است که: حدیث بر حجیت خود باقی است. مخالفت صحابی را (خواه نزدیک باشد و خواه دور) نباید بر حدیث مقدم داشت و عمل به حدیث، به جهت مخالفت صحابی، ترک نمی‌شود (۳)...

مذهب دوم، بر این باور است که: [در صورت مخالفت] باید قول صحابی اخذ شود، و حدیث نبوی از اعتبار می‌افتد. (۴).

وی سپس مثال‌هایی را از مخالفت صحابی با حدیثی که خودش روایت کرده است، می‌آورد و اثر این اختلاف را نیز بیان می‌کند، و چنین می‌گوید:

پس از آنکه مذهب علما را در این مسئله اصولی شناختیم و ادله اصحاب هر یک از دو مذهب را بیان کردیم، جای آن است که

۱- بنگرید به، مخالفه الصحابی للحدیث النبوی الشریف دراسه نظریه تطبیقیه (چاپ ریاض، سال ۱۴۱۵ هجری، مکتبه الرشد) ص ۲۲-۲۹.

۲- همان، ۳۰-۸۶.

۳- همان: ۸۷-۱۰۵.

۴- همان، ۱۰۶-۱۲۳.

بعضی از مثال‌های تطبیقی را بیاوریم که در آن صحابی، مخالفت کلی با حدیثی که خود روایت کرده است، می‌نماید.

این کار، برای روشنگری بیشتر است تا خواننده تصویر گویایی از این مسئله را در ذهن خود مجسم سازد.

بنابراین، با توفیق از خدا، می‌گوییم:

مثال اول

بخاری و مسلم در صحیحشان، و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی در سنن خود، و امام مالک در الموطأ و امام احمد در المسند از ابو هریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا وَلَّغَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا أَوْ لَاهُنَّ بِالْتُّرَابِ؛ (۱) هرگاه سگ، ظرف یکی از شما را لیس بزند، باید اول آن را خاک مالی کند، سپس هفت مرتبه با آب بشوید.

این حدیث را ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌دارد و به آن عمل نمی‌کند، بلکه مخالفت می‌ورزد و ظرفی را که در آن سگ زده است، سه بار می‌شوید.

طحاوی در شرح معانی الآثار و دارقطنی در سنن خود و ابن جوزی در العلل المتناهیة آورده‌اند که: ابو هریره، چنین ظرفی را سه بار می‌شست. (۲)

۱- صحیح بخاری ۱: ۷۵، حدیث ۱۷۰؛ صحیح مسلم ۱: ۲۳۴، حدیث ۲۷۹؛ سنن ابی داود ۱: ۱۹، حدیث ۷۱ (متن از این مأخذ است)؛ سنن ترمذی ۱: ۱۵۱، حدیث ۹۱؛ سنن نسائی ۱: ۵۲، حدیث ۶۳-۶۴؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۳۰، حدیث ۳۶۳-۳۶۴؛ الموطأ ۱: ۵۲، حدیث ۶۵؛ مسند احمد ۲: ۴۶۰، حدیث ۹۹۳۱.

۲- شرح معانی الآثار ۱: ۲۳؛ سنن دارقطنی ۱: ۶۶، حدیث ۱۷؛ العلل المتناهیة ۱: ۳۳۳، حدیث ۵۴۴.

در اینجا، صحابی - ابو هُریره - با حدیثی که خودش روایت کرده است مخالفت می ورزد .

اصحاب مذهب اول - که جمهور علمایند - بر این عقیده اند که باید ظرفی را که در آن سگ آب دهان ریخته است، هفت بار شست. آنان به این حدیث احتجاج می کنند و بر اساس قاعده شان، به مخالفت ابو هُریره التفات نمی کنند .

اما اصحاب مذهب دوم، آن گاه که می نگرند ابو هُریره با آنچه روایت کرده است مخالفت می ورزد، به قاعده شان تمسک می کنند و آن این است که: «هرگاه صحابی بر خلاف روایتش عمل کرد، مخالفت او ملاک است، نه حدیث» (۱).

از این رو می گویند: ظرفی را که سگ در آن دهن زده است، سه بار شستن کفایت می کند، و به حدیثی که ابو هُریره روایت کرده است، عمل نمی کنند .

در اینجا بعضی از اصحاب مذهب دوم، اختلاف دارند که آیا چنین حدیثی منسوخ است یا هفت بار شستن بر «استحباب» حمل می شود؟

سه قول است:

قول اول: این حدیث منسوخ می باشد. نظر کمال بن همام در التحریر چنین است، و امیر بادشاه در تیسیر التحریر و ابن امیر حاج در التقرير والتحییر، با وی موافق اند .

قول دوم: حدیث نسخ نشده است، لیکن بر استحباب حمل می شود

۱- . به عنوان نمونه، بنگرید به، تحفه الأحوذی ۲: ۷۸، آنجا که می گوید: از اصول علما این است که هرگاه صحابی با روایت خودش مخالفت ورزد، این کار بر نسخ آن دلالت می کند .

؛ یعنی سه بار شستن واجب است و هفت بار شستن مستحب .

سمرقندی در بذل النظر و در المیزان این عقیده را دارد .

قول سوم : احتمال می رود که حدیث منسوخ باشد ، و احتمال آن است که بر استحباب حمل شود .

سرخسی در أصول خود و نسفی در کشف الأسرار ، به این قول گراییده اند .

سپس دکتر عبدالکریم می گوید که : نظر راجح ، عقیده اصحاب مذهب اول است ؛ یعنی ظرفی را که سگ لیسیده است ، باید هفت مرتبه شست . دلیل آن چند وجه است :

وجه اول : ثبوت حدیث ابو هریره - که پیش از این گذشت - و صحّت آن ، و عدم اثبات چیزی که برای معارضه با آن صلاحیت داشته باشد .

وجه دوم : هفت بار شستن چنین ظرفی ، از طریق دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است .

مسلم در صحیح خود ، ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی در سننشان ، احمد در المسند ، از عبدالله بن مغفل روایت کرده اند که ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

إِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي الْإِنَاءِ ، فَأَغْسِمُوهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ ، وَالثَّامَنَةَ عَفْرُوهُ بِالْأُتْرَابِ ؛ آن گاه که سگ ظرفی را لیسید ، هفت بار آن را بشویید ، و بار هشتم آن را خاک مالی کنید . (۱)

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۳۵، حدیث ۲۸۰؛ سنن ابی داود ۱: ۱۹، حدیث ۷۴، سنن نسایی ۱: ۱۷۷، حدیث ۳۳۷؛ سنن دارمی ۱: ۲۰۴، حدیث ۷۳۷؛ ابن عمر نیز این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است ؛ چنان که در مصنف ابن ابی شیبه ۱: ۵۹، حدیث ۱۸۳۱ و سنن ابن ماجه ۱: ۱۳۰، حدیث ۳۶۶ آمده است .

اگر با فرض محال، فرض کنیم که مخالف صحابی در حدیثی که خودش روایت می کند اثر می گذارد، در روایتی که دیگری نقل می کند، نمی تواند اثرگذار باشد.

وجه سوم: سخن اصحاب مذهب دوم یا بعضی از آنان است؛ یعنی باید ظرف سه بار شسته شود. مستند آن این است که ابو هریره چنین ظرفی را سه بار می شست، و این کار بر خلاف حدیثی است که روایت می کند.

این حدیث وی، شایسته استناد و اعتماد نیست؛ زیرا روایت از ابو هریره مختلف است: از وی روایت شده است که به هفت بار شستن فتوا داد، و روایت شده است که به سه بار شستن فتوا داد...

مثال دوم

ابو داود و ترمذی و دارقطنی در سننشان و حاکم در المستدرک و امام احمد در المسند و طحاوی در شرح معانی الآثار، از عایشه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ نَفْسَهَا بغيرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا، فَنِكَاحُهَا باطل؛ (۱) هرگاه زنی

۱- سنن ابی داود ۲: ۲۲۹، حدیث ۲۰۸۳؛ سنن ترمذی ۳: ۴۰۷، حدیث ۱۱۰۲؛ سنن دارمی ۲: ۱۸۵، حدیث ۲۱۸۴؛ سنن دارقطنی ۳: ۲۲۱، حدیث ۱۰؛ مستدرک حاکم ۲: ۱۸۲، حدیث ۲۷۰۶؛ مسند احمد ۶: ۴۷، حدیث ۲۴۲۵۱؛ شرح معانی الآثار ۳: ۷.

بی اذن ولی خود، ازدواج کند، عقد ازدواج او باطل است.

این حدیث را عایشه از پیامبر روایت می کند، لیکن خود به آن عمل نکرد، بلکه با آن مخالفت ورزید؛ زیرا عایشه دختر برادرش، حفصه بن عبدالرحمان بن ابی بکر را به همسری پسر خواهرش درآورد، در حالی که برادرش - عبدالرحمان - غائب و در شام بود.

در برابر این حدیث، علما اختلاف کرده اند:

اصحاب مذهب اول (که به روایت عمل می کنند، نه به مخالفت صحابی) قائل اند که باید به مقتضای حدیث عمل کرد و جایز نیست که زن، خود را به عقد کسی درآورد، و به مخالفت عایشه اعتنا نمی کنند. اینان، جمهور علمایند.

اصحاب مذهب دوم، بر این باورند که مخالفت عایشه ملاک است باید بدان عمل کرد و احتجاج به حدیث را وا گذاشت؛ به همین جهت می گویند جایز است که زن، خود را شوهر دهد.

عبدالعزیز بخاری در کشف الأسرار - با تبیین نگرش حنفیه در این زمینه - می گوید: چون عایشه (رضی الله عنها) قائل بود که تزویج دختر برادرش بی اذن وی جایز است و آن را عقد استواری می دانست تا آنجا که تمکین جنسی را - که جز با صحت عقد نکاح و ثبوت آن عملی نیست - اجازه داد، محال است عقیده اش این باشد و همراه با آن، آنچه را روایت کرده است، صحیح بدانند.

سپس وجه دلالت دیگری را در این راستا می آورد، می گوید: چون عایشه او را شوهر داد، دلالت می کند که نکاح خود زن را جایز می داند؛ زیرا هنگامی که عقد با عبارت زن دیگری منعقد شود، با

عبارتِ خودشِ اُولی است که انعقاد یابد ، پس این کار عایشه ، عمل بر خلافِ روایتش می باشد .

وجه سومی را می آورد ، و می گوید : چون عایشه او را شوهر داد ، پس معتقد بود که جوازِ نکاح وی - بی اذنِ ولی - به اولویت جایز است ؛ چراکه هر که حق نکاح خودش را ندارد ، به طریقِ اُولی دیگری را نیز نمی تواند به عقد کسی درآورد ؛ و هر کس حق دارد دیگری را به عقد کسی درآورد ، به طریقِ اُولی حق ازدواجِ خود را دارد .

بعضی از حنفیان (مانند سرخسی در اصولش و نسَیفی در کشف الأسرار) یادآور شده اند که این حدیث ، منسوخ است ؛ زیرا عایشه بر خلافِ روایتِ خود (بنا بر قاعدهٔ آن ها) عمل کرد .(۱)

امام احمد - در روایتِ حَرب بن اسماعیل - بر این امر تصریح می کند ، می گوید : این حدیث از عایشه صحیح نمی باشد ؛ زیرا وی دخترانِ خواهرش را شوهر داد ، در حالی که این حدیث از او روایت شده است .

و نیز می گوید : در روایتِ مَرْوَزی هست که : این حدیث صحیح نیست ؛ زیرا عایشه بر خلافِ آن عمل کرد .

پس از این سخنان ، دکتر عبدالکریم ، بر سخن پیشین ، این گونه تعلیق می زند :

۱- . بنگرید به ، اصول سرخسی ۲: ۶؛ سرخسی می گوید: اینکه عایشه بر خلافِ حدیثِ خود عمل می کند بیانگرِ نسخِ آن است .

نظر راجح همان است که جمهور به آن قائل اند ، به جهت دو امر :

امر اول : بخاری در صحیح خود و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه در سننشان و امام احمد در المسند از عایشه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : لا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ (۱) ؛ ازدواج بی اذن «ولی» تحقّق نمی یابد .

و نیز این حدیث را ابن عیّاس و ابو موسی روایت کرده اند و روایت صحیحی است ؛ مَرَوَزی می گوید : از احمد و یحیی درباره این حدیث پرسیدم ، گفتند : صحیح است (۲) و این گفته ، صریح در مسئله است .

امر دوم : مخالفت عایشه با این حدیث ، صریح نیست . به فرض بپذیریم صراحت دارد ، عمل عایشه یا دیگران نمی تواند حدیث ثابتی را که هیچ یک از ائمه مورد اعتماد حدیث در آن شک ندارد ، از اعتبار بیندازد (و دانای حقیقی خداست) .

مثال سوم

بخاری و مسلم در صحیح خودشان و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سننشان ، و امام مالک در الموطأ و امام احمد در المسند ، از زُهَری از سالم از پدرش - عبدالله بن عُمر - روایت کرده است که گفت :

۱- . صحیح بخاری ۵: ۱۹۷۰؛ سنن ابی داود ۲: ۲۲۹، حدیث ۲۰۸۵؛ سنن ترمذی ۳: ۳۰۷، حدیث ۱۱۰۲؛ سنن ابن ماجه ۱:

۶۰۵، حدیث ۱۸۸۰؛ مسند احمد ۱: ۲۵۰، حدیث ۲۲۶۱ .

۲- . المغنی ۶: ۷؛ کشف القناع ۵: ۴۸ .

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا اسْتَفْتَحَ الصَّلَاةَ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يُحَازِيَ مَنْكَبَيْهِ ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ وَبَعْدَ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ، وَلَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ (۱)؛ رسول خدا را دیدم هر گاه که نماز را آغاز می کرد و نیز آن گاه که به رکوع می رفت و از آن سر بر می داشت ، دست ها را تا مقابل شانه ها بالا می برد ؛ و این کار را در سجده انجام نمی داد .

این حدیث را عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند ولی به آن عمل نمی کرد ، بلکه خلاف آن را در پیش گرفت و دستانش را جز هنگام شروع نماز بالا نمی برد .

ابن ابی شیبّه در الْمُصَنَّف آورده است که مجاهد گفت :

ندیدم که ابن عمر جز در آغاز نماز ، دست هایش را بالا برد .

طحاوی در شرح معانی الآثار این روایت را به سند صحیح نقل می کند . (۲)

در اینجا ابن عمر - که یک صحابی است - با حدیثی که خود روایت می کند ، مخالفت می ورزد! از این رو علما اختلاف دارند :

اصحاب مذهب اول - که قائل اند مخالفت صحابی با روایت خودش حدیث را از احتجاج نمی اندازد - به مقتضای حدیث عمل می کنند که بالا بردن دست هاست هنگام افتتاح نماز و هنگام رکوع و هنگام

۱- صحیح بخاری ۱: ۲۵۷، حدیث ۷۰۲؛ صحیح مسلم ۱: ۲۹۲، حدیث ۳۹۰؛ سنن ابی داود ۱: ۱۹۱، حدیث ۷۲۱؛ سنن ترمذی ۲: ۳۵، حدیث ۲۵۵؛ سنن نسائی ۲: ۱۸۲، حدیث ۱۰۲۵؛ سنن ابن ماجه ۱: ۲۷۹، حدیث ۸۵۸؛ الموطأ ۱: ۷۵، حدیث ۱۶۳؛ مسند احمد ۲: ۸، حدیث ۴۵۴۰ .

۲- مصنف ابن ابی شیبّه ۱: ۲۱۴، حدیث ۲۴۵۲؛ شرح معانی الآثار ۱: ۲۲۷؛ الدرر المندیه فی تخریج أحادیث الهدایه ۱: ۱۴۹ .

برخاستن از رکوع (واین ، مذهب جمهور است) .

اما اصحاب مذهب دوم - که قائل اند مخالفت صحابی با روایت خودش آن را از اعتبار می اندازد - عمل عبدالله بن عمر را ملاک قرار می دهند که همان بلند کردن دست ها فقط در هنگام شروع نماز است ، و عمل به حدیث راها می کنند (و اینان اکثر حنفیه اند) .

جصاص در الفصول می گوید :

این که ابن عمر دست ها را در نماز بالا نمی برد ، با این که خودش از پیامبر آن را نقل می کند ، گویای این است که وی نسخ حدیث را دریافت و گرنه آن را ترک نمی کرد ؛ چراکه بر صحابی ای مثل او ، روا نیست این گمان به ذهن آید که با سنت پیامبر - که خود روایت کرد و جای تأویل در آن نیست - مخالفت ورزد .

اکثر حنفیان به مثل آنچه ابوبکر جصاص گفته است ، جزم دارند و بر این باورند که : با مخالفت ابن عمر با این حدیث (که خودش آن را روایت می کند) می توان دریافت که نسخ آن ثابت شده است .

از آنان است ابو زید دُبُوسی در الأسرار فی الأصول والفروع ، سِجِسْتانی در الغنیة فی الأصول ، سرخسی در اصولش ، کمال بن همام در التحریر ، عبدالعزیز بخاری در کشف الأسرار ، امیر بادشاه در تیسیر التحریر ، ابن امیر الحاج در التقرير والتحییر ، نَسْفی در کشف الأسرار و ملاجیون در نور الأنوار شرح المنار .

و بعضی از حنفیه گفته اند : چون ابن عمر با حدیثی که خودش روایت می کند ، مخالفت می ورزد ، این حدیث اعتبار ندارد و نمی توان به آن احتجاج کرد (و نگفته اند که آن منسوخ است) ؛ مانند

بَزْدَوَى در اصولش ، و خبازی در المغنی .

آن گاه دکتر عبدالکریم ، می گوید :

نظر راجح همان عقیده جمهور علماست ؛ یعنی بالا بردن دست ها هنگام تکبیره الإحرام ، و هنگام رکوع ، و هنگام بلند شدن از رکوع .

به چند دلیل :

اول : عمل پیامبر است ، نه فعل یکی از صحابه ؛ خواه ابن عُمَر باشد یا کس دیگر .

دوم : به مقتضای این حدیث ، اصحاب پیامبر عمل کرده اند ؛ حسن می گوید : اصحاب پیامبر را دیدم که هنگام تکبیره الإحرام و هنگام رکوع آن گاه که سر از رکوع برمی داشتند ، دست هایشان را چونان بادبزن ها ، بلند می کردند . (۱)

بخاری می گوید : ابن مَدِیْنِی - که اعلم اهل زمان خود بود - می گفت : به دلیل این حدیث ، شایسته است مسلمانان [هنگام تکبیر] دست هایشان را بلند کنند . (۲)

سوم : سخن مجاهد مبنی بر این که : وی ندید که ابن عمر دستانش را بلند کند مگر در تکبیر آغاز نماز ، با آنچه طاووس می آورد ، معارض است . طاووس می گوید : ابن عمر را دید که موافق با آنچه وی از پیامبر روایت می کند ، عمل می کرد .

۱- . التمهید (ابن عبدالبر) ۹: ۲۱۷؛ المغنی ۱: ۲۹۵؛ الدرایه فی تخریح احادیث الهدایه ۱: ۱۵۵؛ نصب الرایه ۱: ۴۱۶ .

۲- . التحقیق فی احادیث الخلاف ۱: ۳۳۱، حدیث ۴۱۹؛ المغنی ۱: ۲۹۵؛ تحفه الأحوذی ۲: ۸۸ .

و نیز معارض است با سخن امام احمد که در این باره از وی سؤال شد، گفت: آری، باید هنگام تکبیر دست‌ها را بلند کرد، چه کسی در آن شک می‌کند؟! ابن عمر هنگامی که می‌دید کسی این کار را نمی‌کند، او را به آن فرا می‌خواند. (۱)

ما روایت طاووس و امام احمد را بر روایت مجاهد، ترجیح می‌دهیم؛ زیرا با حدیثی که ابن عمر بیان می‌دارد، موافق است و همین را عقل تأیید می‌کند (و دانای حقیقی خداست).

سخن عبدالعزیز بخاری در کشف الأسرار قابل اعتنا نیست که می‌گوید ابن عمر دست‌هایش را (در آغاز نماز و هنگام رکوع و پس از آن) پیش از علم به شیخ حدیثی که روایت کرد، بالا می‌برد. چون نسخ حدیث را دانست، دیگر عمل به مضمون حدیث - نقل شده توسط خودش - را رها نمود و تنها در تکبیر آغاز نماز، این کار را انجام می‌داد.

چراکه این سخن عبدالعزیز بخاری مُجَرَّد احتمال است و دلیل و برهان می‌خواهد، و مادامی که دلیلی بر آن نیست توقف می‌کنیم و به آنچه تهی از احتمال است و از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می‌باشد و بزرگان صحابه به آن عمل کرده‌اند، عمل می‌کنیم، که همان بلند کردن دست‌ها - در همه موارد - است (والله اعلم).

این‌ها بعضی از مصداق‌ها برای این قاعده اصولی‌اند، هر که خواهان زیاده و تفصیل در این نمونه‌ها و مثال‌های دیگر است، به کتاب‌های فقهی مراجعه کند. (۲)

۱- التمهید ۹: ۲۲۴؛ تلخیص الحییر ۱: ۲۲۰.

۲- بنگرید به، مخالفه الصحابی للحدیث النبوی: ۱۲۴-۱۴۵.

خلاصه و نتیجه بحث

این نمونه ها را بدان جهت آوردیم که اثبات کنیم حاکمان بیش از آنکه مقید به سخن خدا و متعهد به تعالیم وحی باشند ، می کوشیدند که نظر و رأی خودشان را شرعیت بخشند .

اگر به فقه عثمان و معاویه - و کسانی که در خط آن ها بودند - بنگریم ، درمی یابیم که آرای جدید عثمان امتداد همان روش عُمَر است و اگر گاهی اوقات از سنّت شیخین سخن بر زبان می آید (مانند تمام خواندن نماز ظهر در منی و مقدم آوردن خطبه - که از سوی عثمان بروز یافت - و تقدیم خطبه در نماز عید فطر و قربان از سوی معاویه) مقصود این نیست که نظر آنان در همه چیزها بر خلاف رأی ابوبکر و عمر است ، بلکه دلالت می کند بر اینکه آنان - بر اساس این قاعده که خلیفه بنا بر مصلحت و رجحان ، حق قانون گذاری دارد - رأی جدیدی را اختیار کرده اند ، و طبیعی است که باورشان این باشد که نظرشان بر کسان پیش از ایشان رجحان دارد .

سیره عثمان و معاویه ، همان روش خلفای پیشین بود ، رأی و اجتهادشان در امتداد همان رأیی صورت می گرفت که شیخین در شریعت بنیان نهادند .

و این چنین بود که در میان مسلمانان دو خط مشی پدید آمد :

۱ . مکتبی که پای بند به نصوص شرعی بود و رأی هیچ کس را جایگزین حکم خدا و رسول نمی کرد ، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله به رأی و قیاس ، احکام را بیان نمی داشت ، بلکه به آنچه که خدا برایش می نمایاند حکم می کرد .

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ...» (۱)

ما این کتاب را سویت فرستادیم تا به آنچه خدا برایت می نمایاند ،

میان مردم حکم کنی .

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (۱)

پیامبر از روی هوا سخن نمی گوید ، حرف او جز وحیی که به او می شود نیست .

معنای این آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به وحیی که بر وی نازل می شد ، تعبد داشت و به رأی خویش فتوا نمی داد .

این مفهوم تعبدی در سخنان امامان از نسل آن حضرت نیز آمده است ، همه شان بر این تأکید می ورزند که قولشان رأی و فتوایی از سوی آن ها نیست ، بلکه حکمی است که نسل اندر نسل از پیامبر به ارث برده اند .

۲ . در مقابل این مکتب ، خط مشی دیگری بروز یافت که آن را «مکتب اجتهاد و رأی» یا مصلحت نگری می نامیم ، و در عصرهای بعد استحکام یافت .

این خط مشی را بعضی از صحابه در دوران رسول خدا در پیش گرفتند ؛ ابوبکر و عمر در ماجرای مرد عابدنما موضع گرفتند و بدان جهت که او را نماز گزار و خاشع یافتند ، به قتل رساندند ، کسانی دیگر از صحابه ، روزه دهر گرفتند با اینکه رسول خدا از آن نهی کرد .

اینان به مشروعیت رأی فرامی خواندند . عمر آن گاه که حس کرد با کمبود نص روبه روست ، به قیاس و اجتهاد اجازه داد ، سپس بر منبر رفت و به سرزنش اختلاف نظر صحابه پرداخت ؛ یعنی وی و ابوبکر می خواستند حجیت رأی منحصر به آن دو باشد (نه دیگران) و صحابه را بر تعبد به آنچه می گفتند ملزم می ساختند ، جز اینکه در این زمینه موفق نشدند ؛ زیرا مشروعیت بخشیدن

۱- . سوره نجم (۵۳) آیه ۳-۴ .

به رأی و اجتهاد چنان گسترده و انعطاف پذیر و سیال است که هیچ کس نمی تواند آن را در انحصار خویش درآورد .

مشروعیت بخشی به چند رأیی ، امت اسلامی را در اختلاف فرو برد ، ابوبکر این حقیقت را بر زبان آورد ، آنجا که گفت : «آیندگان ، شدت اختلافشان بیشتر خواهد بود» مثل این سخن را به عمر گفت ، آنجا که از حکومت میان مردم شکوه کرد .

امام علی علیه السلام این امر را در خطبه ششقیه ، به روشن ترین صورت ، می نمایاند ، آنجا که می فرماید :

يَكْتُرُ الْعِثَارُ فِيهَا ، وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا ، فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبِ الصَّعْبِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ ، فَمَنْبَى النَّاسِ لَعَمْرُ اللَّهِ بِحَبْطِ
وَشِمَاسٍ ؛

سپس آن را به راهی درآورد ناهموار ، پر آسیب و جان آزار ، که رونده در آن هر دم به سر درآید ، و پی در پی پوزش خواهد ، و از ورطه به در نیاید ، سواری را ماند که بر بارگیر توسن نشیند ، اگر مهارش بکشد ، بینی آن آسیب بیند ، و اگر رها کند سرنگون افتد و بمیرد . به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکش نشیند ، و آن چارپا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند . (۱)

اگر در این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیک بیندیشیم که فرمود : «قلم و کاغذ برایم بیاورید که نوشته ای برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» و در حدیث ثقلین فرمود : «تا زمانی که به قرآن و عترت چنگ آویزید ، هیچ گاه
به

۱- . نهج البلاغه (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی): ۱۰، خطبه ۳ .

کژراهه نیفتید» همراه با احادیثی که از سوی اهل بیت وارد شده است و از عمل به رأی نهی کرده اند و آن را دوری از سنت دانسته اند، درمی یابیم که اباحه تدوین و منع آن، با شریعت ارتباط تنگاتنگی دارند، لیکن خلفا این دو امر را در راستای مصالح و آرای خودشان به کار گرفتند؛ هرگاه ضرورت در منع دیدند، از تدوین و نقل حدیث بازداشتند و آنجا که خودشان خواستند، باب آن را گشودند.

هنگامی که امت اسلامی در معرض آزمون واقع شد، به هر اندازه که از اهل بیت فاصله گرفت، از حق و جاده صواب دور ماند و در سرگردانی افتاد.

این همان دغدغه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش داشت و از آن می ترسید؛ چرا که فاصله سیاسی امت وعدم اطاعت آنان در مسئله ولایت و خلافت، آنان را از سنت رسول خدا دور می ساخت و به انحراف از جاده می انجامید؛ زیرا نامزد نکردن امام علی علیه السلام برای خلافت و نگماردن آن حضرت را بر مسند امور، امر پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار آن حضرت را ساقط نمی ساخت که فرمود: «میانتان دو چیز گران بها بر جای می گذارم...».

بر اساس این حدیث، امت امر به اخذ از اهل بیت شدند؛ یعنی اگر در شریعت اقوال امامان از نسل پیامبر را برنگیرند، از راه بیرون می روند و از سنت به دور می افتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امر تأکید می ورزید که ائمه علیهم السلام هادیان امت اند، و اختلافات مردم را - پس از آن حضرت - می توانند روشن سازند و از بین ببرند.

نمونه های زیر در این راستا، گویاست:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا المُنذر وعلیُّ الهادی ، وبِک یا علی یَهْتَدی المُهتدون من بعدی؛ (۱)

من بیم دهنده ام و علی هدایتگر است . ای علی ، پس از من ، هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می شوند .

نیز آن حضرت فرمود :

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَيِّتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ هُدًى ، وَلَنْ يُدْخِلَكُم فِي ضَلَالَةٍ؛ (۲)

هر که می خواهد چونان من زندگی کند و بمیرد و به بهشت جاودانی درآید که پروردگارم به من وعده داد ، باید ولایت علی بن ابی طالب را گردن نهد ؛ زیرا او هرگز شما را از صراط هدایت خارج نمی سازد و در ضلالت فرو نمی برد .

احادیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله هست که بر لزوم اخذ احکام از امامان علیهم السلام (نه از غیر ایشان) تأکید دارد .

روایت شده که آن حضرت فرمود :

إِنَّمَا هَلَمَّكَ مِنْ كَانِ قَبْلَكَم بِهَذَا ، ضَرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بَبَعْضٍ ؛ وَإِنَّمَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، فَلَا تُكْذِبُوا بَعْضَهُ بَبَعْضٍ ؛ فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوا ، وَمَا جَهِلْتُمْ فَكَلِّمُوا إِلَى عَالِمِهِ؛ (۳)

۱- تاریخ دمشق ۴۲: ۳۵۹؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۴۰، حدیث ۴۶۴۶؛ تفسیر طبری ۱۳: ۱۰۸؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۵۰۳؛ الدر المنثور ۴: ۶۰۸؛ فتح القدير ۳: ۷۰؛ فتح الباری ۸: ۳۷۶ .

۲- اصول کافی ۱: ۲۰۹، حدیث ۵؛ المعجم الكبير ۵: ۱۹۴، حدیث ۵۰۶۷؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۳۹، حدیث ۴۶۴۲ .

۳- مسند احمد ۲: ۱۸۵، حدیث ۶۷۴۱ (متن از این مأخذ است)؛ المعجم الأوسط ۳: ۲۲۷، حدیث ۲۹۹۵؛ المدخل (بیهقی) ۱: ۴۲۹، حدیث ۷۹۰؛ مستدرک حاکم ۳: ۳۴۳، حدیث ۵۳۲۱ .

همانا کسانِ قبل از شما بدان جهت هلاک شدند که بخشی از قرآن را به بخش دیگر زدند؛ کتاب نازل شده الهی چنان است که بخشی، بخش دیگرش را تصدیق می کند! بنابراین شما با بعضی از قرآن، بعضی دیگر را تکذیب نکنید؛ آنچه را می دانید بگویید، و آنچه را نمی دانید، به عالم [و کسی که آگاه به معنا و تفسیر آن است] واگذارید.

در خبر دیگر آمده است که فرمود:

مَهْلًا يَا قَوْمَ ، بِهَذَا أَهْلَكَتِ الْأُمَّمَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ وَضَرْبِهِمُ الْكُتُبَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ!

إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزَلْ يُكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، بَلْ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا ؛ فَمَا عَرَفْتُمْ فَاعْمَلُوا بِهِ ، وَمَا جَهِلْتُمْ مِنْهُ فَزُودُوهُ إِلَى عَالَمِهِ؛ (۱)

ای قوم، شتاب موزید! امت های پیشین به دلیل اختلافشان با انبیایشان و زدن بعضی از [بخش های] کتاب ها را به بعضی دیگر، هلاک شدند و از میان رفتند.

قرآن [چنان] نازل نشد که بخشی از آن بخش دیگر را تکذیب کند، بلکه بعضی از آن بعضی دیگر را تصدیق می کند. پس آنچه را دانستید، عمل کنید و آنچه را نا آگاهید، به عالم [و کسی که می داند] بازگردانید.

۱- . مسند احمد ۲: ۱۸۱، حدیث ۶۷۰۲؛ و بنگرید به، جلد ۲: ۳۰۰، حدیث ۷۹۷۶؛ و صحیح ابن حبان ۱: ۲۷۵؛ و نزدیک به آن در المعجم الاوسط ۸: ۳۰۷، حدیث ۸۷۱۵؛ و اعتقاد اهل السنه ۱: ۱۱۷، حدیث ۱۸۳.

از اُبی بن کعب رسیده که چون سؤال شد: راه برون رفت از غائله قتلِ عثمان چیست؟

اُبی پاسخ داد: کتاب خدا و سنت پیامبرش؛ آنچه را برایتان روشن است عمل کنید، و آنچه را بر شما مشکل است به عالمش واگذارید. (۱)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

...فلو أنّهم إذا سئِلوا عن الشیء من دین الله فلم یکن عندهم منه أثرٌ عن رسول الله (...رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ...) (۲) من آل محمّد؛ (۳)

اگر اینان هنگامی که از دین خدا سؤال می شدند، و نزدشان حدیثی از پیامبر نبود «آن را به خدا و رسول و اولی الامر از خودشان باز می گرداندند، کسانی از ایشان آن را درمی یافتند» یعنی کسانی از آل محمّد.

جلوگیری از آوردن دوات و قلم پیش پیامبر، و سپس منع از تدوین سنت و نقل حدیث، و شعار «کتاب خدا ما را بس است»، و به دنبال آن مشروعیت بخشی به رأی و قیاس، و چند رأی را در شریعت جایز شمردن، و اینکه کلام صحابی قرآن و سنت را تخصیص می زند ... همه این ها مراحل اند که امت اسلامی به خود دید و از راه مستقیم و آنچه در شریعت ترسیم شد، دور افتاد.

- ۱- . خلق أفعال العباد (بخاری): ۶۳؛ مستدرک حاکم ۳: ۳۴۳، حدیث ۵۳۲۱ (متن از این مأخذ است)؛ مفتاح الجنّه (سیوطی) ۷۰؛ حجّیه السنّه: ۳۵۸.
- ۲- . سورة نساء (۴) آیه ۸۳.
- ۳- . تفسیر عیاشی ۲: ۳۳۲-۳۳۱.

این چکیده ای بود از بلایی که بر سر حدیث نبوی آمد و گوشه ای بود از چنگ انداختن «رای» بر (پیکره) شریعت و اگر بخواهیم در این زمینه به طور گسترده سخن بگوییم ، از موضوع بحث خارج می شویم .

حکومتی که بر سر کار آمد ، نظرات همه را صحیح می انگاشت و اقوال جمیع صحابه را نافذ می دانست مگر فقه امام علی علیه السلام و پیروانش را که اهل تعبد و تدوین بودند . این بینش ، در پندار حاکمان ، پیوندی با اسلام نداشت و از فقه مسلمانان به دور بود!

با نگاه به میراث فقهی و حدیثی مان ، چیرگی روح عصیّت را در آن احساس می کنیم . احادیث امام علی علیه السلام در مجامع حدیثی اهل سنت ، از چند ده تا فراتر نمی رود و احکام فقهی بر اساس آن ها نمی باشد مگر هنگام ناچاری شان به آن ، آنان از نقل روایات و احکامی می ترسند که امام علی علیه السلام دهان به دهان با املائی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت (و به نقلی اندک از آن ها بسنده می کنند) .

اما احادیث ابو هریره و ابن عمر و عایشه ، برایشان محور و سنگ آسیای شریعت است و به هزاران حدیث می رسد!

این اختلال [و تبعیض] برای چیست؟ آیا بدان جهت است که ابو هریره و ابن عمر و عایشه ، سبقت در اسلام و فزونی در علم و خویشاوندی بیشتر به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امام علی علیه السلام داشتند؟! یا مسئله چیز دیگری است؟

چرا مالک در الموطأ به میزانی که از ابو هریره حدیث می کند ، از حضرت علی حدیث نمی آورد؟ (۱)

۱- . شمار احادیثی را که مالک از امام علی علیه السلام در الموطأ می آورد، تنها هشت حدیث است، در حالی که از ابو هریره نزدیک به صد و هفتاد حدیث روایت می کند .

چرا در فقه اهل سنت اشاره ای به احکام اهل بیت علیهم السلام نمی شود ، در حالی که این فقها نادرترین آرای فقهی گذشته را (که پیروانشان منقرض شده اند) ذکر می کنند؟!

این خط مشی چه معنایی می دهد؟ چرا بقایای تفکر تعصبی در میراثی دینی ما هست و به همین خاطر پژوهشگران از آگاهی بر اموری که حقایق را روشن می سازند ، منع می شوند ، و اگر کسی در این راستا اقدام کند ، به تفرقه پراکنی میان مسلمانان متهم می شود؟!

بسیار در شگفتیم و به خود حق می دهیم که برسیم : از چه هنگام ، تبیین حقایق و روشن سازی مجهولات ، تفرقه افکنی و فتنه انگیزی شمرده شد؟!

نکته ای مهم

برای آنکه به خط مشی حاکمان در احکام پی ببریم ، کافی است به روایت زیر توجه کنیم :

در مقدمه تذکره الحفظ از شعیب بن جریر روایت شده که وی از سفیان ثوری خواست عقاید اهل سنت را برایش بازگوید ، سفیان گفت :

بنویس : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قرآن ، کلام خدا ، مخلوق نمی باشد ...

ای شعیب ، آنچه را نوشتی تو را سودی نمی بخشد مگر اینکه به مسح بر روی کفش (۱) معتقد باشی ، اخفای بسمله را از جهر آن برتر بدانی ، به «قدر» ایمان بیاوری ، و پشت سر نیکوکار و بدکار نماز بخوانی و عقیده ات این باشد که جهاد تا روز قیامت باقی است ،

۱- مراد پاپوشی نرم از پوست است که مانند چکمه دارای ساق است (النهایه ابن اثیر - واژه موزج) (م) .

و باید در حکومتِ سلطانِ ستم کار یا عادل، بُردبار ماند.

پرسیدم: ای ابا عبدالله، همه نمازها؟

گفت: نه، نماز جمعه و عید فطر و قربان را پشت سر هر کس که بود بخوان، اما در دیگر نمازها اختیارت با خودت؛ پشت سر کسی نماز گزار که به او اعتماد داری و می دانی که از اهل سنت است. (۱)

آیا نه چنین است که اخفای بسم الله، و مسح بر روی کفش و نماز پشت سر هر صالح و فاسق... از ساخته های سیاسی حکومت است؟!

مکتب اهل بیت علیهم السلام جهر بسم الله را از علامات مؤمن می داند، بسیاری از بزرگان صحابه این نگرش را تأیید کرده اند. اگر خروج از بحث لازم نمی آمد به اسم آن ها و احادیثشان اشاره می کردیم، لیکن مهم این است که بدانیم مفردات مذکور بر خلاف فقه امام علی علیه السلام و ابن عباس و اعیان صحابه است و با فقه فقهای دربار همسوست، و همین دلیل و شاخص کافی است.

آنچه گذشت بعضی از اصول سیاست بود. اکنون راز تأکید بر سیره عمر را روشن می سازیم، و اینکه چرا وی مردم را از نقل حدیث می ترساند.

در بعضی از روایات منسوب به پیامبر آمده است که آن حضرت فرمود:

اِقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: اَبَابَكِر وَعَمْرُ؛ (۲)

۱- . بنگرید به، اعتقاد اهل السنّه ۱: ۱۵۴-۱۵۲ (همه خبر در این مأخذ هست، و در آن آمده است که: قرآن، کلامی است مخلوق)؛ تذکره الحفاظ ۱: ۲۰۶ (متن از این مأخذ است)؛ تحفه الأحمذی ۲: ۴۸ (با اختصار).

۲- . مسند احمد ۵: ۳۸۲، حدیث ۲۳۲۹۳؛ سنن ابن ماجه ۱: ۳۷، حدیث ۹۷؛ سنن ترمذی ۵: ۶۱۰-۶۰۹، حدیث ۳۶۶۲ - ۳۶۶۳؛ مستدرک حاکم ۳: ۸۰، حدیث ۴۴۵۵.

به دو کس که بعد از من می آیند ، اقتدا کنید : ابوبکر و عمر .

شاخص هایی هست که دلالت می کند این حدیث در اوائل خلافت عثمان جعل شد ؛ چراکه عمر و عبدالرحمان بن عوف از دو چیز بیم داشتند :

۱ . کسی بر مسند خلافت نشیند که اجتهاد ابوبکر و عمر را برنتابد .

۲ . اجتهاد افسار گسیخته و بی حد و مرز ، سریان یابد .

زیرا تعدد مراکز فتوا و حجت دانستن رأی همه ، اگر میدان می یافت - به ویژه در آن برهه از تاریخ اسلام - هیچ کس نمی توانست در مقابل آن بایستد . از این روست که ابن عوف بر عثمان می تازد که چرا اموری را می آورد که در عهد شیخین سابقه ندارد ، و از او می خواهد که بر اجتهادات ابوبکر و عمر بازایستد و از آن ها فراتر نرود .

لیکن عثمان خواسته ابن عوف را برنیاورد و قول او را نپذیرفت ؛ چراکه خود را کمتر از ابوبکر و عمر نمی دید تا دنباله رو آثار آن ها - در اجتهاد - باشد ، و دلیلی بر ترجیح رأی آن دو بر رأی خودش نمی دید .

اگر ابوبکر و عمر از طریق دادن دختر به پیامبر صلی الله علیه و آله با او خویشاوند بودند ، عثمان - به تنهایی - دو دختر پیامبر را (به نقل بعضی از اخبار) گرفت و از دو طریق به پیامبر پیوند یافت!!

آری ، عثمان با خود می گفت : اگر اجتهاد مشروع است ، چرا من در احکام اجتهاد نورزم؟ چگونه اینان به خود حق می دهند که مرا ملزم به پیروی رأی شیخین سازند و اینکه آثار آن دو را پی گیرم ، در حالی که می بینم آن دو به قول پیامبر متعبد نبودند ، و از پیش خود دست به اجتهاد می زدند؟!

اگر اجتهاد جایز نیست ، چرا برای آنان مباح می دانند و مرا از آن باز می دارند؟

نگرش ها درباره این معادله مختلف بود . ابن عوف و هم طرازان فکری اش ، محدود ساختن دائرة اجتهاد و رأی را به سیره شیخین ، مد نظر داشتند و عثمان را به

آن ملزم می کردند و از او می خواستند که به عهدی که ملتزم شده است ، وفا کند .

در حالی که موضع امام علی علیه السلام بر خلاف این نگرش بود . آن حضرت خطای موازنه مورد نظر را دریافت و اینکه طریق اجتهاد باز است و ویژه کسی نیست ؛ از این رو به ابن عوف فرمود :

دَقَّ اللهُ بَيْنَكُمَا عِطْرَ مَنْشِمٍ؛^(۱)

خدا میانتان عطر مَنْشِمٍ^(۲) پاشاند .

امام علی علیه السلام با این جمله ، به اختلاف آن دو خبر داد و با جمله دعائی این سخن را گفت ، زیرا با دیده تیزبین خویش می دید که خلافت به او بازخواهد گشت ، و این امر رخ داد .

امویان ، نام عثمان را به فهرست خلفایی افزودند که طاعت آن ها و پیروی سیره شان واجب است . در نقل های زیادی نام های خلفای سه گانه آمده است : «ابوبکر ، عمر و عثمان» و اسم حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم ، درج نشد مگر در اواخر عهد عباسی اول ، که اسم آن حضرت را در فهرست خلفا آوردند ؛ چراکه در اوایل حکومت عباسیان چاره ای جز این نیافتند^(۳)

و می خواستند با هر آنچه رنگ و بوی اموی دارد معارضه کنند ، و امام علی علیه السلام از بنی هاشم بود ، از این رو دستاویز آن ها شد .

۱- . شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۸ (و جلد ۹، ص ۵۵) .

۲- . مَنْشِمٍ، نام زنی عطر فروش در مکه بود که قبایل «خُزاعه» و «جُرْهُم» هر گاه می خواستند بجنگند، از عطر او به خود می زدند و با این کار جنگ میانشان شدت می یافت، و این سخن ضرب المثل شد؛ گویند: «أَشَامُ مِنْ عِطْرِ مَنْشِمٍ»؛ شوم تر از عطر مَنْشِمٍ (بنگرید به، صحاح جوهری ۵: ۲۰۴۱) (م) .

۳- . تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد، تریع خلافت (اینکه خلفا چهار نفرند) در زمان احمد بن حنبل و متوکل عباسی رخ داد .

صدور روایات «خلفای راشدین پس از من چهار نفرند...» از آثار این بخش از تاریخ اسلام است. اختصاص خلفا به سه نفر (ابوبکر، عمر، عثمان) از بدعت های عصر اموی است. اما روایات «به دو نفری که بعد از من می آیند اقتدا کنید...» و امثال آن، پس از ماجرای شورا و در زمان تأکید بر سیره شیخین، صادر شد.

تدوین کدام حدیث در عصر ابن عبدالعزیز؟!*

سیاست، نقش بزرگی در صدور این احادیث و غیر آن دارد. احادیثی چون «العشرة المبشّره» (ده نفری که وعده بهشت داده شدند)، «عدالت همه صحابه» و

این احادیث مسلک تعدد آرا را که بذر آن به وسیله ابوبکر و عمر (هنگام منعشان از حدیث و تدوین) پاشیده شد، روشن می سازند.

شیوع پدیده حدیث محوری نزد بعضی از صحابه، و رأی گرایی نزد بعض دیگر، و اختلاط هر دو نزد فرقه سوم... سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را با آثار صحابه آمیخت و درهم و برهم شد، خشک و تر با هم سوخت و درست و نادرست به هم آمیخت و سنت با سیره عمومی مردم، مخلوط گشت.

عمر بن عبدالعزیز خواست سیره شیخین را استوار سازد تا شریعت عملی مسلمانان باشد.

وی، به ابوبکر بن عمرو بن حزم، می نویسد:

حدیث پیامبر یا سنت آن حضرت یا حدیث عمره را مد نظر قرار بده و آن را بنویس، چراکه بیم دارم علم و علما از میان بروند. (۱)

۱- صحیح بخاری ۱: ۴۹؛ طبقات ابن سعد ۸: ۴۸۰؛ سنن دارمی ۱: ۱۳۷؛ حدیث ۴۸۸؛ التمهید (ابن عبدالبر) ۱۷: ۲۵۱؛ تقیید العلم: ۱۰۵-۱۰۶ (متن از این مأخذ است).

در نقل دیگر آمده است: «و حدیث عُمر»^(۱)، و در نقل سومی هست که ابن عبدالعزیز خواست احادیثی که نزد عَمْرَه (دختر عبدالرحمان) و قاسم بن محمّد وجود دارد برایش نوشته شود، او نیز این کار را کرد.^(۲)

در کتاب حلیه الأولیاء به نقل از حاطب بن خلایف بُرْجُمی آمده است:

عمر بن عبدالعزیز در خطبه اش گفت: آنچه را رسول خدا و دو صاحب او [ابوبکر و عمر] سنّت کرده اند، دین ماست که به آن پای بندیم، و سنّت دیگران را وامی نهمیم.^(۳)

در تقیید العلم می خوانیم:

عمر بن عبدالعزیز به [والی] مدینه نامه نوشت (و در نقل عَفّان آمده که برای اهل مدینه نوشت) که: احادیث رسول خدا را بجوید و بنویسید، چراکه می ترسم [از میان بروند].

در نقل عَفّان آمده است: بیم دارم که علم و عالمان از بین بروند.^(۴)

در یکی از نامه های ابن عبدالعزیز به بعضی از کارگزارانش آمده است:

سنّت را کسی بنیان نهاد که می دانست در خلاف آن خطا و لغزش و حماقت و درنگ های نابجاست. آنچه را سلف صالح برگزیده اند، بپسند! آنان با آگاهی این کار را انجام دادند، و با بینش تمام، به

۱- سنن دارمی ۱: ۱۳۷، حدیث ۴۸۷.

۲- طبقات ابن سعد ۲: ۳۸۷؛ الجرح والتعديل ۱: ۲۱ (و جلد ۹، ص ۳۳۷) (متن از این مأخذ است)؛ تهذیب الکمال ۳۳: ۱۴۰.

۳- حلیه الأولیاء ۵: ۲۹۸؛ تاریخ دمشق ۱۱: ۳۸۵؛ تاریخ الخلفاء ۱: ۲۴۱.

۴- تقیید العلم: ۱۰۶.

همان ، بسنده کردند ، بر کشف امور دین توانمندتر بودند ، و در ترجیح (ودست زدن به انتخاب بخشی از سنت) اولویت داشتند .

اگر هدایت همین روشی باشد که شما [بدعت گذاران] دارید ، پس شما پیش از آن هایید [و این سخنی است باطل چرا که پس از آن ها آمدید] و اگر بگویید : «بعد ایشان حوادثی رخ داد» ، این حوادث را پدید نیاوردند مگر کسانی که غیر راه ایشان را پی گرفتند و خود را از ایشان برتر دانستند [اینان بر باطل اند ؛ زیرا] سلف صالح پیشتاز هدایت اند .

آنان بایسته های دین را گفتند و در حدّی که آیندگان را کارساز باشد ، دین را بیان داشتند ، جا مانده از آنان ، کم کاری نمود و جلو زننده از آنان ، خود را به زحمت فکند!

آنان که تفریط کردند ، جفاکار شدند و آنان که به افراط گراییدند ، به غلو افتادند ؛ سلف صالح راهی میانه را برگزیدند و هدایتی درست و استوار یافتند .^(۱)

در سخن دیگری می گوید :

رسول خدا و والیان پس از او ، سنّت هایی را گذاردند که پیروی از آن ها تصدیق کتاب و تکمیل طاعت و قوّت دین خداست! هیچ کس حقّ تغییر و تبدیل و گرایش به نظری بر خلاف آن ها را ندارد ؛ هر که به آن ها هدایت جوید ، راه را یافت و هر که از آن ها یاری خواهد پیروزمند است ، و هر که با آن ها مخالفت کند و راهی جز

۱- . سنن ابی داود ۴: ۲۰۳، حدیث ۴۶۱۲ (و به نقل از آن در حقیقه البدعه و أحكامها ۱: ۷۴)؛ مانند این سخن در البدع (ابن وضّاح): ۳۰، آمده است .

راه مؤمنان را در پیش گیرد (۱) [خدا او را به خودش وانهد و دوزخ را به او بچشانند که بد فرجامی برای اوست]. (۲)

باری ، عمر بن عبدالعزیز ، آنچه را ابوبکر بن خزیمه تدوین کرد ، برای همه سرزمین ها سنت قرار داد ، در حالی که کتاب وی اجتهاداتِ خلفا را در بر داشت و آنچه را عمره و قاسم بن محمد و عایشه و دیگران روایت کرده بودند ، در آن بازگو می شد ؛ این تحکیم فقه خلفا ، همان چیزی بود که نظام حاکم ، آن را می خواست .

ابن شهاب زهری در این زمینه می گوید :

عمر بن عبدالعزیز از ما خواست که سنین را گرد آوریم ، آن ها را در چند دفتر نوشتیم . او بر هر سرزمین تحت سلطه اش یک دفتر از آن را فرستاد . (۳)

بر اساس گزارشات تاریخی ، تدوین علم [و مسائل دین] به خواست حاکمان صورت گرفت ، و حکومت در عصر عباسیان در مرجعیت مذاهب چهارگانه اهل سنت ، نقش بسزایی داشت .

بنابراین ، اقدام عمر بن عبدالعزیز تنها گردآوری سنت پیامبر نبود ، بلکه می خواست آنچه را از خلفا صادر شد ، اصالت بخشد و مکتب خلفا (اجتهاد و رأی) را زنده سازد .

و این ، در حالی صورت می گرفت که فقه از منابع و اصول خویش جدا شد و بیش از یک قرن می گذشت که علم دین

۱- . السنه (عبدالله بن احمد) ۱: ۳۵۷؛ اعتقاد اهل السنه ۱: ۹۳؛ حلیه الأولیاء ۶: ۳۲۴ (متن از این مأخذ است)؛ جامع العلوم والحکم: ۲۶۴ .

۲- . بخش پایانی این سخن - که در متن نیامده است و ترجمه شد - مضمون آیه ۱۱۵ سوره نساء است (م) .

۳- . جامع بیان العلم وفضله ۱: ۷۶ .

[احادیث پیامبر و سنت آن حضرت] از میان امت اسلام، رخت بر بسته بود.

پیداست که چنین سنتی نمی توانست اطمینان آور باشد؛ زیرا در فضایی تدوین شد که جعل حدیث رواج داشت و تعصبات قومی بر آن حاکم بود.

پوشیده نماند که وجود بعضی از احادیثی که خط مشی عمومی حاکم، آن ها را خوش نداشت، بیانگر خلوص نیت تدوینگران و تلاش آن ها برای حفظ شریعت نمی باشد، بلکه شاخص امتداد دو مکتب در عهد آن ها و وجود کسانی است که مدافع سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

زیرا تحریف حکومتی نمی توانست در برابر جریان فکری بزرگ و اصیل مقاومت کند؛ چراکه قرآن و روایات دیگر، جاهایی را که گروه حاکم دچار لغزش می شدند و خلط می کردند، روشن می ساخت؛ و صحابیانی پرهیزگار و اهل منطق سلیم، در برابر خلط آن ها می ایستادند.

از این روست که احادیث «مکتب تعبّد» را در صحاح و مسانیدی می یابیم که پیروان «مکتب رأی و اجتهاد» تدوین کردند.

علی رغم همه شرایط دشوار و فضای ابهام آلودی که وجود داشت، این روایت ها در فقه مسلمانان راه یافت. شمول و گسترش آن ها در بیشتر ابواب فقه، از دو خط مشی فکری خبر می دهد: یکی به رأی فرا می خواند و بر طبق اجتهاد صحابه فتوا می دهد، و دیگری به نصوص و آنچه در کتاب و سنت هست، عمل می کند (نه چیز دیگر).

در کتاب تقیید العلم آمده است:

به ما خبر داد صالح بن کیسان، گفت: من و زُهری همراه شدیم تا علم [دین] را به دست آوریم، گفتیم: سنن را می نویسیم! آنچه را از پیامبر رسیده بود نوشتیم.

سپس او گفت: آنچه را از اصحاب پیامبر رسیده است می نویسیم،

چراکه آن‌ها جزو سنت است!

من گفتم: آن‌ها جزو سنت نمی‌باشد، نباید بنویسیم!

باری، او نوشت، و من نوشتم، او موفق شد و من ضایع ساختم. (۱)

ابو زهره می‌گوید:

مالک را دیدم که فتوای آنان را می‌ستاند، چنان‌که گویا آن‌ها جزو سنت است. (۲)

موسی‌جار الله، می‌گوید:

ما فقهای اهل سنت و جماعت، سیره شیخین (صدیق و فاروق) را اصولی معتبر می‌دانیم که در اثبات احکام شرعی (در حیات امت و اداره دولت) با سنت پیامبر شارع برابری می‌کند؛ و بر این باوریم که خلفای راشدین، چونان عصمت رسالت، معصوم اند. (۳)

چگونه چنین نباشد در حالی که حکومت، پشتیبان مکتب خلفاست؛ آنچه را می‌خواهند ثبت می‌کنند، و جنبه‌هایی را که نمی‌پسندند وامی‌گذارند!

ابوبکر صنعانی نقل می‌کند:

نزد مالک بن انس رفتیم، از ربیعہ الرأی - که استاد و معلم مالک بود - برایمان حدیث کرد. ما خواستار حدیث فزون‌تری شدیم، روزی به ما گفت: چرا پیش ربیعہ نمی‌روید که در آن طاق خفته است؟

۱- طبقات ابن سعد ۲: ۳۸۹؛ حلیه الأولیاء ۳: ۳۶۱-۳۶۰؛ تقیید العلم: ۱۰۶-۱۰۷ (متن از این مأخذ است).

۲- کتاب ابن حنبل لابن زهره: ۲۵۱-۲۵۵؛ کتاب مالک لابن زهره: ۹۰.

۳- الوشیعه: ۷۷.

ما پیش ربیعہ رفتیم و گفتیم : چگونه است که مالک از تو حدیث می کند و خودت این کار را نمی کنی؟

گفت : مگر نمی دانید که مثقالی از «دولت» بهتر از باری از «علم» است! (۱)

این سخن ، مواضع هر دو مکتب و امتداد آن دو را در عصر اموی و عباسی می نمایاند و اختلاط احادیث را برملا می سازد به گونه ای که تمیز حدیث صحیح از ضعیف دشوار است . این ، همان چیزی است که خلفا برای عصرهای آینده می خواستند .

پرسی و سنجش

تصریح به نام ده تن از صحابه که بهشتی اند (۲) ، بر خلاف سیره عملی آن هاست . چگونه می توان طلحه و زبیر را که با امام علی علیه السلام جنگیدند - و آن حضرت در آن زمان خلیفه شرعی بود - همه را اهل بهشت دانست؟! در حالی که می دانیم حق یکی است ؛ اگر حضرت علی علیه السلام بر حق باشد طلحه و زبیر بر باطل اند و به عکس .

با خبر «عشره مبشره» (۳)

در برابر حدیث بخاری چه کنیم که از پیامبر نقل می کند که فرمود :

هر گاه دو مسلمان با هم بجنگند ، هر دو دوزخی اند .

راوی می پرسد : ای رسول خدا ، قاتل دوزخی است ... مقتول چرا

۱- . تاریخ بغداد ۸: ۴۲۴؛ طبقات الفقهاء (ابی اسحاق): ۵۴؛ صفوه الصفوه ۲: ۱۵۱ .

۲- . مسند احمد ۱: ۱۸۷، حدیث ۶۲۹، سنن ابن ماجه ۱: ۴۸، حدیث ۱۳۳؛ سنن ترمذی ۵: ۶۴۷، حدیث ۳۷۴۷ .

۳- . این ده نفر صحابی بهشتی، بر اساس احادیث اهل سنت، عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، حضرت علی علیه السلام ، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن زید، ابو عبیده بن جراح (م) .

دوزخی باشد؟

فرمود: بدان جهت که او قصد کشتن حریش را داشت. (۱)

این حدیث، انسان را دچار حیرت می‌سازد و درمی‌ماند که طلحه و زبیر را بهشتی بدانند یا دوزخی؟

وظیفه صحابی چیست؟ آیا با گروه یاغی مبارزه کند تا به امر خدا تن دهد یا چنان که ابن عمر می‌گوید، از هر کس غلبه یافت پیروی کند؟!

هرگاه هر کدام از این ده نفر - به اعتبار اینکه بهشتی اند - می‌توانستند به هر کاری که دلشان خواست دست یازند، چرا خودشان به این حقیقت پی نبردند و بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را واگذاشتند؟!

اگر این منطق، صحیح است، چرا با آنارشیسم فکری می‌ستیزیم؟

آیا این سخن، چیزی جز ناچیز انگاری خون و مال و آبروی مسلمانان است؟!

چرا عمر بن عبدالعزیز بر ابوبکر بن حزم تأکید می‌کند که حدیث رسول خدا و سنت ابوبکر و عمر (و بنا بر نقلی حدیث عمره، و بر اساس نقل دیگر حدیث عمر) را بنویسد؟!

از این سخن ابن عبدالعزیز - در خطبه اش - که می‌گوید: «آنچه را که رسول خدا و دو صاحبش سنت کرده اند، این سنت، دین ماست؛ اما آنچه را دیگران پی نهاده اند، و ما می‌نهیم» چه چیزی استنباط می‌شود؟!

چرا عمر بن عبدالعزیز سنت عثمان و حضرت علی علیه السلام را الزامی نمی‌داند؟ مگر آنان جزو خلفای راشدین نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شان فرمود: «بر شما

۱- صحیح بخاری ۱: ۲۰، حدیث ۳۱ (و جلد ۶: ۲۵۲۰ و ۲۵۹۴، حدیث ۶۸۴۱ و ۶۶۷۲)؛ صحیح مسلم ۴: ۲۲۱۳، حدیث ۲۸۸۸.

باد به سنّت من و سنّت خلفای راشدین پس از من؟!!

آیا سنّت متداول در آن روز سنّت پیامبر بود یا سنّت صحابه؟

این ها پرسش ها ، بلکه تناقض هایی است که نیازمند واریسی فقهی و تاریخی است و این نصوص را به جهت کاستی هاشان نباید پذیرفت .

اصول جرح و تعدیل (ملا-ک های اعتبار راوی و ضعف روایت) در این عرصه کارساز نمی افتد ؛ چراکه این اصول پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی حکام و تحت نظارت و اشراف آنان پی ریزی شد و بر این اصول ، روح عصیّت چیرگی دارد .

نسبت گمراهی و فساد عقیده و کذب (و چیزهایی مانند آن) به شیعیان علی علیه السلام بدان جهت داده شد که روایات اینان بر خلاف افکار آنان بود .

این اصول در سیر و سلوک ما آثاری را بر جای نهاد که بی واریسی و تحقیق نمی توان از آن ها رهایی یافت و چاره ای جز بررسی ریشه های تاریخی و فقهی آن ها نمی باشد .

ما بر این باوریم که بررسی چنین قضایایی ، افق های جدیدی از معرفت را می گشاید که مزه راستی و تیزی آن ها پیش از این ، هرگز حس نمی شد و سازماند است که پژوهشگران به این بحث ها پردازند .

از لابلای همین بحث و نیز از کتاب تاریخ الحدیث النبوی ، که ما درباره سنّت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قلم زده ایم ، نتایجی به دست می آید که ثابت می کند سنّت متداول امروزین ، سنّت پیامبر نمی باشد ؛ بلکه بخش پر حجمی از ابواب و عناوینش ، سنّت کسان دیگر است .

نگرش اهل بیت علیهم السلام

امامان اهل بیت علیهم السلام آشکارا و پنهان به این حقیقت اشاره دارند . اکنون بعضی از روایات آن ها را می آوریم تا نگرش متمایز آن ها از مکتب اهل رأی ، روشن گردد .

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود :

یا جابر ، لو کُنَّا نُفْتَى النَّاسِ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ! وَلَكِنَّا نُنْفِئُهُمْ بِآثَارِ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُصُولِ عَنهُ نِتَوَارِثُهَا كَابِرٍ عَنِ كَابِرٍ ؛ نَكْتِزُهَا كَمَا يَكْتِزُ هَوْلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ؛ (۱)

ای جابر ، اگر ما مردم را به رأی و هوای خویش فتوا دهیم ، از هلاک شوندگانیم! ما بر اساس آثاری از رسول خدا و اصولی از آن حضرت - که نسل اندر نسل آن را به ارث برده ایم - فتوا می دهیم ؛ و این ذخایر علمی را نگهداری می کنیم همان گونه که مردم از طلا و نقره شان نگهداری می کنند .

مردی از امام صادق علیه السلام مسئله ای را پرسید ، آن حضرت پاسخ داد . آن مرد گفت : به نظرتان اگر این امر چنین و چنان بود ، حکمش چه بود؟

امام علیه السلام فرمود :

مَه! مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ شَيْءٌ فَهُوَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ، لَسْنَا مِنْ «أَرَائِيَّتِ» فِي شَيْءٍ؛ (۲)

ساکت باش! پاسخی که دادم از رسول خدا برایت باز گفتم . ما را با اهل رأی چکار!

سعید اعرج می گوید : به امام صادق علیه السلام گفتم : نزد ما فقیهانی هستند که می گویند آنچه را در کتاب خدا و سنت رسول نیابیم ، به رأی خویش نظر می دهیم! امام علیه السلام فرمود :

۱- . بصائر الدرجات: ۳۲۰ .

۲- . اصول کافی ۱: ۵۸، حدیث ۲۱ .

كَذَّبُوا، لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا قَدْ جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَجَاءَتْ بِهِ السُّنَّةُ؛ (۱)

دروغ می گویند، چیزی که در کتاب و سنت نباشد، وجود ندارد.

از امام باقر علیه السلام درباره مسئله ای سؤال شد، آن حضرت پاسخ داد. شخص پرسنده گفت: فقها این سخن را نمی گویند! امام علیه السلام فرمود:

وَيَحْكُ! وَهَلْ رَأَيْتَ فُقَيْهًا قَطُّ؟! إِنَّ الْفُقَيْهَ حَقَّ الْفُقَيْهِ الرَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكِ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ؛ (۲)

وای بر تو! مگر فقیهی هرگز دیده ای؟! فقیه راستین، از دنیا رویگردان و به آخرت راغب است و به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنگ می آویزد.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

مَا أَحَدٌ أَكْذَبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ كَذَّبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَوْ كَذَّبَ عَلَيْنَا؛ لِأَنَّا إِنَّمَا نُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَعَنْ اللَّهِ، فَإِذَا كُذِّبْنَا فَقَدْ كُذِّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ (۳)

هیچ کس از کسی که ما خاندان را تکذیب کند یا بر ما دروغ بنهد، دروغ گوتر بر خدا و رسول نیست؛ چراکه ما از رسول خدا و از خدا حدیث می کنیم، هنگامی که تکذیب شویم، خدا و رسول او تکذیب شده اند.

۱- بصائر الدرجات: ۳۲۱-۳۲۲، حدیث ۲؛ اختصاص مفید: ۲۸۱؛ اوائل المقالات: ۲۳۰؛ مستدرک وسائل الشیعه ۱۷: ۲۵۸، حدیث ۲۱۲۷۹.

۲- اصول کافی ۱: ۷۰، حدیث ۸.

۳- بنگرید به، قرب الاسناد: ۳۵۰؛ مستدرک وسائل الشیعه ۹: ۹۲-۹۱، حدیث ۱۰۳۰۹ (لفظ از این مأخذ است).

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود :

لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا. (۱)

(وفی آخر : فلولا ذلك كنا كهؤلاء الناس) (۲) ولکننا حدَّثنا ببینه من ربنا بینها لنبیه فبینها لنا؛ (۳)

اگر ما به رأی خویش حدیث کنیم ، گمراه می شویم ؛ چنان که کسان پیش از ما گمراه شدند (در حدیث دیگر آمده : اگر آن امر نبود ، ما شبیه این مردم بودیم) لیکن با دلیل روشنی از پروردگارانمان - که برای پیامبرش تبیین کرد و پیامبر آن را برای ما باز گفت - حدیث می کنیم .

در حدیث دیگری از آن حضرت رسیده است که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهِ التَّنْزِيلَ وَالتَّوْوِيلَ ، فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَعَلَّمَنَا وَاللَّهِ ؛ (۴)

خدای بزرگ ، علم تنزیل و تأویل را به پیامبرش آموخت ، به خدا سوگند ، پیامبر آن علم را به علی و ما تعلیم داد .

ابن حزم به سند خویش از ابن شُبْرُمَه روایت می کند که جعفر بن محمد بن علی بن حسین ، امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه فرمود :

اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقَسَّ! فَإِنَّا نَقِفُ غَدًا نَحْنُ وَمَنْ خَالَفَنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ، فنقول : قال رسول الله ، قال الله تبارك وتعالى ...

۱- . بصائر الدرجات: ۳۱۹، باب ۱۴، حدیث ۲ .

۲- . بصائر الدرجات: ۳۲۱، باب ۱۴، حدیث ۹ .

۳- . بصائر الدرجات: ۳۱۹، باب ۱۴، حدیث ۲ .

۴- . فروع کافی ۷: ۴۴۲، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعه ۲۳: ۲۲۴، حدیث ۲۹۴۲۶ .

وتقول أنت وأصحابك : سَمِعْنَا وَرَأَيْنَا ، فِيفَعَلُ اللَّهُ بِنَا وَبِكُمْ مَا يَشَاءُ؛ (۱)

از خدا بترس و قیاس مکن! فردای قیامت ما و مخالفانمان پیش خدا می ایستیم ، ما می گوئیم : رسول خدا فرمود که ، خدای متعال فرمود ...

تو و اصحابت می گوئید : [سخن خدا و پیامبر را] شنیدیم و [با وجود این] به رأی خویش نظر دادیم!

در آن هنگام ، خدا درباره ما و شما ، آن کُند که خواهد .

ابو نَعِیم در حلیه الأولیاء به سندش از ابن شُبْرَمَه آورده که گفت :

به همراه ابو حنیفه بر جعفر بن محمد در آمدیم ، آن حضرت به ابن ابی لیلا فرمود : این شخص که با توست ، کیست؟

ابن ابی لیلا گفت : مردی است که در امر دین ، بینشی قوی و تیز دارد!

امام صادق علیه السلام فرمود : گویا [مقصودت این است که] امر دین را به رأی خود قیاس می کند!

گفت : آری .

امام علیه السلام فرمود : ای نعمان ، آیا تاکنون سَرَت را قیاس کرده ای؟ (۲)

گفت : چگونه سَرَم را قیاس کنم؟!

امام علیه السلام فرمود : تو را شخصی نمی بینم که از عهده چیزی بر آیی ...!

آیا کلمه ای را که اولش کفر و آخرش ایمان است ، می دانی؟

۱- . الإحكام (ابن حزم) ۸: ۵۱۳، ب ۳۸، فصل فی ابطال القیاس .

۲- . با توجه به ادامه روایت، مقصود این است که آیا دریافته ای که خدا در سر (جمعمه) چشم و گوش و دهان را با چه ویژگی هایی آفرید (م) .

ابو حنیفه گفت: چنین کلمه ای را برایم باز گوی!

امام علیه السلام فرمود: وقتی بنده می گوید: «لا إله إلا الله» (خدایی نیست) کافر می شود، و چون «إلا الله» (مگر الله) گوید، ایمان است.

آن گاه امام علیه السلام رو به ابو حنیفه کرد و فرمود: ای نعمان، برای من پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: ... نخستین کسی که در امر دین قیاس کرد، ابلیس بود. خدای متعال به او فرمود که به آدم سجده کن! او گفت: «من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل» (۱). از این رو هر کس دین را به رأی خویش قیاس کند، خدای متعال روز قیامت او را با ابلیس همنشین می سازد؛ چرا که ابلیس به قیاس بینا تر است.

سپس امام علیه السلام از ابو حنیفه پرسید: آدم کشتی گناهش بزرگ تر است یا زنا؟

ابو حنیفه گفت: آدم کشتن.

امام علیه السلام فرمود: پس چرا خدا در اثبات قتل نفس، سخن دو شاهد را می پذیرد و در زنا شهادت کمتر از چهار نفر را بر نمی تابد؟!

باز امام علیه السلام پرسید: نماز عظمت بیشتری دارد یا روزه؟

ابو حنیفه گفت: نماز.

امام علیه السلام فرمود: پس چرا زن حائض، قضای روزه را باید به جا آورد و نمازش قضا ندارد؟

وای بر تو! چگونه قیاس را حجت می دانی؟! از خدا بترس، و دین را با رأی خویش قیاس مکن. (۲).

۱- «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (سوره اعراف، آیه ۱۲).

۲- حلیه الأولیاء ۳: ۱۹۶-۱۹۷.

أبو شَيْبَةَ مِي كَوَيْد : شَنَيْدَم اِمَام صَادِق عَلَيْهِ السَّلَام مِي فَرَمُود :

ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرَمَةَ! عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ ، اِمْلَاءُ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَخَطُّ عَلِيٍّ بِيَدِهِ ؛ اِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدْعُ لِاَحَدٍ كَلَامًا فِيهَا عِلْمَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ .

اِنَّ اَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدُوْا مِنْ الْحَقِّ اِلَّا بُعْدًا ، اِنَّ دِيْنَ اللّٰهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ ؛ (۱)

علم ابن شُبْرَمَةَ تباهی است! نزد ما صحیفهٔ جامعه می باشد که با املائی رسول خدا و دست خط علی است . جامعه برای احدی جای سخن باقی نگذاشت ، علم حلال و حرام در آن هست .

اصحاب قیاس ، می خواهند با قیاس ، علم دین را به دست آورند ، این کار بر دوری شان از حق می افزاید ؛ دین خدا با قیاس به دست نمی آید .

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

خدا محمّد را به عنوان پیامبر خاتم فرستاد ، پیامبری بعد از او نمی باشد ؛ خدا کتابی بر او نازل کرد که آخرین کتاب آسمانی است ، و کتاب آسمانی بعد از آن وجود ندارد ...

پیامبر صلی الله علیه و آله علم ماندگاری را به اوصیای خود سپرد ولی مردم آن ها را وا گذاشتند .

این اوصیا بر اهل هر زمانی شاهدند ، اما این مردم با هر که ولایت آن ها را آشکار سازند و علومشان را جو یا شوند ، می ستیزند ؛ و این ، بدان جهت است که بخشی از قرآن را به خاطر بخش دیگر

۱- . بصائر الدرجات: ۱۶۶، باب ۱۱، حدیث ۲۳؛ اصول کافی ۱: ۵۷، باب البدع والرأی والمقاییس، حدیث ۱۴ .

کنار زدند و منسوخ را ناسخ پنداشتند و خاص را عام گرفتند و به آن‌ها احتجاج کردند، به اول آیه چسبیدند و سنت را در تأویل آن واگذاشتند. به آغاز و پایان کلام نگاه نکردند و ورود و خروج آن را در نیافتند؛ چراکه آن را از اهلش نستاندند، به همین جهت خود گمراه شدند و دیگران را گمراه ساختند. (۱)

از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود:

مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ ، فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ؛ (۲)

کسی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه باز نشناسد و ناعالمانه برای مردم فتوا دهد، خودش هلاک می‌شود و دیگران را هلاک می‌سازد.

محمّد بن حکیم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی از اصحاب ما تفقه می‌ورزند و علمی را به دست می‌آورند و احادیثی را روایت می‌کنند، مسئله‌ای از آنان پرسیده می‌شود، رأی و نظرشان را درباره آن می‌گویند [آیا این کار درست است؟] امام علیه السلام فرمود:

لا ، وَهَلْ هَلَكَ مَنْ مَضَى إِلَّأَ بِهِذَا وَأَشْبَاهَهُ!

نه، کسانی پیش از آن‌ها جز با همین شیوه و نظایر آن، هلاک نشدند. (۳)

در کنز العمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

۱- وسائل الشیعه ۷۲: ۲۰۰-۲۰۱، حدیث ۳۳۵۹۳ (به نقل از رساله محکم و متشابه سید مرتضی).

۲- المحاسن ۱: ۲۰۵، باب عقل، حدیث ۶۱؛ اصول کافی ۱: ۴۳، باب النهی عن القول بغير علم، حدیث ۹.

۳- المحاسن ۱: ۲۱۲، باب العقل، حدیث ۸۸.

تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بَكْتَابِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِالرَّأْيِ ؛ فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا
(۱)؛

این امت در برهه ای از زمان به کتاب خدا عمل می کنند ، و در برهه ای دیگر سنت رسول خدا را در پیش می گیرند ، سپس رأی و نظر خود را ملاک قرار می دهند ؛ هنگامی که به رأی خود عمل کنند ، خود گمراه می شوند و دیگران را در گمراهی می افکنند .

از ابن ابی عمیر ، از چند نفر ، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

لَعَنَ اللَّهُ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ ! فَإِنَّهُمْ غَيَّرُوا كَلَامَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ ، وَاتَّهَمُوا الصَّادِقِينَ فِي دِينِ اللَّهِ ؛ (۲)

نفرین بر اصحاب قیاس ! آنان کلام خدا و سنت پیامبرش را تغییر دادند ، و به [پیشوایان] راستین دین خدا اتهام زدند .

عُبَیْدَةُ سَلْمَانِي مِي كُوَيْد : از حضرت علی علیه السلام روایت می شد که آن حضرت بیع امّ ولد (کنیزانی که از مولاشان صاحب فرزندان) را جایز دانسته است ! امام باقر علیه السلام فرمود :

بِرَّ عُبَیْدَةَ دَرُوغٍ بَسْتَه اَنْد (یا فرمود : عُبَیْدَةُ بِرَّ حَضْرَتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه دَرُوغٍ اَيْنَ نَسَبْتِ رَا دَاة اَسْت) اَيْنَان مِي خَوَاهَنْد حَكْم
به قیاس را به آن حضرت نسبت دهند ، این کار را نخواهند توانست !

ما فرزند

۱- . مسند ابی یعلی ۱۰: ۲۴۰، حدیث ۵۸۵۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب ۲: ۶۳، حدیث ۲۳۵۵؛ الإحكام (ابن حزم) ۶: ۲۲۰ .

۲- . أمالی مفید: ۵۲؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۵۹، حدیث ۳۳۱۹۴ .

زادگانِ علی هستیم ، آنچه را از علی برایتان حدیث می کنیم ، سخن آن حضرت است و آنچه را انکار کنیم افترائی بر اوست ؛ ما می دانیم که قیاس جزو دین علی نیست ، کسی قیاس می کند که کتاب و سنت را نمی داند!

حرف های آنان گمراهتان نسازد ، آنان از گمراه سازی دست برنمی دارند... (۱)

ابو بصیر می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم : چیزهایی بر ما وارد می شود که در کتاب و سنت پاسخ آن ها را نمی یابیم ، آیا نظر خودمان را درباره آن ها ابراز داریم؟ امام علیه السلام فرمود :

لا ، أما أنتك إن أصبت لم تُؤجر ، وإن أخطأت كذبت على الله عز وجل ؛ (۲)

نه ، مگر نمی دانی اگر درست بگویی پاداشی نداری و اگر خطا کنی بر خدای بزرگ دروغ بسته ای ! (۳)

از امام علی بن حسین علیه السلام روایت شده که فرمود :

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ الناقصه والآراء الباطله والمقاييس الفاسده ، ولا يُصَابُ إِلَّا بالتسليم ؛ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ ، وَمَنْ اقْتَدَى بنا هُدَى ، وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَّاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ ؛ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً ؛ كَفَرَ بِالذِّي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي

۱- . دعائم الإسلام ۲: ۵۳۶، حدیث ۱۹۰۲؛ مستدرک وسائل الشیعه ۱۷: ۲۵۴، حدیث ۲۱۲۶۷ .

۲- . المحاسن ۱: ۲۱۳، حدیث ۹۰؛ اصول کافی ۱: ۵۶، باب البدع والرأی . . . ، حدیث ۱۱ .

۳- . بعید نیست که مقصود امام علیه السلام گوشه زدن به خطای ملتزمان به اجتهاد و رأی باشد که همان صحیح دانستن فتوای امرا و حکام است . به دلیل سخنی که از عبدالله بن عمرو بن عاص و دیگران روایت شده است .

والقرآن العظيم وهو لا يَعْلَم: (۱)

دین خدا با عقل های ناقص و آرای باطل و قیاس های فاسد ، به دست نمی آید و جز با تسلیم نمی توان به آن رسید!

هر که تسلیم ما شود ، سالم می ماند و هر که به ما اقتدا کند ، هدایت می شود و هر که به قیاس عمل کند ، هلاک می گردد!

و هر که درباره چیزهایی که ما می گوییم یا حکم می کنیم ، قبولش برایش سخت باشد ، ندانسته به کسی کفر می ورزد که «سبع المثانی» و قرآن عظیم را نازل کرد .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود :

إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ! فَإِنَّهُمْ أُعْيَتْهُمْ السُّنَنُ أَنْ يَحْفَظُوهَا ، فَقَالُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ بِرَأْيِهِمْ ؛ فَأَحَلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَحَرَّمُوا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا: (۲)

پرهیزید از اصحاب رأی! اینان در حفظ سنت در ماندند ، از این رو در حلال و حرام ، رأی خویش را باز گفتند ؛ حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند ، خود گمراه شدند و دیگران را گمراه ساختند .

از امام علی علیه السلام رسیده که فرمود :

يا معشرَ شيعتنا المُنْتَحِلينَ مَوَدَّتِنَا ، إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ! فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ! تَفَلَّتْ مِنْهُمْ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا وَأُعْيَتْهُمْ السُّنَّةُ أَنْ يَعُوهَا ...

۱- . کمال الدین و تمام النعمه: ۳۲۴؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۲۶۲، حدیث ۲۱۲۸۹ .

۲- . عوالی اللالی ۴: ۶۵؛ مستدرک وسائل الشیعه ۱۷: ۲۵۷-۲۵۶، حدیث ۲۱۲۷۲ .

فَسُئِلُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ ، فَأَنْفُوا أَنْ يَعْتَرِفُوا بِأَنْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ! فَعَارَضُوا الدِّينَ بِآرَائِهِمْ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا؛(۱)

ای گروه شیعیان ما که منتسب به مَوَدَّتِ مایید ، از اصحاب رأی بر حذر باشید! آنان دشمنانِ سَنَّتِ اند! احادیث از دستشان در رفت و نتوانستند آن ها را حفظ کنند و سَنَّتِ را به جان درنیافتند ...

از چیزهایی که نمی دانند سؤال می شوند ، ننگ دارند از اینکه به نادانی شان اعتراف کنند! با آرایشان بر ضدّ دین سخن می گویند ، گمراه می شوند و گمراه می سازند .

از حیب نقل شده که گفت : امام صادق علیه السلام به ما فرمود :

مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكُمْ! إِنَّ النَّاسَ سَلَكَوا سُبُلًا شَتَّى ؛ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِهَوَاهُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِرَأْيِهِ ، وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ بِأَمْرِ لِهَ أَضِيلُ؛(۲)

هیچ کس نزد من دوست داشتنی تر از شما- پیروان مکتب اهل بیت- نیست! مردم راه های مختلفی را در پیش گرفتند ؛ بعضی هواپرست شدند و بعضی رأی محور گردیدند ، شما به امری دست آویختید که مستند است .

از ابو اسحاق سَبِيعِي نقل شده که گفت : شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود :

إِنَّ النَّاسَ آلَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى ثَلَاثَةِ : آلُوا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ ، قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ مِنْ عِلْمٍ ، عَنْ عِلْمٍ غَيْرِهِ ؛ وَجَاهِلٌ مُدَّعٍ

۱- . مستدرک وسائل الشیعه ۱۷: ۳۰۹، حدیث ۲۱۴۲۹ .

۲- . المحاسن ۱: ۱۵۶، حدیث ۸۷ .

للعلم ، لا- علم له ، مُعْجِبٌ بما عنده قد فَتَنَتْهُ الدنیا وَفَتَنَ غیره ؛ وَمُتَعَلِّمٌ مِّنْ عَالَمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ وَنَجَاهٍ ؛ ثُمَّ هَلَكَ مَن ادَّعى وَخَابَ مَن افترى ؛(۱)

مردم ، بعد از رسول خدا ، سه دسته شدند :

عالمی که هدایت الهی داشت ، خدا او را به علمی که نزدش بود از علم دیگران بی نیاز ساخت .

جاهلی که مُدَّعی علم و دانایی بود و از علم بهره ای نداشت ، از اندک علم خود به شگفت آمد و خود بزرگ بین شد ، دنیا او را فریفت و او دیگران را فریب داد .

دانش پژوهی که از عالمی علم آموخت که در صراط هدایت خدا و نجات است .

پس از این ها ، هر که ادعایی کرد و چیزی را از پیش خود بافت ، هلاک شد و امیدی به او نیست .

امام صادق علیه السلام می فرماید :

إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ ، وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا ؛ وَإِنَّ عِنْدَنَا كُتُبًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَطُّ عَلِيٍّ ، صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ ! وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَا بِالْأَمْرِ فَتَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَتَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ ؛(۲)

نزد ما چیزهایی است که با وجود آن ها نیازی به مردم نداریم ، بلکه

۱- . اصول کافی ۱: ۳۳، باب أصناف الناس، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۸، حدیث ۳۳۰۹۳ .

۲- . اصول کافی ۱: ۲۴۲-۲۴۳، حدیث ۶؛ و بنگرید به، بصائر الدرجات: ۱۷۴، حدیث ۷ .

مردم به ما نیازمندند؛ نزد ما کتاب‌هایی است با املائی رسول خدا و خط علی، صحیفه‌ای که هر حلال و حرامی در آن هست!

هنگامی که شما پیش ما می‌آیید، می‌دانیم چه کارهایی را می‌کنید و به چه کارهایی دست نمی‌یازید.

امام علی علیه السلام احادیث موجود در دست مردم را سه دسته می‌کند، و سبب اختلاف آن‌ها را باز می‌گوید، می‌فرماید:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكَذِبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا، وَلَقَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ عَهْدَهُ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

وإنما أتاك بالحديث أربعة رجال ليس لهم خامس:

رجلٌ منافقٌ مُظهِرٌ للإيمان، مُتَّصِعٌ بالإسلام، لا يتأثم ولا يتحرَّج، يكذبُ عليَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَيِّدُوا قَوْلَهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ وَلَقِفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَّيْتَهُمْ بِمَا وَصَّيْتَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُنْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالِدُعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَهُوَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَوَهَمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدِيهِ وَيُرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتَهُ مِنْ

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ .

وَرَجُلٌ ثَلَاثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ، فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ ؛

در دست مردم حق است و باطل ، راست و دروغ ، ناسخ و منسوخ ، عام و خاص ، مُحکَم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده است و آنچه حدیث گو بدان گمان برده است ، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود : «هر که به عمد بر من دروغ بندد جایی در آتش برای خود آماده سازد» .

و حدیث را چهار کس نزد تو آرند که پنجمی ندارند :

مردی دورو که ایمان آشکار کند ، و به ظاهر چون مسلمان بُود ، از گناه نترسد و بیمی به دل نیارد ، و به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد و باک ندارد ، و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغ گو ، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند ، لیکن گویند یار رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، او را دید و از او شنید و در ضبط آورد ، پس گفته او را قبول باید کرد .

و خدا تو را از منافقان خبر داد چنان که باید و آنان را برای تو و صف فرمود آن سان که شاید ، اینان پس از رسول خدا ، که بر او و کسان او درود باد ، بر جای ماندند ، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش - غضب الهی

نزدیکی جستند، و آنان این منافقان را به کار گماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند، و به دست ایشان دنیا را خوردند، و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آرد، جز [آن] که خدا نگه دارد، و این - منافق - یکی از چهار تن است.

و مردی که چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید و آن را چنان که باید در گوش نکشید، و به خطا شنفته و به عمد دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست؛ آن را می گوید و بدان کار می کند، و گوید: «من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم» و اگر مسلمانان می دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی پذیرفتند، و او هم اگر می دانست حدیث خطاست از سر گفتن آن برمی خاست.

و سومین، مردی است که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله به چیزی امر فرمود، سپس آن را نهی فرمود و او نمی داند. یا شنید چیزی را نهی کرد سپس بدان امر فرمود، و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ کننده را به خاطر نمی آرد، و اگر می دانست - آنچه در خاطر دارد - نسخ شده، آن را ترک می گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می دانستند نسخ شده، ترک آن حدیث می گفتند. (۱)

ادامه این سخن در اصول کافی چنین است:

وآخر رابع لم یُکذِبْ علی رسول الله، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَتَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ، لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلِيَّ وَجْهَهُ فَجَاءَ بِهِ كَمَا

۱- نهج البلاغه (دکتر سید جعفر شهیدی): ۲۴۲-۲۴۳، خطبه ۲۱۰.

سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ ، وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمُنْسُوخَ .

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمُنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمَحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ .

قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجِهَانُ كَلَامٍ عَامٍ وَكَلَامٍ خَاصٍّ مِثْلَ الْقُرْآنِ .

وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ : (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا . .) (١) فَيَشْتَبِهُ عَلِيٌّ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللَّهُ بِهِ وَرَسُولُهُ وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فِيهِمْ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا .

وَقَدْ كُنْتُ أُدْخِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَهُ وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ فَيَخْلِينِي فِيهَا أَدْوَرٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي .

وَكَنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَأَقَامَ عِنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَىٰ عِنْدَهُ غَيْرِي ؛ وَإِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوهِ مَعِي فِي مَنْزِلِي ، لَمْ تَقُمْ عِنِّي فَاطِمَةُ ، وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيَّ .

وَكَنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَإِذَا سَكَتُ عَنْهُ فَتَبَّتُ مَسَائِلِي ابْتِدَائِي .

فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ

فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا ...

ولا علماً أملاه عليّ وكتبتّه منذ دعا الله لي بما دعا وما ترك شيئاً علّمه الله من حلال ولا حرام ولا أمر ولا نهى كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد قبله من طاعه أو معصيه إلّا علّمنيّه وحفظته فلم أنس حرفاً واحداً ، ثمّ وضع يده على صدرى ودعا الله لي أن يملأ قلبي علماً وفهماً وحكماً ونوراً؛ (۱)

چهارمین نفر ، کسی است که بر رسول خدا دروغ نمی بندد و از بیم خدا و احترام به پیامبر ، دروغ را دشمن می دارد ، حدیث پیامبر را از یاد نبرد ، بلکه آنچه را شنید ، درست حفظ کرد (فزونی و کاستی در آن پدید نیاورد) و همان گونه نقل می کند ، ناسخ را از منسوخ باز می شناسد و به ناسخ عمل می کند و منسوخ را وامی گذارد ؛ چراکه امر پیامبر صلی الله علیه و آله مثل قرآن ، ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد .

گاه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چونان قرآن ، دارای دو وجه عام و خاص است ، خدای بزرگ در قرآن می فرماید : «آنچه را پیامبر برایتان آورد بگیرید و از آنچه نهیتان کرد باز ایستید» .

کسانی که مقصود خدا و پیامبر را در نمی یافتند ، دچار تردید می شدند و همه اصحاب پیامبر این گونه نبودند که از آن حضرت

۱- . اصول کافی ۱ : ۶۲ - ۶۴ ، حدیث ۱ ؛ کتاب سلیم بن قیس : ۱۸۲ ، باب علّه الفرق بین احادیث الشیعه و احادیث مخالفیهم .

پرسند تا مقصود را بفهمند و بعضی که از پیامبر سؤال می کردند ، در صَدَدِ فهم بر نمی آمدند و دوست می داشتند که یک اعرابی و مسافر بیاید و آن مسئله را بپرسد تا آن ها بشنوند .

امّا من در هر روز ، یک بار و در هر شب ، یک نوبت بر رسول خدا وارد می شدم او با من خلوت می کرد و (در این زمان) در هر حالی همراه او بودم . اصحاب رسول خدا می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس جز من ، چنین رفتاری را نداشت ، بسا می شد که من در خانه ام بودم و پیامبر نزد من می آمد و این کار بیشتر رخ می داد .

آن گاه که من پیش پیامبر می رفتم با من تنها می شد و زنانش را از نزد ما برمی خیزاند ، لیکن آن گاه که به خانه ما می آمد فاطمه و فرزندانم در کنار ما می ماندند .

چون از پیامبر چیزی را می پرسیدم ، پاسخ می داد و آن گاه که ساکت می ماندم آن حضرت آغاز سخن می کرد .

هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر نازل نشد مگر اینکه آن را بر من قرائت و املا کرد ، من به خط خود آن را نوشتم ، و پیامبر تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت ...

از آن زمان که پیامبر برایم دعا کرد که فهم و حفظ یابم ، هر علمی را که برایم املا کرد از یاد نبردم . پیامبر صلی الله علیه و آله همه حلال ها و حرام ها و امر و نهی های گذشته و آینده را که خدا به او آموزاند ، به من تعلیم فرمود ، و هر طاعت و معصیتی را که بر پیامبران گذشته - در قالب کتاب - نازل شده بود ، به من یاد داد و من آن را حفظ کردم ،

و یک حرف آن را هم از دست ندادم .

آن گاه پیامبر دستش را بر سینه ام گذاشت و دعا کرد که خدا قلبم را آکنده از علم و فهم و حکم و نور سازد .

با این تقسیم واقعی (و بی طرفانه) امام علی علیه السلام نظر مکتب اهل بیت را دربارهٔ برخورد صحابه با پیامبر و روایت آن ها از آن حضرت و جایگاهشان نسبت به پیامبر و نقش قریش در شریعت ، بیان می کند ، سخن دیگری از نهج البلاغه در این زمینه رهگشاست ، امام علی علیه السلام در خطبهٔ قاصعه ، می فرماید :

فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا-، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفِتْيَةَ ، كَيْفَ نَشَرَتِ النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا ، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا ، وَالتَّقَتِ الْمِلَّةَ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا ، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ ، وَفِي خُضْرِهِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ وَأَوْتَهُمُ الْحَالَ إِلَى كَنْفِ عِزِّ غَالِبٍ ، وَتَعَطَّطَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكِكَ ثَابِتٍ ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ ، وَيُمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمَضِّيهَا فِيهِمْ ، لَا تُعْمَزُ لَهُمْ قَنَاءٌ ، وَلَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءٌ .

أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ ، وَتَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ ائْتَنَّ عَلَى جَمَاعِهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا ، وَيَأْتُونَ إِلَيْ كَنْفِهَا ، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيمَةً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ وَأَجْلُ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ .

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا ، وَبَعْدَ الْمَوَالَاهِ أَحْرَابًا ، مَا

تَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ .

تَقُولُونَ : النَّارَ وَلَا الْعِبَارَ ، كَمَا أَنْكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِتُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ ، انْتِهَا كَمَا لِحَرِيمِهِ ، وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ ، وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجِأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا مِيكَائِيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارًا يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ .

وَإِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقَوَارِعِهِ ، وَأَيَّامِهِ وَقَوَائِعِهِ ، فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعَيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ ، وَتَهَاوُنًا بَبَطْشِهِ ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ سَيَبْحَانُهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِلرُّكُوبِ الْمَعَاصِي ، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي .

أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَطَّيْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمْتَمْتُمْ أَحْكَامَهُ أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُمْ ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُمْ ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ ، وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهِهِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصِيغَتِهِ سَمِعْتُ لَهَا وَجْبَهُ قَلْبِهِ وَرَجَّهُ صَدْرِهِ ،

وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ ، وَلَكِنْ أَدِنَ اللَّهُ فِي الْكُرْهِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدَّرًا .

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغْرِ بِكَالِكِلِ الْعَرَبِ ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعِهِ وَمُضَرَ ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ ، وَالْمَنْزِلَةَ الْخَصِيصَةَ بِصِهِ ، وَضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَمَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صِدْرِهِ ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ ، وَيُمَسِّنِي جَسَدَهُ وَيُسْمِنِي

عَرَفَهُ ، وَكَانَ يَمْضُغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ ، وَمَا وَحَدَّ لِي كَذِبَهُ فِي قَوْلٍ ، وَلَا حَظْلَهُ فِي فِعْلٍ ، وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُوكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ ، وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ .

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ الْفَصِيلَ أَثَرُ أُمِّهِ يَزْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ ، وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي ، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدًا يَوْمًا فِي الْأَشْيَاءِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا ، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرُّسَالَةِ ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ .

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ : هَذَا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ ، وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ .

وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالُوا لَهُ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَأَرَيْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَمَا نَسْأَلُونَ؟ قَالُوا : تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنْ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَ : فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَيَّ خَيْرٌ ، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ ، وَمَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابِ . ثُمَّ

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنَّ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوَتِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيِ يَأْذَنِ اللَّهِ ، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْقَلَعَتْ بِعُرْوَتِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِي شَدِيدٌ وَقَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُرْفَرَفَةً ، وَأَلْقَتْ بِعُصِيِّهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَبِعِضِ أَعْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي ، وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا - عَلُواً وَاسْتِكْبَاراً - : فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نَصِيْفُهَا وَيَبْقَى نَصِيْفُهَا فَأَمْرُهَا بِجَدْلِكَ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَصِيْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدِّهِ دَوِيّاً ، فَكَادَتْ تَلْتَفُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا كُفْراً وَعُتُوّاً : فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نَصِيْفِهِ كَمَا كَانَ ، فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَجَعَ . فَقُلْتُ أَنَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقاً بِبُتُوْتِكَ وَإِجْلَالاً لِكَلِمَتِكَ .

فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ : بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ، عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ ، وَهَلْ يُصَيِّدُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا (بِغُنُونِي) وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ، سَيِّمَاهُمْ سَيِّمَاتِ الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ ، عُمَارُ اللَّيْلِ وَمَنَاةُ النَّهَارِ ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ ، يُحْيُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَسُنْنَ رَسُولِهِ ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَغْلُونَ ، وَلَا يَغْلُونَ وَلَا يُفْسِدُونَ ، قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ ؛

پس بنگرید که نعمت های خدا چگونه بر آنان فرو ریخت ، هنگامی که پیامبری برایشان برانگیخت ، آنان را به طاعت خدا درآورد و با خواندنشان به سوی او با یکدیگر سازوارشان کرد ، و چسان

نعمت ، شهپرِ خود را بر سر آنان گسترد و جویبارهایی از آسایش و رفاه برای ایشان روان نمود ، و ملتِ اسلام ، با برکت های خود آنان را فراهم فرمود . پس در نعمت شریعت غرقه گردیدند ، و لذت زندگی خرم و فراخ آن را چشیدند . زندگی شان به سامان ، در سایه دولتی قوی شأن ؛ و نیکویی حال آنان را به عزتی رساند ارجمند ، و کارهاشان استوار گردید و دولیشان نیرومند ؛ چنان که حاکم شدند بر جهانیان ، و پادشاهان زمین در این کرانه و آن کران . کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می نمودند ، و بر کسانی فرمان راندند که فرمانبر آنان بودند . نه تیرشان بر سنگ می رسید و نه سنگشان سبک می گردید .

همانا شما رشته فرمانبرداری را از گردن گشادید و به داوری های دورانِ جاهلیتِ رضا دادید ، در دژِ خدایی که پیرامونتان بود رخنه نهادید ، همانا خدای سبحان بر جماعت این ائمت - مسلمان - منت نهاد و به الفت آنان را با یکدیگر پیوند داد ؛ پیوندی که در سایه آن بچمند ، و در پناه آن بیارمند . در نعمتی که هیچ یک از آفریدگان بهایی نداند برای آن ، چه آن نعمت از هر بهایی برتر است و از هر رتبت و منزلتی گرانقدرتر .

و بدانید که شما پس از هجرت - و ادب آموختن از شریعت - به - خوی - بادیه نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی دسته دسته شدید ، با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی شناسید .

می گوئید به آتش - می سوزیم - و ننگ را - نمی توزیم - گویا

می خواهید اسلام را واژگون کنید با پرده حرمتش را دریدن ، و رشته برادری دینی را بریدن ، پیمانی که خدایش برای شما در زمین خود پناهگاه و جای امن فرمود ، و موجب ایمنی آفریده هایش نمود ؛ و اگر شما به چیزی جز اسلام پناه بردید ، کافران با شما پیکار خواهند کرد ، آن گاه نه جبرئیل و نه میکائیل ، و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کند ، جز تیغ بر یکدیگر زدن تَبُود تا خدا میان شما داوری کند .

و همانا نمونه ها و داستان ها در دسترس شماست - از گذشتگان - و عذاب خدا و سختی های او - که رسید به آنان - و روزهایی - که عذابشان کرد - و آسیب های سختِ او - که به آنان فرود آورد - پس وعده عذاب او را دیر میانگارید ، به عذر آنکه نمی دانید در چنگ او گرفتارید ، و با انتقام او را سبک شمردن ، و از کیفر او ایمن بودن که همانا خدای سبحان - مردم - دوران گذشته را که پیش از شمایند از رحمت خود دور نفرمود ، جز برای آنکه امر به معروف را وا گذاشتند ، و مردمان را از منکر بازداشتند ، پس خدا ، بیخردانِ - آنان را - لعنت کرد به خاطر نافرمانی کردن ، و خردمندان را به گناه دیگران از نافرمانی مانع نبودن .

هان! بدانید که شما رشته - پیوند با - اسلام را گسستید ، و حدود آن را شکستید ، و احکام آن را کار نبستید ، بدانید که خدا مرا امر فرموده است با تجاوزکاران و پیمان گسلان و تبهکاران در زمین پیکار کنم ، اما با ناکثانان پیمان شکن جنگیدم و با قاسطین تجاوزکار ستیزیدم ، و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون

ساختم ، اما شیطان رَدَّهه ، (۱) بانگ صاعقه ای قلبش را به تپش درآورد و سینه اش را لرزاند و کارش را ساخت ؛ حال تنها اندکی از تجاوزکاران مانده و اگر خدا مرا رخصت داد بر ایشان بتازم و آنان را براندازم ، دولت را از آن ها بازگردانم و از آن خود سازم ، جز تنی چند که در این سوی و آن سوی شهرها بمانند - و مردم را بترسانند - . .

من در خُردی ، بزرگانِ عرب را به خاک انداختم و سرکردگان - دو قبیله - ربیعه و مضر را هلاک ساختم ، شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است ، و خویشاوندیم با او در چه نسبت است ، آن گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویش جایم داد ، و مرا در بستر خود می خوابانید چنان که تنم را به تن خویش می سود و بوی خوشِ خود را به من می بویانید ، و گاه بودی که چیزی را می جوید ، سپس آن را به من می خورانید ، از من دروغی در گفتار نشنید ، و خطایی در کردار ندید ، هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را پیمود ، و خوی های نیکوی جهان را فراهم نمود .

و من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که شتر بیچه در پی مادر ، هر روز برای من از اخلاقِ خود نشانه ای برپا می داشت و مرا

۱- . رَدَّهه: گودالی است که رهبر خوارج معروف به «ذو الثدیه» جنازه اش در آن افتاد، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳ / ۱۸۳) .

به پیروی آن می گماشت ، هر سال در حراء خلوت می گزید ، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید ، آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بود ، در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود ، من سؤمین آنان بودم ، روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم .

من هنگامی که وحی بر او فرود آمد ، صدای ناله شیطان را شنیدم ، گفتم : ای فرستاده خدا این صدای ناله چیست؟ گفت : «این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است ، همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم ، و می بینی آنچه را من می بینم ، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی - و مؤمنان را امیری -» .

و من با او بودم ، هنگامی که مهتران قریش نزد وی آمدند ، و گفتند : «ای محمد! تو ادعای بزرگی می کنی که نه پدرانت چنان دعوی داشتند ، نه کسی از خاندانت ، ما چیزی را از تو می خواهیم اگر آن را پذیرفتی و به ما نمایاندی ، می دانیم تو پیامبر و فرستاده ای و گرنه می دانیم جادوگری و دروغ گویی» . پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «چه می پرسید؟» گفتند : «این درخت را برای ما بخوان تا با رگ و ریشه برآید و پیش روی تو درآید» . گفت صلی الله علیه و آله : «خدا بر هر چیز تواناست ، اگر خدا برای شما چنین کرد ، می گروید ، و به حق گواهی می دهید؟» گفتند : «آری» . گفت : «من آنچه را می خواهید به شما نشان خواهم داد ، و من می دانم شما به راه خیر باز نمی گردید ، و در میان شما کسی است که در چاه افکنده شود و کسی است که گروه ها را به هم

پیوندد و لشکر فراهم آورد». سپس گفت صلی الله علیه و آله: «ای درخت اگر به خدا و روز رستاخیز گرویده ای و می دانی من فرستاده خدایم با رگ و ریشه از جای برآی، و پیش روی من درآی به فرمان خدای». پس به خدایی که او را به راستی برانگیخت، رگ و ریشه درخت از هم گسیخت و از جای برآمد، بانگی سخت کنان و چون پرندگان پر زنان تا پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیامد، و شاخه فرازین خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گسترده، و یکی از شاخه هایش را بر دوش من آورد، و من در سوی راست او بودم، پس چون آنان این - معجزه - را دیدند، از روی برتری جویی و گردن کشی گفتند: «بگو تا نیم آن نزد تو آید و نیم دیگر بر جای ماند». پس او درخت را چنین فرمان داد و نیم آن رو سوی او نهاد، پیش آمدنی سخت شگفت آور، و با بانگی هرچه سخت تر، چنانکه می خواست خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیچد، پس آنان از روی ناسپاسی و سرکشی گفتند: «این نیم را بفرما تا نزد نیم خود باز رود چنان که بود» و او درخت را چنان فرمود، پس درخت باز گردید و من گفتم: لا اله الا الله، ای فرستاده خدا! من نخستین کسم که به تو گروید، و نخستین کس که اقرار کرد که درخت آنچه را فرمودی به فرمان خدا به جا آورد، تا پیامبری تو را گواهی دهد و گفته تو را بزرگ دارد.

پس آنان گفتند: «نه که ساحری است دروغ گو، شگفت جادوگر، و کار او، و چه کسی تو را در کارت تصدیق کند جز او!» - و قصدشان من بودم - من از مردمی هستم که در راه خدا از سرزنش ملامت کنندگان باز نمی ایستند، نشانه های آنان، نشانه راستکاران و

سخنشان ، گفتار درست کرداران . زنده داران شب اند - به عبادت - و نشانه های روزند - برای هدایت - چنگ در ریسمان قرآن زده اند ، و سنت خدا و فرستاده او را زنده کرده اند ، نه بزرگی می فروشند ، و نه برتری جویی دارند ، نه خیانت می کنند و نه تبهکارند ، دل هاشان در بهشت است و تن هاشان را به کار - عبادت - وامی دارند . (۱)

آری ، امر امت تا بدین پایه رسید ؛ چنان که دهلوی در رساله اش می گوید :

چون عهد خلفای راشدین سپری شد ، خلافت به قومی رسید که شایستگی آن را نداشتند و از استقلال علمی در فتاوی و احکام برخوردار نبودند . پس ناچار شدند دست به دامن فقها شوند و در همه حال ، همراه آنان باشند .

تنی چند از علمای طراز اول باقی بودند ، آنان هرگاه طلب می شدند می گریختند و روی می گرداندند . مردم آن زمان دیدند که با وجود اقبال امت به علمای طراز اول ، آنان از آن ها روی برمی گردانند ؛ از این رو برای دستیابی به عزت ، علم آموختند [و به دربار خلفا روی آوردند] و در نتیجه ، فقها پس از آنکه مطلوب مردم بودند ، طالب شدند و بعد از آنکه با رویگردانی از سلاطین ، عزیز بودند ، خوار دربار آن ها گشتند مگر کسانی که خدا توفیقشان داد [و در دام این زبونی نیفتادند] . (۲)

۱- نهج البلاغه (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی): ۲۲۰-۲۲۴، خطبه ۱۹۲ .

۲- بنگرید به، الإنصاف دهلوی، این سخن در دائرة المعارف فرید و جدی ماده «جهد» آمده است . فیض کاشانی آن را در «الاصول الاصلیه: ۱۸۳» می آورد .

بیم و تثبیت

پیامبر صلی الله علیه و آله از سلطهٔ قبیله ای نسبت به شریعت بیمناک بود (همان که قرآن هم هشدار می داد) و تأکید داشت که حضرت علی علیه السلام تنها کسی است که تفسیر و تأویل همهٔ آیات و احادیث را می داند و از روح قبیله ای و آرای ارتجالی [از پیش خود ساخته] به دور است .

از ابو سفیان نقل شده است که پس از تعیین ابوبکر برای خلافت ، به امام علی علیه السلام گفت :

شأنِ خلافت این نیست که در کمترین قبیلهٔ قریش باشد ... دستت را بده تا با تو بیعت کنم! به خدا سوگند اگر بخواهی ، برای جنگ با ابو بکر مدینه را آکنده از سوارگان و پیادگان سازم! امام علی علیه السلام از بیعت با او خودداری ورزید .^(۱)

در بعضی از نقل ها آمده است که امام علی علیه السلام به ابو سفیان گفت :

ای ابو سفیان ، دیر زمانی است که با اسلام و مسلمانان دشمنی می ورزی! با این کارت ، نتوانسته ای به اسلام آسیب بزنی .^(۲)

ربعی از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود :

در ماجرای حُدَیبِیّه ، گروهی از مشرکان نزد ما آمدند (شَهِیل بن عمرو و چند تن از سرانِ مشرکان میان آن ها بود) گفتند : ای رسول خدا ، گروهی از فرزندان و برادران و بندگانِ ما که درک و فهمی از

۱- . شرح نهج البلاغه ۱: ۲۲۱؛ و بنگرید به، مصنف عبدالرزاق ۵: ۴۵۱، حدیث ۹۷۶۷؛ تاریخ طبری ۲: ۲۳۷؛ مستدرک حاکم

۳: ۸۳، حدیث ۴۴۶۲؛ الاستیعاب ۳: ۹۷۴ .

۲- . تاریخ طبری ۲: ۴۴۹ .

دین ندارند برای فرار از اموال و کالاهای ما ، پیش تو آمده اند ، آنان را به ما بازگردان!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اگر آنان فهم درست در دین ندارند ، ما آگاهشان می سازیم! ای قریشیان ، بس کنید (و ایمان بیاورید) و گرنه خدا کسی را که قلبش را به ایمان آزمود بر شما برمی انگیزاند تا در راه دین گردنتان را بزند!

پرسیدند : او کیست؟ ابوبکر گفت : ای رسول خدا ، او چه کسی است؟ عُمَر گفت : او چه کسی می باشد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : او وصله دوز کفش است!

پیامبر صلی الله علیه و آله کفش خود را به علی علیه السلام داده بود که پینه اش کند و آن حضرت کفش پیامبر را پینه می دوخت. (۱)

گزارش های حدیثی و تاریخی حاکی است که پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که خواه ناخواه ، پس از او میان اُمَّتَش اختلاف روی می دهد ، از آن حضرت نقل شده است که فرمود :

جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمّد ، اُمَّت بعد از تو ، مختلف می شوند. (۲)

ترمذی از عُمَر روایت کرده است که گفت :

رسول خدا پیش من آمد ، چهره اش را اندوهگین دیدم ، ریشم را گرفت و گفت : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، (۳) فرمود : جبرئیل نزد من

۱- سنن ترمذی ۵: ۶۳۴، حدیث ۳۷۱۵؛ ابو عیسی می گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است .

۲- أسد الغابه ۴: ۲۶؛ سنن ترمذی ۵: ۲۹۸؛ ذخائر العقبی: ۷۶؛ الفتح الربانی: ۱ .

۳- سورة بقره (۲) آیه ۱۵۶ .

آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، گفتم: آری، ما از خداییم و سوی او باز می گردیم! از چه روی، این کلمه را بر زبان آوردی؟

جبرئیل پاسخ داد: اَمّت اندکی پس از تو، دچار فتنه می شوند!

پرسیدم: فتنه کفر یا گمراهی؟

گفت: هر دو فتنه، روی خواهد داد.

گفتم: از کجا این فتنه پدید می آید، در حالی که من در میانشان کتاب خدا را بر جای می گذارم!

گفت: به کتاب خدا گمراه می شوند! و نخست این کار از سوی قاریان و اُمّراتفاق می افتد؛ فرمان روایان حقوق مردم را نمی دهند، از این رو میانشان جنگ (و خون ریزی) رخ می دهد، و قاریان هوادار امیرشان می شوند و مردم را در گمراهی فرو می برند و از آن جلوگیری نمی کنند.

پرسیدم: ای جبرئیل، چگونه کسانی از این فتنه به سلامت می رهند؟

گفت: با خودداری و صبر؛ اگر حقشان به آن ها داده شد بگیرند، و اگر منع شدند، رها کنند. (۱)

ابتلا و امتحان اَمّت، دایره مدار این است که اقوال اهل بیت پیامبر را بگیرند یا نستانند، از خالد بن عُرْفَطَه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- کتاب السنّه (ابن ابی عاصم) ۱: ۱۳۲، باب ۵۷، حدیث ۳۰۳؛ نوادر الأصول فی أحادیث الرسول ۲۴۹: ۲-۲۴۸ (متن از این مأخذ است) العلل المتناهیة ۸۵۲: ۲-۸۵۱، حدیث ۱۴۲۴؛ الدرّ المنثور ۳: ۶۳۴.

إِنَّكُمْ سَتُبَلَّوْنَ فِي أَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي؛ (۱)

به زودی شما - پس از من - درباره اهل بیتم آزموده می شوید!

و در حدیث ثقلین است که آن حضرت فرمود :

أَيُّهَا النَّاسُ ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولٌ إِلَيَّ فَأُجِيبُ! وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ : أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ ، فَخُذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ (فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ :) وَأَهْلُ بَيْتِي! أَدَّكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ، أَدَّكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ، أَدَّكَّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي؛ (۲)

ای مردم ، من بشرم ، به زودی پیکی [فرشته مرگ] سویم خواهد آمد و او را اجابت می کنم!

من در میانتان دو چیز نفیس بر جای می گذارم : کتاب خدا که در آن هدایت و نور است ؛ کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جوید (آن گاه پیامبر مردم را به کتاب خدا برانگیخت و تشویق کرد ، سپس فرمود :) و اهل بیتم! خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیتم ، برسید از خدا در رفتار با خاندانم ، حقوق اهل بیتم را پس از من پاس دارید!

و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود :

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ ، وَأَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ

۱- . المعجم الكبير ۴: ۱۹۲، حدیث ۴۱۱۱؛ الجامع الصغير ۱: ۳۸۸، حدیث ۲۵۳۵ .

۲- . مسند احمد ۴: ۳۶۶؛ صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳، حدیث ۲۴۰۸؛ المعجم الكبير ۵: ۱۸۳، حدیث ۵۰۲۸ .

أَهْلِهِ ، وَعِترتی أَحَبَّ إِلَیهِ مِنْ عِترتِهِ ، وَذاتی أَحَبَّ إِلَیهِ مِنْ ذاتِهِ؛ (۱)

هیچ یک از شما ایمان [کامل] ندارد مگر اینکه من از جانش پیش او محبوب تر باشم ، و خاندانم از خاندان خودش نزدش دوست داشتنی تر ، و عترتم از عترت خودش محبوب تر ، و ذات من از ذات خودش - پیش او - دوست داشتنی تر باشد .

و همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود :

... وَعِترتی أَهْلُ بیتی ، لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَی الحَوْضِ ، فَانظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونِ فیهِمَا؛ (۲)

دو چیز گرانقدر در میان شما می گذارم ؛ کتاب خدا و عترتم (اهل بیت من) این دو هرگز از هم جدا نشوند تا اینکه در حوض بر من وارد آیند! پس نیک بنگرید که چگونه حق آن دو را - پس از من - پاس می دارید .

صاحب کتاب الفتح الربانی بر حدیث پیشین این گونه تعلیق می زند :

یعنی اگر اوامر و نواهی کتاب خدا را گردن نهید و به رهنمود عترت هدایت جوید و سیره عترت را بیمایید ، هدایت می یابید و گمراه نمی شوید. (۳)

و در تحفه الأحوذی در شرح این سخن که : «فانظروا کیف تخلصونی فیهما» آمده است :

۱- . المعجم الأوسط ۶: ۵۹، حدیث ۵۷۹۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب ۵: ۱۵۴، حدیث ۷۷۹۶؛ کنز العمال ۱: ۴۱، حدیث ۹۳ (به نقل از معجم الأوسط) در این منبع به جای کلمه «ذاتی»، «ذُرِّیتی» آمده است .

۲- . مسند احمد ۳: ۱۷، ۱۱۱۴۷؛ سنن ترمذی ۵: ۶۶۳، حدیث ۳۷۸۸؛ السنن الکبری (نسائی) ۵: ۴۵، حدیث ۸۱۴۸؛ المعجم الکبیر ۳: ۶۵، حدیث ۲۶۷۹ .

۳- . الفتح الربانی فی ترتیب مسند احمد ۲۲: ۱۰۴ .

واژه «نظر»، به معنای تأمّل و تفکر است؛ یعنی تأمّل کنید و اندیشه را در جانشینی تان برای من به کار برید، که آیا خَلْفِ راستین هستید یا خَلْفِ ناشایست؟! (۱)

زُرْقانی در شرح المواهب می گوید:

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به قرآن و اهمیت دادن به آن، بدان جهت می باشد که «قرآن» معدن علوم دینی و اسرار و حکم شرعی و گنجینه حقایق و دقائق ناپیداست.

و گرانقدری «عترت» از آن روست که پاکی عنصر در فهم دین مدد می رساند. عنصر پاک به حُسن اخلاق می انجامد، و اخلاق نیک به صفای قلب و پاکیزگی آن منجر می شود؛ به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله در چند جا به لزوم پیروی از اهل بیت خود تأکید کرد و اینکه آنان اولی ترین مردمان به رعایت شئون امت اند؛ به همین دلیل، مَثَلِ آنان را مَثَلِ کشتی نوح قرار داد، که هر که در آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن تَخَلَّفِ ورزید، غرق گشت. (۲)

صاحب التاج الجامع للأصول در شرح حدیث سابق می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

جانشین نیکی برای من نسبت به قرآن و عترت باشید با احترام به آن دو، و عمل به کتاب خدا و آنچه به نظر اهل علم از آل البیت

۱- تحفه الأحوذی فی شرح جامع الترمذی ۱۰: ۱۹۷.

۲- شرح المواهب ۲: ۸؛ مستدرک حاکم ۲: ۳۷۳، حدیث ۳۳۱۲؛ المعجم الکبیر ۲: ۸۴، حدیث ۸۲۵؛ مسند الشهاب ۲: ۲۷۳، حدیث ۱۳۴۲-۱۳۴۳.

می آید، بیش از دیگران. (۱)

نووی در تعلیق بر حدیث ثقلین می نویسد:

کتاب و عترت، ثقلین نامیده شدند به جهت عظمت و بزرگی شأنشان؛ و برخی گفته اند به علت سنگینی عمل به آن ها ثقلین نامیده شدند. (۲)

حسین بن محمد بن عبدالله طیبی در الکاشف عن حقائق السنه النبویه می گوید:

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ (من در میانتان برجای می گذارم) اشاره است به منزلت توأمان دو خَلْف (و بر جای مانده) پیامبر. (۳)

نور الدین سَمُهودی در جواهر العقیدین می گوید:

از آنجا که هم قرآن عظیم و هم عترت طاهره، معدن علوم دینی و اسرار و حکم نفیس شرعی و گنجینه های دقایق و استخراج حقایق اند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن دو ثقلین اطلاق کرد، بعضی از احادیث دیگر که در آن ها پیامبر [مردم را] بر اقتدا و تمسک و تعلم از اهل بیت برمی انگیزاند، ارشاد به آن است. (۴)

ابن حَجَر در الصواعق المحرقة می نویسد:

خدا قرآن و عترت را ثقلین نامید؛ زیرا «ثقل» هر نفیس خطیر مصون

۱- التاج الجامع للأصول ۱: ۴۸.

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم ۱۵: ۱۸۰، کتاب الفضائل، فضائل علی.

۳- تحفه الأحوذی ۱۰: ۱۹۷ (به نقل از طیبی).

۴- الصواعق المحرقة ۲: ۴۴۲.

است ، و قرآن و عترت چنین اند ، چراکه هر کدام از آن ها معدن علوم لَدُنَّی و اَسْرار و حِکْم آسمانی و احکام شرعی اند ؛ به همین خاطر ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر اقتدا و تمسک به آنان و تعلّم از ایشان برانگیخت و فرمود : الحمد لله الذی جعلَ فینا الحکمه أهل البيت ؛ سپاس خدای را که حکمت را در ما خاندان قرار داد .

و گفته اند : قرآن و عترت ، ثَقَلین نامیده شده اند به جهت سنگینی رعایتِ حقوقِ آن دو . (۱)

خَطَّابی در غریب الحدیث و ابن منظور در لسان العرب و زبیدی در تاج العروس و ابن اثیر در النهایه و نووی در شرح خود بر صحیح مسلم و دیگران در شرح حدیث ثقلین گفته اند :

قرآن و عترت ، ثقلین نامیده شده اند ؛ بدان جهت که این دو را گرفتن و عمل به آن ها کردن ، ثقیل است . (۲)

شهاب الدین خَفَاجی در نسیم الریاض در تفسیر حدیث ثقلین ، اقوال را می شمارد و می گوید :

ثَقَلَین ، تشبیه ثقل است . ثقل ، هر چیز سنگین می باشد و ضد سبکی است . ثَقَلَین ، انس و جنّ (آدمی و پری) اند .

پیامبر قرآن و عترت را ثَقَلَین نامید به جهت عظمتِ شأنِ آن دو ، و اینکه آبادانی دین به آن دوست (چنان که دنیا به انس و جن آباد

۱- . همان .

۲- . غریب الحدیث ۲: ۱۹۲؛ لسان العرب ۲: ۱۹۲؛ تاج العروس ۷: ۲۴۵؛ النهایه فی غریب الحدیث ۱: ۲۱۶؛ شرح النووی علی صحیح مسلم ۱۵: ۱۸۰ .

می شود) و به دلیل رجحان قدرشان ، چراکه رجحان در ترازو به وزنه ای است که در آن هست ؛ یا بدان علت که رعایت حقوق قرآن و عترت ، سنگین است .

قول هفتم : بودن هریک از قرآن و عترت ، مصون از خطا و یاوه و سهو و لغزش ، و طهارت آن ها از آلودگی و پلیدی و از باطل و دروغ .

بعضی از فقرات حدیث ، این تفسیر را تأیید می کند و با معنای لغوی نیز جور در می آید ؛ زیرا ثقل - در لغت - شیء نفیس مصون است .

امّا طهارت کتاب مبین و صیانت آن از آنچه گفته شد ، معلوم است ؛ چراکه قرآن از نزد خدای داناست و در نزد او علی و حکیم است [آسمانی است و آکنده از حکمت] باطل از هیچ سو در آن راه ندارد .

و امّا طهارت عترت طیبه ، از آن روست که خدا پلیدی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان ساخت ، نه باطل را بر زبان می آورند و نه به آن دست می یازند و نه به آن فرا می خوانند ؛ اینان همان صادقان اند که خدا به مؤمنان فرمان داد با آنان باشند ، [\(۱\)](#) اگر چنین نبود آنان را همتای قرآن قرار نمی داد ؛ زیرا قرآن را جز پاکان مس نمی کند . [\(۲\)](#)

ابن حجر مکی ، پس از نقل دعائی از امام سجّاد علیه السلام در الصواعق سخنی دارد ، می گوید :

۱- ۱ . «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه، آیه ۱۱۹) .

۲- . جامع أحاديث الشيعة ۱: ۸۳ (به نقل از نسیم الرياض ۳: ۴۰۹) .

خَلْفِ اَیْنِ اُمَّتٍ بِهٖ کَجَا پَنَاهِ مِی بَرِنْد؟ اَعْلَامِ اَیْنِ مَلَّتْ اَز مِیَان رِفْتِ وَ اُمَّتٍ دِچَار تَفْرِقَهٗ وَ اِخْتِلَافِ شُدْ ، بَعْضِی بَعْضِ دِیْگَر رَا تَکْفِیْر مِی کَنْنَد ، دَر حَالِی کِه خُدَا مِی فَرْمَایْد :

«وَلَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...»؛ (۱)

چونان کسانی نباشید که پس از آمدن دلایل روشن ، در وادی تفرقه و اختلاف افتادند .

کیست که بر ابلاغِ حجت و تأویل حکم ، کانون رجوع باشد مگر همتایانِ کتاب و فرزندانِ ائمه هدی و چراغ های فروزانِ شب های تاریک ؛ کسانی که خدا بر بندگانش به آنان احتجاج کرد و خلق را رها و بی حجت وانگذاشت؟!

آیا می توان یافت و شناخت که آنان در غیر شاخه های شجره مبارکه و بقایای برگزیدگانی باشند که خدا پلیدی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان کرد ، و از آفت ها آن ها را مصون داشت و مودتشان را در قرآن واجب ساخت؟! (۲)

به این ترتیب ، روشن شد که قصدِ رسول خدا از تأکید بر عترت ، این است که مردم در مسائل اعتقادی و فقهی و در دیگر عرصه های حیات ، به آنان رجوع کنند ؛ زیرا آل پیامبر و ذریه او به سنتِ آن حضرت آگاهند . پیامبر صلی الله علیه و آله از عاقبتِ اُمَّت و انحراف آن ها از طریق و سنتش بیم داشت ؛ چرا که خلافت و پیامدهای

۱- . سورة آل عمران (۳) آیه ۱۰۵ .

۲- . جامع احادیث الشیعه ۱: ۸۴ (به نقل از صواعق، ص ۱۵۰) در چاپ جدید صواعق (جلد ۲، ص ۴۴۴) به جای «إلا أعدل الكتاب»، «إلی أهل الكتاب» آمده است .

تعصبات و قبیله ای آن - خواه ناخواه - بر احکام تأثیر می گذاشت و مردم را از اهل بیت دور می ساخت و در نتیجه ، آنان از مصدر صحیح قانون گذاری اسلامی - که همان سنت نبوی است - دور می ماندند ؛ چنان که امروزه شاهد آنیم .

اگر در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به دقت بنگریم ، درمی یابیم که بر جمله «ضلال» (که مقصود دور شدن از صراط مستقیم است) تأکید شده است .

در «رزیه یوم الخمیس» پیامبر فرمود : ائتونی بجدواه اکتب لکم کتاباً لن تَضَلُّوا بَعْدِي أَيْدِياً؛ (۱) دواتی برایم بیاورید تا کتابی برایتان بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید .

در حجه الوداع فرمود : ما إن أخذتم بهما لن تضلوا؛ (۲) مادامی که به قرآن و عترت دست آویزید ، هرگز گمراه نخواهید شد .

آن گاه که عمر جوامعی از تورات را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد ، فرمود : والذی نفسی بیده ، لو أن موسى أصبح فيكم ثم اتبعتموه وتركتموني لضللتهم؛ (۳) سوگند به آن که جانم به دست اوست ، اگر موسی هم اکنون زنده شود و به میانتان آید و شما او را پیروید و مرا واگذارید ، البته گمراه خواهید شد .

این مفهوم ، در سخن اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است و در خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و کلمات آن حضرت - به صراحت - دیده می شود .

۱- صحیح بخاری ۴: ۱۶۱۲، باب مرض النبی ووفاته، حدیث ۴۱۶۸؛ صحیح مسلم ۳: ۱۲۵۹، باب ترک الوصیة، حدیث ۱۶۳۷

۲- مسند احمد ۳: ۵۹، حدیث ۱۱۵۷۸؛ سنن ترمذی ۵: ۶۶۲، حدیث ۳۷۸۶؛ المعجم الأوسط ۵: ۸۹، حدیث ۴۷۵۷؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۱۸، حدیث ۴۵۷۷ .

۳- مصنف عبدالرزاق ۶: ۱۱۳، حدیث ۱۰۱۶۴؛ مسند احمد ۳: ۴۷۰؛ سنن دارمی ۱: ۱۲۶، حدیث ۴۳۵ .

شیخ محمد حنفی در شرح الجامع الصغیر (۱) و در حاشیه شرح العزیزی (۲: ۴۱۷) می نویسد :

حدیث العَیْبَه (عَیْبَه عِلْمِی) یعنی ظرفِ علمِ من و نگه دارنده آن ، علی است ؛ چراکه آن حضرت شهرِ علم بود .

به همین جهت ، صحابه در حلّ مشکلات نیازمند او می شدند ، و معاویه هنگام جنگ ، مشکلاتی را از آن حضرت پرسید ، علی آن ها را پاسخ داد . گروهی گفتند : تو را چه می شود! سؤالاتِ دشمنِ ما را پاسخ می دهی؟

فرمود : همین شما را بس نیست که او نیازمند ماست!

آن حضرت ، گره های دشواری را که عُمَر به آن ها گرفتار آمد ، گشود ؛ عُمَر گفت : خدا مرا زنده در قومی نگذارد که در آن ابوالحسن نباشد!

عُمَر از خدا خواست که بعد از علی زندگی نکند .

وی آن گاه ماجراهایی را ذکر می کند که «حدیثِ لَطَم» از آن هاست و طبری آن ها را در الرياض النضره آورده است . (۲)

مناوی در فیض القدیر درباره «حدیثِ عَیْبَه» می نویسد : (۳)

ابن دُرَید می گوید : عَیْبَه ، چیزی است که انسان چیزهای نفیس

۱- . حاشیه الحنفی علی شرح الجامع الصغیر ۲: ۴۵۸ .

۲- . الرياض النضره ۲: ۱۴۵-۱۴۲ (و در چاپ دیگر، جلد ۲، ص ۱۹۶-۱۹۷) .

۳- . فیض القدیر ۴: ۳۵۷ .

خود را در آن نگهداری می کند: (۱)

این سخن کوتاه [و پر معنا] (که ضرب المثلی بر آن سبقت نگرفت) بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به امور ناپیدایی ویژه ساخت که احدی غیر از او بر آن ها اطلاع نیافت؛ و این، نهایت مدح در حق علی علیه السلام است. (۲)

تاکنون بعضی از اصول اختلافی میان مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا روشن شد، و دانستیم که بزرگ ترین ماده نزاع بین این دو جناح، همان بنیادهای فکری این دو جناح است. عترت پیامبر خلافت را برای تحقق اهداف شریعت و اجرای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند؛ چراکه خلافت - به خودی خود - ارزشی برای آنان نداشت و کمترین گرایش سوی آن نداشتند.

ابن عباس می گوید: در «ذی قار» بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش خود را پینه می زد، از من پرسید: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: ارزشی ندارد! فرمود:

وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ ، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ (۳)

به خدا سوگند، این لنگه کفش بی ارزش، برای من از امارت بر شما محبوب تر است مگر اینکه حقی را به پا دارم و باطلی را دفع کنم!

با وجود این، اهل بیت عمل به آنچه را از ایشان نقل می شود، نمی پسندند مگر پس از عرضه آن ها بر کتاب خدا؛ آنان گفته اند که اگر سخنان با قرآن

۱- . جمهره اللغة ۱: ۳۶۹ (و در چاپ جدید بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ج ۲، ص ۶۲۶).

۲- . الغدير ۶: ۸۰-۸۱ (و در چاپ جدید، جلد ۶، ص ۱۱۶).

۳- . نهج البلاغه ۱: ۸۰، خطبه ۳۳.

سازگار بود و تطابق آن با کتاب الهی احراز شد، اخذ شود و اگر بر خلاف تعالیم قرآن بود، باید آن را دور افکند و به دیوار زد.

همه این سخت گیری ها برای این بود که می خواستند ضوابط و معیارهایی را ارائه دهند که بر اساس آن ها «حدیث» پذیرفته یا رد شود.

با امور و ادله ای که بیان کردیم می توان دریافت که حسن ظن به صحابه (و مانند آن) از اموری نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد و شریعت و فقه را بر آن بنا نهاد.

معنای وحدت رویه در اندیشه و مبانی [وحدت فکری و اصولی] همین است. کلام عترت، قرآن را تفسیر می کند و قرآن به طهارت عترت استوار می گردد. بنابراین «علی مع القرآن والقرآن مع علی» (۱) (علی با قرآن است و قرآن با علی است) و در سخن عترت، آموزه ای را نمی توان یافت که بر خلاف قرآن باشد، و به عکس.

این مطلب در فقه خلفا - که فقه اشخاص را بر قرآن عرضه نمی کنند - به عکس است، و بسا این کار را از اعمال بی دینان به شمار آورند؛ (۲)

زیرا دریافته اند که در موارد بسیاری میان قرآن و اجتهادات صحابه تباین هست، بلکه فقه صحابه و عمل آن ها را مخصّص قرآن قرار می دهند و این بدان جهت است که کوردلی را دوست می دارند؛ چراکه در کتاب الهی شک و باطل راه ندارد.

شیخ محمد ابو زهره می گوید:

حنفیان و حنبلیان عمل صحابی را مخصّص قرآن می شمارند با این تعلیل که صحابی آگاه، عمل به عموم کتاب را جز با دلیل [موجه] وانمی گذارد از این رو، عمل صحابی بر خلاف عموم قرآن، دلیل

۱- المعجم الصغیر ۲: ۸۲، حدیث ۷۲۰؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۳۴، حدیث ۴۶۲۸.

۲- بنگرید به، مقدمه مصنف ابن ابی شیبه.

بر تخصیص آن است؛ و قول صحابی به منزله عمل اوست. (۱)

پیش از این، سخن صاوی گذشت که از این گفته بسی عجیب تر بود؛ زیرا شخص خارج از مذاهب اربعه را گمراه و گمراه ساز می داند. (۲)

عمر و امویان

نقش عمر را در تحکیم فقه امویان نباید نادیده انگاشت؛ زیرا وی جا پاهای آنان را استوار ساخت؛ امارت شام را پس از یزید (برادر معاویه) به معاویه سپرد، (۳) و به ابوبکر پیشنهاد کرد صدقات (و حقوق مالی) را که در دست ابو سفیان است واگذار تا وی با آن ها به ضمان ولای خویش پردازد، (۴) و یزید بن ابی سفیان را فرمانده لشکر شام کند.

و درباره معاویه گفت:

از کسرا سخن می گوئید، در حالی که معاویه نزد شماست! (۵)

یا آن گاه که سخن از معاویه و قیصر و زیرکی آن دو به میان آمد، گفت:

جوان مرد قریش را نزد ما سرزنش مکنید! او فرزند سالار قریش است، هنگام خشم، می خندد و جز به رضا نمی رسد و آنچه را در

۱- ابو حنیفه (ابی زهره): ۳۰۴.

۲- بنگرید، حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین ۳: ۱۰ (چاپ دار احیاء التراث العربی).

۳- مصنف عبدالرزاق ۵: ۴۵۶، غزوه ذات السلاسل، حدیث ۹۷۷۰؛ الاستیعاب ۲: ۶۲۵، شماره ۹۸۸ (سعید بن عامر)؛ البدایه والنهایه ۸: ۲۱؛ الإصابه ۶: ۱۵۲، رقم ۸۰۷۴.

۴- شرح نهج البلاغه ۲: ۴۴ (به نقل از کتاب السقیفه، اثر جوهری).

۵- تاریخ طبری ۳: ۲۶۴؛ و بنگرید به، الاستیعاب ۳: ۱۴۱۷، رقم ۲۴۳۵؛ در این مأخذ آمده است که چون عمر به شام در آمد و معاویه را دید که با خدم و حشم فراوانی به استقبالش آمده، گفت: این کسرای عرب است!

بالای سر دارد نمی گیرد مگر از کف پاهایش (۱). (۲).

در تاریخ آمده است که چون معاویه از سوی عمر ولایت یافت ، نامه ای از پدر و نامه ای از مادرش به او رسید ؛

پدرش در آن نامه گفته بود : ای فرزندم ، این گروه مهاجران ، بر ما پیشی گرفتند و ما را عقب انداختند . این سبقت ، آنان را سرافراز کرد و تأخیرمان ، دست ما را از خلافت کوتاه ساخت ؛ آنان رهبر و آقا شدند و ما رعیت و پیرو شدیم ! یکی از پست های مهمشان را به تو سپردند ، پس با آنان مخالفت موز ، تا زمانی این امر در دستِ توست ، در این میدان مسابقه بشتاب ، اگر به خلافت رسیدی آن را به نسلِ پس از خود بسپار .

و مادرش در نامه اش نوشته بود : والله ، ای فرزندم ، کمتر مادر آزاده ای مثل تو را می زاید ! این مرد (یعنی عُمَر) تو را بر این امر برانگیخت ، پس در آنچه دوست داری و نداری ، فرمان بردار او باش . (۳).

آن گاه که عُمَر به شام آمد ، معاویه به او گفت :

۱- . تاریخ دمشق ۵۹: ۱۱۲؛ و نیز بنگرید به، البدایه والنهایه ۸: ۱۲۴ (در چاپ ۱۴۰۸ هجری، ص ۳۳)؛ الاستیعاب ۳: ۴۱۸، رقم ۲۴۳۵۰ .

۲- . این متن، با عبارات مختلف نقل شده است . در «کنز العمال ۱۳: ۵۸۷، حدیث ۳۷۵۰۷» می خوانیم: «... مَنْ لَا بَيْتَ إِلَّا عَلَى الرِّضَا... يَتَنَاوَلُ مَا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ»؛ جز با خشنودی [و تسلیم به تقدیر الهی] شب را به سر نمی برد ... روزی اش را از دل زمین به دست می آورد . در «تاریخ طبری ۴: ۲۱۳» آمده است: «وَهُوَ يَتَنَاوَلُ مِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ» (از بالا و پائین می خورد)، در «انساب الأشراف ۵: ۴۹» آمده است: «لَا يَنَامُ إِلَّا عَلَى الرِّضَا» (جز با خرسندی نمی خوابد) (م) .

۳- . تاریخ دمشق ۷۰: ۱۸۶؛ البدایه والنهایه ۸: ۱۱۸ .

ای امیر مؤمنان، به هر چه خواهی امر کن!

عمر گفت: تو را امر و نهی نمی کنم. (۱)

با این سیاست، معاویه توانست دل عمر را به چنگ آورد. عمر گروهی از بنی امیه و دوست دارانش را بر بعضی از سرزمین ها گماشت؛ ولایت فلسطین و اردن را به عمرو بن عاص سپرد، (۲) و ولید بن عقیبه را - که از نزدیکانش بود - بر صدقات بنی تغلب گمارد، (۳)

یعلی بن امیه را بر بعضی بلاد یمن والی کرد، (۴)

مغیره بن شعبه را امیر کوفه ساخت، (۵) عبدالله بن ابی سرح (برادر رضاعی عثمان) را بر خاک مصر ولایت داد، (۶)

که در عهد عثمان، همه مصر به آن ضمیمه شد. (۷)

عمر در سرپرستی ولایات و کارها، آشکارا بر امویان و همدستان آن ها اعتماد داشت، در عین حال از تولیت بنی هاشم روی برمی گرداند. آن گاه که پس از مرگ والی «حمص» خواست ابن عباس را بر این شهر بگمارد، به او گفت:

ای فرزند عباس، می ترسم مرگم فرا رسد و تو پایدار باشی و به مردم بگویی: سوی ما بشتابید! و پیداست که جز از خودتان کسی

۱- الاستیعاب ۳: ۱۴۱۷؛ تاریخ دمشق ۵۹: ۱۱۲؛ البدایه والنهایه ۸: ۱۲۵؛ سیر اعلام النبلاء ۳: ۱۳۳؛ و بنگرید به، تاریخ طبری ۳: ۲۶۵.

۲- تاریخ خلیفه ۱: ۱۵۵؛ فتوح البلدان ۱: ۱۴۵؛ تاریخ دمشق ۴۶: ۱۵۷ (و جلد ۵۹، ص ۱۱۱).

۳- المنتظم ۶: ۵؛ تهذیب الکمال ۱۳۱: ۵۴؛ البدایه والنهایه ۸: ۱۴.

۴- تاریخ طبری ۲: ۳۶۱ و ۳۸۰؛ الإصابه ۳: ۲۵۶ (و جلد ۵، ص ۳۹۰)؛ تهذیب الأسماء ۲: ۴۵۹، رقم ۷۰۳ یعلی بن امیه.

۵- تاریخ خلیفه ۱: ۱۵۴؛ فتوح البلدان ۱: ۲۹۷؛ تاریخ طبری ۲: ۴۹۹؛ تاریخ الخلفاء ۱: ۱۳۳؛ شذرات الذهب ۱: ۵۶.

۶- سیر اعلام النبلاء ۳: ۴۳؛ الإصابه ۴: ۱۱۰.

۷- تاریخ خلیفه ۱: ۱۷۸؛ فتوح البلدان ۱: ۲۴۴؛ تاریخ طبری ۲: ۵۱۶؛ البدایه والنهایه ۵: ۳۵۰-۳۵۱.

به شما رو نمی آورد. (۱).

در راستای اجرای سیاست ابوبکر و عُمر است که ابن عوف به امام علی علیه السلام گفت:

با تو به این شرط بیعت می کنم که احدی از بنی هاشم را بر مردم نگماری! (۲)

و آن گاه که اعتراض ها بر عُمر بالا گرفت که:

عُمیر بن سعد را از حکومتِ حِمص عزل کردی و معاویه را جای آن گماشتی؟! عُمر گفت: از معاویه جز به نیکی یاد مکنید، از رسول خدا شنیدم که می گفت: خدایا او را هدایت کن! (۳)

چندان روشن نیست که آیا این حدیث را امویان ساختند تا کارهایی را که معاویه در دوران سلطنتش انجام داد، آبرو بخشند؟ یا اینکه عُمر با این سخن می خواست اعتراض مردم را فرو نشانند؟

آیا طلب هدایت از خدا برای معاویه، با این سخن پیامبر سازگار است که او

۱- . مروج الذهب ۲: ۳۳۰ .

۲- . الإمامه والسیاسة ۱: ۳۱؛ و بنگرید به، طبقات ابن سعد ۳: ۳۴۴؛ تاریخ طبری ۲: ۵۶۰؛ مصنف عبدالرزاق ۵: ۴۸۱، حدیث ۹۷۷۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ ۷: ۴۳۹، حدیث ۳۷۰۷۱؛ سنن بیهقی ۸: ۱۵۱ (در این منابع آمده است که عمر این سخن را به حضرت علی علیه السلام و دیگر اصحاب شورا - روزی که آنان را تعیین کرد - گفت).

۳- . البدایه والنهایه ۸: ۱۲۲ . در تاریخ دمشق (جلد ۵۹، ص ۸۵) از ابو سائب نقل شده که گفت: از پدرم شنیدم که چون عمر معاویه را والی ساخت، مردم گفتند: جوانی را به ولایت گمارد! عمر گفت: مرا سرزنش می کنید! شنیدم رسول خدا می گفت: خدایا، معاویه را هدایت یافته ای هدایت گر قرار ده؛ او را هدایت کن و به وسیله او دیگران را هدایت ساز .

و پدر و برادرش را لعن و نفرین کرد؟!

در هر حال ، معاویه از پشتوانهٔ عُمر برای تقویت جایگاه خود استفاده کرد ، مؤتید این مطلب ، سخن معاویه به صَغَصِعه بن صُوحان است که گفت :

والله ، من در اسلام سابقه ای دارم ، گرچه خوش سابقه تر از من هم بوده اند ، لیکن در این زمان هیچ کس از من به کاری که دارم توانمندتر نیست ، عُمر این را دریافت . اگر توانمندتر از من می یافت ، به من و غیر من اعتنا نمی کرد . وانگهی کار بدعت و ناصوابی نکرده ام که کناره گیرم! اگر امیر مؤمنان [عثمان] و جماعتِ مسلمانان عزل مرا صلاح می داند ، به من نامه بنویسد تا آن را واگذارم ... (۱)

و نیز نامهٔ معاویه در پاسخ به محمد بن ابی بکر که به معاویه نامه نوشت و فضائل حضرت علی علیه السلام را برشمرد و در آن یادآور شد که :

وای بر تو ای معاویه ، خود را با علی هم طراز می دانی! در حالی که علی وارث و وصی رسول و پدر فرزندانِ اوست ، و نخستین پیرو پیامبر و آخرین کس که با او تجدید عهد کرد ...

معاویه در جواب نوشت :

در نامه ات از حق پسر ابوطالب و سابقه او و خویشاوندی اش و ... یاد کردی و برایم دلیل آوردی! با فضل دیگری بر من فخر می فروشی! خدا را سپاس که این فضیلت ها را به تو نداد و نصیب دیگری ساخت .

من به همراه پدرت در زمان حیات پیامبر ، حقّ علی را بر خود لازم می دیدیم ، فضل او بر ما آشکار بود . چون خدا برای پیامبر آنچه را می خواست برگزید ، وعده اش را برآورد و دعوتش را آشکار

۱- . تاریخ طبری ۲: ۶۳۸؛ شرح نهج البلاغه ۲: ۱۳۳؛ الکامل ۳: ۳۵ .

ساخت و حجّتش را پیروز گردانید و او را سوی خود بُرد ، پدرت و عُمر ، نخستین کسان بودند که حق او را برنفتند و به مخالفت با او برخاستند و در این کار با هم همدست شدند ...

پدرت این سفره را برایم آماده کرد و پادشاهی ام را استوار ساخت . اگر این کار صواب و به حق باشد ، پدرت پیشگام آن است و اگر ستم باشد ، دستاورد استبداد پدرت می باشد و ما شرکای اویم ؛ راه او را در پیش گرفتیم و به فعل او اقتدا کردیم .

اگر پدرت به این کار دست نمی یازید ، ما با علی مخالفت نمی کردیم و خلافت را در اختیارش می گذاشتیم ، لیکن رفتار پدرت را - پیش از این - دیدیم و گام بر جای پای او نهادیم . اگر انتقادی داری ، بر پدرت وارد ساز یا وایش گذار!

سلام بر کسی که از گمراهی اش توبه کند و به حق بر گردد. (۱)

در نامه یزید بن معاویه به ابن عمر - آن گاه که بر او در قتل امام حسین علیه السلام

اعتراض کرد - آمده است :

ای احمق ، ما در خانه های آراسته ای پا گذاشتیم که فرش هایش پهن و متکاهایش چیده شده بود! در این راستا جنگیدیم ؛ اگر خلافت حقّ ماست ، برای حفظ حقّمان مبارزه کردیم ، و اگر حق دیگری می باشد ، پدرت اول کسی است که این سنّت را گذارد و

۱- . أنساب الأشراف ۳: ۱۰۹۲-۱۰۹۳؛ وقعه صفین (منقري): ۱۱۹؛ جمهره رسائل عرب ۱: ۴۷۷ (به نقل از مروج الذهب ۲: ۶۰۰) شرح نهج البلاغه ۳: ۱۹۰؛ تاریخ طبری ۳: ۶۸ (این همان نامه ای است که طبری می گوید: دوست نداشتم آن را بیاورم؛ چراکه گوش عامّه مردم تحمّل شنیدن آن را ندارد) الکامل ۳: ۱۵۷ .

حق را از اهلش ستاند و ویژه خود ساخت. (۱)

همه این ها ، نقش عمر را در تقویت فقه امویان می نمایاند ، او به عثمان و معاویه (و دیگر کسانی که با مکتب «تعبد محض» مخالف بودند) میدان داد تا فقه جدید و بنیان های نوی را در قانون گذاری اسلامی پی ریزی کنند . در مقابل ، می نگریم امویان می کوشند فقه ابوبکر و عمر و عثمان را استوار سازند .

انگاره حجیت قول صحابی

غزالی در المستصفی درباره حجیت قول صحابی - پس از طرح نظراتی در این باره - می گوید :

از مصادر خیالی ، قول صحابی است ؛ گروهی بر این باورند که مذهب صحابی - به طور مطلق - حجیت است ، و قومی آن را حجیت می دانند هر چند مخالف با قیاس باشد ، و دسته ای تنها قول ابوبکر و عمر را حجیت می دانند به دلیل این حدیث پیامبر که فرمود : «به دو نفر پس از من اقتدا کنید» و طائفه ای به حجیت قول خلفای راشدین - آن گاه که با هم هماهنگ باشند - قائل اند ، همه این ها نزد ما باطل است. (۲)

سپس غزالی به رد همه این اقوال می پردازد و می گوید :

کسی که اشتباه و سهو بر او جایز است و عصمتش ثابت نمی باشد ، قولش حجیت ندارد ؛ با جواز خطا چگونه می توان به قول ایشان احتجاج ورزید؟! چگونه بی حجیت متواتر ، عصمت آنان ادعا می شود؟ چگونه می توان عصمت قومی را تصور کرد که اختلافشان جایز است؟

چگونه دو معصوم با هم اختلاف می ورزند؟ چگونه است که

۱- . الأنوار النعمانیة ۱: ۵۳ (به نقل از بلاذری)؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۲۸ .

۲- . المستصفی: ۱۶۸ .

صحابه بر جواز مخالفتِ رأی صحابه اتفاق دارند؟! ابوبکر و عُمَر کسانی را که با اجتهاد در برابر رأی آن دو مخالفت ورزیدند ، تخطئه نکردند ، بلکه در مسائل اجتهادی واجب ساختند که هر مجتهدی از اجتهاد خویش پیروی کند .

بنابراین ، نبود ادله بر عصمت ، وقوع اختلاف میان صحابه ، تصریح صحابه به جواز مخالفت با ایشان ، سه دلیل قاطع برای عدم حجیت قول صحابی است . (۱)

استاد ابو زُهره می گوید :

حق این است که قول صحابی حجّت نمی باشد . خدای سبحان جز محمّد را سوی این امت برنینگیخت و ما جز یک پیامبر نداریم ، صحابه بعد آن حضرت - به طور مساوی - به پیروی شریعت آن حضرت در کتاب و سنّت ، مکلف اند ؛ هر کس قائل باشد که در دین خدا جز کتاب و سنّت ، چیز دیگر حجّت دارد ، چیزی را بر زبان می آورد که در دین ثابت نیست و از شریعتی سخن می گوید که خدا بدان امر نکرد . (۲)

دکتر حسین حاج حسن ، در این زمینه ، سخن جالب و ظریفی دارد ، می گوید :

صحابه پیامبر مانند دیگر مردم ، بشرند ، دنیا و شادی های آن بعضی را می فریبد و در رفتارشان ارزش های اجتماعی اثر می گذارد

۱- همان .

۲- تاریخ المذاهب الإسلامیة: ۱۰۲ (به نقل از بحوث مع اهل السنّه: ۲۳۵؛ الشیعه هم اهل السنّه: ۱۳۲) .

؛ کسانی که قائل اند صحابه فرشتگانی معصوم از گناه اند ، ...

از بدشانسی ابوجهل این بود که در معرکه «بدر» در صفِ مشرکان کشته شد . اگر زمان با او یار می شد - چنان که دیگران این فرصت را یافتند - و از این معرکه جان به در می بُرد و تا روز فتح مکه باقی می ماند و اسلام می آورد ، در شمار صحابه یا رهبرانی درمی آمد که ادعا دارند پرچم اسلام را برافراشتند .

این مسئله ، تصادفی است . صیغه (اتفاق ناگهانی) نقش بزرگی در زندگی انسان بازی می کند و امری است که هر روز شاهد آنیم ؛ چراکه بسیاری از ابوجهل ها را رویدادهای تصادفی به بالاترین مراتب رساند ، و محدثان و راویان پیرامون آن ها ، آنان را در هاله ای از عظمت یاد می کنند . (۱)

ابن حزم ، آیاتی از سوره نور را می آورد که خداوند در آن ها مؤمن راستین را توصیف می کند :

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * وَأَقْسَمُوا

۱- . نقد الحديث ۱: ۳۵۰ - ۳۵۱ (این سخن از کتاب وِعَاظُ السَّلَاطِين: ۱۱۸، اثر دکتر علی وردی، گرفته شده است) .

بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةٍ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۱)

می گویند: به خدا و پیامبرش ایمان آوردیم و فرمان بریم، سپس گروهی از ایشان - بعد از این اقرار - روی بر می گردانند، اینان مؤمن نیستند؛ هنگامی که سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند که میان آن ها حکم کند، دسته ای از ایشان روی برمی تابند، و اگر حق به جانب آن ها باشد، گوش به فرمان سوی پیامبر آیند.

آیا ایشان بیمار دل اند؟ یا شک دارند؟ یا می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزد؟! [چنین نیست] بلکه خودشان ستم کارند.

مؤمنان (راستین) آنان اند که چون سوی خدا و رسولش دعوت شوند که میان آن ها داوری کند، گویند: شنیدیم و فرمان بریم. اینان اند که رستگارند.

و هر که مطیع خدا و پیامبرش باشد و از خدا بترسد و پروا کند، کامیاب است.

سوگندهای سخت یاد می کنند که اگر فرمان صادر کنی [برای جهاد] بیرون می آیند. بگو: سوگند مخورید! طاعتی نیک داشته باشید، خدا به کارهاتان آگاه است.

بگو: خدا و پیامبر را اطاعت کنید! اگر (از فرمان خدا و پیامبر) روی گردانید پیامبرمسئول و وظیفه خود است و شما مسئول تکلیفی که دارید؛ و اگر شما پیامبر را فرمان برید، هدایت می یابید؛ و پیامبر جز روشنگری وظیفه ای ندارد.

ابن حزم، پس از ذکر این آیات می نگارد:

این آیات محکم، برای احدی دستاویز نمی گذارد، خدا در آن ها توصیف کارهای اهل زمان ما را بیان می کند؛ چرا که می گویند: ما به خدا و رسول ایمان داریم و مطیع آن ها هستیم، آن گاه دسته ای از ایشان - بعد از این اقرار - روی برمی گردانند و با آنچه از سوی خدا و رسول آمد مخالفت می ورزند! اینان به نص حکم خدا مؤمن نیستند.

هنگامی که به آیاتی از قرآن یا حدیثی فراخوانده شوند که بر خلاف تقلید ملعون آن هاست، از آن روی برمی تابند با این توجیها که: این، مورد عمل نیست، این آیه خاص است، این حدیث متروک می باشد، فلانی از عمل به آن ابا ورزید، قیاس برخلاف این است.

و زمانی که در حدیث یا قرآن چیزی بیانند که با تقلیدشان همسوست، با آن هر نوع هماهنگی را دارند و حرف به حرف آن را معترفانه می آورند.

وای بر ایشان، چه اندیشه ای در سر دارند؟ آیا بیمار دل و اهل شک اند؟ یا از ستم خدا و پیامبر می ترسند؟ اینان همان ستمگران اند که پروردگار جهانیان به این نام، نامیدشان. پس مرگ بر ستمگران باد! (۱)

پس از این سخن، ابن حزم درصدد توجیه کارهای کبار صحابه - در

مخالفتشان با حدیث پیامبر - برمی آید و شبههٔ ادخال در دین را از آن ها دفع می کند (چون پیش خود هاله ای از قداست برای این اشخاص ترسیم می کند) لیکن هم زمان با آن ، حجیت فعل صحابی و سخنی را که بر خلاف سنت ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله صحابی بر زبان آورده است ، نفی می کند و می گوید :

بعضی گفته اند : تردیدی نیست که گروهی از صحابه و تابعان ، بسیاری از احادیث پیامبر را که دریافتند ، ترک کردند . این ترک آن ها یا به جهت ناچیز انگاری و تحقیر احادیث پیامبر روی داد (که نشانگر کفر فاعل آن است) و یا به دلیل علم فزون تری بود که نزد خود داشتند و همین گمان ، نسبت به آنان بهتر است .

این سخن ، به چند وجه ، باطل است : یکی از آن ها این است که اگر کسی بگوید : شاید آن کسی که حدیث را ترک کرد ، آن حدیث از اخبار دخیله و ساختگی بود!

پاسخ این است : شاید روایتی که گفته است : «فلان صحابی ، حدیث کذائی را ترک کرد» جعلی باشد! چه وجه اولویتی میان وجود جاعلان حدیث در میان راویان حدیث پیامبر ، و وجود آن ها در میان ناقلانی است که روایت کرده اند چه کسانی فلان احادیث را وا گذاشته اند؟!

نیز گروهی از آن ها بعضی از احادیث را ترک کردند ، و گروه دیگر همان احادیث را برگرفتند .

پس فرقی میان این نیست که کسی بگوید : لابد کسی که ترک کرد ، چیزی می دانست ، از این رو آن را وانهاد ؛ و اینکه شخصی بگوید لابد کسی که به این حدیث عمل کرد ، چیزی می دانست و

به جهت آن ، عمل کرد .

و هر نظریه‌ای که فاقد برهان باشد ، ساقط و بی ارزش است .

پیش از این گفتیم که قول حق [که با برهان تأیید می شود] به خاطر کسی که عمل به حق را ترک کند (خواه ترک شخص به خطا و عذر باشد یا از روی عصیان ، حق را ترک کند و وبال آن به گردنش افتد) احساس وحشت (و تنهایی) نمی کند و به کسی که آن را به کار برد - هر کس که باشد - اعتنایی نمی نماید ؛ چه به آن عمل شود و چه وایش گذارند ، برایش مساوی است . البته بر هر کس که حق را شنید ، واجب است - در هر حالی - به آن عمل کند .

و نیز احادیثی که گفته شده بعضی از پیشینیان ، ترکش کرده اند ، در بیشتر مواقع ، همان احادیثی نیست که این احتجاج گران نیز به خاطر رویگردانی گذشتگان ، آن را ترک کرده باشند ، بلکه اینان آنچه را آنان گرفته اند ترک کرده اند و به آنچه آنان رها کرده اند چسبیده اند . از این رو ، بر ایشان در ترک بعضی از احادیث توسط برخی از سلف ، حجتی نیست ؛ چراکه خودشان نخستین مخالفان در این راستا بودند و اول کسانی اند که آن ترک را باطل می سازند .

احتجاجی بدتر از این نیست که انسان به چیزی که باطل است بر کسی احتجاج ورزد - که آن احتجاج را ثابت و درست نمی داند - بلکه آن را باطل می سازد ؛ چونان ابطال احتجاج گر برای او یا شدیدتر از آن .

و نیز اگر افترای آنان درست باشد که نزد تارک بعضی از احادیث علمی بوده است که بدان جهت آن را ترک کرده اند (از این سخن به خدای بزرگ پناه می بریم و در پناه او قرار می دهیم همه کسانی

را که خیری در حقشان گمان می رود از مثل این نسبت ها که به بزرگانِ مقدّس این امت داده اند) لازم می آید که فاعلِ آن ، ملعون به لعنت خدا باشد ، خدای متعال می فرماید :

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)؛ (۱)

کسانی دلایل روشنگر و هدایتی را که نازل کردیم (بعد از آنکه آن را در کتاب های آسمانی تبیین کردیم) کتمان می کنند . این گونه کسان را خدا لعنت می کند و همه لعن کنندگان نفرینشان می کنند .

می گوئیم : خدا لعنت کند هرکسی را که از خدا و رسول علمی را بداند و آن را از مردم کتمان سازد (هرکه باشد) و هرکه این را به صحابه نسبت دهد ، بدعت در دین و شریعت فریبی را به آنان نسبت می دهد ، که از کفر شدیدتر است .

من با این سخن (در مجلس قاضی عبدالرحمان بن احمد بن بشر و در انجمنی بزرگ از فقهای مالکی) با لیث بن حرفش عبدی مناظره کردم ، هیچ یک از آن ها در رد سختم پاسخی ندادند ، بلکه همه خاموش ماندند مگر اندکی از آن ها که قول مرا تصدیق کردند ؛ چراکه من به لیث گفتم :

به مالک نسبتی دادی که اگر درست باشد او فاسق ترین مردمان خواهد بود ؛ زیرا توصیف کردی که روایات مشکل دار و متروک و منسوخ خود را برای مردم بیان داشت ، و روایات مورد عمل و سالم و

ناسخ را کتمان کرد تا اینکه در گذشت و برای احدی آشکار نساخت!

و این، ویژگی کسی است که قصد ایجاد تباهی در اسلام و دغل کاری نسبت به مسلمانان دارد. خدا وی را از این کار، در امان نگاه داشت.

بلکه مالک - نزد ما - از امامان خیرخواه این ملت است، لیکن به صواب رفت و خطا کرد. اجتهاد ورزید، گاه توفیق یافت و گاه ناکام ماند (مانند دیگر عالمان).

خدای متعال، تبلیغ دین را بر هر عالمی واجب ساخت و فرمود: هر که پرسشش شود و علمی را - که نزد اوست - کتمان کند، روز قیامت لگامی از آتش بر او زنند... (۱)

چند رأیی - که ابن حزم از آن دفاع می کند - بر خلاف وحدت عقیدتی است. گرچه ما در عدم حجیت قول و فعل صحابی با ابن حزم موافقیم، بلکه افزون بر آن، می گوئیم قائل شدن به عدالت صحابی (به طور مطلق) بر خلاف رفتار عمر با سعد بن عباده است و این سخنش که گفت: «سعد را بکشید، خدا سعد را بکشد»، (۲)

و نیز اینکه عمر تمیم داری را تازیانه زد، (۳) و عمرو بن عاص را در دزدی از اموال عمومی خائن دانست، (۴) و در دین خالد، طعنه زد و رجم او را

۱- الإحكام (ابن حزم) ۲: ۲۴۱-۲۴۳.

۲- مصنف عبدالرزاق ۵: ۴۴۴، حدیث ۹۷۵۸؛ مسند احمد ۱: ۵۵، حدیث ۳۹۱؛ تاریخ طبری ۲: ۲۳۵؛ طبقات ابن سعد ۳: ۶۱۶.

۳- المعجم الكبير ۲: ۵۸، حدیث ۱۲۸۱؛ المحلی ۲: ۲۷۴.

۴- شرح نهج البلاغه ۲۰: ۲۱.

خواستار شد. (۱)

این ها - همه - حاکی از آن اند که مسئله «عدالت صحابی» در عهد ابوبکر و عمر (و حتی عثمان) مطرح نبود، بلکه بعدها پدید آمد و ریشه در سنت ندارد؛ زیرا هر آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده اند، جای تردید و رد است.

و چنین است هاله ای از قداست که برای صحابه در نظر می گیرند و آنان را به منزله معصوم می شمارند و سخن آن ها را مخصّص قرآن می دانند.

آری، شیوه مکتب خلفا و داعیان به رأی گرایی و مصلحت محوری (و یاران آن ها) چنین است. برای توضیح بیشتر، کلام تفتازانی را در شرح المقاصد می آوریم، آنجا که می گوید:

ظاهر درگیری ها و مشاجراتی که میان صحابه رخ داد - و در تواریخ مسطور است - دلالت می کند که بعضی از آن ها از راه حق منحرف شدند و به حد ظلم و فسق رسیدند. عامل این کجروی، حقد و عناد و حسد و دشمنی و ریاست طلبی و گرایش به لذت ها و شهوت ها بود که در وجود بعضی از آن ها ریشه داشت؛ زیرا هر صحابی ای معصوم نیست و هر که پیامبر را دید، نیک نام نمی باشد.

با وجود این، علما از باب حسن ظن به اصحاب پیامبر، برای آنان وجوه و تأویلاتی آورده اند که شایسته آن هاست و بر این باورند که آنان از گمراهی و فسق مصون اند.

این کار برای حفظ عقائد مسلمانان از انحراف و گمراهی در حق بزرگان صحابه - به ویژه مهاجران و انصار و آنان که به بهشت

۱- بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۲۷۴؛ البدایه والنهایه ۶: ۳۲۳؛ ثقات ابن حبان ۲: ۱۶۹.

بشارت داده شده اند - صورت گرفت .

و اما ظلمی که بعد از صحابه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جریان یافت ، چنان آشکار است که جایی برای سرپوش گذاشتن باقی نمی گذارد و چنان زشت و نفرت انگیز است که احتمال اشتباه در آن منتفی است ؛ چراکه جمادات و زبان بسته ها هم به آن شهادت می دهند و موجودات زمین و آسمان برایش گریستند ، کوه ها از آن فرو پاشید و صخره ها شکافت و این کردار زشت در طول زمان و گذشت روزگاران همچنان باقی است . لعنت خدا بر کسی که به این کار دست یازید یا به آن رضایت داد یا در این راستا کوشید ؛ و عذاب آخرت در حقّ اینان شدیدتر و پایدارتر است .

اگر گویند : بعضی از علمای مذهب ، لعن بر یزید را جایز نمی دانند با اینکه می دانند وی مستحق فراتر از لعن است!

می گوئیم : این کار برای آن است که این لعن به بالاتر و پیش کسوت تر از یزید کشانده نشود ؛ چنان که [لعن شیخین] شعار رافضی هاست ... (۱)

از مهم ترین عوامل این مبانی اختراعی و اصول نادرست ، منع نقل و تدوین حدیث می باشد . این امر بود که به رأی میدان داد تا بر نصوص حکم براند .

سلیمان بن عبدالقوی حنبلی (م ۷۱۶) در شرح الأربعین می نویسد :

تعارض روایات و نصوص ، سبب اختلافی است که علما با هم دارند . بعضی از مردم گمان می کنند که عامل اصلی این اختلاف

عُمَر است؛ زیرا صحابه از او خواستند که اجازه دهد سنت را تدوین کنند، وی با اینکه می دانست پیامبر فرمود: «برای ابو شاه بنویسید»، «علم را با کتابت ماندگار سازید»، آنان را از تدوین سنت منع کرد.

اگر می گذاشت که هریک از صحابه آنچه را از پیامبر شنید می نوشت، سنت ضبط می شد، و میان آخرین نفر امت و پیامبر جز صحابی ای که روایتش تدوین می یافت، واسطه نبود؛ چراکه این دیوان ها از آنان به تواتر نقل می شد؛ چنان که از بخاری به تواتر روایت می شود. (۱)

شیخ محمد ابو زهره می گوید:

خودداری بعضی از صحابه از کتابت حدیث و منع آنان از این کار، به سبب نهی پیامبر از نوشتن حدیث نبود؛ زیرا در آثاری که از آنان در منع یا خودداری از این کار رسیده است، این تعلیل نیست؛ آنان ترس از اینکه [مبادا] مردم با پرداختن به حدیث از قرآن بازمانند یا دیگر اغراض را، دلیل می آورند. (۲)

و چنین بود که بسیاری از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان رفت، و حجم انبوهی از روایات را - که از آن حضرت نبود - به وی نسبت دادند، و مبانی و اصول زیادی در شریعت تراشیده شد و احادیث پیامبر به طور کامل با رأی و اجتهاد پیامبر تا آنجا که بخاری خود را ملزم ساخت که روایات کتابش را از میان

۱- این سخن را استاد آسَد حیدر در کتاب الامام الصادق والمذاهب الأربعة می آورد.

۲- الحدیث والمحدثون: ۲۳۴.

۶۰۰ هزار حدیث برگزیند، و نزدیک به این کار را مسلم و نسائی و دیگران انجام دادند.

خلاصه سخن درباره محنت حدیث پیامبر - سپس اختراع حجیت قول و فعل صحابی - و پیامدی که این کار بر شریعت گذاشت، این است. ما سخن را در این زمینه بسط دادیم تا خواننده بر ملابسات [و ساخت و پاخت های] تشریح و بعضی از اسباب اختلاف میان مسلمانان پی ببرد.

قصدمان جز بیان حقیقتی نبود که سالیان طولانی بر مسلمانان پوشیده بود و نزدیک به ۱۴ قرن در حصار قرار داشت.

مراحل سه گانه جلوگیری از تدوین حدیث

اشاره

از لابه لای بحث و بررسی منع تدوین حدیث ، می توان سه مرحله را دریافت :

۱ . دوران ابوبکر و عمر .

۲ . دنباله روان شیخین (عثمان و معاویه) .

۳ . بعد از معاویه تا عصر تدوین حدیث توسط حکومت .

مرحله اول

منع تدوین در عهد ابوبکر و عمر (افزون بر تلاش آن ها برای پنهان سازی فضایل اهل بیت که سزاوارتر بودن آن ها را برای خلافت می نمایاند و آشکار می ساخت که عقل آنان سزای رأی و اجتهاد است) از عدم حفظ و احاطه آن دو ، بر همه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله ناشی می شد . از آنجا که مقام خلافت اقتضا می کرد که خلیفه به احکام پیامبر آگاه باشد و از سویی وی از خاصان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود تا همه احکام صادر از آن حضرت را بداند و شناخت خلیفه به وجوه تفسیر و تأویل در قرآن و ... ثابت نیست ، طبیعی بود که میان فتوهای او و سخنان پیامبر و حکم قرآن ناسازگاری پدید آید .

این امر اگر مجال می یافت تا برای مردم روشن شود (آن گونه که امروزه

پیداست) مشکل بزرگی رخ می داد؛ به ویژه آنکه خلیفه در پی جنگ های مرزی و فتح سرزمین های هم جوار با بلاد مسلمانان بود.

از این رو، لازم دید که رأی خود را حکم نهایی و حرف آخر بدانند (هرچند بر خلاف نص قرآن یا حدیث پیامبر درآید) تا در مصالحی که می پسندد، معذور باشد؛ چنین است که می گوید: ذلک عَلَی مَا قَضَیْنَا وَهَذَا عَلَی مَا قَضَیْنَا؛ (۱) آن سخن آن روزمان بود، و این حکم را اکنون می گوییم!

با گسترش سرزمین های دولت اسلامی - که در پی فتوحات پدید می آمد - و بر اثر ارتباط با اقوام مختلفی که به اسلام درمی آمدند، قضایا و رخدادهایی که نیازمند بیان حکم بود، فزونی یافت و خلیفه (عمر) آمادگی علمی برای پاسخ به نیازهای جدید در خود نمی دید؛ چراکه به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله اِشْرَاف نداشت و از جایگاه شرعی ای که آن حضرت نمایانده تهی بود؛ زیرا - چنان که خودش می گوید - پیوسته در کنار پیامبر نبود تا از آن حضرت مسائل علمی را دریابد؛ او و یکی از دوستان انصاری اش به تناوب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

بخاری روایت می کند که عُمَر گفت:

من و همسایه انصاری ام در قبیله اُمَیّه بن زید (که در حوالی مدینه بود) به تناوب نزد پیامبر می رفتیم - یک روز او، یک روز من - روزی که من می رفتم [پس از بازگشت] خبر وحی و دیگر اخبار در آن روز را برای وی می آوردم و روزی که او شرفیاب می شد، نیز چنین می کرد. (۲)

۱- صحیح بخاری ۱: ۴۶، حدیث ۸۹؛ صحیح مسلم ۲: ۱۱۱۲؛ مسند احمد ۱: ۳۳، حدیث ۲۲۲؛ سنن ترمذی ۵: ۴۲۰، حدیث ۴۲۰.

۲- صحیح البخاری ۱: ۴۶، حدیث ۸۹ (و جلد ۲، ص ۸۷۱، حدیث ۲۳۳۵)؛ صحیح مسلم ۲: ۱۱۱۲، باب فی الإیلاء واعتزال النساء...؛ مسند احمد ۱: ۳۳، حدیث ۲۲۲؛ سنن ترمذی ۵: ۴۲۰؛ باب ومن سوره التحريم، حدیث ۴۲۰.

داد و ستد در بازارها، عُمَر را از ملازمت با پیامبر صلی الله علیه و آله و دین فهمی از آن حضرت باز می داشت؛ چراکه خود می گوید: «معامله در بازار مرا به خود مشغول ساخت» (۱) و اُبی به او گفت: «تو سرگرم خرید و فروش بودی!» (۲)

و این، یکی از اسباب دریافت اندک عُمَر از محضر پیامبر بود.

باری، وقایع جدید، جواب های فوری از قرآن و سنت می خواست و از آنجا که عُمَر با همه سنت و وجوه تأویل آشنا نبود، با مشکل دشواری رو به رو شد؛ چراکه اگر بر خلاف قرآن و سنت فتوا می داد، در تنگنای رویارویی با صحابه می افتاد که او را از موضع شرعی در آن واقعه - آن گونه که از پیامبر شنیده بودند - آگاه می کردند.

از این رو، وی در آغاز، حکم پیامبر صلی الله علیه و آله را می پرسید تا بعد در تنگنا نیفتد یا بی چون و چرا، آنچه را صحابه از سخنان پیامبر یادآور می شدند، می پذیرفت.

لیکن استمرار سؤال از صحابه در حکم وقایع و حوادثی که پیاپی می آمد و این فرض که احکام از نصوص دریافت می شوند... ناگزیر عُمَر را در این تنگنا می انداخت که در هر موضع گیری شرعی در پی حکم خدا برآید و طبیعی بود که این کار، فرصت های زیادی را از دستش می ربود. به همین جهت ضروری یافت که در چارچوب منع از کتابت و تدوین و نقل حدیث، به اجتهاد و عمل به

۱- بنگرید به، صحیح بخاری ۲: ۷۲۷، حدیث ۱۹۵۶ (و جلد ۶، ص ۲۶۷۶، حدیث ۶۹۲۰) صحیح مسلم ۳: ۱۶۹۵، باب الاستئذان.

۲- سنن بیهقی ۷: ۶۹، باب ما خصص به من أن أزواجه...، حدیث ۱۳۱۹۷.

رأی رو آورد و خود و کسانی که این سیره را در پیش گیرند معذور دارد .

در این راستا ، مسلمانان دو خط مشی را در پیش گرفتند :

اول : کسانی که حکم و استنباط حکم را جز در پرتو قرآن و سنت ، برنناقتند .

دوم : در همه موارد - خواه نص باشد یا نباشد - به اجتهاد تن دادند و ملاک را مصلحت قرار دادند .

بنابراین ، قوی ترین ابزاری که حاکمان در پیش گرفتند ، مصلحت شد . در هر امر و نهی ادعای مصلحت می کردند . اما آیا

مشروعیت مصلحت ، برگرفته از نص (قرآن و حدیث) بود یا خیر؟

پیروان مکتب تعبد محض اگر به احکام ثانویه دست می یازیدند ، در پرتو نصوص و برای زمانی محدود ، به مقدار ضرورت بود ، نه اجتهاد خودشان . اما مصلحت در مکتب خلفا (افزون بر اینکه مصلحت تخیلی بود) از فعل خلیفه و مصلحتی که او به نظرش می آمد ، به عنوان حکم دائمی برگرفته می شد ، و پیداست که میان این دو نگرش فرق بزرگی هست .

آری ، اجتهاد ، انعطاف پذیر و سیال است و حد و مرزی نمی توان برای آن در نظر گرفت . کسی که بر آراه اجتهاد سوار می شود ، چنان است که امام علی علیه السلام توصیف کرد : «کَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ...» مانند راکب حیوانِ رام نشده و وحشی است که نه می توان بر آن لگام زد و نه زمام او را کشید .

مرحله دوم

عثمان به پی گیری سنت ابوبکر و عمر میل داشت ، در عین حال - همانند آنان - خود را شایسته فتوا دادن و اجتهاد بر اساس مصلحت نگری می دانست ؛ چراکه محدود ساختن فتوا و حدیث به آنچه در زمان شیخین عمل شده است (آن گونه که عثمان در خطبه آغاز خلافتش تصریح کرد) بعدها او را می آزرَد ؛

چون در اسلام سابقه ای داشت و داماد پیامبر به شمار می رفت و شأن خود را کمتر از ابوبکر و عمر نمی دانست .

چگونه عثمان می توانست اعتراض مردم را بر خود به جهت مخالفت با بعضی از اجتهادات شیخین تحمّل کند با آنکه خود شاهد بود که آنان در برابر اجتهادات سنت ستیز عمر سکوت می کردند ، بلکه این اجتهادها را پسندیدند و آن ها را روش زندگی قرار دادند که با سنت پیامبر برابری می کرد ، بلکه در موارد بسیاری بر خلاف سنت بود ؛ و در تشریح بعضی از آن ها «عمر» بسی جسورتر و بی باک تر از «عثمان» گام نهاد .

عثمان با خود می گفت : چرا عمر حق داشته باشد که چیزی را با مصلحت اندیشی تشریح یا نهی کند (مانند نماز تراویح ، متعه زنان و ...) و من حق نداشته باشم؟!

چرا من تابع سیاست ابوبکر و عمر باشم و خودم اجتهاد نوزم که دیگران تابع من شوند؟!

عثمان آشکارا این سخن را بر زبان آورد ، آنجا که به معترضان گفت :

والله ، چیزی را بر من عیب می گیرید که در برابر فرزند خطاب به مثل آن ، تن دادید!

به خدا سوگند ، من یاران نیرومندی دارم که شمارشان بیشتر و لایق ترند و اگر فرایشان خوانم سویم می شتابند! هماوردانی بیش از شما برایتان آماده ساخته ام ، و اکنون زمان چنگ و دندان نشان دادن است ... (۱)

پیش از این ، دیدیم که ابن عوف نتوانست عثمان را به عهد و میثاقش (که

۱- . الإمامه والسیاسه ۱: ۴۶؛ تاریخ طبری ۲: ۶۴۵؛ البدایه والنهایه ۷: ۱۶۹ .

به سیره ابوبکر و عمر عمل کند) مُلزم سازد. در گفت و گویی که میان عثمان و او - درباره نماز در مِنی - در گرفت، سرانجام خاموش ماند و چیزی نگفت.

ابن عوف گفت: آیا در این مکان با رسول خدا، دو رکعت نماز نگزاردی؟

عثمان گفت: چرا.

پرسید: آیا با ابوبکر، دو رکعت نماز نگزاردی؟

پاسخ داد: چرا.

پرسید: آیا با عمر، دو رکعت نماز نگزاردی؟

پاسخ داد: چرا.

پرسید: آیا در آغاز خلافت، دو رکعت نماز نگزاردی؟

پاسخ داد: چرا.

ابن عوف گفت: چگونه امروز نماز را چهار رکعت می خوانی؟

عثمان گفت: رأیی است که به نظرم رسید. (۱)

عثمان این کار را جز به اجتهاد خویش انجام نداد.

در پی اجتهاد در برابر نص (که در شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی شده است) عبور از خط قرمزها پیش می آید و هیچ کس نمی تواند افسار آن را بکشد و بر اجتهاداتِ دیگران اعتراض کند؛ چرا که خلیفه مسلمانان این کار را کرده است. اگر اعتراضی بر اجتهاد دیگران وارد شود، پیش از آن بر خلیفه مسلمانان وارد است؛ زیرا او به آن دست یازید. اگر اجتهاد، شرعی است، اجتهاد عثمان و غیر او نیز شرعی می باشد و اگر شرعی نیست، چرا ابوبکر و عمر مرتکب آن شدند؟!

۱- . بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۶۰۶، أحداث سنه ۲۹هـ-.

از سویی، منع از تدوین سنت و گرایش به کم‌گویی از پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد نزد شیخین را پدید آورد، و اجتهاد آن دو باعث شد که عثمان نیز اجتهاد ورزد و طبق آنچه مصلحت می‌بیند حکم ایجاد کند، و خلفای پس از اینان (به جز امام علی علیه السلام) آرزوهایشان را در اجتهاد و مصلحت یافتند و دیدند که این کار، بهترین پرده‌ای است که در پناه آن می‌توانند آرای خود را تصحیح سازند.

اما امام علی علیه السلام با این خط مشی در افتاد، سخنان آن حضرت در نهج البلاغه و دیگر جاها این امر را چنان روشن می‌سازد که جایی برای شک باقی نمی‌گذارد، در اینجا دو متن از آن حضرت می‌آوریم که در ایام خلافت خویش به ریشه‌یابی اختلافات می‌پردازد.

متن اول

امام علیه السلام در سخنی می‌فرماید:

سرآغاز شکل‌گیری فتنه‌ها، پیروی هواهای نفسانی و بدعت‌گذاری در احکام است. در این روند، کتاب خدا مخالفت می‌شود و کسانی به ناحق بر کسان دیگر حاکم می‌گردند. اگر باطل از آمیختگی با حق درمی‌آید، بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از پوشش باطل جدا می‌شد، معاندان زبان‌درازی نمی‌کردند؛ لیکن مُشتی از این و مُشتی از آن بردارند، سپس به هم مخلوط شوند. اینجاست که شیطان بر اولیای خود مسلط می‌گردد، و کسانی نجات می‌یابند که از سوی خدا فرجامی نیک برایشان رقم خورد. (۱)

از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که

فتنه ای شما را بپوشاند که در آن خردسال قامت افرازد و بزرگسال پیر شود، مردم در آن فتنه جاری شوند و آن را به عنوان سنت برگینند؛ چنان که اگر تغییری در آن داده شود، بگویند: «سنت دگرگون شد، و مردم کار ناپسندی کردند!».

پس از آن، بلا شدت یابد و نسل مسلمانان را به اسارت خود درآورد و آنان را درهم بشکند و خرد سازد؛ آن گونه که آتش هیزم را می خاکستراند، و آسیا دانه ها را می لهاند.

در این دوران، مردم برای غیر خدا تفقه می کنند (و درک و فهمشان را به کار می بندند) و علم را برای عمل نمی آموزند و با اعمال آخرت، دنیا را می طلبند.

آن گاه امام به کسانی از اهل بیت و خواص و شیعیانش - که پیرامون آن حضرت بودند - رو کرد و فرمود:

والیان پیش از من با انگیزه مخالفت با پیامبر به اعمالی دست یازیدند، عهدش را شکستند و سنتش را تغییر دادند! اگر مردم را بر ترک آن ها و ادارم و سنت پیامبر را به جایگاه خودش (آن گونه که در زمان آن حضرت بود) برگردانم، سربازانم پراکنده می شوند و تنها می مانم یا اندکی از شیعیانم که فضل مرا می شناسند و از وجوب امامت من - بر اساس قرآن و سنت - باخبرند، در کنارم خواهند ماند.

چه خواهید گفت اگر این کارها را انجام دهم:

دستور دهم مقام ابراهیم را به جایی برگردانند که رسول خدا گذارد!

فدک را به وارثان فاطمه بازگردانم.

صاع (۱)

رسول خدا را آن گونه که بود رایج سازم. (۲)

و زمین هایی را که پیامبر به اقوامی واگذار کرد و حکم آن حضرت امضا و اجرا نشد، در اختیار آنان قرار دهم.

خانه جعفر را به ورثه اش بازگردانم و بخشی از آن را که جزو مسجد کرده اند، ویران سازم.

و قضاوت های ستمگرانه ای را که شده است، باطل سازم. (۳)

و زنانی را که به ناحق در اختیار مردانی اند، به شوهرانشان باز گردانم، (۴) و بدین وسیله به پیشباز حکم خدا درباره زنان و احکام ازدواج روم.

و فرزندان بنی تغلب را به اسارت درآورم. (۵)

۱- صاع: شش رطل آب که پیامبر با این میزان آب غسل می کرد، و پس از آن حضرت، آن را کم دانستند؛ و نیز پیمانانه ای در کیل که بر اساس آن حقوق مالی و... باید پرداخت می شد (م).

۲- بنگرید به، کتاب الخلاف (شیخ طوسی) ۱: ۱۲۹، مسئله ۷۳.

۳- مانند حکم عمر به عول و تعصیب در ارث و...

۴- مثل کسی که بی حضور دو شاهد عادل و یا در حال حیض، زنش را طلاق دهد. بسا این سخن امام علیه السلام اشاره به فرمایش آن حضرت بعد از بیعت باشد که فرمود: آگاه باشید! هر زمینی که عثمان اقطاع کرد [و به ناحق در اختیار خویشانش قرار داد] و هر مالی را که او [به کسانش] بخشیده، به بیت المال برمی گردانم؛ چرا که حق از بین رفتنی نیست و چیزی آن را باطل نمی کند! اگر دریابم که این اموال کابین زنان اند آن ها را بازپس می گیرم و... (بنگرید به، نهج البلاغه، خطبه ۱۵؛ و شرح نهج البلاغه ۱: ۲۶۹).

۵- زیرا عمر جزیه را از آنان برداشت [و بر ایشان دو برابر زکات مقرر کرد] آنان اهل ذمه نبودند، از این رو، اسیر ساختن فرزندان آن ها حلال و شایسته بود. بَعُوی (م ۵۱۰ه) در شرح السنه می گوید: روایت شده که عمر خواست از نصاری عرب جزیه بگیرد، گفتند: ما عربیم! آنچه را عجم می پردازد نمی دهیم، لیکن مانند صدقه معمول در میان مسلمانان را از ما بستان! گفت: حکم خدا جزیه گرفتن از شماست! گفتند: به اسم صدقه هر چه خواهی بیفزا و به عنوان «جزیه» چیزی از ما مگیر. عمر با آن ها توافق کرد که دو برابر صدقه را از آن ها بگیرد (بحار الأنوار ۳۱: ۳۴).

و از زمین خیر آنچه را تقسیم شده است ، بازگردانم .(۱)

و دیوان عطایا را برچینم ،(۲) و چونان رسول خدا بیت المال را به همه یکسان پردازم ، نه اینکه [کسان و گروه های خاصی اموال عمومی را بچاپند و امکانات جامعه] در میان اغنیا دست به دست گردد .(۳)

و [در گرفتن مالیات بر زمین ها ، محاسبه] مساحت را لغو کنم .(۴)

و میان ازدواج ها مساوات را برقرار سازم .(۵)

و خمس پیامبر را آن گونه که خدای بزرگ نازل کرد و واجب ساخت ، به اجرا درآورم .(۶)

۱- . در زمان عمر، پسرش عبدالله برای بازدید اموال خود به خیر رفت و شبانه به او حمله شد . جریان به عمر رسید . عمر یهود خیر را (که به دستور پیامبر در آنجا ساکن بودند و آن حضرت بخشی از زمین های خیر را به آن ها واگذار کرد و مقرر داشت که سهمی از محصول را پردازند) از آنجا بیرون کرد و املاک آن ها را میان گروهی از خواص خود - مانند عبدالله بن عمر، عثمان، زبیر، عبدالرحمان و . . . - تقسیم نمود (بنگرید به، سیره ابن هشام ۲: ۳۵۶ به بعد) (م) .

۲- . اشاره است به این اقدام عمر که برای تأمین هزینه های عالمان و والیان و لشکریان، به منزله زکات واجب، بر زارعان و صنعتگران و تاجران، خراج (مالیات) نهاد و دفترهایی مشخص کرد که اسم های اینان و آنان در آن ها بود .

۳- . اشاره است به آیه هفتم سوره حشر؛ «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فليله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کئی لا یكون دولة بین الأغنیاء منکم» (م) .

۴- . تفصیل این ماجرا در کتاب الشافی (اثر سید مرتضی) آمده است . گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد مالیات بر زمین ها را از روی درآمد آن قرار دهند، لیکن عمر بر خلاف امر پیامبر، در سرزمین های شام و عراق، مالیات را براساس مساحت زمین مقرر کرد (م) .

۵- . بسا اشاره است به اینکه عمر، غیر قریشی را از ازدواج با قریشی بازداشت، و منع کرد که عجم با عرب ازدواج کند .

۶- . اشاره است به منع حق خمس اهل بیت علیهم السلام به وسیله عمر .

و مسجد پیامبر را به جای خودش برگردانم، (۱)

و درهای گشوده بر آن را ببندم و درهای بسته شده را باز کنم. (۲)

و مسح بر روی کفش را حرام سازم. (۳)

و هر که را نبیذ (۴) بیاشامد، حد زنم.

و دستور دهم که متعه حج و متعه زنان - هر دو - حلال است. (۵)

و امر کنم که در نماز بر میت، پنج تکبیر بگویند. (۶)

و مردم را ملزم سازم که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به جهر قرائت کنند. (۷)

کسانی را که رسول خدا از مسجدش بیرون راند و بعد از آن حضرت به آن درآمدند، از مسجد بیرون کنم؛ و آنان را که پیامبر به مسجدش درآورد و پس

۱- یعنی آنچه را به غضب بر مسجد افزوده شده، خارج سازم.

۲- اشاره به نزول جبرئیل از سوی خدا بر پیامبر است که به آن حضرت وحی شد همه درهایی را که به مسجد باز می شود ببند مگر در خانه حضرت علی علیه السلام.

۳- عمر مسح بر کفش را اجازه داد؛ با اینکه حضرت علی علیه السلام و ابن عباس و عایشه و دیگران در این حکم با او مخالفت ورزیدند.

۴- نبیذ، شراب خرماس است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حلال دانستند (م).

۵- عمر هر دو متعه را حرام ساخت و اعلان کرد که هر کس مرتکب آن ها شود او را مجازات می کند (م).

۶- بر اساس روایت حُدَیْفَه و زید بن اَرْقَم و دیگران، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها پنج بار تکبیر می گفت.

۷- با اینکه قرائت بسم الله با صدای بلند، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله (در نماز) امری قطعی است و احادیث معتبری در

این زمینه هست، برخلاف این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت، حاکمان بر اخفات آن پای فشردند (م).

از آن حضرت اخراج شدند، به مسجد در آورم. (۱)

مردم را به حکم قرآن و طلاق بر اساس سنت، و ادارم. (۲)

و صدقات (زکات) را بر اساس اصناف (نه گانه) آن (۳)

بر اساس ضوابط شرعی اش بستانم .

و وضو و غسل و نماز را به اوقات و شرایط و جایگاهشان بازگردانم. (۴)

و اهل نجران را به جای خودشان برگردانم. (۵)

و اسیران فارس و دیگر امت ها را به کتاب خدا و سنت پیامبر، بازگردانم .

اگر به این کارها دست یازم، از اطراف من پراکنده می شوید .

به خدا سوگند، مردم را فراخواندم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به نماز نایستند، و اعلام کردم که خواندن نافله ها به جماعت، بدعت است! ناگهان بعضی از لشکریانم - که همراهم می جنگیدند - ندا دادند که: ای اهل اسلام، سنت عمر از میان رفت! ما را از نماز نافله در ماه رمضان باز می دارد! و ترسیدم در

۱- . احتمال می رود اشاره به صحابه ای باشد که با حاکمان به مخالفت برخاستند و با آنکه از مقرّبان پیامبر بودند از مسجد اخراج شدند؛ و از سوی دیگر کسانی مانند حکم بن عاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله اخراج کرد، اجازه ورود دادند .

۲- . در این سخن، امام علیه السلام به اجتهاداتی نظر دارد که بر خلاف قرآن انجام شد؛ مانند سه طلاق در یک مجلس (و یا دو شاهد برای ازدواج، و اجرای طلاق بدون شاهد) .

۳- . یعنی از اجناس نه گانه: دینار و درهم، گندم و جو و خرما و کشمش، و شتر و گوسفند و گاو .

۴- . زیرا آنان بر خلاف احکام راستین وضو و ... احکامی را جایگزین ساختند، ما حکم وضو را در کتاب «وضو النبوی» روشن ساختیم .

۵- . عمر اینان را از وطنشان کوچ داد .

ناحیه ای از لشکر شورش کنند .

چه کشیدم از دست این امت! از اختلافشان و پیروی شان از پیشوایان گمراه و داعیان به دوزخ!

اگر از خمس سهم ذی القربی را می دادم ، که خدای بزرگ می فرماید : «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ»؛ (۱) اگر به خدا ایمان دارید و آنچه را بر بنده خود روز فرقان ، روزی که دو گروه به هم رسیدند ، نازل کردیم .

به خدا سوگند ، مقصود به ذی القربی ما هستیم که خدا آن را همتای خود و پیامبرش ساخت و فرمود : [آنچه را از اهل آبادی ها که خدا به پیامبرش بازگرداند] از آن خداست و رسول او و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان است (مقصود از این ها مائیم) تا اینکه اموال میان ثروتمندان به گردش درنیاید و آنچه را که رسول خدا برای شما آورد ، بگیریید و از آنچه نهی کرد بازایستید ، و پروای خدا را داشته باشید (در ظلم آل محمد) به راستی که کیفر خدا (بر کسانی که بر آل محمد ستم ورزند) بس شدید است (۲) . (۳)

متن دوم

شیخ طوسی در تهذیب الأحکام به روایت از امام صادق علیه السلام نقل می کند که

- ۱- . سورة انفال (۸) آیه ۴۱ .
- ۲- . بنگرید به ، سورة حشر ، آیه ۷ .
- ۳- . روضه کافی ۸ : ۵۹ ، حدیث ۲۱ ؛ بخش هایی از این حدیث در نهج البلاغه ، اصول کافی ، احتجاج طبرسی ، کتاب سلیم بن قیس و دیگر منابع آمده است .

چون امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه درآمد و به امام حسن علیه السلام دستور داد که ندا کند که: «در ماه رمضان نماز [نافله] در مسجد به جماعت جایز نمی باشد» امام حسن علیه السلام این کار را کرد. مردم چون سخن آن حضرت را شنیدند، فریاد برآوردند که: «وا عُمَرَاهُ، وَا عُمَرَاهُ!» (وای! سنت عمر از میان رفت!) چون امام حسن بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: این صدا چیست؟ آن حضرت پاسخ داد: مردم بانگ می زنند که: «وا عمراه! وا عمراه!» امام علی علیه السلام فرمود: بگو نماز گزارند. (۱)

از این دو حدیث، چند نکته به دست می آید:

یک: سنت هایی از سوی خلفا تشریح شد که حضرت علی علیه السلام آن ها را بر نمی تافت؛ چراکه بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

دو: امام علیه السلام کوشید این سنت ها را برچیند، لیکن نتوانست بسیاری از آن ها را از میان بردارد؛ زیرا جریانِ قدرتمندی از عمر حمایت می کرد و پیرو اجتهادات و نظرات او بود.

سه: اختلاف میان حضرت علی علیه السلام و عمر، در موضوع خلافت - به تنهایی - منحصر نشد، بلکه فقه و شریعت را نیز دربر می گرفت.

قائلان به حجیت رأی و اجتهادات صحابه، با نقل حدیث از پیامبر و تدوین سنت آن حضرت مخالف بودند و اجتهادات ابوبکر و عمر را بر هر چیزی ترجیح می دادند؛ زیرا چنین می پنداشتند که آنان اسرار احکام را دریافته اند و روح تشریح را می شناسند.

و اما هواداران مکتب تعبّد محض، در برابر تهدیدات اینان می ایستادند، فقه

رسول خدا را روشن می ساختند و حدیث آن حضرت را برای مردم باز می گفتند ، هر چند شمشیر آخته بر گردن هاشان نهند .

از حضرت علی علیه السلام رسیده است آن گاه که طعن زده شد ، فرمود :

أما وصيتي إياكم ، فالله - عز وجل - لا تُشركوا به شيئاً ، ومحمد لا تُضيعوا سنته ، أقيموا هذين العمودين؛ (۱)

وصیت من به شما این است که به خدای بزرگ چیزی را شرک موزید ، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع مسازید ؛ و این دو ستون را به پا دارید .

ابن کثیر از پدرش نقل می کند که گفت :

بر ابوذر در آمدم در حالی که در جمره وسطی نشسته بود و مردم بر او گرد آمده بودند و استفتا می کردند . مردی آمد و جلو ابوذر ایستاد و گفت : مگر تو از فتوا نهی نشده ای؟!

ابوذر سر برداشت و گفت : مگر تو مراقب منی؟! اگر شمشیر تیز بر گردنم نهید و گمان کنم باید کلمه ای را که از رسول خدا شنیده ام بیان کنم ، پیش از آنکه گردنم را بپرید ، آن را بر زبان می آورم . (۲)

۱- . المعجم الكبير ۱: ۹۶، حدیث ۱۹۷ .

۲- . تاریخ دمشق ۶۶: ۱۹۴؛ سنن دارمی ۱: ۱۴۶، حدیث ۵۴۵؛ سیر أعلام النبلاء ۲: ۶۴؛ حلیه الأولیاء ۱: ۱۶۰ (در این مأخذ هست که بر سر ابوذر جوانی از قریش بود، گفت: مگر امیرمؤمنان تو را از فتوا باز نداشت؟!) ابن حجر در فتح الباری ۱: ۱۶۱، می نویسد: کسی که ابوذر را مخاطب ساخت، مردی از قریش به شمار می آمد و آن که او را نهی کرد، عثمان بود . ابوذر طاعت عثمان را آن گاه که او را از فتوا نهی کرد بر خود لازم نمی دید؛ چراکه اعتقاد داشت امر پیامبر به تبلیغ حدیث از آن حضرت، بر او واجب می باشد .

در این سخن ، می نگریم که ابوذر به تبلیغ آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید پای می فشارد ، هرچند شمشیر بُرّان بر گردنش گذارند! سائل واژه «فُتِيَا» (فتوا) را می آورد ، و ابوذر به لفظ «سَيَجْعَثُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» عدول می کند . این امر - به روشنی - تفاوت میان دو خط مشی را می نمایاند .

آری ، ابوذر و دیگر پیروان مکتب تعیّد محض ، این مسئولیت را حس کردند و تا آخرین نَفَس در تبلیغ سنّت رسول خدا کوشیدند .

چگونه ابوذر این سخن را نگوید با آنکه در جاهای زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که آن حضرت بیم داشت از اینکه امتش به جهت کینه توزی با حضرت علی علیه السلام به گمراهی افتند و از راه حق دور شوند و به سنّت های دیگران چنگ زنند .

از حَنَش کنانی نقل شده است که گفت :

از ابوذر ، در حالی که دست به در کعبه آویخته بود ، شنیدم که می گفت : ای مردم ، هرکه مرا می شناسد ، منزلتِ مرا می داند ؛ و هرکه من برایش ناشناخته ام ، بداند که من ابوذرَم! شنیدم رسول خدا می فرمود : مَثَل اهل بیتِ من ، مَثَل کشتی نوح است ؛ هرکه بر آن سوار شود ، نجات می یابد و هرکه تخلف ورزد ، غرق می شود . (۱)

از ابوذر نقل شده که گفت :

ای امتی که پس از پیامبر سر در گم شدید! بدانید که اگر آن را که خدا مقدم داشت ، پیش می انداختید و آن را که خدا مؤخر داشت ،

۱- . مستدرک حاکم ۲: ۳۷۳؛ المعجم الأوسط ۵: ۳۵۵، حدیث ۵۵۳۴ .

پس می زدید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران اقرار می کردید، از بالا و پایین غرق در نعمت می شدید و ولی خدا تُهی دست (و بی یاور) نمی ماند و سهمی از فرائض خدا به خطا نمی رفت و هیچ کس در حکم خدا اختلاف نمی کرد مگر اینکه علم آن را نزد ایشان از کتاب خدا و سنت پیامبرش می یافت.

اما حال که چنین کردید، و بالِ امرتان را بچشید! و به زودی ستمگران دریابند که به کدام بازداشت گاهی برمی گردند؟! (۱)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوذر فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ ، وَخِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ؛ (۲)

مردم برای دنیاشان از تو می ترسند، و تو به خاطر دینت از ایشان بیم داری!

ابوذر و امثال او (از پیروان روش تعبد محض) بر لزوم پای بندی به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که نزد اهل بیت آن حضرت بود، تأکید داشتند؛ چراکه احادیث فراوانی درباره مکانت حضرت علی علیه السلام شنیده بودند. امام علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان آن حضرت را تدوین کرد و دارای صحیفه و کتاب جامعه و جفر بود که در آن ها همه آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید، گردآوری کرد؛ هر روز دو بار، صبح و شام، با پیامبر صلی الله علیه و آله در خلوت می نشست، و آشکارا بیان می داشت که: دریافت، هر آیه ای کجا و درباره چه کسی نازل شد و ...

بعضی از صحابه، به کلام عُمَر چسبیدند و تدوین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را

۱- تاریخ یعقوبی ۲: ۱۷۱؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۲۰ (به نقل از تفسیر فرات کوفی با اندکی اختلاف).

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰؛ روضه کافی ۸: ۲۰۷؛ نیز بنگرید به، المحاسن ۲: ۳۵۴، باب ۱۲، حدیث ۴۵.

برتافتند ، بلکه در برابر سخن آن حضرت اجتهاد ورزیدند با این توجیه که روح تشریح را می شناسند .

پیش از این ، سخن ابن عباس گذشت که گفت :

چرا لَبِیکَ اینان را نمی شنوم؟!

(راوی می گوید) گفتم : از معاویه می ترسند!

ابن عباس از خیمه اش بیرون آمد و گفت : لَبِیکَ اللَّهُمَّ لَبِیکَ ، هرچند بینی معاویه به خاک مالیده شود!

پروردگارا ، لعن و نفرینت بر اینان باد! به جهت دشمنی با علی ، سنت را رها کردند . (۱)

از عِکْرَمَه نقل شده که گفت :

پشت سر شیخی در مکه نماز گزاردم [در مجموع اعمال نماز] ۲۲ تکبیر گفت . به ابن عباس گفتم : این مرد احمق است!

ابن عباس گفت : مادرت به عزایت بنشیند ، این سنت ابوالقاسم است . (۲)

معاویه ، بسمله را از سوره دزدید ، (۳)

ظرفی از طلا- یا ورقی از طلا- را به بیشتر از وزن او فروخت (که ابو درداء به وی اعتراض کرد و حدیث پیامبر را بر جایز بودن این معامله باز گفت) و معاویه گفت : اشکالی در این نمی بینم! ابو درداء گفت :

۱- . سنن نسائی ۵: ۲۵۳، حدیث ۳۰۰۶؛ مستدرک حاکم ۱: ۶۳۶، حدیث ۱۷۰۶؛ سنن بیهقی ۵: ۱۱۳، حدیث ۹۲۳۰ (متن از این مأخذ است) .

۲- . صحیح بخاری ۱: ۲۷۲، حدیث ۷۵۵ .

۳- . مصنف عبدالرزاق ۲: ۹۲، حدیث ۲۶۱۸؛ الأم ۱: ۱۰۸ .

چه کسی مرا نسبت به معاویه معذور می دارد (و یاری ام می کند)؟! از رسول خدا برایش می گویم ، و او رأی خودش را به زخم می کشد! من در سرزمینی که تویی ساکن نمی شوم! (۱)

همه این سخنان ، اختلاف دو مکتب را در اصول و مفاهیم می نمایاند .

مرحله سوم

این مرحله ، دوره خلفایی است که بعد از معاویه تا عصر تدوین از سوی حکومت ، فرمان روا بودند . هدف اینان با اهداف خلفای پیشین و کسانی که پس از آن ها آمدند ، مشابه است . اینان افکار حاکم در عصر اول و گرایش جانشینان آن ها را - درباره مشروعیت رأی برای صحابه - به خدمت گرفتند تا مانع فعالیت پیروان اهل بیت (که همواره در زمره مخالفان حکومت بودند) شوند و آن ها را شناسایی کنند .

عمر بن عبدالعزیز ، ابن شهاب زهری را به تدوین سنت فراخواند با تأکید بر اینکه سنت ابوبکر و عمر را بنگارد . ابن شهاب می گوید :

ما کراهت داشتیم که سنت را تدوین کنیم تا اینکه سلطان ما را بر این کار مجبور ساخت . (۲)

پوشیده نماند که این فرمانروایان ، فرزندان ابو سفیان و حکم بن عاص و کسانی بودند که با زور به اسلام درآمدند .

مگر ابو سفیان نگفت :

سوگند به کسی که ابو سفیان به او قسم می خورد ، بهشت و

۱- . الموطأ ۲: ۶۳۴، حدیث ۱۳۰۲؛ سنن بیهقی ۵: ۲۸۰، حدیث ۱۰۲۷۴؛ الرسالة (شافعی): ۴۴۶ .

۲- . سنن دارمی ۱: ۱۲۲، حدیث ۴۰۴ .

دوزخی در کار نیست! (۱)

این معاویه بود که با ناچیز انگاری پیامبر صلی الله علیه و آله زبان دراز کرد که :

به نام ابن ابی کَبْشَه (۲) هر روز پنج بار بانگ می زنند که : «أشهد أن محمداً رسول الله» (گواهی می دهم که محمد ، رسول خداست) پس [از این بانگ] کدام عمل باقی می ماند ، کدام یاد بعد از این [شهادت] دوام می آورد؟! والله ، ای بی پدر! چاره ای نداریم جز اینکه آنان را یکی پس از دیگری بکشیم و دفن کنیم و فضائل آن ها را نابود سازیم . (۳)

مگر جز این است که یزید شعر ابن زَبْعَری را در انکار نبوت پیامبر ، زمزمه می کرد :

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ (۴)

- حکومت بازپچه دست بنی هاشم شد! نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد [همه این ها بهانه بود تا مردم را بفریبند و قدرت را در دست گیرند].

چگونه می توان آنچه را که از ابو سعید خُدَری رسیده است پنهان ساخت؟! هنگامی که مروان پیش از نماز عید می خواست برای خطبه به منبر رود ، جامه اش را کشید و گفت :

والله [شریعت را] دگرگون ساختید!

۱- تاریخ طبری ۵: ۶۲۲؛ الاستیعاب ۴: ۱۶۷۹؛ مروج الذهب ۲: ۳۴۳.

۲- مقصود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ابو کَبْشَه نام جدّ مادری آن حضرت بود (م).

۳- الأخبار الموقّعیات (زبیر بن بکّار): ۵۷۶-۵۷۷؛ مروج الذهب ۳: ۴۵۴؛ النصائح الکافیة: ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه ۵: ۱۳۰؛ بحار الأنوار ۳۳: ۱۷۰ ذیل حدیث ۴۴۳.

۴- کشف الغمّه ۲: ۲۳۰؛ احتجاج طبرسی ۲: ۳۴.

مروان پاسخ داد: ای ابو سعید، آنچه را تو می دانی از میان رفت! (۱)

ابو سعید گفت: به خدا سوگند، آنچه را من می دانم از آنچه نمی دانم بهتر است!

مروان گفت: مردم بعد از نماز نمی ایستند، از این رو خطبه را پیش از نماز می خوانم! (۲)

شیخ محمد عبده، می نویسد:

ابتلای عموم مردم به دروغ پردازی در دولت امویان، سخن درستی است؛ ناقلان زیاد بودند و صادقان اندک. بسیاری از بزرگان صحابه از نقل حدیث خودداری می کردند مگر برای کسانی که به امانت داری آن ها اعتماد داشتند، از بیم اینکه مبدا به تحریف احادیثی که از آنان می شنوند، دست یازند. (۳)

خلفای عباسی در لگدمالی شریعت، کمتر از امویان نبودند، دین را در راستای مصلحت حکومت و نظام به خدمت گرفتند. منصور مالک را به تدوین سنت ابوبکر و عمر فرا خواند تا مردم را بر آن گرد آورد، و از ابو حنیفه خواست که به ستیز فکری با صادق آل محمد علیه السلام پردازد... (۴)

اینان اختلاف فقهی را به عنوان وسیله ای برای شناسایی پیروان اهل بیت

۱- در «صحیح مسلم (یک جلدی): ۳۹۸، حدیث ۲۰۵۰» آمده است: «قد تُرِكَ ما تَعَلَّمَ» (ای ابو سعید، آنچه را تو می دانی و انهداده شد) ابو سعید می گوید: گفتم: نه چنین است. سوگند به کسی که جانم به دست اوست، بهتر از آنچه می دانم، نمی آورید (م).

۲- صحیح بخاری ۱: ۳۲۶، حدیث ۹۱۳؛ سنن بیهقی ۳: ۲۸۰، حدیث ۵۹۲۹.

۳- أضواء علی السنّه المحمّديه: ۳۸۹ (به نقل از تاریخ الإمام محمد عبده ۲: ۳۴۷).

۴- بنگرید به کتاب وضوء النبی: ۳۴۹-۳۵۳.

برگرفتند به همین جهت ، احادیث متناقض و روایاتی که بعضی از مذاهب اسلامی را برتر می نمایند ، فزونی یافت .(۱)

استاد احمد امین ، می گوید :

عجیب است اگر ما نموداری برای حدیث ترسیم کنیم ، به شکل هِرمی است که رأس آن عهد پیامبر می باشد و با گذشت زمان گسترش می یابد تا به قاعده هِرم می رسد (که دورترین زمان به عهد پیامبر است) در حالی که به لحاظ عقلی باید عکس این حالت باشد! صحابه پیامبر بیش از همه با احادیث آن حضرت آشنا بودند ، و به تدریج با مرگ آن ها و عدم راوی از آن ها ، حدیث باید کاستی پذیرد ؛ و این روند نزولی همچنان ادامه یابد .

لیکن می بینیم که احادیث عهد اموی بیش از احادیث عصر خلفای راشدین است ، و احادیث عصر عباسی از احادیث عهد اموی فزون تر می باشد! (۲)

وی سپس این امر را به جنبش هجرت برای دستیابی به حدیث و نقش یهود و نصارا در مسخ شریعت ، توجیه می کند و با خود فراموشی [ذهن ها را] از توجه به نقش نظام سلطه و اهداف سیاسی آن - در این زمینه - باز می دارد .

لیکن آیا یهود (که با ذلت جزیه می دادند) بی هیچ پشتیبانی یا اغماض از سوی حکومت ، می توانستند به نقش ویرانگرشان پردازند؟ به نظر می رسد عوامل سیاسی و قائل شدن به مشروعیت رأی همه صحابه ، از عوامل مهم در

۱- . تفصیل این سخن در کتاب وضوء النبی (اثر نگارنده) آمده است .

۲- . ضحی الإسلام ۲: ۱۲۸ - ۱۲۹ .

این راستایند .

پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع این ماجرا خبر داد و نگرانی خود را از روزگار آینده ابراز داشت و ضرورت التزام به سنت و تمسک به عترت را خواستار گردید (چنان که در حدیث ثقلین و دیگر احادیث هست) ابوبکر نیز وقوع این ماجرا را پیش بینی کرد ، ولی راه حل او دعوت مردم به بسنده کردن به قرآن بود!

از همه آنچه گذشت به دست می آید که این افکار و غیر آن ، به دلیل منع از تدوین سنت و التزام به حجیت رأی صحابه و دیگر عوامل سیاسی ، پدید آمد .

درباره اختلاف ، ریاضی دانان گفته اند که از یک میلی متر شروع می شود و به یک کیلومتر می رسد ، بلکه به بی نهایت می انجامد . ما امروزه این حقیقت را آشکارا در احادیث پیامبر (و بلایی که شریعت به آن گرفتار آمد) شاهدیم . کار سنت به جایی رسیده است که جز به فعل صحابه پذیرفتنی نیست ، بلکه کلام صحابی و فعل او مخصّص قرآن قرار می گیرد!

در اینجا بعضی از سخنان اهل بیت علیهم السلام را می آوریم که در بردارنده پاسخ به بسیاری از شبهه هاست و بر نامشروع بودن «رأی گرایی» تأکید دارد .

امام صادق علیه السلام نامه مفصّلی به یکی از اصحابش دارد ، در آن آمده است :

ای کسانی که امید رحمت و رستگاری برایتان هست! خدا خیری را که برایتان آورد کامل ساخت . بدانید که خواست خدا این نیست که آدمی در دینش هوای نفس و رأی و قیاس را برگزیند .

خدا قرآن را فرستاد و بیان هر چیزی را در آن قرار داد و برای قرآن و قرآن آموزی کسانی را شایسته دانست که علم خدایی دارند و در دینشان به هوا و رأی و قیاس نمی گروند ؛ آنان همان اهل ذکراند که خدا امت را به سؤال از آن ها فراخواند ...

رسول خدا پیش از رحلت ، آنان را بر این کار ملزم ساخت! آن ها پس از درگذشت آن حضرت ، گفتند : ما می توانیم اجماع مردم را ملاک قرار دهیم! بر خلاف فرمان خدا و پیامبر ، این رویه را در پیش گرفتند ، این گونه کسان چقدر جسور و گمراه اند! چه پندار خامی دارند که این کار را مقدور خود می دانند! والله ، وظیفه خلق این است که مطیع فرمان خدا باشند و در حیات محمد صلی الله علیه و آله و بعد از مرگ او از امر خدا پیروی کنند .

آیا این دشمنان خدا می پندارند که در زمان پیامبر کسی می توانست به رأی و قیاس عمل کند؟ اگر بگویند : «آری» دروغ بر خدا بسته اند و بسیار در گمراهی به سر می برند ؛ و اگر بگویند : «نه» ، به حجت علیه خود اقرار کرده اند ؛ چنان که در زمان پیامبر هیچ کس حق نداشت از هوا و رأی و قیاس پیروی کند ، پس از آن حضرت نیز چنین است ...

از آثار رسول خدا و سنت او پیروی کنید و این روند را در پیش گیرید ، از هوا و رأی تبعیت نکنید که گمراه می شوید ؛ چراکه گمراه ترین مردمان - نزد خدا - کسی است که بدون هدایتی از سوی خدا ، پیرو هوا و رأی خود باشد ...

ای یاران ، بچسبید به آثار رسول خدا و سنت او و آثار ائمه اهل بیت و سنتشان! هر که این طریق را پیمود هدایت یافت ، و هر که آن را رها ساخت و روی گرداند ، گمراه شد ؛ زیرا اینان کسانی اند

که خدا به طاعت و ولایتشان امر کرد. (۱)

امام صادق علیه السلام از پدراناش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود :

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ رَبِّهِ ، وَلَمْ يَأْخُذْهُ عَنِ رَأْيِهِ ؛ (۲)

مؤمن دینش را از پروردگارش می ستاند ، نه از رأی خود .

و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که خدای بزرگ فرمود :

مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي ، وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي ؛ (۳)

هرکس به رأی خود کلام مرا تفسیر کند ، به من ایمان نیاورده است ، و هر که مرا به مخلوقاتم شبیه ساخت ، من را نشناخت .

معاویه بن مِيسِرَةَ بن شُرَيْح ، می گوید : در مسجد خَيف به محضر ابا عبدالله [امام صادق علیه السلام] شرفیاب شدم ، او در میان جمعی - حدود ۲۰۰ نفر - قرار داشت که یکی از آن ها عبدالله بن شُبْرَمَه بود ، پرسید : ای ابو عبدالله ، ما در عراق بر اساس کتاب و سنت حکم می کنیم ، مسئله ای پیش می آید ، به رأی خود در آن اجتهاد می ورزیم ...

امام صادق علیه السلام فرمود : علی بن ابی طالب چگونه شخصیتی بود؟ (ابن شُبْرَمَه

۱- . روضه کافی ۸ : ۵ - ۶ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۳۷ ، حدیث ۳۳۱۵۲ . امام صادق علیه السلام در سخنی طولانی ، آنچه را مکتب اجتهاد - درباره اجتهاد پیامبر و این سخن او که اختلاف ائمت رحمت است و ... مطرح کردند ، رد کرده است (بنگرسید به ، المحکم والمتشابه : ۹۱ ؛ وسائل الشیعه ۷۲ : ۵۲ - ۵۳ ، حدیث ۳۳۱۸۸) .

۲- . امالی صدوق : ۳۴۲ ، حدیث ۵۷۰ ؛ معانی الأخبار : ۸۵ ، ۱ باب معنی السلام ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۴۴ - ۴۵ ، حدیث ۳۳۱۷۱ .

۳- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ : ۱۰۷ ، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الأخبار فی التوحید ، حدیث ۴ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۴۵ ، حدیث ۳۳۱۷۲ .

بسیار او را ستود و به عظمت از او یاد کرد) امام علیه السلام فرمود :

علی علیه السلام ابا داشت از اینکه رأی خویش را در دین خدا دخالت دهد و در چیزی از دین خدا به رأی و قیاس نظر دهد

...

سپس آن حضرت در ادامه فرمود : اگر ابن شُبْرُمَه می دانست مردم از کجا هلاک شدند ، به قیاس نزدیک نمی شد و به آن عمل نمی کرد . (۱)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود :

یا زراره ، إِيَّاكَ وَأَصْحَابَ الْقِيَاسِ فِي الدِّينِ ؛ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ وَتَكَلَّفُوا مَا قَدْ كُفُّوا ، يَتَأَوَّلُونَ الْأَخْبَارَ ، وَيَكْدِبُونَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ (۲) - وَكَأَنِّي بِالرَّجُلِ مِنْهُمْ يُنَادِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ ، وَيُنَادِي مِنْ خَلْفِهِ ، فَيَجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ؛ قَدْ تَاهُوا وَتَحَيَّرُوا فِي الْأَرْضِ وَالدِّينِ ؛ (۳)

ای زراره ، از اصحاب قیاس - در دین - پرهیز ؛ چراکه آنان علمی را که از آنان خواسته شد واگذارند و خود را در چیزی که بسنده بودند ، به زحمت انداختند ؛ اخبار را تأویل می کنند و بر خدا دروغ می بندند! گویا من با یکی از آنانم [می نگرم که] از پیشاپیش او را ندا می دهند ، او از پشت سر جواب می گوید و به عکس ؛ اینان در

۱- . المحاسن ۱: ۲۱۰، حدیث ۷۷؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۵۱، حدیث ۳۳۱۸۳ .

۲- . زیرا به ظن و تخمین سخن می گویند، خدای متعال می فرماید: بگو آیا خدا به شما اجازه داده که به ظن حرف بزنید یا [از پیش خود] بر خدا دروغ می بندید؛ «قُلْ أَللهَا ذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (سوره یونس، آیه ۵۹) .

۳- . وسائل الشیعه ۲۷: ۵۹، حدیث ۳۳۱۹۳ .

زمین و دین سر در گم شدند و در حیرت فرو رفتند .

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

اِحْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا؛ (۱)

کتاب هایتان را نگه دارید ؛ چراکه نیازمند آن ها خواهید شد .

و نیز فرمود :

اُكْتُبُوا ، فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا؛ (۲)

بنویسید! چون شما حفظ نمی کنید [و افکار و عقایدتان نمی ماند] مگر اینکه [آن ها را] بنگارید [و با ثبت نوشتاری از آسیب مصون دارید] .

و همچنین فرمود :

اُكْتُبْ وَبُتَّ عِلْمُكَ فِي إِخْوَانِكَ ، فَإِنَّ مِتَّ فَأُورِثَ كُتُبَكَ بَنِيكَ ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْتُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ (۳) ؛

بنویس و علمت را در میان برادران دینی ات بپراکن! اگر مرگت فرا رسید ، کتاب هایت را میراث فرزندانت ساز ؛ زیرا زمان آشفته ای در پیش است که در آن ، مردم جز با کتاب هاشان انس نمی گیرند .

و اخبار فراوان دیگر - که از ترس طولانی شدن - آن ها را نیاوردیم و مفاد همه آن ها ضرورت تدوین حدیث و پیروی از مدونات اصحاب با اخلاص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و لزوم تعبّد محض و دور افکندن رأی و اجتهاد و فتوا بر

۱- . اصول کافی ۱: ۵۲، حدیث ۱۰ و ۹ و ۱۱؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۸۱ - ۸۲، حدیث ۳۳۲۶۱-۳۳۲۶۳ .

۲- . همان .

۳- . همان .

اساس اصولی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را نیاورد و پس از آن حضرت در شرایط ویژه ای پدید آمد .

چکیده عامل پایانی

از آنچه گذشت می توان دریافت سبب حقیقی منع تدوین حدیث (که در ورای آن نهفته می باشد) دارای عوامل و انگیزه های چندی است ، از جمله :

۱. نبود سازی فضائل اهل بیت علیهم السلام که از شایستگی همه جانبه آن ها پرده برمی دارند ، و همگان را به امامت و خلافت آن ها فرامی خوانند .

۲. احاطه نداشتن حاکمان به احکام .

۳. رسوبات فرهنگی ارثی و گرایش های فکری خلفا و توانایی های ذهنی شان که با اجتهاد تناسب داشت .

به خاطر همه این ها خواستند فضای فقهی جدیدی را پدید آورند تا از خلال آن ، خلیفه بتواند عجز فقهی ای را که در خود می یافت بپوشاند و هرَم فقهی - سیاسی نوی را بنیان گذارد .

این نتیجه ، با ملاحظه مقدمات زیر به دست می آید :

الف) نخستین جرقه ای که به شکل عملی برای منع تدوین زده شد ، پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبان عُمَر جاری گشت ؛ چراکه آن حضرت قلم و دوات خواست تا کتابی بنویسد که اَمّت پس از او هرگز گمراه نشوند ، و عُمَر با رد خواسته پیامبر ، گفت : این مرد ، هذیان می گوید! کتاب خدا ما را کافی است .

این منع از تدوین ، گرچه در آن لحظه ، موضع گیری ویژه ای بود که عُمَر ناچار به آن دست یازید تا امر خلافت را پس از پیامبر آن گونه که خود می خواهد بچرخاند ، لیکن با ضربه به قداست پیامبر و جلالتِ قدر و جریحه دار ساختن عصمتِ پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت ؛ به همین جهت ، عرصه را برای تاخت و تاز عُمَر آماده ساخت تا بتواند رأی خود را بر صحابه و بر همه کسانی که در آنجا حضور داشتند ، تحمیل کند تا آنجا که در پاسخ زنانِ پیامبر که گفتند :

«حاجتِ پیامبر را بر آورید»، گفت :

أُسْكُنْ! فَإِنَّكُمْ صَوَاحِبَهُ ؛ إِذَا مَرِضَ عَصْرُتُنَّ أَعْيُنُكُنَّ ، وَإِذَا صَحَّ أَحَدُتُنَّ بَعُنُقِهِ ؛

ساکت شوید! شما همان زنانید که هنگام بیماری پیامبر بر او آخم می کردید و هنگام تندرستی گردنش را [در آغوش] می گرفتید .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ ؛ آنان از شما بهترند . (۱)

این حدیث ، روشن می سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله کار عُمَر را نپذیرفت ، بلکه می خواست بر همان سخن پیشین خود در حَجَّه الوداع تأکید ورزد و دو ثقل اکبر و اصغر (قرآن و عترت) را میان امت ، جانشین خود سازد .

عُمَر از تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر این امر ، بیم داشت و به مقام قدسی پیامبر صلی الله علیه و آله یاوه گویی را نسبت داد تا سخن آن حضرت را ناچیز جلوه دهد یا اگر پیامبر فرصت کتابت یابد ، از اهمیت این نوشته بکاهد ؛ زیرا پس از طرح احتمال هذیان گویی ، احتجاج به نوشته آن حضرت از اعتبار افتاد . همین امر باعث شد که پیامبر از این کار انصراف یابد و بگوید : «برخیزید و نزد من با هم در گیر شوید ؛ چراکه مشاجره در حضور من شایسته نباشد» . (۲)

بنابراین ، منع از تدوین - در اینجا - برای منع از تصریح به خلافتِ عترت رخ داد و ضربه زدن به پایه و فائده کتابت و تدوین ؛ یعنی این منع دارای دو بُعد سیاسی و تشریحی بود .

۱- . طبقات ابن سعد ۲: ۲۴۴؛ المعجم الأوسط ۵: ۲۸۸، حدیث ۵۳۳۸؛ و بنگرید به، کنز العمال ۵: ۶۴۴، حدیث ۱۴۱۳۳ .

۲- . صحیح بخاری ۱: ۵۴، باب کتابه العلم، حدیث ۱۱۴؛ الأحکام ۷: ۴۲۵؛ الاستیعاب ۱: ۱۶۹ .

افزون بر آنچه بزرگان گفته اند ، سبب منع تأسیس نظریه «رأی رأیته» (رأی است که به نظرم آمد) [اصالت رأی] و اجازه تعدد آرا بود تا خلیفه بتواند عجز فقهی اش را - که او را در تنگنای شدید انداخته بود - پوشش دهد .

مردم می دانستند که خدا و رسولش مُشَرِّع (قانون گذار) اند و نمی خواستند احکام را بگیرند جز از کسانی که از خواص پیامبر به شمار می روند و بر همه اسرار تنزیل و تأویل آگاه اند .

از سویی ، قضایایی که پیش می آمد ، خلیفه را ملزم می ساخت که بر طبق رأی خود - به دور از احادیث و سنت - فتوا دهد . این کار او را ناگزیر می ساخت اجتهاد ورزد و سپس به دیگران اجازه اجتهاد دهد تا خودش در اجتهاد معذور باشد و در بدعتی که دست یازید ، تنها نماند [پس از آنکه عمر توانست اجتهاد به رأی را امری مشروع جلوه دهد] کوشید تا اجازه فتوا را به خود و ابوبکر منحصر سازد ، لیکن عثمان آن را برنتافت .

ب) ابوبکر و عمر ادعا نکردند که همه مسائل صادر از پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسند ، بلکه آن دو طبق رأی فتوا می دادند ؛ از ابوبکر درباره «کلاله» رسیده است که گفت : «اگر به صواب گفتم از سوی خداست ، و اگر خطا کردم از من است و از شیطان» .

نیز هر دو تن ، احکامی را که نمی دانستند از صحابه می پرسیدند ، و سخن صحابه را می گرفتند و اجرا می کردند ، حتی عمر به زنی که او را در فتوایش تخطئه کرد ، گفت : او فقیه تر از عمر است .^(۱)

احکامی که بر ابوبکر و عمر پوشیده بود ، اندک نیست و در یک یا دو مسئله

۱- سنن بیهقی ۷: ۲۳۳؛ کنز العمال ۱۶: ۵۳۷، حدیث ۴۵۷۹۷ .

منحصر نمی شود تا با تأویلی بتوان آن را حل و فصل کرد و از سویی حکم این مسائل را دیگران همچون امام علی علیه السلام ، مُعَاذ ، حُدَیْفَه ، ابن مسعود و ... می دانستند .

از اینجا می توان دریافت که قول عُمَر که به گروهی از صحابه گفت : «نحن أعلم ، نأخذُ ، منکم ونردّ علیکم» (ما دانای اموریم! آنچه را از شما به ما می رسد پاسخ می گوئیم) و سخن عروه بن زبیر که به ابن عباس گفت : «والله ، ابوبکر و عمر به سنت پیامبر از تو داناترند و بهتر از تو آن را منتشر می سازند» و دیگر سخنان ، تنها برای تثبیت موقعیت علمی ابوبکر و عمر در اریکه قدرت بود و بدان جهت صورت می گرفت که دیگران را به آنچه آنان با رأی و اجتهاد حکم می کنند ، ملزم سازند با این ادعا که آن دو به مصالح مسلمانان از دیگران آگاه ترند .

هنگامی که مردم صحیفه هاشان را پیش عمر آوردند ، امید داشتند که عمر استوارترین و راست ترین آن ها را برگزیند ، قصدشان از این کار این نبود که نظر نهایی از آن خلیفه است و رأی صواب همان چیزی است که او می گوید .

پس از آنکه امور استقرار یافت و منع تدوین حدیث گام های موفق آمیزی را طی کرد ، اندیشهٔ أعلم بودن خلیفه ، مطرح شد .

این دو کانال ، به خلیفه اجازه داد که با اهرم ترساندن صحابه و به سکوت واداشتن آن ها ، برای خود هر علمی را ادعا کند . اینکه در آغاز ، به صحابه اجازه داد اجتهاد ورزند و در برابر اجتهادات و نظرات شرعی آن ها نرمش نشان می داد ، نخستین گام خلیفه برای نزدیک شدن به هدف بود ؛ چراکه میان این دسته از صحابه کسانی وجود داشتند که شأن و علم و سابقه شان کمتر از خلیفه بود (مانند ابوهزیره ، سمره بن جندب و ...) از این رو ، صحیح انگاشتن رویهٔ آن ها به

طریق اولی مستلزم صحیح دانستن نظر خلیفه به شمار می رفت؛ زیرا اگر خلیفه برتر از آن ها دانسته نمی شد کمتر از آن ها که نبود!

افزون بر این، در مجالس فقهی - که خلیفه برگزار می کرد - سود اول و آخر از آن خلیفه می شد؛ زیرا روی دیگر گشودن باب اجتهاد برای صحابه، خطای آن ها بود و تخطئه بعضی از آن ها به وسیله بعضی دیگر.

این کار برای حکومت بسیار سودمند می افتاد چراکه قوی ترین توجیحات عقلی را برای خطاهای عمر پدید می آورد و آنان نمی توانستند بر خطای عمر ایراد گیرند؛ زیرا شاهد دیگر خطاهای ناشی از اجتهاد و رأی بودند و خود در آن ها شرکت داشتند.

در اینجا نباید نقش منع از تدوین و سانسور شدید صحف را نزد صحابه، از یاد بُرد؛ چراکه این کار منطقه فراغی را در تشریح پدید آورد که جز با اجتهاد پُر نمی شد، همان اجتهادی که خلیفه می خواست و در ورای برنامه منع تدوین، در پی آن بود.

ج) بعضی از صحابه با پرسش هایی عمر را امتحان می کردند و با یادآور شدن خطاهای وی سراسیمه اش می ساختند. حکم یک مسئله را در زمان های مختلف از او می پرسیدند تا او را بر تناقض گویی در جواب هایش واقف سازند.

عمر از دست اندازی های آنان آزرده خاطر می شد، به کسی که مسئله ای را از او پرسید که قبلاً از پیامبر پرسیده بود و جواب آن را می دانست، گفت: دستت بشکند! چیزی را که از پیامبر پرسیدی از من سؤال می کنی تا مرا مخالف با پیامبر نشان دهی؟! (۱)

۱- . الآحاد والمثانی ۳: ۲۲۸، حدیث ۱۵۸۹؛ المعجم الکبیر ۳: ۲۶۲، حدیث ۳۳۵۳؛ نیز بنگرید به، مصنف ابن ابی شیبہ ۳: ۱۷۴، حدیث ۱۳۱۸۱؛ شرح معانی الآثار ۲: ۲۳۲.

پدیده تخطئه خلیفه که آشکارا در عهد عُمر - نه دیگر خلفا - صورت می گرفت، بیانگر این است که فتح باب «رأی رأیته» (رأی و فتوی من چنین است) به حدی رسید که جلوگیری از آن ممکن نبود.

عالم به احکام از سؤال بیم ندارد، بلکه دوست می دارد پرسشش شود تا پاسخ دهد. از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (۱) (پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من پرسید) اما کسی که از آثار علمی پیامبر صلی الله علیه و آله تهی است، از سؤال می ترسد، صَبِيحُ بْنُ عِشَلٍ را برای سؤالاتِ زیادش به تازیانه می بندد و او را به زندقه (بی دینی) متهم می سازد. (۲)

- ۱- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۱۳: ۱۰۱-۱۰۶؛ مستدرک حاکم ۲: ۳۵۲.
- ۲- بنگرید به، الإصابه ۳: ۴۵۹، ترجمه ۴۱۲۷؛ سنن دارمی ۱: ۶۶، حدیث ۱۴۴؛ نصب الرایه ۳: ۳۲۴؛ تفسیر قرطبی ۱۷: ۲۹؛ الدر المنثور ۲: ۱۵۲؛ فتح القدر ۱: ۳۱۹؛ تاریخ دمشق ۲۳: ۴۱۱؛ کنز العمّال ۲: ۳۳۴. امام احمد در کتاب مسائل (جلد ۱، ص ۴۷۸، حدیث ۸۱) می گوید: ابو عثمان نهدی روایت می کند که مردی (از بنی یربوع یا بنی تمیم) از عُمر درباره «الدَّارِيَاتُ»، «وَالْمُرْسِيَاتِ»، «وَالنَّازِعَاتِ» یا بعضی از آن ها پرسید. عمر به او گفت: سرت را برهنه ساز! در این هنگام موی زیادی بر سرش نمایان شد. عمر گفت: بدان! اگر سرت را تراشیده می دیدم، به خدا تو را می کشتم. سپس به اهل بصره نوشت که با آن مرد رفت و آمد نکنند و هم سخن نشوند. راوی می گوید: اگر ما صد نفر در یک جا جمع بودیم و او به طرفمان می آمد، پراکنده می شدیم. اسم او صبیح بن عسل بود... در مقابل، حاکم نیشابوری به اسناد از ابو طفیل روایت می کند که گفت: علی را بر منبر دیدم که می فرمود: «پیش از آنکه مرا برای سؤال نیابید از من پرسید، و پس از من، هرگز مانند مرا برای سؤال نخواهید یافت! ابن کوّاء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین معنای «الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» چیست؟ فرمود: باده‌ها. پرسید: «الْحَامِلَاتِ وِقْرًا» چه؟ فرمود: ابرها. پرسید: «فَالجَارِيَاتِ يُسْرًا» چیست؟ فرمود: کشتی ها. پرسید: «الْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» کیان اند؟ فرمود: ملائکه. پرسید: «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ؛ جَهَنَّمَ» چه کسانی اند؟ فرمود: منافقان قریش. حاکم می گوید: اسناد این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند. در بعضی مآخذ، این حدیث طولانی است و سؤال های زیادی در آن مطرح شده است که امام علی علیه السلام به آن ها پاسخ داد. برای آگاهی بیشتر می توان به منابع زیر مراجعه کرد: الاحتجاج ۱: ۳۸۶؛ نهج السعاده ۲: ۶۳۱؛ جواهر المطالب ۱: ۳۰۰؛ عمده القاری ۱۰: ۱۹؛ تغلیق التعلیق: ۳۱۸-۳۱۹؛ کنز العمّال ۱۳: ۱۵۹ - ۱۶۲؛ الأحادیث المختاره ۲: ۱۲۶، حدیث ۴۹۴؛ مسند شاشی ۲: ۹۶، حدیث ۶۲۰؛ تاریخ دمشق ۲۷: ۹۹؛ المعیار والموازنه: ۲۹۸؛ نظم درر السمطین: ۱۲۶.

د) با توجه به توسعه سرزمین های دولت اسلامی و فراوانی مسائل جدید و لزوم ارائه راه حل ها در پرتو کتاب و سنت ، و قصور عمر از احاطه بر احادیث پیامبر [در ابعاد و زوایای گوناگون] و امکان ناسازگاری میان روایات عمر و دیگران و ... وی ضروری دید که همان نگرش پیشین خود (یعنی رأی محوری) را تقویت کند و آن را بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دهد و شرعیت اجتهاد را استوار سازد و از نقل حدیث جلوگیری کند ؛ زیرا نقل و تدوین حدیث ، باعث آگاهی مردم می شد و اشتباهات عمر را نمایان می ساخت .

اینکه عمر - در بخشی از دوران حکومتش - به صحابه اجازه اجتهاد (نه نقل حدیث) داد برای توجیه کار خودش بود . دستور او به صحابه برای کم حدیث گویی نیز در این راستا صادر شد . این امر ، اشاره به این است که خلیفه اجازه نمی داد مسائلی را که او نمی داند دیگران بشنوند .

به این ترتیب ، منع تدوین از قلمرو خاص بیرون می آید و بسی فراتر است از آنچه درباره اش گفته اند ، و حاکی از آن است که تنها به امر خلافت و امامت مربوط ، نمی شد .

□ مشهور است که عُمر فضائل حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را بر زبان می آورد ، لیکن از تفسیر آن ها بیم داشت . سپس برای دور ساختن اهل بیت از خلافت به این توجیه دست یازید که قریش اجتماع نبوت و خلافت را در یک خاندان خوش ندارند .

پیدا است که پس از قبضه خلافت ، ذکر احادیث فضائل حضرت علی علیه السلام آسیبی را که نشرِ فقه فضائل و نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله [بر نگرش عمر] وارد می ساخت ، در بر نداشت ؛ زیرا این فقه ، مخالفِ اجتهادات عمر را با قرآن و سنت می نمایاند و در نتیجه ، به نقض امور عمر و شورش مسلمانان بر وی می انجامید . تضعیف در کیان دولت از همین مجرا عملی بود .

آری ، عُمر بعد از قبضه خلافت ، شرح و تفصیل و تفسیر فضائل حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را خوش نداشت ؛ زیرا انتشار و شیوع آن ها ، موقعیت خلیفه را می لرزاند و مسند رهبری اش را فرو می پاشاند ، و موضع طرف داران اهل بیت را قوی می ساخت و کشف می کرد که خلافتِ شرعی ، حقِ خاندان پیامبر است .

همچنین منع عُمر از تدوین در آن پنجاه شوم ، ناظر به همین معناست . افزون بر این ، سببی مهم در کنار مشکلی به شمار می رود که عمر در مقام فتوا با آن رو به رو شد و او را به سیاستِ منع عام از تدوین واداشت تا از پیامدهای ناگوارِ سیاسی و فقهی در امان بماند .

دور ساختن امام علی علیه السلام از امامتِ فقهی و سیاسی از اهدافِ اساسی در

دولتِ خلفاست . در کلام ابن عباس آشکارا این سخن هست که : «لَوْ قُدِّمَ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ ... مَا عَالَتْ فَرِيضَةُ»؛ (۱) اگر کسی را که خدا مقدم داشت جلو می انداختید ، عَوْل (۲) در ارث پیش نمی آمد .

زیرا شأن آگاهی فقهی کمتر از شأن آگاهی سیاسی نیست . شناخت مردم بر توانایی امام علی علیه السلام در زمینه احکام و ضعفِ عَمَر در این عرصه ، توان علمی خلیفه را تردید برانگیز می ساخت و در نتیجه یکی از دوابال خلافت - که همان توانمندی علمی است - از کار می افتاد .

بنابراین ، منع عمومی از تدوین و تقلیل در نقل حدیث و سپس گشودنِ باب اجتهاد (به وسیله رأی و قیاس و ...) بیانگر آن است که منع از تدوین انگیزه های متعددی داشت و به آنچه بزرگان در سبب هفتم گفته اند ، منحصر نمی شود .

(و) بر روایات آن دسته از صحابه که با فقه عَمَر می ستیزیدند ، نگرش فقهی غلبه دارد ؛ یعنی احادیث آن ها بیشتر احکام شرعی را بیان می دارد ، نه اینکه به امامت و فضائل اهل بیت علیهم السلام و مسائل اداری و حکومتی پردازد .

سخن ابن عباس - در این راستا - شنیدنی است که می گفت : «می گویم : رسول خدا چنین گفت! می گویند : ابوبکر و عمر گفت ...» و نیز قول ابن عمر که گفت : «آیا سنّت عمر باید پیروی شود یا سنّت رسول خدا؟!»، (۳) «به خاطر

۱- . سنن بیهقی ۶: ۲۵۳، باب العول فی الفرائض، حدیث ۱۲۲۳۷ .

۲- . اصطلاحی است در مسئله ارث . در کیفیت تقسیم ترکه بر وارثان میت که در صورت زیادی سهام بر ترکه، نقصان ترکه بر جمیع وارثان به طور مساوی تقسیم می شود . این قول اهل سنّت است و در مکتب اهل بیت علیهم السلام این قول باطل است (بنگرید به کتب فقهی ارث) .

۳- . البدایه والنهایه ۵: ۱۴۱؛ در «مسند احمد ۲: ۹۵، حدیث ۵۷۰۰» آمده است: گروهی از مردم به ابن عمر گفتند: چگونه با پدرت مخالفت می ورزی؟ او از متعه حج نهی کرد! ابن عمر گفت: آیا شایسته است سنّت پیامبر را پیروی کنید یا سنّت عمر را؟! سنن بیهقی ۵: ۲۱، حدیث ۸۶۵۸ .

هیچ کس سنّت ابوالقاسم را ترک نمی‌کنم!»، (۱) «این کار را پیامبر انجام داد، او بهتر از عُمَر است». (۲).

این روایات، ثابت می‌کند که نقطهٔ اوج اختلاف، در بیان احکام بود و اصولی که گروه حاکم بنیان گذاردند؛ مانند اصل اجتهاد در شریعت، قیاس و ...

منع از نقلِ تفسیری فضائل اهل بیت و ادلهٔ امامت به همراه منع از نقلِ فقه و احادیث نبوی (و هر آنچه مکتب اهل بیت را استوار می‌ساخت) از برنامه‌های اساسی خلفا به شمار می‌رفت. ماجرای زیر بیانگر این موضوع است.

از عبدالرحمان بن یزید حکایت شده که گفت:

سلیمان بن عبدالملک - در زمان ولایت عهدی اش - سال ۸۲ هجری عازم حج شد و به مدینه درآمد. مردم نزدش رفتند و او را خوشامد گفتند. وی به دیدن جاهایی رفت که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارده بود و آنجا که یاران اُحد صدمه دیدند. در این سیر، ابان بن عثمان و عمرو بن عثمان و ابوبکر بن عبدالله، با او همراه بودند. او را به قُبا و مسجد فضیخ و مشربه اُمّ ابراهیم و اُحد بردند. وی از ماجراهایی که در این مکان‌ها رخ داده بود می‌پرسید و آنان پاسخ می‌دادند.

سپس وی به ابان بن عثمان دستور داد که سیرهٔ پیامبر و جنگ هایش را برای او بنویسد. ابان گفت: نوشته‌ام و آن را تصحیح شده از کسی که اعتماد دارم برگرفته‌ام!

۱- صحیح بخاری ۲: ۵۶۷، حدیث ۱۴۸۸؛ مسند احمد ۱: ۱۳۵، حدیث ۱۱۳۹.

۲- سنن دارمی ۲: ۳۶.

سلیمان آن را به ده نفر از کاتبان داد تا از رویش بنویسند. آنان در پوست نازکی آن را نوشتند و به سلیمان دادند. در آن ذکر [نام] انصار در دو «عقبه» و ذکر انصار در «بدر» بود.

سلیمان گفت: باور ندارم که این قوم دارای این فضایل باشند [و ذکر از فضائل خاندان من به میان نیاید] خاندان من یا از نظر انداخته شده اند (و آن ها را ناچیز انگاشته اند) و یا اینکه دارای چنین فضیلت هایی نبوده اند.

آبان بن عثمان گفت: ای امیر، کاری را که در حق شهید مظلوم کردند و او را خوار و ذلیل ساختند ما را از حق گویی باز نمی دارد! آنان همین گونه اند که ما در این کتاب وصف کردیم.

سلیمان گفت: نیازی به نسخ این کتاب ندارم تا اینکه آن را نزد امیرمؤمنان یادآور شوم، شاید او مخالفت ورزد! آن گاه امر کرد که آن کتاب را پاره کنند و از بین ببرند و گفت: هنگام مراجعت از امیرمؤمنان می پرسم، اگر موافقت کرد، استنساخ آن آسان است.

سلیمان نزد عبدالملک بازگشت و ماجرا را باز گفت.

عبدالملک گفت: چه حاجتی داری که کتابی بیاوری که فضلی در آن برای ما نیست؟! اهل شام را به اموری آگاه می سازی که ما نمی خواهیم آن ها را بفهمند.

سلیمان گفت: به همین جهت من دستور دادم آن نوشته استنساخ شده را نابود سازند تا اینکه رأی امیرمؤمنان را جو یا شوم.

پس نظر او را به صواب دانست. (۱)

اکنون در ادامه بحث، مراحل منع و سیر پلکانی آن را بیان می‌کنیم و اینکه چگونه به تدریج منع، این مواضع را سپری ساخت تا آنجا که نظریه منع تدوین حدیث و فتح باب اجتهاد، به عنوان قانونی نهادینه در صدر اسلام درآمد. این حقیقت، از میان همه ملاساتی که تاکنون دریافتیم و از این پس خواهیم شناخت، به دست می‌آید.

۱- . الموفقیات (زبیر بن بکار): ۳۳۲-۳۳۳.

ص: ١٦٤

مراحل منع

اشاره

تاکنون دریافتیم که منع تدوین حدیث - که به فتح باب اجتهاد و رأی انجامید - مراحل اساسی و دوره های معینی را سپری ساخت و امری تعبدی و برگرفته شده از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. مهم ترین مراحل منع تدوین حدیث، موارد ذیل اند:

۱. شیوع پدیده کثرت حدیث

آن گاه که اجتهادات ابوبکر و عُمر (و هم فکران آن دو) فزونی یافت و میان اقوال مجتهدان و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسازگاری پدید آمد، بدیهی بود که نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک امر ضروری برای رسیدن به حکم شرعی صحیح، به پاکیزه ترین صورتش، زیاد گردد.

بدان جهت که این اجتهادات، آشکارا از روند نقل حدیث، تمایز می یافت (چراکه صحابه با نقل حدیث مأنوس بودند و این امر، نزدشان مسئله ای طبیعی بود) احتمال می رود که قول خلیفه اول که گفت: «شما احادیثی را از پیامبر بر زبان می آورید که در آن ها اختلاف دارید، و مردمان بعد از شما اختلاف شدیدتری خواهند یافت»، به تعدد نگرش ها در عهد او رهنمون باشد و اینکه هریک از صحابه رویکرد ویژه ای را پذیرفتند، و این امر به گسترش آتش اختلاف میان مسلمانان - بعدها - دامن می زد.

در هر حال ، نقل حدیث در زمان ابوبکر یک جریان نیرومند بود و وجود آن بعد از ابوبکر ، در برابر جریان اجتهادی از هم گسیخته ، استوار شد . این ، همان چیزی است که عُمَر بر زبان آورد و گفت : «از رسول خدا زیاد حدیث می گویند» و در الطبقات الکبری آمده است : «احادیث در عهد عُمَر فزونی یافت» ، و در تفسیر العلم می خوانیم : «به عمر خبر رسید که در دست مردم کتاب هایی است» و ...

۲. منع ابوبکر از حدیث گویی و سوزاندن احادیثِ مدوّن خود

پس از آنکه نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله فزونی یافت و جریانی خروشان گشت ، ابوبکر صحابه را از نقل حدیث بازداشت و گفت : «از رسول خدا حدیث نکنید ، هر کس از شما چیزی پرسید ، بگویند : میان ما و شما کتاب خدا هست» و در پی آن ، مجموعه مدوّن حدیثی اش را سوزاند ، به عایشه گفت : «دخترم ، احادیثی که نزدت هست برایم بیاور!» و سپس آتشی خواست و آن ها را سوزاند .

۳. دستور عمر به صحابه برای کاستن از نقل حدیث

با توجه به استمرار نقل حدیث و رشد فزاینده آن در عهد عُمَر و تن ندادن صحابه محدث به خواسته ابوبکر ، عمر در صدد برآمد که سیره ابوبکر را با پافشاری بیشتری پی گیرد . نمایندگان خود را به کوفه تا «صرار» (جایی در نزدیکی مدینه) مشایعت کرد تا به آنان بگوید : «از رسول خدا کمتر روایت بخوانید ، من هم با شما شریکم» و این سخن که گفت : «روایت از پیامبر را بکاهید مگر روایاتی که عمل شده است» یا «خوش ندارم حدیث رسول خدا شیوع یابد» .

۴. جمع آوری مدوّنات صحابه و سوزاندن آن ها

نهی از نقل حدیث و سپس سوزاندن ابوبکر کتاب حدیثی اش را ، از سوی صحابه آن قدر استقبال نشد که شیخین را شادمان سازد ، بلکه مدوّناتی نزد

بسیاری از صحابه باقی ماند و با وجود آن‌ها (و نیز کسانی که به تدوین حدیث می پرداختند) خلیفه نمی توانست به مقصود خویش دست یابد. از این رو، عُمَر تصمیم گرفت همهٔ مدوّنات را جمع آوری کند، گفت: «احدی نزد خود کتابی باقی نگذارد مگر اینکه آن را نزد من بیاورد!» صحابه گمان کردند که عُمَر می خواهد آن‌ها را بررسی کند و در مدوّنی که اختلافی در آن نباشد، سامان بخشد، لیکن با سوزاندن آن‌ها غافل گیر شدند؛ چراکه راوی می گوید: «کتاب هایشان را آوردند، عُمَر آن‌ها را با آتش سوزاند».

این سوزاندن بدان جهت صورت گرفت که احادیث تدوین شده به منزلهٔ سند رسمی در دست صحابه - برای تخطئهٔ خلیفه - بود. عُمَر نمی خواست این اسناد در دست آنان باشد تا علیه او اموری را فاش سازند که فرجام خوشی برایش نداشت.

و نیز بدان سبب که مکتوبات در صدر اسلام - آن‌هم به قلم صحابی - چنان ارزشمند بود که می توانست رأی خلیفه را نقض کند به خلاف نقل شفاهی حدیث که امکان معارضه با آن، در همان لحظه و فوراً، با ساختن یک حدیث دیگر وجود داشت.

از این روست که می بینیم اجازهٔ نقل حدیث می دادند و از تدوین آن منع می کردند!

بعضی از نویسندگان احتمال داده اند که اجازهٔ نقل حدیث و منع از تدوین، به جهت اعتقاد فرقه ای از یهود به کتابت صورت گرفت؛ برخلاف فرقه ای از یهود که به کتابت نمی پرداختند و به حفظ تورات فرا می خواندند.

از آنجا که عمر با کعب الأخبار و وهب بن مُنبّه مشورت می کرد، احتمال می رود که در اجازهٔ نقل حدیث و منع از تدوین آن، تحت تأثیر رأی آن دو قرار گرفته باشد؛ زیرا عُمَر نیاز داشت که بعضی از احادیث را محدود سازد، و

تفکیک بین نقل حدیث و تدوین آن ، بهترین راه حل برای این مسئله بود .

از عُمر رسیده که درباره «شعر» از کعب الأحبار پرسید ، او پاسخ داد :

اناجیل گروهی از فرزندان اسماعیل در سینه هاشان است و سخن حکیمانه بر زبان می آورند .(۱)

در خبر دیگر از وَهَب نقل شده که گفت :

موسی گفت : پروردگارا ، در تورات ، امتی را یافتم که انجیل هایشان در سینه هایشان هست و آن را می خوانند (کسان پیش از آن ها از روی کتاب هایشان می خواندند و آن را حفظ نمی کردند) خدایا ، آن ها را امت من ساز!

[پروردگار متعال] فرمود : آنان امتِ احمدند .(۲)

در کتاب الفکر الدینی الإسرائیلی اثر دکتر حسن ظأماً ، صفحه ۷۹ (از تلمود حیطین ، ۶۰ ب - تمورا - ۱۴ ب) آمده است :

اُمّتی که دهان به دهان روایت می کند ، حق نداری روایاتِ شفاهی و زبانی آن ها را با کتابت ثبت کنی .(۳)

۵. زندانی ساختن بعضی از صحابه و اعلام عمومی بر ترک نقل و تدوین حدیث

با وجود اقدامات پی در پی و تدابیر فراوان ، بعضی از بزرگان صحابه آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند روایت می کردند و به رأی خلیفه ، اعتنایی نداشتند .

در برابر این حالت ، عمر دست بسته نماند ، بلکه فرمان های تند و سختی

۱- العمدہ فی معرفہ صناعہ الشعر (ابن رشیق) ۱: ۲۵ .

۲- تاریخ دمشق ۳: ۳۹۵؛ البدایه والنہایه ۶: ۶۲؛ سبل الہدی والرشاد ۱۰: ۳۵۹ .

۳- بنگرید به ، بحوث مع أهل السنّه والسلفیّہ (روحانی): ۹۷؛ تاریخ التشریح الإسلامی (فضلی): ۴۰ .

صادر کرد که از نقل و تدوین حدیث - به طور قاطع - باز می داشت . در خطبه ای گفت :

حدیث شما بدترین حدیث است و کلام شما شرترین کلام! هر کس می خواهد حرفی بزند باید به « کتاب الله » سخن بگوید و گرنه سر جایش بنشیند. (۱)

ناقلان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله - مانند عمار ، ابو موسی و ... - را تهدید کرد و در این راستا محدثان صحابه را در مدینه نگه داشت تا تحت نظرش باشند و بر خلاف رأی او حدیث نقل نکنند . در گزارشات تاریخی آمده است که عمر بعضی از اصحاب پیامبر را زندانی ساخت ، عبدالرحمان بن عوف می گوید :

عمر نمرود تا اینکه سوی اصحاب رسول خدا در سرزمین ها پیک فرستاد ... و گفت : نزد من بمانید! به خدا سوگند ، تا زنده ام نباید از من جدا شوید!

آنان در کنار عمر ماندند تا اینکه درگذشت. (۲)

۶. انحصار عمل به قرآن

به عنوان جایگزین حدیث پیامبر یا توجیه منع از تدوین ، ابوبکر و عمر این سخن را مطرح ساختند که « میان ما و شما کتاب خدا هست! » ، « کتاب خدا ما را کافی است » ، « کتاب خدا را هرگز به چیزی نمی پوشانم » ؛ چراکه با این نقشه ، می توانستند از تعبد به نصوص سنت ، بگریزند و آزادی عمل بیشتری به دست آورند .

۱- اخبار المدینه المنوره ۳: ۸۰۰ .

۲- کنز العمال ۱۰: ۲۹۳ ، حدیث ۲۹۴۸۰؛ تاریخ مدینه دمشق ۴۰: ۵۰۰ .

۷. اجازه اجتهاد و قیاس

از آنجا که عُمَر دریافت درباره مسائل بسیاری، احادیثی سراغ ندارد، ضروری دید که به خود و صحابه اجازه دهد که به اجتهاد پردازند و قیاس و مصلحت و ... مبانی اساسی در قانون گذاری اسلامی باشد.

۸. تلاش برای انحصار اجتهاد

اجتهاد - با این وسعت - در میان صحابه رواج یافت، آرا و نظرات گوناگون و مختلفی پدید آمد و ترجیح رأیی بر رأی دیگر دشوار شد. همین امر، خلیفه را برانگیخت که به منبر رود و صحابه را از اختلاف برحذر دارد، نیز به کسانی که نزدش گرد آمده بودند گفت: «ما دانای شماییم! از شما می گیریم و به شما بازمی گردانیم» (۱).

تأکید بر سیره ابوبکر و عمر در «شورا» و اجازه عثمان و معاویه در اکتفا به احادیثی که در عهد عُمَر به آن عمل شد، و فرمان عمر بن عبدالعزیز به حصر تدوین به سنت ابوبکر و عمر (نه غیر آن دو) (۲).

و ... دلالت می کند بر اینکه نظرات ابوبکر و عُمَر به صورت سنت عملی درآمد، و اجتهاد آن دو، اصل سومی در تشریح اسلامی شد که خود شیخین ادعای آن را نداشتند.

با این سخن، روشن می شود که سخنان اسماعیل ادهم، توفیق صدقی و

۱- همان.

۲- حاجب بن خلیفه بُرجمی می گوید: عمر بن عبدالعزیز را دیدم که در زمان خلافتش برای مردم خطبه می خواند و می گفت: «بدانید! آنچه را پیامبر و دو صاحبش [ابوبکر و عمر] سنت کردند، دین ماست. به همان بسنده می کنیم؛ و آنچه را دیگران گفتند، به کناری می نهیم!» (حلیه الأولیاء ۵: ۲۹۸؛ تاریخ الخلفاء ۱: ۲۴۱).

رشید رضا(۱)

(و منکرانِ سنّتِ گرای در پاکستان که قرآن را بسنده می دانند) نتیجه حتمی منع ابوبکر و عُمر از کتابت و تدوین حدیث رسول خداست .

نیز روشن گشت که توجیه شیخین در منع تدوین و دیگر توجیهاتی که دیگران (نویسندگان شیعه و سنی ، خاورشناسان و ...) بافته اند ، درست نمی باشد ؛ زیرا منع از تدوین در بستر خاصی شکل گرفت که به سرانِ خلافت برمی گردد و در راستای باورهای پیشین و انگیزه های شخصی عُمر پدید آمد و قبل از او در ذهن ابوبکر خلیجان می کرد و بعد از عُمر ، عثمان و امویان پی می جستند .

چکیده مطالب

امر اول

اشاره

نهی از کتابت حدیث ، نهی شرعی نبود ، و روایاتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند - که آن حضرت از تدوین نهی کرد - صحیح نمی باشد . دستور نهی و منع ، از یک موضع سیاسی - فقهی برمی خاست که عُمر و دیگر خلفا آن را در پیش گرفتند ، و طبیعی است که باید روایاتی از پیامبر نقل می شد تا مواضع خلیفه را تصحیح کند .

اگر منع از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود می داشت و مسلمانان به آن آگاه می شدند ، ابوبکر پانصد حدیث نمی نوشت ، و از شخص مطمئن و معتمد آن ها را دریافت نمی کرد ، و برای عمرو بن عاص و انس بن مالک ، احادیث رسول خدا را درباره زکات - و جز آن - نمی نوشت ، و عُمر صحابه را گرد نمی آورد تا درباره تدوین با آن ها به مشورت پردازد ، و صحابه او را به این امر خاطر نشان نمی ساختند ، و

۱- . بنگرید به، دراسات فی الحدیث النبوی (اعظمی): ۳۲ .

عُمَر نمی گفت: «هیچ کس نزد خود کتابی نگذارد مگر اینکه آن را پیش من بیاورد».

این سخنان، به مشروعیت تدوین اشاره دارد. ما - به خواست خدا - در آینده ای نزدیک، پژوهش مفصلی را درباره فقه صحابه ای که سنت را تدوین کردند و انصار و صحابه ای که در کنار امام علی علیه السلام در جنگ هایش بودند، خواهیم داشت تا روشن شود که فقه اینان بر خلاف فقه گروه حاکم بود - که از نقل و تدوین حدیث منع می کردند - و این دسته، گروه زیادی از انصار را تشکیل می دادند که پیرو مکتب «تعبد محض» بودند.

عُمَر پس از آنکه دریافت مکتوبات و مدوناتی از پیامبر نزد بعضی از صحابه هست، از آنان خواست که آن ها را نزدش بیاورند. مردم می پنداشتند که عُمَر می خواهد استوارترین آن ها را بگیرد (چنان که خود عمر این سخن را بر زبان آورد) چون مکتوبات را آوردند، عمر دستور داد آن ها را بسوزانند! به این فرمان، آنان غافل گیر شدند.

با تدبّر در احادیثی که ادعا کرده اند منع از سوی پیامبر صورت گرفت، می توان دریافت که این منع پس از مشروعیت تدوین رخ داد؛ یعنی پیامبر نخست اجازه تدوین را داد، سپس - طبق ادّعی آن ها - از آن منع کرد؛ چراکه فرمود: «هرکس چیزی نوشته است آن را محو کند».^(۱)

این مطلب، سخن صبحی صالح و دیگران را نقض می کند؛ چراکه وی می گوید:

۱- صحیح مسلم ۴: ۲۲۹۸، حدیث ۳۰۰۴؛ سنن دارمی ۱: ۱۳۰، حدیث ۴۵۰؛ مسند احمد ۳: ۱۲، حدیث ۱۱۱۰۰.

رسول خدا در آغاز دعوت به اسلام، از بیم اختلاط حدیث با قرآن، تدوین را نهی کرد. اما چون قرآن تدوین شد، به تدوین حدیث اجازه داد. (۱)

از سویی، دستور منع یک فرمان حکومتی بود که شرعیت خود را از سنت به دست نیاورد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت، مردم را به علم آموزی و نقل حدیث و کتابت و تدوین فرامی خواند. آن حضرت بهای آزادی هریک از اسیران بدر را تعلیم کتابت به ده نفر از مسلمانان قرار داد، و بر نشر احادیث خود تأکید می‌ورزید. سخن صبحی صالح و دیگران، ثابت می‌کند که تدوین پس از منع پدید آمد، لیکن خبر گذشته، عکس آن را - به روشنی - بیان می‌دارد.

باری، منع، دو بُعد سیاسی و فقهی داشت، و اختلاف در حدیث پیامبر (افزون بر عوامل مذهبی) از پیامدهای این حکم حکومتی است و ...

همچنین روشن شد که نظر «گلدزیهر» درست نمی‌باشد؛ چراکه می‌گوید:

اهل رأی، احادیث نهی از کتابت را جعل کردند و اهل حدیث، به ساخت احادیثی پرداختند که به نگارش حدیث فرامی خواند. (۲)

گرچه نقش داعیان رأی (در زمان پیامبر به طور پنهانی و در زمان حکومت خلفا به طور علنی) در جعل احادیث نهی، انکار ناشدنی است؛ اما نقل و تدوین حدیث، از پایه های اسلام به شمار می‌رفت، بزرگان صحابه به آن عمل کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تشریح کرد، و از چیزهایی نیست که اهل حدیث آن را وضع

۱- علوم الحدیث و مصطلحه: ۷-۹؛ السنه قبل التدوین ۵۳: ۳۰۶ - ۳۰۷.

۲- بنگرید به، دراسات فی الحدیث النبوی: ۸۲.

کرده باشند .

آری اگر مقصود ، کاتبان سلاطین باشد ، سخن بجاست (زیرا آنان به جعل حدیث می پرداختند) .

از این نظر ، ضرورتی وجود ندارد که بعضی از نویسندگان به جمع میان احادیث منع و اباحه پردازند ؛ چراکه ماجرا از آنچه آوردیم ، فراتر نمی باشد .

این رویکرد مهم تر است از آنچه در وجوه جمع میان آن ها گفته اند ؛ مانند اینکه : بعضی احادیث مرفوع و برخی موقوف اند ، باید مرفوع را بر موقوف ترجیح داد ...

بیم صحابه از کتابتِ رأی (نه حدیث)

نهی صحابه و تابعان از کتابت و بی رغبتی آن ها نسبت به آن ، به نهی حکومتی - که در جانشان نقش بسته بود - باز می گردد و بدان سبب که اقوالشان از رأی [برداشت و عقیده شخصی] برمی خاست . از این رو راضی نمی شدند آن ها را با کتابت تثبیت کنند ؛ چراکه از اختلاط آن ها با روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بیم داشتند ، بلکه نمی پسندیدند که تناقضات اجتهادی میان نظراتشان آشکار گردد و با سنت در تعارض افتد .

آری ، آنان آرایشان را برای خودشان ثبت می کردند تا میان سخن امروزشان با سخنی که دیروز گفته اند ، اختلاف پدید نیاید . با وجود این ، نشر این کتاب ها را بر نمی تافتند و در پاره کردن و نابود ساختن آن ها می کوشیدند .

شَعْبِي نقل می کند :

مروان برای زید بن ثابت - پشت پرده - مردی را نشانید ، سپس زید را فراخواند ، از او سؤال می کرد و عده ای می نوشتند . زید سوی آنان نگریست و گفت : ای مروان ، پوزش می خواهم! آنچه را می گویم ، رأی خود من است [نه حدیث پیامبر ، از این رو ،

شایسته نیست دیگران آن را بنویسند [۱].

دکتر محمد عجاج خطیب می گوید :

آن گاه که آرای شخصی تابعان شهرت یافت ، کراهت آن ها از کتابت فزونی گرفت ؛ چراکه ترسیدند شاگردانشان آن ها را با حدیث تدوین کنند ، و دیگران به نقل آن ها پردازند و با حدیث اشتباه گردد . می توانیم دریابیم که هرکس از کتابت کراهت داشت و بر آن اصرار می ورزید ، از تدوین رأی خود کراهت داشت [۲].

دکتر یوسف عش ، در این زمینه می نویسد :

خودداری از کتابت که در میان این گروه هست ، برخلاف نتیجه ای که ما به آن دست یافتیم ، نمی باشد . آنان همه فقیه بودند و در میانشان محدثی که فقیه نباشد ، وجود نداشت . فقیه میان حدیث و رأی جمع می کند ، و می ترسد از اینکه رأی و اجتهادش در کنار احادیث پیامبر ثبت گردد .

وی ، سپس مثال هایی می آورد که نظریه اش را روشن می سازد ، آن گاه می گوید :

اخباری داریم که حاکی از کراهت کتابت رأی است ؛ مانند عذرخواهی زید بن ثابت از اینکه مروان سخنان او را ثبت کند .

یحیی بن سعید روایت می کند که :

مردی پیش سعید بن مُسَیب (که از فقهای مخالف کتابت است)

۱- . طبقات ابن سعد ۲: ۳۶۱ .

۲- . السنه قبل التدوین: ۳۲۳-۳۲۴ .

آمد ، چیزی را از او پرسید ، سعید آن را بر وی املا کرد . سپس نظر خود سعید را جویا شد ، وی پاسخ داد و آن مرد آن را نوشت .

مردی از همدمان سعید گفت : ای ابو محمد ، آیا باید رأی تو نوشته شود؟

سعید به آن مرد گفت : آن را به من بده! نوشته را از دست او گرفت و پاره کرد. (۱)

در حدیث عمرو بن دینار از جابر آمده است :

به جابر گفته شد : اینان رأی تو را می نویسند! گفت : چیزی را می نگارند که بسا فردا از آن بازگردم (و نظرم عوض شود) (۲)

دکتر صبحی صالح می گوید :

از عواملی که باعث شد کراهت قوم از کتابت فزونی یابد ، رو به اشتهار نهادن آرای شخصی شان بود . بیم داشتند هنگامی که مردم احادیث را از زبان آن ها می نویسند ، در کنار آن نظرات آنان را نیز بنگارند .

اخباری داریم که این مطلب را تأکید و اثبات می کند . روشن ترین آن ها - در عصر تابعان بزرگ - شاید این خبر باشد که به جابر گفتند : افراد رأی تو را می نویسند... (۳)

از ابن عوف روایت شده که گفت :

ای ابو اسماعیل ، به زودی این کتاب ها مردم را گمراه خواهد

۱- . جامع بیان العلم وفضله ۲: ۱۴۴ .

۲- . همان، ص ۳۱ .

۳- . علوم الحدیث (صبحی صالح): ۳۴ .

ساخت. (۱)

احتمال می رود رجوع عُمر از آنچه درباره میراث «جَدّه» نوشت ، از این باب باشد ؛ یعنی از ترس ظهور برخورد آرا با یکدیگر و تعارض آن ها با سنت .

همچنین آنچه از صحابه و تابعان رسیده است که به فرزندانشان دستور می دادند کتاب هایشان را محو کنند و با آب بشویند (تا نوشته ها پاک گردد) بدان جهت بود که نگارش رأی آن ها شمرده می شد ، نه احادیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

دکتر محمّد عجاج خطیب می نویسد :

همه این اقوال از علما روایت شده است . مورخان نوشته اند که آنان خوش نداشتند مردم سخنان آن ها را بنویسند . این مطلب ، آشکارا دلالت دارد که در نگارش حدیث ، کراهت وجود نداشت ، بلکه کتابت رأی را نمی پسندیدند . و اخباری که در نهی کتابت به طور مطلق آمده است ، مقصود نهی از کتابت رأی می باشد ...

این نظریه آن گاه بیشتر تقویت می شود که می بینیم اخباری از این تابعان رسیده است که بر کتابت تشویق می کنند و به شاگردانشان اجازه می دهند که حدیث را از زبان آن ها بنویسند . (۲)

با توجه به این سخنان ، می توان دریافت که آنچه از زبان زید نوشته می شد ، آرای شخصی اش بود ؛ لذا از کتابت آن کراهت داشت . کراهت سعید بن مسیب و دیگران نیز چنین است . در کتاب های رجال و حدیث ، نقل های زیادی را در این زمینه می توان یافت . (۳)

۱- . تقييد العلم: ۵۷؛ التصدير (يوسف عش): ۲۱ .

۲- . السنه قبل التدوين: ۳۲۴ .

۳- . به عنوان نمونه بنگريد به، جامع بيان العلم وفضله ۱: ۷۴؛ تقييد العلم: ۶۴ .

بنابراین ، عمل این دسته از صحابه ، دلیل بر کراهیتِ تدوینِ سنت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد . در کتاب تقیید العلم آمده است که «صحابه ، حدیث پیامبر را می نوشتند تا آن را حفظ کنند! پس از حفظ ، آن را از بین می بردند» اگر این سخن را در کنار این مطلب بگذاریم که : «خیلی از وقت ها صحابه به رأی خود فتوا می دادند» ، به این نتیجه می رسیم که در این کشاکش ، اختلاط رأی با حدیث پیش آمد به گونه ای که نمی توان آن ها را از یکدیگر تمیز داد . از این روست که بسیاری از مأثوراتِ نبوی ، جز کلام صحابی و فهم او نمی باشد . (۱)

به ویژه آنکه باور ما این است که پشت پرده منع تدوین ، ابوبکر و عمر قرار داشتند ، و منع تدوین ، یک موضع شخصی به شمار می رود . شرایط حکومت باعث شد که شیخین به این کار دست یازند و گرنه این کار ، وجهه شرعی نداشت .

شیخ محمد ابو زهو در الحدیث والمحدثون درباره نهی از تدوین می نویسد :

نهی از تدوین ، رأی عمر بود . (۲)

یحیی بن جعد می گوید :

عمر می خواست سنت را بنویسد ، سپس دریافت که نباید این کار را کند ، آن گاه به شهرها نوشت : هر کس حدیثی نزد او هست آن را از بین ببرد .

تعبیرهایی چون «أراد» (خواست) ، «بدا له» (برایش آشکار شد) ، «ثم كتب فی الأمصار» (سپس به شهرها نوشت) به وضوح ، دلالت می کند که اقدام عمر به

۱- این مطلب را ما در کتاب وضوء النبی واری و تطبیق کرده ایم .

۲- الحدیث والمحدثون: ۱۲۶ .

محو حدیث با انگیزه شخصی و رغبت ویژه او به این کار، صورت گرفت.

در کتاب التوثیق المبکر می خوانیم:

اینان که در برابر کتاب حدیث به معارضه برخاستند، انگیزه های شخصی داشتند. حتی عمر که از سرسخت ترین معارضان کتاب حدیث به شمار می رود، نقل یا استشهاد به هیچ حدیثی نمی کند تا نگرش او را تأیید و استوار سازد. (۱)

نیز قاسم بن محمد بن ابوبکر، می گوید:

به عمر خبر رسید که در دست مردم کتاب هایی به چشم می خورد! وی آن را قبیح دانست و بدش آمد.

این سخن، دلالت دارد که کراهت از سوی عمر رخ نمود، نه از پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفه پیش از آنکه آن ها را ببیند، به انکار پرداخت و محکوم کرد! و برخوردی این چنین، بسی جای تأمل است.

بنابراین، سیاست عمر، منع همگان از حدیث بود (چراکه حدیث دربر دارنده فضایل اهل بیت و احکام بود) و این کار عمر با رأی شخصی او صورت گرفت و وجه شرعی نداشت.

به همین خاطر، ما به جمع میان روایات نهی از کتابت و روایاتی که به کتابت فرامی خواند، نپرداختیم.

۱- التوثیق المبکر: ۲۳۹ (چنان که در تدوین السنه: ۲۸۸، آمده است).

امر دوم (پیدایش دو مکتب ، که در اصول و مبانی با هم ناسازگارند)

اشاره

بعضی از صحابه ، مشروعیت رأی و ظن را پذیرفتند - هرچند در برابر آن دلیل قطعی باشد - و به حجیت اجتهاداتِ عمر در سهم المؤلفه قلوبهم (و دیگر قضایا و احکام) قائل شدند .

بعضی دیگر از صحابه این گونه اجتهادات را بر نمی تافتند مگر آن گاه که از قرآن و سنت استنباط شود . اینان اعتقاد داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به نصوص متعبد بود و به رأی و ظن سخن نمی گفت ، بلکه منتظر وحی می ماند تا وقایع را فیصله دهد و نظر قطعی در احکام نازل شود . خدای سبحان درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید :

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (۱)

پیامبر از روی هوا سخن نمی گوید ، آنچه را بر زبان می آورد وحیی است که به او می شود .

«لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ (۲)

تا میان مردم با آنچه خدا به تو نمایاند ، حکم کنی .

اما این سخن خدا که فرمود : «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...» (۳) (مرد و زن مؤمنی را نشاید که هنگام حکم خدا و رسول در امری ، خود در امرشان به انتخاب دست یازند)

۱- . سورة نجم (۵۳) آیه ۳-۴ .

۲- . سورة نساء (۴) آیه ۱۰۵ .

۳- . سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۶ .

سخنی است در ابطال مکتب اجتهاد و رأی؛ و چنین است این آیه که فرمود: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...» (۱) (و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و مختار است، برای ایشان اختیاری نیست).

این آیه، آشکارا عمل این دسته از مجتهدان را - که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خواهان مصلحت شناسی بودند - باطل می سازد. خدای متعال می خواهد به جایز نبودن این کار تصریح کند؛ چراکه شریعت خود را در کتابش کامل آورد و پیامبرش را واداشت تا احکامش را برای مردم تبیین سازد.

به آیه اخیر، عبدالله بن عباس در ردِّ عُمَر برای امامت نیز استدلال کرد. (۲)

اجتهاد و حکم بر اساس ظن در امور، دلیل قطعی و حیانی ندارد، بلکه تجاوز به حریم شریعت به شمار می رود و فتوا به غیر آن چیزی است که خدا نازل کرد؛ زیرا خدا می فرماید:

«قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»؛ (۳)

بگو: آیا خدا به شما اذن داد یا بر خدا تهمت می زنید.

آری، صحابه متعبد، اخذ به رأی را جایز نمی دانستند؛ زیرا در میان خود کسی را می شناختند که خدا او را به فهم و علم، ویژه ساخت و از تنزیل و تأویل آگاه بود؛ و بدان جهت که دریافتند برگرفتن اجتهاد صحابی الزامی نیست؛ چراکه سخن وی یک نظر شخصی است و بدان پایه نمی رسد که بتواند وجوب و حرمت را پدید آورد.

۱- .سوره قصص (۲۸) آیه ۶۸.

۲- .شرح نهج البلاغه ۱۲: ۵۳.

۳- .سوره یونس (۱۰) آیه ۵۹.

ترجیح رأی ابوبکر و عُمر بر کلام رسول خدا، یا پذیرش قول آن دو (بی آنکه با قرآن و سنت ارزیابی گردد) نمی تواند در برابر حقایق تاب بیاورد؛ و چنین است این نظر که خلیفه به مقصود شارع از دیگران داناتر است!

بلی، عُمر می خواست یک امر ضروری را برای حکومتش استوار سازد و آن عدم تخطئه اجتهادات او بعد از مرگش بود، بلکه می خواست آنچه را می گوید، جزو شریعت به شمار آید. همین امر، ابن عوف را برانگیخت تا از عثمان تعهد گیرد که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره شیخین عمل کند و به عبارت دیگر مسلمانان را به آنچه در عهد شیخین سنت شد، محدود ساخت؛ زیرا مخالفت با اجتهادات آن ها به معنای تقویت جناح مخالف خلیفه بود.

عثمان آن گاه که این شرط را پذیرفت، می خواست به مقتضای آن عمل کند، لیکن در شش سال آخر حکومتش از آن تخطی کرد؛ چراکه خود را شایسته اجتهاد و همتای شیخین می دانست.

اما امام علی علیه السلام به اجتهاد در برابر نصّ تن نداد و شرط پیشنهادی ابن عوف را نپذیرفت و به قبول دو اصل کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرد.

و این چنین، در شریعت دو مکتب متباین شکل گرفت:

گروهی که نماینده آن ها امام علی علیه السلام و پیروان اویند؛ مانند عبدالله بن عباس، عمار بن یاسر، ابوذر، سلمان و ... و در دوره های بعد، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام سجّاد علیه السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام.

و گروه دیگر که نماینده شان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و پیروان آن هاست؛ مانند عمرو بن عاص و فرزندش، عبدالله بن عمر، ابو هریره، سمره بن جندب، هشام بن عبدالملک، ابو جعفر منصور، هارون رشید ... و دیگر حاکمان بنی امیه و بنی عباس.

آنان که به رأی قائل شدند ، اجتهاد و تأویل باطل را برای بیرون آمدن از تنگناهای سخت ، به کار گرفتند :

به اجتهاد و تأویل دست یازیدند تا برای ابن ملجم - قاتل امام علی علیه السلام - عذر بتراشند و راه چاره ای بیابند ، با اینکه وی از صحابه نیست!

یزید را در قتلِ امام حسین علیه السلام معذور دارند .

برای ابو العادیه در کشتنِ عَمّار عذر آورند .

معاویه را معذور دارند که امام حسن علیه السلام را سم خوراند .

عثمان را معذور دارند که قرآن ها را به آتش کشید .

عُمَر را معذور دارند که کتاب های حدیث را سوزاند .

برای ابوبکر عذر بتراشند به جهت تأویلاتی که درباره قتل مالک و زناى خالد بن ولید با زن او ، بر زبان آورد .

در نتیجه ، چون خلفا قانون گذاری کردند ، نظریه جواز تقدیم مفضول با وجود فاضل پدید آمد . معاویه ، یزید ، مروان و پسران او همه مفضول اند ، لیکن مصلحت اقتضا می کرد که مفضول بر فاضل مقدم شود .

اکنون اشاره ای داریم به بخشی از ستمی که اهل بیت به خاطر استواری و پا فشاری بر عقیده شان (و ابقای دین به دور از آمیختگی و بدعت) متحمل شدند .

موضع امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام برخوردِ قریشیان را روشن می سازد و اینکه چگونه آنان دین خدا را تغییر دادند ، می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهٖ ، اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قَرِيشٌ بِالْأَمْرِ ، وَدَفَعْتَنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً ؛ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَفْكِ دِمَائِهِمْ ، وَالنَّاسُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ ،

وَالَّذِينَ يُمَخِّضُونَ مَخْضَ الْوُطْبِ ، يُفْسِدُهُ أَدْنَىٰ وَهْنٍ وَيَعْكِشُهُ أَقْلٌ خُلْفٌ؛ (۱)

چون خداوند پیامبرش را از این دنیا برد ، قریش خلافت را ویژه خود ساخت و ما را از حقی بازداشت که از همه مردم به آن سازماندهی بودیم . دریافتیم که صبر بر این حق کشتی ، برتر از ایجاد تفرقه میان مسلمانان و ریختن خون آن هاست ؛ چرا که مردم تازه مسلمان بودند و دین ، چونان مَشْگ آکنده از شیر بود که اندک غفلتی آن را تباه می ساخت و کمترین تخلف آن را واژگون می کرد .

و در نامه ای به عقیل می فرماید :

أَلَا وَإِنَّ الْعَرَبَ قَدْ أَجْمَعَتْ عَلَىٰ حَرْبِ أَخِيكَ الْيَوْمَ إِجْمَاعَهَا عَلَىٰ حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ الْيَوْمِ؛ (۲)

آگاه باش که امروزه عرب چونان که پیش از این در برابر پیامبر صف آرای می کردند ، برای جنگ با برادرت همدست شده اند .

در سخن دیگری می فرماید :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَجِمِي ، وَأَكْفَأُوا إِنَائِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي ، وَقَالُوا : أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مُتً مُتَأَسِّفًا ، فَانظُرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي ؛

بار خدایا از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندی را

۱- . شرح نهج البلاغه ۱: ۳۰۸؛ بحار الأنوار ۳۲: ۶۲، حدیث ۴۳ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۲: ۱۱۹؛ الإمامه والسیاسة ۱: ۵۴؛ جواهر المطالب ۱: ۳۶۵ .

بریدند و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حقی - که از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند: حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکلیا باش افسرده یا بمیر به حسرت مُرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم. (۱)

و می فرماید:

حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ ، وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَن رِصِّ أَسَاسِهِ ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ؛

و چون خدا فرستاده خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته جاهلی خود باز گشتند، و با پیمودن راه های گوناگون به گمراهی رسیدند، و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند؛ و از خویشاوند گسستند. از وسیلتی که به دوستی آن مأمور بودند جدا افتادند، و بنیان را از بُن برافکندند، و در جای دیگر بنا نهادند. (۲)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که به بعضی از اصحابش فرمود:

ای فلانی، نمی دانی که ما از ظلم قریش و همدستی آن ها علیه خود چه ها که ندیدیم! و شیعیان و دوستان ما از دست این مردم چه ها که نکشیدند!

۱- نهج البلاغه (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی): ۲۵۰-۲۵۱، خطبه ۲۱۷.

۲- همان، ص ۱۴۷، ذیل خطبه ۱۵۰.

رسول خدا رحلت کرد و خبر داد که ما به حکومت بر مردم اولی ایم . امّیا قریش علیه ما متحد شدند تا اینکه خلافت را از معدن آن بیرون آوردند . به حق ما و حُجّت ما علیه انصار احتجاج کردند [تا آنکه بر حکومت سیطره یافتند] آن گاه یکی پس از دیگری آن را میان خود گرداندند تا اینکه خلافت به ما برگشت . سپس بیعت خود را با ما شکستند و در برابر ما جنگ برپا شد!

صاحب این امر [امام علی علیه السلام] پیوسته در حال گذر از راه های دشوار و گردنه های سخت بود تا اینکه به قتل رسید .

پس از او با فرزندش حسن علیه السلام بیعت شد و پیمان بستند ، لیکن وی به مکر و فریب گرفتار آمد و به سازش وادار شد ؛ اهل عراق بر او شوریدند تا آنجا که خنجرى در پهلویش زده شد و لشکرش به غارت رفت و خلخال های کنیزانش تاراج گردید .

آن حضرت حکومت را به معاویه واگذار کرد و خون خود و اهل بیت خویش را - که به راستی گروهی اندک بودند - حفظ کرد .

پس از او بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین علیه السلام بیعت کردند ، لیکن وفادار نماندند و در حالی که بیعت آن حضرت بر گردنشان بود ، علیه او قیام کردند و او را کشتند .

پس از آن ، ما اهل بیت ، همواره به خواری و ستم گرفتار آمدیم ، ناچیز انگاشته شدیم و تحقیر گردیدیم ، محروم ماندیم و به قتل رسیدیم ، به هراس افتادیم و بر جان خود و اولیایمان ایمن نبودیم .

در این میان ، دروغ پردازان و انکارگران حقّ ما فرصت یافتند تا خود را به حاکمان و قاضیان و کارگزاران بد کردار در هر شهر و

دیار نزدیک سازند ، احادیث ساختگی و دروغ را روایت کنند و آنچه را ما نگفته و نکرده ایم باز گویند تا مردم را با ما دشمن سازند .

در زمان معاویه - پس از وفات حسن علیه السلام - این کار شدت یافت . شیعیان ما در هر شهری به قتل رسید و دست ها و پاها با گمان [شیعه بودن] بریده شد . هر کس دوستی و گرایش به ما را بر زبان می آورد ، به زندان می افتاد یا مالش غارت می گشت یا خانه اش ویران می شد . این بلا تا زمان عیبدالله بن زیاد (قاتل حسین علیه السلام) همچنان شدت داشت و روزافزون بود .

سپس حجاج آمد و شیعیان را قتل عام کرد . هر ظن و تهمتی را بهانه می ساخت و شیعیان را به بند می کشید تا آنجا که اگر به شخصی «زندیق» یا «کافر» گفته می شد ، بهتر بود از اینکه «شیعه علی» خطاب شود .

کار بدانجا رسید که مردانی خوش نام - و شاید پارسا و راست گو - احادیث عجیبی را در برتری والیان سلف بر زبان آوردند ؛ ماجراها و احادیثی که هرگز وجود خارجی نداشت و رخ نداده بود! شنونده آن ها را حق می انگاشت ؛ زیرا بسیاری از کسانی که آن ها را نقل می کردند ، دروغ گو و بی مبالات [در دین] شناخته نمی شدند .^(۱)

امام علی علیه السلام در سخنی اشاره می کند که امت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکردند و گرایش های دیگری بر آنان چیره گشت :

فِيَا عَجَبًا - وَمَالِي لَا أَعْجَبُ - مِنْ خَطَأِ هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ

۱- . شرح نهج البلاغه ۱۱: ۴۳ - ۴۴ .

حُجَّجَهَا فِي دِينِهَا . لَا يَقْتَتُونَ أَثَرَ نَبِيِّ ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ ، وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ عِنْدَهُمْ مَا عَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا ، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهْمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ ، كَأَنَّ كُلَّ امْرَأٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعَرَى ثِقَاتٍ وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ ؛

در شگفتی و چرا شگفتی نکنم از خطای فرقه های چنین ، با گونه گونه حجت هاشان در دین . نه پی پیامبری را می گیرند ، و نه پذیرای کردار جانشین اند ، نه غیب را باور دارند ، و نه عیب را وامی گذارند ، به شبهه ها عمل می کنند ، و به راه شهوت ها می روند ، معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند ، و منکر آن است که آن را نپسندند ، در مشکلات خود را پناه جای ، شمارند ، و در گشودن مهمات به رأی خویش تکیه دارند ، گویی هریک از آنان امام خویش است که در حکمی که می دهد - بی تشویش است - چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم ترین وسیلت ها را به کار برده . (۱)

در جای دیگر می فرماید :

إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى مَا فَارَقْتَهُ مُذْ صَبَّحْتَهُ ، فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانَ وَالْقَرَابَاتِ ، فَمَا نَزَادُ عَلَى كُلِّ مَصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا ، وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ ،

وَصَبْرًا عَلَى مَضِّ الْجِرَاحِ ، وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوِجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ ؛

چه قرآن با من است ، از آن هنگام که یارِ آن گشتم ، از آن جدا نبودم . همانا ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ، و به خونِ پدران ، و فرزندان و برادران ، و خویشاوندانمان دست می آلودیم ، و هر مصیبت و سختی بر ایمانمان می افزود ، و رفتنمان در راهِ حقّ بود ، و گردن نهادن به فرمان ، و شکیبائی بر دردِ جراحاتِ های سوزان . لیکن امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دو دلی و کججازی در اسلامشان راه یافته است ، و شبهه و تأویل با اعتقاد در یقین در یافته است . (۱)

و آن گاه که امام علیه السلام از صفین باز می گشت ، خطبه ای خواند که در آن آمده است :

... وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْتَجَدَمَ فِيهَا حَبِيلُ الدِّينِ ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ ، فَالْهُدَى خَامِلٌ ، وَالْعَمَى شَامِلٌ ، عُصِيَ الرَّحْمَنُ ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ ، فَأَنْهَارَتْ دَعَائِمُهُ ، وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَعَفَتْ شُرُكُهُ ؛

و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بود ، و رشته دین سست و ناستوار ، و پایه های ایمان ناپایدار ، پندار با حقیقت به هم آمیخته ، همه کارها در هم ریخته ، بُرونشوی کار دشوار ، درآمد

۱- . نهج البلاغه (شهیدی)، ص ۱۲۰-۱۲۰، ضمن خطبه ۱۲۲ .

نگاهش ناپدیدار، چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت بینی کور، همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یاور شیطان، از ایمان رو گردان، پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راه هایش پوشیده و ناآبادان. (۱)

در خطبه دیگر می فرماید:

مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعَدْرِ، وَأَتَوَسَّئُكُمْ بِحَلِيهِ الْمُغْتَرِّينَ، سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّبِيِّ، أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تَمِيهُونَ؛

پیوسته پیمان شکنی شما را می پاییدم، و نشان فریفتگی را در چهره تان می دیدم، راه دینداران را می پیمودید، و آن نبودید که می نمودید، به صفای باطن درون شما را می خواندم، و بر شما حکم ظاهر می راندم، بر راه حق ایستادم، و آن را از راه های گمراهی جدا کردم، و به شما نشان دادم، حالی که می پویدید، و راهنمایی نمی دیدید، چاه می کنید و به آبی نمی رسیدید. (۲)

دلیل ها و شاخص ها

قریش در آغاز دعوت به اسلام، در تحریم [اقتصادی و اجتماعی] بنی هاشم کوشید، لیکن هاشمیان سه سال در شغب ابوطالب پایدار ماندند و محاصره عرب را تحمل کردند.

۱- نهج البلاغه (شهیدی)، ص ۸، ضمن خطبه ۲.

۲- همان، ص ۱۲، ضمن خطبه ۴.

پس از آن، عرب همدست شدند که پیامبر را به قتل برسانند تا هاشمیان نتوانند به خون خواهی او برخیزند.

از این روست که رسول خدا در ستایش هاشمیان می فرماید:

اینان در جاهلیت و اسلام از من جدا نشدند و ما و ایشان با همیم (و انگشتان دو دست را در هم فرو برد). (۱)

هاشمیان رسول خدا را وانگذازدند و او را تسلیم دشمن نکردند، بلکه سپر حفاظتی او بودند و تا آخرین لحظه حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت دفاع کردند.

چنان که عرب (با انسجام و اتحاد) علیه پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ ها را سامان دادند، قریش - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - بر ستیزه جویی و نابود سازی اهل بیت آن حضرت، با هم همدست شدند. آنچه را در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان کردند، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله توسعه یافت و استوار گردید؛ چراکه آنان به مشروعیت رأی، مصلحت شناسی، درک ملاک های احکام، نهی از تدوین - و دیگر معیارهای نوپیدا - قائل بودند.

می دانیم که همه این ها بعدها عملی گردید با اینکه می گفتند: «رسول خدا هیچ کس را جانشین خود نگمارد» ولایت عهدی، با استناد به فعل ابوبکر در جانشین ساختن عمر مشروعیت یافت. تدوین به جهت کراهت عمر، مکروه و منفور بود و چون ابن عبدالعزیز به آن اقدام کرد، جایز گردید.

با پیروی از عملکرد ابوبکر و عمر، به عدم اجتماع نبوت و امامت قائل شدند و اینکه رسول خدا ارث بر جای نگذارد.

بجاست - در اینجا - سخن امام علی علیه السلام را هنگامی که با عثمان بیعت شد،

۱- سنن ابی داود ۳: ۱۴۶، حدیث ۲۹۸۰؛ سنن نسائی (المجتبی) ۷: ۱۳۰، حدیث ۴۱۳۷ (متن از این مأخذ است)؛ مسند ابی یعلی ۱۳: ۷۳۹۶ - ۷۳۹۹.

نقل کنیم . عبّاس - عموی آن حضرت - گفت : آیا نگفتم که به شورا داخل مشو؟ امام علی علیه السلام فرمود :

عموی من ، حقیقتِ ماجرا را نمی دانی! مگر نشنیدی که عُمر بر منبر می گفت : خدا برای این خاندان خلافت و نبوت را (کنار هم) قرار نداد؟! می خواستم به زبانِ خودش ، خود را تکذیب کند تا مردم بدانند که سخنِ پیشین او دروغ و باطل بود و ما شایستهٔ خلافتیم!

عبّاس ، ساکت ماند . (۱)

اگر به راستی پیامبر صلی الله علیه و آله ارث برجای نمی نهد ، چرا ابوبکر گفت : «عصا و مرکب و کفش پیامبر را به علی دادم» (۲)؟ چرا زنان پیامبر ارثشان را از ابوبکر خواستند؟ این ها پرسش هایی است که پاسخ می طلبد ، و به نظر می رسد که تصوّرات ناصواب در این زمینه ، به اعتقادات نادرستی انجامید که امروزه در تاریخ و زندگی مسلمانان جاری است .

سؤال اینجاست که دادنِ کتاب و حکمت و فرمانروایی به آل ابراهیم شگفتی نمی آفریند ، لیکن از اینکه آل محمّد صلی الله علیه و آله بهره مندی آل ابراهیم علیه السلام را یابند ، اظهار تعجب می شود؟! خدای سبحان می فرماید :

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ (۳)

۱- . علل الشرائع: ۱۷۱، باب ۱۳۳، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۱: ۳۵۵ - ۳۵۶ .

۲- . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۱۶: ۲۱۴ .

۳- . سورة نساء (۴) آیه ۵۴ .

آیا مردم بر آنچه که خدا از فضل خویش به آنان داد، حسادت می ورزند؟! ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم، و فرمانروایی بزرگی را در اختیارشان نهادیم.

امام علی علیه السلام می فرماید:

والله، ما تَنْقِمُ مَنَا قُرَيْشٍ إِلَّا أَنْ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ؛ فَأَذْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا؛ (۱)

انتقام قریش از ما بدان جهت است که خدا ما را بر آن ها برگزید! ما آن ها را در زمره خودمان درآوردیم.

پیش از این، نامه معاویه به محمد بن ابی بکر گذشت که نوشت:

پدرت و عمر، اولین کسانی بودند که حق علی را رُبودند و با امر پیامبر مخالفت ورزیدند، و در این کار با هم متحد و همسو شدند. (۲)

باری، بلای اثر پذیری از انگیزه های سیاسی و مواضع حکومتی دامن گیر فقه شد، و احکام دینی واقعی، به جهت زمینه های ویژه ای که صاحبان سلطه و خلفای اهل رأی دیکته می کردند، ناشناخته ماند.

در اینجا سخنی را از کتاب الاعتصام می آوریم که ابن العربی آن را نقل می کند و از آنچه گفتیم پرده برمی دارد، ابن العربی می گوید:

شیخ ما - ابوبکر فهری - هنگام رکوع و آن گاه که سر از آن برمی افراشت، دست هایش را بلند می کرد (مذهب مالک و شافعی

۱- نهج البلاغه، ضمن خطبه ۳۳.

۲- مروج الذهب ۲: ۶۰؛ جمهره رسائل العرب ۱: ۴۷۷؛ شرح نهج البلاغه ۳: ۱۹۰.

همین است و شیعه همین کار را می کند).

وی روزی در اقامتگاه ابن شواء(۱) در «ثغر»(۲) - محل تدریس من - هنگام نماز ظهر، نزد آمد. به مسجد آنجا داخل شد و در صف اول ایستاد. من در کنار پنجره رو به دریا پشت سر او نشستم و از شدت گرما خود را با نسیم دریا خنک می کردم. در همان صف من، ابو ثمنه - دریا دار و فرمانده نیروی دریایی - با گروهی از اصحابش، منتظر نماز بود و به کشتی های زیر لنگرگاه می نگریست.

چون شیخ فهری دستانش را هنگام رکوع و پس از آن برافراشت، ابو ثمنه و یارانش گفتند: این مشرقی را نمی بینید که چگونه به مسجد ما درآمده است؟ برخیزید و او را بکشید و به دریا افکنید، احدی شما را نمی بیند [و مؤاخذه نخواهد شد].

قلبم داشت از جا کنده می شد، گفتم: سبحان الله! این شخص طرطوشی، فقیه عصر است! پرسیدند: چرا دستانش را بلند کرد؟ گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را می کرد، مذهب مالک - در روایت اهل مدینه از او - همین است!

آنان را ساکت و آرام ساختم تا اینکه شیخ از نماز فارغ شد. به جای سکونت او در آن اقامتگاه رفتم، از اینکه رنگ رخسارم پریده بود تعجب کرد و علت را جویا شد. من ماجرا گفتم، خندید و

۱- لقب یکی از فقهای حنبلی است (م).

۲- ثغر، سرحدات مرزها، که محل اقامت بعضی از شیوخ مسلمان بود (م).

گفت: آیا من لیاقت ندارم که برای اقامه سنت پیامبر کشته شوم؟!

گفتم: این کار [عدم تقیه] جایز نمی باشد! میان کسانی هستی که اگر سنت را به پا داری، علیه تو برمی خیزند و بسا خونت را بریزند!

گفت: این سخن را واگذار، و به سخن دیگری پرداز. (۱)

ابن العربی استادش - شیخ فهری - را به تقیه دعوت می کند، لیکن استاد وی دوست می دارد که برای اقامه سنت پیامبر فدا شود.

موضع بخاری و مسلم در گزینش روایات و راویان، از مثال های روشن تأثیر انگیزه های سیاسی در رفتار اشخاص است. این دو تن از مروان بن حکم و ابو سفیان و معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمرو بن عاص و نعمان بن بشیر، فراوان روایت نقل می کنند، لیکن از امام حسن و امام حسین علیه السلام - دو نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله - روایتی را نمی آورند، و بخاری هرگز به سخن امام صادق علیه السلام احتجاج نمی ورزد.

بیشتر کسانی که بخاری از آن ها روایت می کند، عبارت اند از: ابو هریره، عایشه، عمر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، بخاری ۴۴۶ حدیث از ابو هریره، ۲۷۰ حدیث از عبدالله بن عمر و ۴۴۲ حدیث از عایشه روایت می کند. در حالی که از فاطمه - دختر پیامبر - یک حدیث، و از حضرت علی علیه السلام تنها ۲۹ حدیث نقل می کند.

۱- احکام القرآن (ابن العربی) ۴: ۳۷۱؛ الاعتصام ۱: ۳۵۸؛ تفسیر قرطبی ۱۹: ۲۸۱.

چرا چنین است؟ آیا ابو هُرَیره و عبدالله بن عمرو بن عاص ، بیشتر از علی به رسول خدا نزدیک بودند؟! یا علی علیه السلام از صحابه ای است که ابو هُرَیره در توصیف او می گوید : پرداختن به تجارت او را از دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله بازداشت !
(۱)

حقیقت این است که این نگرش به استوار ساختن روح قُریشی در شریعت ، بازمی گردد .

از مقداد روایت است که روز شورا به عبدالرحمان بن عوف گفت :

ای عبدالرحمان ، به خدا سوگند ، علی را رها کردی ، در حالی که او از کسانی است که به حق حکم می کند و بر محور حق می چرخد .

عبدالرحمان گفت : ای مقداد ، والله ، به خاطر مسلمانان اجتهاد ورزیدم!

مقداد گفت : مانند آنچه بر سر این خاندان پس از پیامبرشان آمد ، ندیدم! در شگفتم از قریش! مردی را واگذارند که داناتر و عادل تر از او را سراغ ندارم ، ای کاش برایش یارانی می یافتم!

عبدالرحمان گفت : ای مقداد ، از خدا بترس ، بیم فتنه را بر تو دارم!

مردی به مقداد گفت : خدا تو را رحمت کند ، این اهل بیت کیان اند؟ و آن مرد کیست؟

۱- . این سخن را ابو هُرَیره در توصیف عُمر بر زبان می آورد (م) .

مقداد گفت: اهل بیت، فرزندان عبدالمطلب اند، و آن مرد علی بن ابی طالب است. (۱)

شایان ذکر است که عُمر، عبدالرحمان بن عوف را در ضمن شش نفر اصحاب شورا قرار داد، در حالی که می دانست شایسته تر از او آنجا هست. بخاری به سندش از ابن شهاب، از عُبَیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه بن مسعود، از ابن عَبَّاس نقل می کند که گفت:

من قرآن را برای مردانی از مهاجران قرائت می کردم، یکی از آن ها عبدالرحمان بن عوف بود. (۲)

در تاریخ دمشق به اسناد از مالک بن انس، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه بن مسعود آمده است:

عبدالله بن عَبَّاس به وی خبر داد که وی در خلافت عمر، برای عبدالرحمان قرآن را قرائت می کرد. (۳)

در ذخائر العقبی به نقل از ابن عَبَّاس آمده است که گفت:

من برای مردانی از مهاجران قرآن می خواندم، یکی از آن ها عبدالرحمان بن عوف بود. از ابو رافع روایت شده که گفت: ابن عَبَّاس چنان همدم عُمر بود که از اهل او به شمار می رفت، وی

۱- تاریخ طبری ۵: ۳۸؛ الکامل فی التاریخ ۳: ۳۷.

۲- صحیح بخاری ۸: ۱۵۲.

۳- تاریخ مدینه دمشق ۳۰: ۲۸۰.

قرآن را برایش قرائت می کرد .

این روایت را ابو حاتم آورده است . (۱)

آری ، دستاورد این شورای ظالمانه این شد که امر خلافت ، به عثمان و پس از او به معاویه و آن گاه به یزید سپرده شد . چون معاویه صغیر بر مسند خلافت پا گذاشت ، ستمی را که در این «شورا» بر اهل بیت شده بود ، حس کرد ، خطبه معروفی خواند و خود را از خلافت عزل کرد . راوی می گوید :

مروان بن حکم - که پای منبر بود - به او گفت : ای ابو لیلیا ، آیا مقصودت سُنَّتِ عُمَرِی است؟

معاویه صغیر گفت : از من دور شو ، آیا دین فریبی می کنی ... عُمَرِ هنگامی که خلافت را به «شورا» وانهاد و آن را از کسی که در عدالتش تردیدی نبود بازداشت ، نهایتِ ستم را به کار بست . (۲)

از پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه وداع روایت است که فرمود :

ای مردم ، عطای سلطان را تا زمانی که غرض دنیوی در میان نیست و برای رضای خداست ، بستانید! اما آن گاه که قریش برای فرمانروایی به جان هم افتادند و با عطا خواستند دین شما را بخرند (و شما را به کارهایی که می خواهند وادارند) آن را واگذارید . (۳)

۱- . ذخائر العقبی: ۲۴۳ .

۲- . سمط النجوم العوالی (عاصمی شافعی) ۳: ۲۱۳ .

۳- . سنن ابی داود ۳: ۱۳۷، حدیث ۲۹۵۸ .

میان دو خط مشی

اکنون می توانیم مرز افتراق دو خط مشی را در امور زیر بیان کنیم :

ترک حدیث و فقط اخذ به قرآن ؛ چراکه عُمَر گفت : از رسول خدا حدیث مکنید! هر که از شما سؤال کرد ، بگوئید : میان ما و شما کتاب خدا هست .

مکتب اجتهاد به مشروعیت اجتهاد پیامبر قائل بود .

امّا مکتب «تعبد محض» آن را انکار می کرد ؛ زیرا مبتنی بر ظن و گمان است و میان فرض و تخمین و جزم و یقین ، فاصله بسیاری وجود دارد .

مکتب اجتهاد می گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی پس از خود ، وصیت نکرد .

امّا مکتب اهل بیت ، عقیده داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانشینی حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام - بعد از آن حضرت - نصّ دارد .

قریش و مکتب اجتهاد از تدوین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند .

امّا مکتب اهل بیت به تدوین سنت پیامبر پرداختند و علی رغم شرایط دشوار آن دوران ، به تدوین فراخواندند .

مکتب اجتهاد قائل بود که «کتاب خدا ما را بس است» و «کتاب خدا را با چیزی نمی پوشانم» .

امّا مکتب اهل بیت درباره قرآن بر این باور بود که : «قرآن در بر دارنده چند وجه است»^(۱)

و فهم حقایق قرآن و تفصیل آیات آن ، جز از طریق سنت و تفسیر کسانی که از سوی خدا طلایه داران علم قرآن اند ، امکان ندارد .

مکتب اجتهاد به اینکه سخن صحابی بر قرآن عرضه شود، تن نمی داد، بلکه قول و عمل صحابی را مخصّص قرآن می دانست.

امّا مکتب اهل بیت به لزوم عرضه کلام آن ها به قرآن و طرح آنچه بر خلاف قرآن باشد، فراخواند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هرگاه برایتان حدیثی را گفتم، خاستگاه قرآنی آن را از من بپرسید»^(۱)

یا فرمود: «سخن مرا بر کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه را موافق با قرآن بود بگیرید، و آنچه را بر خلاف قرآن بود دور افکنید»^(۲).

مکتب اجتهاد در احکام شرعی قائل به تصویب بود؛ زیرا به عدالت صحابه اعتقاد داشت.

امّا مکتب اهل بیت، مَخَطُّه^(۳)

بود.

مکتب اجتهاد به صحّت روایاتی که در کتاب بخاری و مسلم آمده، قائل است.

امّا مکتب تعبّد، همه آنچه را در کتاب های اربعه هست، صحیح نمی داند.

مکتب اجتهاد در بسیاری از احکام شرعی (مانند قضاوت و ...) عدالت را شرط نمی داند و نماز پشت سر هر نیکوکار و بدکار را جایز می شمارد.

امّا مکتب اهل بیت، این را بر نمی تابد.

۱- المحاسن ۱: ۲۶۹، باب ۳۷، حدیث ۳۵۸؛ اصول کافی ۱: ۵۹، باب الردّ إلى الكتاب والسنة، حدیث ۵.

۲- الاستبصار ۱: ۱۹۰، باب ۱۱۲، حدیث ۹۶۶۸.

۳- مَخَطُّه: یعنی حکم واقعی خدا تابع آنچه صحابی یا مجتهد فتوا می دهد، جعل نمی شود. ممکن است حکم مجتهد با حکم واقعی خدا مطابق باشد و ممکن است بر خلاف حکم واقعی یا ناسازگار با آن درآید (م).

ص: ۲۰۲

تثبیت دوروش در دورهٔ امویان

اشاره

آن گاه که تدوین حدیث، نزد اصحاب تعبّد محض - علی رغم کوشش هایی که ارکان آن را از بین برد - استقرار یافت، مکتب اجتهاد، ضروری دید که دوشادوش آن ها قافله اش را حرکت دهد و چیزی در این عرصه تقدیم دارد تا در آینده در قانون گذاری با مشکل رو به رو نشود؛ زیرا تأخیر تدوین به معنای ضایع شدن و نابودی حدیث بود.

از این رو، هواداران این مکتب کوشیدند تا جایگزینی را برای تدوین پدید آورند که بتواند با مکتب «تعبّد محض» مقابله کند؛ به همین جهت، هشام بن عبدالملک - و در نقل دیگر عمر بن عبدالعزیز - به ابن شهاب زُهری (م ۱۲۴) دستور داد که به تدوین سنت پردازد.

۱. خلفا و تدوین حدیث

از معمر، از زُهری نقل شده که گفت:

ما کتابتِ علم را ناپسند می دانستیم تا اینکه این اُمرا ما را بر آن واداشتند، و بر آن شدیم که هیچ کس را از آن منع نکنیم (۱).

در نقل دیگر آمده است:

فرمانروایان از من کتابت را خواستند، برایشان نوشتم؛ از خدا

۱- . تقیید العلم: ۱۰۷؛ طبقات ابن سعد ۲: ۳۸۹؛ و بنگرید به، البدایه والنهایه ۹: ۳۴۱.

شرم آمد که برای غیر ملوک ، حدیث نویسم (۱).

از ابو المَلیح حکایت شده که گفت :

ما امید نداشتیم که نزد زُهری حدیث بنویسیم تا اینکه هشام او را مجبور ساخت که برای فرزندانش بنویسد . در پی آن ، مردم حدیث را نوشتند (۲) .

در کتاب أضواء علی السنّه المحمّدیّه آمده است :

ابن شهاب از مخالفانِ هشام بود ، لیکن دیری نپایید که از ملازمانِ او شد ، با وی حج گزارد و هشام او را معلّم فرزندانش ساخت (۳).

آنچه ما را در سلامت و خودجوشی این امر و صدق نیت خلفا به شک می اندازد این است که نهی کنندگان از تدوین در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله قریشی بودند . آنان عبدالله بن عمرو بن عاص را از تدوین حدیث بازداشتند .

افزون بر این ، موضع آن ها را نسبت به حدیث در زمان عُمر و عثمان و معاویه می دانیم که به تأیید این خلفا و پیروی از آن ها پرداختند ، و بر موضع گیری های ابو سفیان و معاویه و یزید نسبت به پیامبر و رسالت ، آگاهیم .

اگر در رفتار ابو سفیان با قبر حمزه - عموی پیامبر صلی الله علیه و آله - درنگ و رزیم و در سخن معاویه به مُغیره ، آن گاه که به کوفه درآمد ، نیک بیندیشیم ، حقایق بیشتری را درمی یابیم .

ابو سفیان در حالی که لگد به قبر حمزه می زد ، می گفت : ای

۱- . جامع بیان العلم وفضله ۱: ۷۷ .

۲- . حلیه الأولیاء ۳: ۳۶۳ .

۳- . أضواء علی السنّه المحمّدیّه: ۲۶۰ .

ابو عماره ، امری را که برایش با شمشیر به جان هم افتادیم [اکنون] در دست نوجوانان ما درآمد و بازیچه آنان گشت. (۱)

از مُغیره نقل شده که از معاویه خواست که از آزارِ بنی هاشم دست بردارد ؛ چراکه این کار نامش را پایدارتر خواهد ساخت ، معاویه در پاسخ گفت :

چه خیال خامی! به بقای کدام نام دل خوش سازم؟! قبیلهٔ «تیم» قدرت را به دست گرفت و آنچه را در توان داشت انجام داد ، ولی هنوز نمرده بود که نامش از میان رفت مگر اینکه کسی نامی از ابوبکر به میان آورد .

پس از او قبیلهٔ «عدی» فرمانروا شد ، ده سال رنج برد و تلاش کرد ، ولی پیش از مرگ ، نامش از میان رفت مگر کسی اسمی از عُمَر ببرد .

برای ابن ابی کَبْشَه (۲) هر روزه پنج بار بانگ زند که : «أشهد أنّ محمداً رسول الله» ؛ گواهم بر اینکه محمد رسول خداست .

ای بی پدر ، بعد از این ندا ، کدام عمل باقی می ماند؟ و چه نامی دوام می آورد؟ به خدا سوگند ، چاره ای نداریم جز اینکه آنان را یکی پس از دیگری زنده به گور سازیم. (۳)

و آن گاه که معاویه به کوفه درآمد ، گفت :

به خدا سوگند ، با شما نجنگیدم که نماز و روزه و حج گزارید و

۱- . شرح نهج البلاغه ۱۶: ۱۳۶ .

۲- . نام جدّ مادری پیامبر صلی الله علیه و آله که معاویه برای تحقیر پیامبر صلی الله علیه و آله این لقب را آورد (م) .

۳- . شرح نهج البلاغه ۵: ۱۳۰ (متن از این مأخذ است) المسترشد (طبری): ۶۸۰ .

زکات دهید ، می دانم که این کارها را انجام می دهید ، با شما کارزار کردم تا فرمانروایی کنم ، خدا امارت را به من داد و شما خوش نداشتید .(۱)

بنابراین ، چگونه می توان احکام را از مصدری گرفت که قدر و منزلت پیامبر نزد وی بدین پایه است و از مردمانی ستاند که موضعشان نسبت به رسالت چنین است؟ با اینکه می دانیم بعضی از آن ها بر زبان پیامبر لعن شدند .

چگونه به مرویات آن ها دل آرام گیرد و آنان را بر ذخایر سنت آمین بدانیم ، با اینکه مکر و خدعه شان را می شناسیم و آگاهییم بر اینکه چگونه روح عصبیت و تفرقه را میان مسلمانان پراکنند؟!

چگونه سنت با اجبار (واعمال فشار) تدوین گشت و خوب و بد آن بر همه الزامی گردید ، در حالی که پیش از آن [در عهد خلفا] به شدت از تدوین آن جلوگیری می شد؟!

در شرح صحیح مسلم نووی آمده است :

بشیر عدوی نزد ابن عباس آمد ، حدیث می خواند و می گفت : «قال رسول الله ، قال رسول الله» ابن عباس به حدیث او گوش نمی داد و به او نمی نگریست .

گفت : ای ابن عباس ، چرا حدیثم را نمی شنوی؟ از رسول خدا برای حدیث می خوانم و تو گوش نمی کنی!!

ابن عباس گفت : زمانی تا می شنیدیم مردی می گفت «قال رسول

۱- . مصنف ابن ابی شیبہ ۶: ۱۸۷، حدیث ۳۰۵۵۶؛ تاریخ دمشق ۵۹: ۱۵۰؛ سیر اعلام النبلاء ۳: ۱۴۷؛ البدایه والنهایه ۸: ۱۳۱ .

الله» چشم‌ها و گوش‌هایمان سوی او تیز می‌شد، اما زمانی که مردم به هر سره و ناسره‌ای دست یازیدند، ما جز آنچه را می‌شناسیم از مردم نمی‌پذیریم. (۱)

آری، سیاست اموی بر تحریف و تهدید بنا نهاده شد در حین اینکه حقایق نزد محدثان و حاملان آثار واضح بود، ولی قدرت نمایانند آن‌ها را نداشتند.

در فتح الباری آمده است:

هشام بن عبدالملک از زُهری خواست که روایتی بسازد مبنی بر اینکه آیه «... وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲) (و آن که بخش عمده‌ای از دروغ‌سازی را بر عهده داشت، برایش عذابی بزرگ است) درباره‌ی علی نازل شد. (۳)

در حالی که می‌بینیم زُهری به مُعَمَّر درباره‌ی حضرت علی علیه السلام حدیثی را روایت می‌کند و به او می‌گوید:

این حدیث را کتمان کن و از غیر من پنهان ساز، چرا که اینان [امویان] احدی را در ستایش علی و ذکر نام او معذور نمی‌دارند.

مُعَمَّر می‌گوید: پرسیدم: ای ابوبکر، چرا با آنان همراه شدی، با اینکه این سخن را شنیدی؟!

گفت: ای شخص، بس کن! آنان در اموال (و خوش‌گذرانی‌ها) شان ما را شریک ساختند، ما هم به خواسته‌هایشان تن دادیم. (۴)

۱- صحیح مسلم ۱: ۱۳، حدیث ۷؛ تهذیب الکمال ۴: ۱۸۶.

۲- سوره نور (۲۴) آیه ۱۱.

۳- فتح الباری ۷: ۳۳۶-۳۳۷.

۴- مناقب ابن مغزلی: ۱۴۲، حدیث ۱۸۷؛ جواهر المطالب ۱: ۲۴۲ (پانویس)؛ کشف الیقین: ۴۲۸.

در نامه امام سجّاد علیه السلام به زُهری ، ترسیم حال وی و تنگنایی که حکومت آن زمان گرفتارش ساخت ، آمده است :

خدا ما را از فتنه ها مصون دارد و از آتش دوزخ بر تو رحم کند ، در حالی هستی که سزای تو را خدا نعمت های فراوانی بر تو ارزانی داشت ، تنی سالم به تو داد و عمرت را طولانی ساخت و با آگاه ساختن به قرآن و فقاہت در دین و شناختِ سنّت پیامبر ، حجّت هایش را بر تو تمام کرد ...

بنگر که فردای قیامت چه پاسخی خواهی داشت آن گاه که در حضور خدا بایستی و از تو بپرسد که نعمت هایش را چگونه پاس داشتی و حجّت هایش را چگونه ادا کردی؟! مپندار که خدا عذرت را می پذیرد و از تقصیرت درمی گذرد! این خیالی است خام ، چنین نیست ، خدا در قرآن از عالمان پیمان گرفت که : «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»؛ (۱) آنچه را می دانید برای مردم تبیین کنید و کتمان نسازید .

بدان که کمترین کتمان و سبک ترین گناه تو این است که با نزدیکی به ظالم و خدمت گزاری به او ، وحشت و هراس را از دلش زدودی و راه تجاوز و ستم را برایش هموار ساختی!

چقدر بیمناکم از اینکه فردای قیامت ، به گناه خیانت بازداشت شوی ، و به جرم اعانت بر ظلم گرفتار آیی!

تو مال از دست کسی گرفتی که حق عطا و بخشش نداشت و حق را به حق دار باز نگرداند! آن گاه که تو را به خود نزدیک ساخت ، باطلی را

۱- . سورة آل عمران (۳) آیه ۱۸۷ .

رد نکردی و دوستدار کسی شدی که با خدا دشمنی می ورزد!

آن ها تو را برای این خواستند که با محوریتِ تو سنگ آسیای ستمگری هایشان را بچرخانند و تو را پل عبور از بلاها سازند و نردبانی برای گمراهی و بلندگویی برای ستمکاری شان و پیروی برای راهی که در پیش گرفته اند!

به وسیلهٔ تو مردم را نسبت به علما به شک می اندازند و دل های نابخردان را سوی خود می کشند!

عملکرد زبده ترین وزیران و قوی ترین یاران آن ها به پای کاری که تو در اصلاح نمایی فساد آن ها (و رفت و آمد خاص و عام به دربارشان) می کنی ، نمی رسد .

چقدر آنچه را به تو می دهند در برابر آنچه از تو می گیرند ، اندک است! کمترین بهره ها را برایت داشتند و بیشترین ویرانی ها را نصیب ساختند!

به فکر خود باش که کسی جز خودت غم خوار تو نیست! خود را حسابرسی کن ، بنگر شکر تو نسبت به کسی که تو را در خُرد و کلانِ نعمت هایش غرق ساخت ، چگونه است؟!

چقدر بیم دارم از اینکه چنان باشی که خدا در کتابش فرمود : «پس از آنان کسانی ناشایست روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند ...» (۱) ... (۲)

۱- . سورة مریم (۱۹) آیه ۵۹ .

۲- . تحف العقول: ۲۷۷ .

معاویه چهار هزار درهم به سَمْرَه بن جندب داد تا روایتی بسازد که مفاد آن این باشد که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» (۱) (و کسانی از انسان ها برای رضای خدا خود را فدا می سازند) درباره ابن ملجم - قاتل امام علی علیه السلام - نازل شد ، و سَمْرَه این کار را کرد . (۲)

جعل حدیث در عهد معاویه کاری زشت به شمار نمی آمد ، جاعلان بی آنکه از خدا بترسند و تقوای او را پیشه کنند ، به ساختن احادیثی می پرداختند که برای حکومت سودمند باشد و احادیثی را که ناخوشایند صاحبان قدرت بود ، تکذیب و منع می کردند .

مدائنی می گوید :

احادیث ساختگی فراوانی رُخ نمود و بهتان و دروغ منتشر شد و محور کار فقها و قاضیان و والیان قرار گرفت . بلای بزرگ مردم ، قاریان ریاکار و کم مایگانِ عابد نما بود که حدیث می ساختند تا نزد والیان منزلت یابند و در شمار نزدیکان آن ها درآیند و از اموال و املاک و منازل ، بهره مند شوند .

این اخبار و احادیث ، به دست دیندارانی افتاد که اهل دروغ و بهتان نبودند ، آن ها را به گمان اینکه حق است پذیرفتند و نقل کردند ، و اگر می دانستند که آن ها باطل است ، روایت نمی کردند و به آن ها متدبّین نمی شدند . (۳)

۱- . سورة بقره (۲) آیه ۲۰۷ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۴: ۷۳؛ شواهد التنزیل ۱: ۱۳۲ .

۳- . شرح نهج البلاغه ۱۱: ۴۶ .

دهلوی در رساله الإنصاف می نویسد :

چون دوره خلفای راشدین پایان یافت ، خلافت به کسانی رسید که به ناحق و بی استقلال علمی در فتاوا و احکام ، آن را به دست گرفتند . از این رو به استعانت از فقها و همراهی با آن ها - در همه احوالشان - ناچار شدند .

شماری از علمای طراز اول باقی بودند ، لیکن تا درخواستی از آن ها می شد می گریختند و دوری می جستند .

اهل این دوران [و آنان که عالمانِ راستین نبودند] با اعراضِ عالمانِ واقعی ، دیدند که امت به آن ها روی آوردند ، از این رو برای رسیدن به عزّت (جاه و مقام) به کسبِ علم دست یازیدند [و به خلفا رو آوردند] در نتیجه ، فقها - که تا پیش از این ، به دنبالشان می آمدند - خود ، دنباله رو گشتند و پس از آنکه با روی گردانی از سلاطین عزیز بودند ، با روی آوردن به آن ها ذلیل شدند مگر کسی را که خدا توفیق داد . (۱)

در مناقب امام ابو حنیفه آمده است :

هنگامی که از سوی یکی از حاکمان اموی ابو حنیفه برای پاسخ به یک مسئله فقهی احضار شد ، گفت : کلمه استرجاع را بر زبان آوردم؛ (۲) چرا که در آن مسئله ، نظرم مطابق قولِ علی رضی الله عنه و دین داری ام به آن بود [با خود اندیشیدم] چه کار کنم؟

۱- . بنگرید به، رساله الإنصاف در دائره المعارف فرید وجدی ماده «جهد» .

۲- . یعنی با خود گفتم: کارم تمام است! (م)

سپس تصمیم گرفتم سخن راست را بگویم و فتوا به دینی دهم که با آن خدا را می پرستم .

این امر بدان جهت بود که بنی امیه به قول علی فتوا نمی دادند و اعتنایی به آن نمی کردند ...

در این عصر ، نام علی برده نمی شد ، بین مشایخ ، علامتِ نام علی واژه «شیخ» بود ، می گفتند : شیخ می گوید ...

بنی امیه مردم را منع کردند از اینکه فرزندانشان را «علی» بنامند ، و هرکس نام فرزندش را علی می گذارد ، در معرض بلا قرار می گرفت .(۱)

نزدیک به این سخن از حسن بصری نقل شده است . از یونس بن عُبَید حکایت شده که گفت :

به حسن بصری گفتم : ای ابو سعید ، تو با آنکه رسول خدا را درک نکرده ای ، می گویی : «قال رسول الله» (رسول خدا فرمود)!

حسن پاسخ داد : ای پسر برادر ، چیزی را از من پرسیدی که احدی قبل از تو نپرسید! اگر نزدم قدر و منزلت نداشتی پاسخت نمی گفتم . ما در زمانی به سر می بریم که شاهی! (وی کارگزار حجاج بود) هرچه شنیدی می گویم : «قال رسول الله» (رسول خدا فرمود) مقصود علی بن ابی طالب است جز اینکه شرایط زمانی به گونه ای است که نمی توانم نام علی را بر زبان آورم .(۲)

۱- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۱: ۳۹۶ (به نقل از مناقب الإمام أبي حنيفة ۱: ۱۱۷) .

۲- تهذيب الكمال ۶: ۱۲۴؛ تدریب الراوی ۱: ۲۰۴ .

از شَعْبِي نقل شده است که گفت :

با آل ابی طالب چه کنیم؟! اگر آنان را دوست بداریم کشته می شویم ، و اگر دشمن بداریم به دوزخ درمی آییم .(۱)

شیخ ابو جعفر اسکافی می گوید :

معاویه گروهی از صحابه و تابعان را گماشت تا اخبار قبیحی را درباره علی روایت کنند که در بردارنده طعن و نفرت از علی باشد ، و کارمزد شایان توجهی برای آن تعیین کرد که هرکسی را به رغبت و می داشت .

کسانی چون ابو هزیره ، عمرو بن عاص ، مُغیره بن شعبه (و از تابعان ، عَزُوه بن زبیر) اخباری که معاویه را خشنود می ساخت برایش جعل کردند .(۲)

ابن عَرَفَه - معروف به نَفْطَوِيَه - می گوید :

بیشترین احادیث دروغ در فضائل صحابه ، در روزگار بنی اُمیّه پدید آمد . مردم برای تقرّب به آنان حدیث می ساختند : چراکه گمان می کردند آنان با این کار بنی هاشم را خوار و زبون می سازند .(۳)

آری ، این موضع گیری ها بود که امام باقر علیه السلام را برانگیخت تا به صراحت بر زبان آورد که :

۱- . عیون الأخبار (ابن قتیبه) ۲: ۱۱۲؛ الإمام جعفر الصادق: ۱۰۷ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۴: ۶۳ .

۳- . النصائح الکافیة: ۸۹؛ شرح نهج البلاغه ۱۱: ۴۶؛ فجر الإسلام: ۲۱۳ .

بَلِيَّةِ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ ؛ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا ، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا ؛ (۱)

ما گرفتاری بزرگی با این مردم داریم ؛ اگر آنان را [به آیین حق] دعوت کنیم ، نمی پذیرند ؛ و اگر رهاشان سازیم ، به غیر ما [و حقایقی را که ما می گوئیم و دین درست را عرضه می داریم] هدایت نمی یابند .

از امام علی بن حسین علیه السلام روایت شده که فرمود :

مَا زَلْتُمْ تَقُولُونَ فِينَا حَتَّى بَغَضْتُمُونَا إِلَى النَّاسِ ؛ (۲)

پیوسته درباره ما بدگویی کردید تا اینکه ما را پیش مردم دشمن ساختید (و کینه توزی نسبت به ما را در دل ها نشانید) .

و در دعای امام سجّاد علیه السلام آمده است :

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَأَصْرِي فِينَايِكَ ... حَتَّى عَادَ صِيءُ قَوْمِكَ وَخُلَفَاؤُكَ مَعْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَزِينَ ، يَرُونَ حُكْمَكَ مَبْدَلًا ، وَكِتَابَكَ مَبْذُورًا ، وَفَرَائِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنْ جِهَاتِ أَشْرَاعِكَ ، وَسُنَنَ نَبِيِّكَ مَمْرُوكَةً ؛ (۳)

پروردگارا ، این مقام ، از آن خلفا و برگزیدگانِ توست ... تا اینکه برگزیدگان و جانشینان تو [در روی زمین] به قهر و غلبه گرفتار آمدند و حقشان ربوده شد ؛ دیدند که (حاکمان جور) حکم تو را

۱- . ارشاد مفید ۲: ۱۶۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۲۰۶؛ اعلام الوری ۱: ۵۰۸ .

۲- . طبقات ابن سعد ۵: ۲۱۴؛ تاریخ دمشق ۴۱: ۳۹۲ .

۳- . الصحیفه السجّادیّه : ۲۳۸ ، دعای ۴۸ ؛ بحار الأنوار ۴۷: ۳۶۳ ، حدیث ۷۸ .

تغییر دادند و کتابت را دور افکندند و فرائض [و احکام] شریعتِ تو را تحریف کردند و سنت های پیامبر را وانهادند ...

و نیز در تبیین اختلاف اُمت می فرماید :

چه حالی خواهند داشت آنان که در دام افراط و تفریط گرفتار آمدند و به خود وا گذاشته شدند تا در گمراهی ها و تاریکی ها فرو روند ...

دسته ای از این اُمت به بهانه اخلاص در دیانت ، از امامان دین و خاندان نبوت جدا شدند و خود را در چنگال رهبانیت انداختند و به زیاده روی پرداختند ؛ اسلام را بسیار نیک توصیف کردند و خود را با سنت های نیکو آراستند تا اینکه زمانی طولانی گذشت (و آرزوهایشان برآورده نشد) و مقصد و مسافت به نظرشان دور آمد و به محنت هایی سخت ، آزموده شدند .

در این هنگام ، از راه هدایت و نشانه نجات روی برتافتند و به شیوه نیاکانشان برگشتند .

گروه دیگر درباره ما کوتاهی ورزیدند ، به متشابهاات قرآن احتجاج کردند و قرآن را با آرای خود به تأویل بردند و به اخبار مأثور تهمت زدند ؛ با ترفند تن آسایان - بی فروغی از کتاب و دستاویزی از علم راستین - در شبهه ها و ظلمت ها گام نهادند و پنداشتند که رشد یافته اند .

نسل این اُمت به کجا پناه بَرند؟ شاخص های ملت و دین با اختلاف و چند دستگی از میان رفت ، بعضی بعض دیگر را تکفیر می کنند ، در حالی که خدای متعال می فرماید : «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»؛ (۱) چونان کسانی نباشید که دچار تفرقه شدند و با وجود دلایل روشن ، اختلاف کردند .

آیا برای ابلاغ حجّت و تأویل حکمت ، جزائمه هدی و نور افکن تاریکی ها - کسانی که خدا به آن ها بر بندگان احتجاج کرد و خلق را بی حجّت به حال خود وانگذاشت - کسی مورد اعتماد هست؟

آیا جز از شاخسارِ درخت مبارک نبوّت و بقایای برگزیدگانی که خدا پلیدی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان ساخت و از آفات آن ها را مصون داشت و مودّتشان را در قرآن واجب ساخت ، کسی را می شناسید و می یابید؟! (۲)

و نیز آن حضرت به شخصی که با او در یک مسئله شرعی فقهی مشاجره می کرد ، فرمود :

يا هذا، لو صرّت إلى منازلنا، لآرئناك آثارَ جبرئيل في رحالنا؛ أفیکون أحدًا أعلمَ بالسنة مِنّا؟! (۳)

ای مرد ، اگر به منازل ما آمد و شد داشتی ، رد پای جبرئیل را در آنجا به تو نشان می دادیم! آیا کسی هست که به سنت پیامبر از ما داناتر باشد؟!

و نیز می فرماید :

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ

۱- . سورة آل عمران (۳) آیه ۱۰۵ .

۲- . كشف الغمّه ۲: ۹۸ - ۹۹ .

۳- . نزهه الناظر (حلوانی): ۹۴ .

الْفَاسِدَهُ ، لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ ؛ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ ، وَمَنْ اقْتَدَىٰ بِنَا هُدَىٰ ؛ وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ ؛ (۱)

با عقل های ناقص و آرای باطل و قیاس های فاسد ، دین خدا به دست نمی آید ، به دین خدا جز با تسلیم نمی توان رسید ؛ هرکس تسلیم ما شود سالم می ماند ، هرکه به ما اقتدا کند هدایت می شود ؛ و هرکس شیوه قیاس و رأی را در پیش گیرد ، به هلاکت می افتد .

آری ، امت اسلام به تحریف گرفتار شد .

ابن زُهره می نویسد :

بی گمان در اختلافی بسیاری از آثار «علی» در قضاوت و فتوا ، حکومت اموی دست داشت و گرنه ، معقول نیست که «علی» را بالای منبرها لعن کنند و علما را واگذارند که علم او را حدیث کنند و فتاوا و اقوالش را بازگویند ؛ به ویژه در آنچه به اصل حکومت اسلامی ارتباط می یافت . (۲)

تفصیل سخن در این باره ، فرصت دیگری را می طلبد . از آنچه ابن اثیر نقل می کند می توان دریافت که اصحاب تدوین در دوره حجاج چه روزگاری داشتند ، وی می گوید :

حجاج بن یوسف از سوی امویان والی عراق شد . وی به دست جابر و گردن سهل بن سعد ساعدی و انس بن مالک مَهر زد . با این کار ، می خواست تحقیرشان کند تا مردم از آن ها دوری گزینند و به حرف و حدیثشان گوش ندهند . (۳)

۱- . کمال الدین: ۳۲۴، باب ۳۱، حدیث ۹ .

۲- . تاریخ المذاهب الإسلامیة: ۲۸۵-۲۸۶ .

۳- . الاستیعاب ۲: ۶۶۴، رقم ۱۰۸۹؛ اُسْدُ الغابه ۲: ۳۶۶، رقم سهل بن سعد .

۲. اهل بیت علیهم السلام و تدوین

اشاره

به تواتر ثابت است که اهل بیت علیهم السلام تدوین را جایز می دانستند. امام علی علیه السلام با خط خودش و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه ای را نوشت که طول آن به هفتاد ذرع می رسید. (۱)

دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب، روایات این صحیفه را - که در ابواب فقه پراکنده اند - در کتابی گرد آورده و آن را صحیفه علی بن ابی طالب عن رسول الله، در اسه توثیقیه فقهیه (۲) نامیده است.

این صحیفه نزد ائمه علیهم السلام وجود داشت، آن را از یکدیگر ارث می بردند و در حفظ و نگهداری آن کوشا بودند. از امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَنَحْنُ أَهْلُهُ، وَهُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ بِحِذَائِهِ، وَإِنَّهُ لَا يَخْدُثُ شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أُرْسَ الْخَدَشِ إِلَّا وَهُوَ عِنْدَنَا

۱- بنگرید به، اعیان الشیعه ۱: ۳۳۰. در «من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۱۸، حدیث ۵۹۱۴» از حسن بن فضال از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امام نشانه هایی دارد؛ او داناترین، حاکم ترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، شجاع ترین، بخشنده ترین، عابدترین... مردمان به شمار می رود. نزد او صحیفه ای است که نام های شیعیانش - تا روز قیامت - در آن ثبت می باشد و نیز صحیفه ای که اسم های دشمنانش تا روز قیامت در آن نوشته شده است. نزد امام جامعه هست، صحیفه ای که طول آن به هفتاد ذرع می رسد و آنچه را آدمیان نیاز دارند در آن گرد آمده است. نزد امام علیه السلام جفر اکبر و جفر اصغر می باشد، که پوست بز و قوچی است و در آن همه علوم حتی بهای یک خراش و یک تازیانه یا نیم و ثلث تازیانه، در آن هست؛ و نزد امام مصحف فاطمه علیها السلام است (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۱۹۳، باب ۱۹، حدیث ۱)

۲- این کتاب در سال ۱۴۰۶هـ در حلب چاپ شد.

مَكْتُوبٌ بِأَمَلٍ رَسُولِ اللَّهِ وَخَطٌّ عَلِيٍّ بِيَدِهِ؛ (۱)

علم در میان ماست و ما اهل آنیم . همه علم نزد ما گرد آمده است و تا روز قیامت چیزی رخ نمی دهد - حتی تاوان مالی یک خراش - جز اینکه با املائی پیامبر و دست خط علی ، نزد ما مکتوب است .

و آن گاه که از رأی پدر آن حضرت در «خیار» (۲) سؤال شد ، دستور داد صندوق کتاب ها را بیاورند . از آن ، صحیفه زرد رنگی را بیرون آورد که قول علی علیه السلام درباره خیار در آن نوشته شده بود . (۳)

این کتاب [بعد از امام حسن علیه السلام] نزد امام حسین علیه السلام قرار گرفت ، و سپس نزد امام سجاد علیه السلام و بعد از او نزد امام باقر علیه السلام و ... (۴)

روشن است که فرزندان امام علی علیه السلام به این صحیفه اهتمام بی نظیری داشتند ، حتی مصیبت های سهمگین امام حسین علیه السلام را بازداشت از اینکه این صحیفه را نزد دختر بزرگش فاطمه به امانت سپارد تا آن را به امام سجاد علیه السلام بدهد و این کتاب ها به عنوان ذخایری از گنجینه آل محمد و امانت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آنان پایدار بماند . (۵)

اهمیت این صحیفه بدان پایه است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به کنیزش فضه (آن گاه که صحیفه را نیافت) فرمود :

۱- . احتجاج طبرسی ۲: ۶؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۰۰ .

۲- . اصطلاحی است در فقه به معنای حق فسخ یا امضاء در معاملات .

۳- . العلل (ابن حنبل) ۱: ۳۴۶ .

۴- . بنگرید به ، بصائر الدرجات: ۱۶۴ ، باب فی الأئمه أن عندهم الصحیفه الجامعه . . .

۵- . اصول کافی ۱: ۳۰۳ ، حدیث ۱؛ بصائر الدرجات: ۱۶۸ ، باب ۱۳ ، حدیث ۹ .

وَيَحْكُ! أَطْلِيهَا، فَإِنَّهَا تَعْدِلُ عِنْدِي حَسَنًا وَحُسَيْنًا؛ (۱)

وای بر تو! آن را بیاب، چرا که [ارزش آن] نزد من با حسن و حسینم برابری می کند!

این اهتمام، بی حساب و کتاب و ناشی از وابستگی‌ها و علاقه‌های شخصی نبود؛ زیرا هم طرازی این صحیفه با دو ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله امری است که درنگ و تأمل فراوانی را می طلبد؛ چرا که علم نهفته در این صحیفه، برابری می کرد با علمی که امام حسن و امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند، و این صحیفه برای مسلمانان، همان نقشی را ایفا می کرد که امام حسن و امام حسین علیهم السلام برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله عهده دار بودند.

این مواظبت فزاینده مکتب تعبد را از مدونات - به طور کلی - و از کتاب امام علی علیه السلام به طور ویژه، نزد «مکتب رأی و اجتهاد» نمی یابیم. ابوبکر کتابش را سوزاند، عمر کتاب های دیگران را آتش زد، عثمان قرآن ها را به آتش کشید، معاویه دستور داد که حدیث کم بر زبان آید مگر حدیثی که در عهد عمر روایت شده باشد، دیگر خلفا نیز بر همین رویه بودند.

بر خلاف اهل بیت علیهم السلام که از آغاز تشریح اسلامی و نزول وحی تا زمان های متأخر، از تدوین بازنایستادند و در حفظ مدونات خود کوشیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به تدوین فرا خواند و به او فرمود:

آنچه را املا می کنم بنویس!

حضرت علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا، می ترسی از یاد بیرم؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، از خدا خواسته ام که همه چیز را به خاطرت

بسپارد و از یادت نبرد ، لیکن برای شریکانت تدوین کن!

حضرت علی علیه السلام پرسید : ای رسول خدا ، شرکای من کیانند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : امامان از نسل تو . (۱)

به این ترتیب یقین می کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست شریعتش را به وسیله تدوین ، نزد اهل بیت علیهم السلام و دیگران ، حفظ کند تا مُدَوَّنَات به عنوان ذخایر علمی برای نسل های آینده مسلمانان - در عصرهای بعد - باقی بماند .

روی آوری امامان اهل بیت به کتاب امام علی علیه السلام و نگریستن در آن و دیگران را بر آن شاهد گرفتن ، در راستای استوار سازی حرف ها و نقل هاشان صورت می گرفت و اینکه آنان گراف و از رأی خویش سخن نمی گویند ، بلکه بیاناتشان در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله ریشه دارد و از خاستگاه وحی برمی خیزد .

از امام صادق علیه السلام روایت شده که می فرمود :

علی بن حسین هنگامی که کتاب علی علیه السلام را می گرفت و در آن می نگریست ، می فرمود : چه کسی طاقت این [سخنی ها] را دارد؟! (۲)

و در ارشاد مفید می خوانیم که امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود :

فرزندم ، بعضی از این صحیفه ها را که عبادت علی علیه السلام در آن است به من ده!

امام باقر علیه السلام می فرماید : آن ها را در اختیارش نهادم ، اندکی را خواند ، سپس رها کرد و آهی کشید و فرمود : چه کس را یارای عبادت علی است! (۳)

۱- . بنگرید به ، بصائر الدرجات: ۱۸۷، حدیث ۲۲؛ الإمامه والتبصره: ۵۴، حدیث ۳۸ .

۲- . روضه کافی ۸: ۱۶۳، حدیث ۱۷۲ .

۳- . ارشاد مفید ۲: ۱۲۶؛ مناقب آل ابی طالب ۳: ۲۹۰؛ اعلام الوری ۱: ۴۸۷ .

مطلب شایان توجه در این دو حدیث این است که آیا کتاب امام علی علیه السلام تنها به بیان فرائض شرعی و احکام فقهی اختصاص داشت یا اینکه علوم دیگری را شامل می شد؟

پیداست که کتاب امام علی علیه السلام اصول عبادات و اعمال مستحبی را شامل می شد و همه اصول و مبانی دین اسلام را - به عنوان یک مجموعه منسجم و متکامل - در بر داشت ، و تمامی آنچه را مسلمانان نیاز دارند در آن گرد آمده بود . آن گاه که امام زین العابدین علیه السلام بر مستحبات و نوافل و سننی که در آن بود آگاهی یافت (با اینکه بدن خودش پینه بسته بود و به کثرت عبادت و شب زنده داری و روزه داشتن معروف بود) فرمود : چه کسی طاقت این را دارد؟!

باری ، تدوین و پاسداری از کتاب ها رسم و راه امامان اهل بیت علیهم السلام و پیروان آن ها به شمار می آمد و در مقابل ، عادت هواداران مکتب اجتهاد و رأی سوزاندن و نابود سازی و جلوگیری از نقل و تدوین حدیث بود . این امر ، جای شکی باقی نمی گذارد که «آنچه حجّت است» نزد اهل بیت علیهم السلام و مکتب تعبّد ، از استواری و ضبط بالایی برخوردار است ، برخلاف آنچه نزد مکتب اجتهاد و رأی می باشد که آمیزه ای متأثر از عوامل مختلف و آرای گوناگون است ؛ از تشریح اجتهاد و رأی در برابر نص آغاز می شود و کم کم به تثبیت قیاس می انجامد و دست به دامان اصول تازه ای می گردد که بعدها به عرصه می آید و آراء و خط مشی ها در این راستا پایانی ندارد .

با مراجعه به سخنان امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام به تمرکز آنان بر صحیفه امام علی علیه السلام و اهتمام فراوان بر آن را درمی یابیم .

از عذافر صیرفی روایت شده که گفت :

من با حکم بن عتیبه نزد امام باقر علیه السلام بودیم ، وی نزد امام منزلتی

داشت و از آن حضرت پرسش هایی می کرد [و امام علیه السلام پاسخ می داد] تا اینکه در مسئله ای اختلاف کردند ، امام باقر علیه السلام فرمود : فرزندم ، برخیز و کتاب علی را بیاور!

امام صادق علیه السلام کتاب بزرگی را که در صندوقچه اشیاى نفیس نگهداری می شد ، آورد . امام باقر علیه السلام آن را گشود و به جست و جو در آن پرداخت تا اینکه مسئله را در آورد ، فرمود : این خط علی و املاى رسول خداست! به حکم رو کرد و فرمود : ای ابا محمّد ، تو و سیلمه و ابو مقدام ، هر چپ و راستی خواستید بروید ، به خدا سوگند ، علم مطمئنی را نمی یابید مگر نزد قومی که جبرئیل بر آنان فرود می آمد . (۱)

در حدیث دیگر آمده است که حکم بن عتیبه از دیه دندان ها از آن حضرت پرسید ، و امام علیه السلام پاسخ داد و فرمود :

هكذا وجدناه فى كتاب علي؛ (۲)

در کتاب علی ، آن را چنین یافتیم .

از زرارہ بن اَعین نقل شده است که از امام باقر علیه السلام درباره ارث جدّ پرسیدم ... تا اینکه می گوید :

امام به فرزندش جعفر رو کرد و گفت : صحیفه فرائض [کتاب میراث] را برای زرارہ بخوان ... آن حضرت کتابی را بیرون آورد که

۱- . رجال نجاشی: ۳۶۰، رقم ۹۶۶ .

۲- . بنگرید به، فروع کافی ۷: ۳۲۹، باب الخلقه، حدیث ۱؛ این سخن بر زبان ائمه علیهم السلام بارها و در جاهای مختلف آمده است . بنگرید به، مختلف الشیعه ۹: ۳۶۷ (در باب دیه چشم)؛ المهذب البارع ۵: ۲۲۸ (در باب دیه)؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۱: ۵۲۴، در باب میراث .

چونان ران شتر [بزرگ] بود ... چون به آن صحیفه برخوردیم کتابِ ضحیمی را دیدیم که پیدا بود از کتاب های پیشینیان است . در آن نگاه کردم ، دیدم در آن خلاف چیزی است که به دست مردم است ...

فردا صبح امام باقر علیه السلام را دیدم ، به من فرمود : آیا کتاب میراث را خواندی؟ ... والله ، آنچه را دیدی ، حق است ؛ املائی پیامبر و خط علی می باشد ... پدرم از جدم برایم حدیث کرد که امیرالمؤمنین آن را برایش گفت ... (۱)

از ابو ایوب خزاز ، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

إِنَّ كُلَّ ذِي رَحِمٍ بِمَنْزَلَةِ الرَّحِمِ الَّذِي يُجْرُّ بِهِ ... (۲)

هر دارای خویشاوندی ، به منزله خویشاوندی است که او را می کشاند [و در نبود خویشاوند نزدیک تر و عدم مانع دیگر ، ارث به او می رسد] .

از سلیمان بن خالد ، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

در کتاب علی آمده است که یکی از پیامبران سوی پروردگارش درباره قضاوت شکوه کرد ... (۳)

این گونه روایات ، تأکیدی است بر اینکه کتاب حضرت علی علیه السلام دائره المعارفی بود که علوم دینی و دنیوی ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورد ، در

۱- . فروع کافی ۷: ۹۵، حدیث ۳ (باب میراث الولد مع الأبوين) .

۲- . فروع کافی ۷: ۴۱۴، حدیث ۳ و ۴ (باب أَنَّ الْقَضَاءَ بِالْبَيِّنَات) .

۳- . همان .

بر داشت؛ چراکه اخبار انبیا و امت های پیشین در کتاب حضرت علی علیه السلام وجود داشت (۱)، و آن حضرت آن ها را از میان دو لب پیامبر صلی الله علیه و آله تدوین کرد.

اخبار ادیان سابق و کسانی که مسخ شدند و عذاب گردیدند و ... از کتاب امام علی علیه السلام به ما رسیده است ...

بعضی از معارف این کتاب بزرگ، موارد ذیل است:

حکم باقی مانده خوراکی که گربه به آن دهن زده است، (۲) کفایت کردن غسل

۱- ابن اذینه از بُرید عجلی نقل می کند که گفت از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» [نساء/۵۸] (خدا شما را فرا می خواند به اینکه امانت ها را به اهلش بسپارید و هنگام داوری میان مردم عدالت ورزید)، امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّا نَعْنَى، أَنْ يُؤَدَّى الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبُ وَالْعِلْمُ وَالسَّلَاحُ؛ طَرَفِ خُطَابِ آيَةِ مَايِمٍ! بَايِدَ اِمَامٍ اَوَّلٍ بَعْدَ اِمَامٍ مِنْ خُودِ، كِتَابِ هَا وَ اِعْلَمُ وَ سِلَاحِ رَا تَقْدِيمِ دَارِدِ . عَلَامَهُ مَا زَنْدِرَانِي دَرِ شَرْحِ اَصُولِ كَافِي (جِلْد ۶، ص ۸۴) مِي نُويسِد: مَقْصُودُ اِز «كُتُب»، كِتَابِي اِسْتِ كِه عَلِي بِنِ اَبِي طَالِبِ عَلِيهِ السَّلَامِ اَنْ رَا كَرْدِ اَوْرِدِ . وَ «جَفْرُ اَبِيض» كِه دَر اَنْ زَبُورِ دَاوُدِ وَ تَوْرَاتِ مَوْسَى وَ اِنْجِيلِ عَيْسَى وَ صَحْفِ اِبْرَاهِيمِ هَسْتِ . وَ «مَصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلِيهَا السَّلَامِ» كِه هِنْكَامِ نَزُولِ جِبْرِيْلِ سَوِي اَنْ حَضْرَتِ، حَضْرَتِ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ اَنْ رَا نُوِشْتِ وَ جِبْرِيْلِ اِز اَنْجِه تَا رُوْزِ قِيَامَتِ رِخِ دِهْدِ خَبَرِ دَادِ وَ هَمَّةُ اَنْجِه مَرْدَمِ نِيَاْزِ دَارِنْدِ دَر اَنْ مِي بَاشْدِ . وَ «جَامِعَهُ» كِه كِتَابِي اِسْتِ بَا اِمْلَايِ رَسُوْلِ خُدا صَلِي اللهُ عَلِيهِ وَ اَلِهِ ، حَضْرَتِ عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ بَه خُطِ خُودِ اَنْ رَا نُوِشْتِ . وَ «جَفْرُ» كِه دَر بَرْدَارِنْدَةُ عِلْمِ اَنْبِيَا وَ اَوْصِيَا وَ عَمَلِ عِلْمَايِ پِيْشِيْنِ اِسْتِ؛ وَ صَحِيْفَهُ اِي كِه جِبْرِيْلِ اَمِيْنِ دَر بَارَةُ وَصِيَّتِ اِز نَزْدِ پَرُوْرْدِ كَارِ جِهَانِيَاْنِ اَوْرِدِ . وَ مَرَادِ اِز «عِلْمُ»، عِلْمِ مَخْتَصِ بَه اِمَامِ اِسْتِ؛ يَعْنِي عِلْمِ كِذْشْتِه وَ حَالِ وَ اَيْنْدِه تَا رُوْزِ قِيَامَتِ . مَنْظُورِ اِز «سِلَاحُ»، سِلَاحِ پِيَاْمَبْرِ صَلِي اللهُ عَلِيهِ وَ اَلِهِ مِي بَاشْدِ؛ مَانْدِ كِلَاهِ خُودِ، سِپَرِ، پَرِچَمِ، پِيْرَاهِنِ، شَمَشِيْرِ، اِنْكَشْتِرِ وَ جِزِ اَنْ ...

۲- تهذيب الأحكام ۱: ۲۲۷، حديث ۶۵۵؛ و نیز بنگرید به، فروع کافی ۳: ۹، حديث ۴.

جنابت از وضو، (۱)

احکام مربوط به جنازه ها، وقت فضیلت نماز ظهر و عصر و تشهد در نماز، (۲) حکم کسی که در حال إحرام بمیرد و چگونگی سامان کار او، (۳)

حکم نماز در لباسی که از پشم حیوان حرام گوشت ساخته اند، (۴)

تشهد در نماز، (۵)

اینکه خدا بر زیادی نماز و روزه پاداش می دهد، (۶) عدالت امام جماعت، (۷)

آداب دعا، (۸)

منع زکات، (۹)

مسائل امر به معروف و شیوع زنا و قطع ارتباط با خویشاوندان، (۱۰)

و جوب روزه به محض دیدن هلال ماه رمضان، (۱۱) حکم پوشیدن پارچه زربافت برای مُحْرِم، (۱۲) صید کسی که در حال احرام است، (۱۳) و شك در شمار طواف بر کعبه، (۱۴) و امان نامه دادن به کسی که به مسلمانان پیوندد، (۱۵)

و

۱- تهذیب الأحكام ۱: ۱۳۹، حدیث ۳۹۸.

۲- تهذیب الأحكام ۲: ۲۳، حدیث ۶۴؛ الاستبصار ۱: ۲۵۱، حدیث ۹۰۰.

۳- در این زمینه چهار روایت هست؛ بنگرید به، تهذیب الأحكام ۵: ۳۸۳، حدیث ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸؛ فروع کافی ۴: ۳۶۸، حدیث ۳.

۴- فروع کافی ۳: ۳۹۷، حدیث ۱؛ تهذیب الأحكام ۲: ۲۰۹، حدیث ۸۱۸.

۵- بصائر الدرجات: ۱۶۵، حدیث ۱۴.

۶- بصائر الدرجات: ۱۸۵، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه ۴: ۱۰۳، حدیث ۴۶۳۰.

۷- تهذیب الأحكام ۳: ۲۸، حدیث ۹۶.

۸- اصول کافی ۲: ۴۸۴ - ۴۸۵، حدیث ۲ و ۷؛ وسائل الشیعه ۷: ۸۰، حدیث ۸۷۸۵.

۹- فروع کافی ۳: ۵۰۵، حدیث ۱۷؛ وسائل الشیعه ۹: ۲۶، حدیث ۱۱۴۳۱.

۱۰- علل الشرایع ۲: ۵۸۴، باب ۳۸۵، حدیث ۲۶؛ امالی صدوق: ۳۸۵، حدیث ۴۹۳.

۱۱- تهذیب الأحكام ۴: ۱۵۸، حدیث ۴۴۱؛ وسائل الشیعه ۱۰: ۲۵۵، حدیث ۱۳۳۴۹.

- ١٢- . فروع كافي ٤: ٣٤٠، حديث ٧؛ من لا يحضره الفقيه ٢: ٢١٧، حديث ٢١ .
- ١٣- . فروع كافي ٤: ٣٨٩، حديث ٥ (و جلد ٤، ص ٣٩٠، حديث ٩)؛ تهذيب الأحكام ٥: ٣٤٤، حديث ١١٩٠-١١٩١ .
- ١٤- . تهذيب الأحكام ٥: ١٥٢، حديث ٥٠٢؛ وسائل الشيعة ١٣: ٣٦٦ - ٣٦٧، حديث ١٧٩٦٦ و ١٧٩٧٢ .
- ١٥- . فروع كافي ٥: ٣١، حديث ٥ .

تصرف در مال فرزند، (۱) معنای «شیء» در وصیت، (۲) مسائلی در ازدواج (۳) و سوگندها (۴) و خوردن باز و پرنده شکاری از صید (۵)، و مسائلی در صید و تذکیه حیوان (۶)

و آنچه از دنبه گوسفند زنده بریده شود (۷)، و حرام بودن مارماهی و ماهی مرده (۸)

و زمیر (۹) و طحال و آنچه دریا به ساحل اندازد (۱۰) و اثر در ماهی (۱۱) و گوشت خر (۱۲) و حکم زمین ها (۱۳)

و ارث (۱۴)

- ۱- تهذیب الأحکام ۶: ۳۴۳، حدیث ۹۶۱ .
- ۲- فروع کافی ۷: ۴۰، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۱، حدیث ۱؛ معانی الأخبار: ۲۱۷، حدیث ۱ .
- ۳- فروع کافی ۵: ۱۳۵، حدیث ۵ (و ص ۴۵۲، حدیث ۱)؛ تهذیب الأحکام ۷: ۴۳۲، حدیث ۱۷۲۳ (و ص ۴۸۱، حدیث ۱۹۳۲ .
- ۴- اصول کافی ۲: ۳۴۷، حدیث ۴؛ خصال صدوق ۱: ۱۲۴، حدیث ۱۱۹ .
- ۵- تفسیر عیاشی ۱: ۲۹۴، حدیث ۲۸ (و ص ۲۹۵، حدیث ۳۰)؛ فروع کافی ۶: ۲۰۲، حدیث ۱ (و ص ۲۰۷، حدیث ۱) .
- ۶- فروع کافی ۶: ۲۳۲، حدیث ۱ و ۳؛ من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۱۰، حدیث ۶۱؛ تهذیب الأحکام ۹: ۵۷، حدیث ۲۳۷ .
- ۷- فروع کافی ۶: ۲۵۴، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۰۹، حدیث ۵۷ .
- ۸- تهذیب الأحکام ۹: ۵، حدیث ۱۲؛ الاستبصار ۴: ۵۹۰، حدیث ۵ .
- ۹- فروع کافی ۶: ۲۱۹، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام ۹: ۲، حدیث ۱ .
- ۱۰- تهذیب الأحکام ۹: ۹، حدیث ۱۸؛ وسائل الشیعه ۲۴: ۱۳۴، حدیث ۳۰۱۷۰ .
- ۱۱- تهذیب الأحکام ۹: ۴، حدیث ۹-۱۰؛ الاستبصار ۴: ۵۸، حدیث ۲۰۱ (و ص ۵۹، حدیث ۳) .
- ۱۲- تهذیب الأحکام ۹: ۴۰، حدیث ۱۶۹ .
- ۱۳- اصول کافی ۱: ۴۰۷، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام ۷: ۱۵۲، حدیث ۶۷۴؛ وسائل الشیعه ۲۵: ۴۱۴، حدیث ۳۲۲۴۶ .
- ۱۴- بنگرید به، فروع کافی ۷: ۷۷، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام ۹: ۲۶۹، حدیث ۹۷۶؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۰۶، حدیث ۱۳ .

و قضاوت (۱) و حدود (۲)

و دیات (۳) و زنا (۴)

و گناهان کبیره (۵) و خوردن مال یتیم (۶) و کیفر معاصی (۷) و کوشش در عبادت، (۸) و ابتلای مؤمن (۹) و مثل دنیا (۱۰) و خوش گمانی به خدا (۱۱) و حرمت همسایه (۱۲) و خلق (۱۳) و

اصحاب شنبه (۱۴) و طلب علم (۱۵) و دیه دندان ها (۱۶) و موارد بسیار دیگر .

- ۱- فروع کافی ۷: ۴۱۴ - ۴۱۵، حدیث ۳ و ۷؛ تهذیب الأحکام ۶: ۲۲۸، حدیث ۵۵۰-۵۵۱.
- ۲- فروع کافی ۷: ۲۰۰، حدیث ۱۲ (و ص ۲۱۴، حدیث ۴، ص ۲۱۶، حدیث ۱۱)؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۱۴۶، حدیث ۵۷۹؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۵۳، حدیث ۱۴.
- ۳- اصول کافی ۱: ۲۳۸، حدیث ۱ (فروع کافی ۷: ۳۱۶، حدیث ۱ و ص ۳۲۹، حدیث ۱)؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۵۱، حدیث ۲۵۱، حدیث ۹۹۶؛ خصال صدوق: ۵۳۹، حدیث ۹.
- ۴- فروع کافی ۵: ۵۴۱، حدیث ۴؛ المحاسن ۱: ۱۰۷، حدیث ۹۳.
- ۵- اصول کافی ۲: ۲۷۸، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه ۱۵: ۳۲۱، حدیث ۲۰۶۳۱.
- ۶- ثواب الأعمال: ۲۳۳؛ وسائل الشیعه ۱۷: ۲۴۷، حدیث ۲۲۴۴۳.
- ۷- ثواب الأعمال: ۲۵۴؛ امالی صدوق: ۳۸۵.
- ۸- روضه کافی ۸: ۱۳۵، حدیث ۱۰۰ (و ص ۱۶۳، حدیث ۱۷۲)؛ وسائل الشیعه ۱: ۹۱، حدیث ۲۱۵.
- ۹- اصول کافی ۲: ۲۵۹، حدیث ۲۹؛ علل الشرائع ۱: ۴۴، حدیث ۱.
- ۱۰- اصول کافی ۲: ۱۳۶، حدیث ۲۲؛ تنبیه الخواطر ۲: ۱۹۴.
- ۱۱- اصول کافی ۲: ۷۱، حدیث ۲؛ الاختصاص: ۲۲۷.
- ۱۲- اصول کافی ۲: ۶۶۶، حدیث ۲.
- ۱۳- تفسیر قمی ۱: ۳۶؛ تفسیر عیاشی ۱: ۲۶، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۱۱: ۱۲۷، حدیث ۵۵.
- ۱۴- تفسیر قمی ۱: ۲۴۴؛ تفسیر عیاشی ۲: ۳۳، حدیث ۹۳؛ بحار الأنوار ۱۴: ۵۲، حدیث ۵.
- ۱۵- اصول کافی ۱: ۴۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱: ۱۰۶، حدیث ۲؛ کشف الغمه ۲: ۳۴۶.
- ۱۶- بنگرید به، فروع کافی ۷: ۳۲۹، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۰۴، حدیث ۱۲؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۵۴، حدیث ۱۰۰۵.

این ها نمونه هایی اندک از تعالیم و معارفی است که در کتاب امام علی علیه السلام آمده است ، قصد ما آوردن فهرستِ دقیقی از مطالب این کتاب در میانِ مصنّفات شیعه و احادیث نبود ، بلکه می خواستیم تضاد میان دو مکتب فقهی را بنمایانیم و اختلافی که پس از ماجرای خلافت ، میان مسلمانان پدید آمد .

با اشاره به این نکته که مکتبِ تعیّد محض به کتاب امام علی علیه السلام تمسّک می کرد تا بر اصالتِ خویش برهان آورد و بیان دارد که آموزه هایش از پیامبر صلی الله علیه و آله و وحی سرچشمه می گیرد .

به همین جهت بود که این کتاب از سوی مانعانِ تدوین سانسور می شد تا آنجا که [بعدها] بعضی احکام آن را نا آشنا و عجیب دانستند ؛ چراکه تا آن زمان به گوششان نخورده بود .

امام علی بن ابی طالب علیه السلام

کتابتِ امام علی علیه السلام تنها در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله املا کرد ، منحصر نمی شود . آن حضرت کتاب های دیگری نیز نوشت که از علم پیامبر صلی الله علیه و آله مایه می گرفت . سید مرتضی (م ۴۳۶ □) کتاب المحکم والمتشابه فی القرآن (۱) و اشعری قمی (م ۱۰۳ □) کتاب ناسخ القرآن و منسوخه (۲) را به امام علی علیه السلام منسوب می سازند .

حافظ ابن عُقده کوفی (م ۳۳۳ □) حدود ۶۰ نوع از انواع علوم قرآن را برای

۱- . بنگرید به، الذریعه ۲۰: ۱۵۴ - ۱۵۵ .

۲- . رجال نجاشی: ۱۷۷، رقم ۴۶۷؛ الذریعه ۴: ۲۷۶؛ بحار الأنوار ۳۲ و ۱۵: ۱ (و جلد ۸۴، ص ۳۸۲، و جلد ۹۲، ص ۴۰ و ۶۶) .

امام علی علیه السلام ذکر می کند. (۱)

همچنین فرزندان امام علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت، با اقتدا به او، کتاب هایی را در همه عرصه ها (و قلمروهای علمی) نگاشتند.

حارث اَعور همدانی، کتاب کاملی را از امیرالمؤمنین علیه السلام باز می گفت. (۲)

از ابو رافع نقل شده که کتابی را از امام علی علیه السلام روایت می کرد. (۳)

ربیع بن شَیمِیع نامه ای را از آن حضرت حکایت می کند که امام علیه السلام هنگام فرستادن او جهت جمع آوری صدقات، برایش نوشت. (۴)

کتاب میثم بن یحیی تَمّار، تا قرن هفتم هجری متداول بود. طبری بی واسطه از وی آن را ستاند. (۵)

أصبغ بن نُباته مُجاشِعی، کتاب قضاء را از حضرت علی علیه السلام روایت می کرد. این کتاب با عنوان اَقْضِیَهِ امیرالمؤمنین (۶) یا عجائب احکام امیرالمؤمنین (۷) به چاپ رسیده است.

سُلَیم بن قَیس کتابی دارد که اَبان بن عَیّاش از او روایت می کند.

کتاب های دیگری نیز برای دیگر صحابه و تابعان هست که آن ها را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند یا از علم آن حضرت برگرفته اند.

۱- اعیان الشیعه ۱: ۳۲۱؛ بحار الأنوار ۹۳: ۳.

۲- رجال نجاشی: ۷، ذیل رقم ۲؛ الفهرست: ۶۲، رقم ۱۱۹.

۳- رجال نجاشی: ۶، رقم ۱؛ تأسیس الشیعه: ۲۸۰.

۴- رجال نجاشی: ۷-۸، رقم ۳؛ نقد الرجال (تفرشی) ۲: ۲۳۸، رقم ۱۹۵۷.

۵- تأسیس الشیعه: ۲۸۳.

۶- الذریعه ۲: ۲۷۳، رقم ۱۱۰۵ (آقا بزرگ می گوید: بعضی از اصحاب آن را نوشته اند).

۷- بنگرید به، الذریعه ۱۷: ۱۵۲، رقم ۷۹۴.

در الأشباه والنظائر (اثر سبیوطی) از ابن عساکر نقل شده است که بعضی از عالمان نحو یادآور می شد که نزدش نوشتار ابو الأُسود هست که امام علی علیه السلام آن را به وی القا کرد. (۱)

نامه ای از امام علی علیه السلام رسیده که آن را برای مالک اشتر نخعی (آن گاه که او را بر ولایت مصر گماشت) نوشت. این نامه در ضمن نهج البلاغه آمده است و نیز به طور جداگانه چاپ شده است.

عالمان بزرگ شرح های فراوان بر این نامه نوشته اند؛ چراکه این نامه - افزون بر حقوق فرمانروا و رعیت - جامعیت اندیشه امام علیه السلام را در امور سیاسی و اداری و اجتماعی می نمایاند و بسیار بااهمیت است.

أعمش، از ابراهیم، از پدرش نقل می کند که گفت: علی برایمان خطبه خواند و گفت:

هر که می پندارد که ما چیزی را بر زبان می آوریم که در کتاب خدا و این صحیفه (۲) نیست، دروغ می گوید. (۳)

از طارق روایت شده که گفت: علی را بر منبر دیدم در حالی که می فرمود:

نزد ما کتابی که برایتان بخوانیم نیست مگر کتاب خدا و این صحیفه. (۴)

۱- الأشباه والنظائر ۱: ۱۲ - ۱۴ (به نقل از تاریخ دمشق ۷: ۵۵)؛ أنباء الرواه (قفطی) ۱: ۳۹؛ سیر أعلام النبلاء ۴: ۸۴.

۲- صحیفه ای بر غلاف شمشیر آن حضرت آویزان بود که در آن سن شتری که باید در زکات گرفته شود و دیه جراحات وجود داشت.

۳- تقیید العلم: ۸۸؛ جامع بیان العلم وفضله ۱: ۷۱؛ و بنگرید به، صحیح بخاری ۶: ۲۶۶۲، حدیث ۶۸۷۰؛ صحیح مسلم ۲: ۹۹۵، حدیث ۱۳۷۰.

۴- تقیید العلم: ۸۹.

این دو نقل - و دیگر گزارش های مشابه آن - از نکات مهمی درباره کتاب حضرت علی علیه السلام و موضوع تدوین ، پرده برمی دارد ؛ چراکه مشاهده می شود بعضی از مسلمانان بر اثر جهل به تدوین و فوائد آن (و نیز جهل به نقل حدیث و آثار آن و جهل به تنزیل و تأویل و ...) به نظرشان عجیب آمد که نزد امام علی علیه السلام کتاب یا کتاب هایی در زمینه علوم اسلامی باشد . بسا آنان به حضرت علی علیه السلام تهمت می زدند که غیر کتاب خدا را می خواند یا قرآن دیگری در دست اوست ! چنان که امروزه بعضی از نویسندگان مسلمان - که آگاهی دقیقی از امور تدوین و مدونات موجود صدر اسلام ندارند - بر همین پندارند .

امام علی علیه السلام می خواست حقیقت ماجرا را روشن سازد و اینکه علوم آن حضرت بر گرفته از قرآن و نیز صحیفه ای است که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و به منزله تفسیر جامع قرآن می باشد و آنچه به وسیله وحی نازل شد - در همه ابعادش - در آن هست ، آنچه را او بر زبان می آورد ، بیرون از این دو مصدر اساسی نیست .

سخن امام علی علیه السلام ناظر به دفع شبهه یا این دروغ است که نزد آن حضرت ، کتاب دیگری همسنگ یا مغایر با کتاب خدا وجود دارد . از این روست که راوی بعضی از اوصاف کتاب را به تفصیل برمی شمارد ؛ اینکه دیه جراحات ها (و زخم ها) در آن هست ، و سن شتری که باید به عنوان زکات گرفته شود و ... ؛ چراکه (مردم) آن را به خاطر داشتند و در عهد پیامبر با احکام آن آشنا بودند ، نه اینکه احکام این کتاب هرگز به گوششان نخورده باشد (گرچه محتویات آن را به تفصیل نمی دانستند) .

گویا مناسب مقام ، اقتضا می کرد که امام علی علیه السلام به طور ویژه از این صحیفه نام ببرد ؛ زیرا سیاق کلام برای نفی دیگر مدونات نزد آن حضرت نیست ، چون

می دانیم کتاب های دیگر از آن حضرت ، نزد اهل بیت وجود داشت .

بنابراین ، سخن امام که می فرماید : « کتاب الله وهذه الصحيفة » (قرآن و این صحیفه) اشاره است به اینکه امام علیه السلام چیزی را بر زبان نمی آورد مگر اینکه ریشه در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد .

باید اذعان داشت که کتاب حضرت علی علیه السلام اساس همه علوم و ارزشمندترین کتاب ها نزد اهل بیت علیهم السلام دانسته می شد . از این روست که امام علی و فرزندانش علیهم السلام به شدت بر آن تأکید دارند . حتی ابن سیرین آرزو داشت این کتاب را ببیند یا بر آن دست یابد ؛ چراکه می گوید :

اگر به این کتاب دست می یافتم ، علم فراوانی نصیبم می شد . (۱)

امام علی علیه السلام در تدوین علم ، به ویژه علم پیامبر صلی الله علیه و آله با تأکید فراوان ، اصرار می ورزید . از حارث نقل شده که امام علی علیه السلام فرمود :

کیست که علمی را به درهمی از من بخرد؟

حارث می گوید : من پیش آن حضرت رفتم و صُحُفِی را به یک درهم خریدم و آن ها را [با خود] آوردم . (۲)

احادیث فراوان دیگری نیز هست که مسلمانان را بر تدوین برمی انگیزاند ، مانند :

قَيِّدُوا الْعِلْمَ؛ (۳)

علم را [با کتابت] ماندگار سازید .

۱- الامام جعفر الصادق (عبدالحلیم جندی): ۱۹۹ .

۲- طبقات ابن سعد ۶: ۱۶۸؛ تقييد العلم: ۹۰؛ تاريخ بغداد ۸: ۳۵۵ .

۳- تقييد العلم: ۸۹-۹۰ .

الْخَطُّ عِلْمُهُ ، فَكُلُّ مَا كَانَ أَيْبَنَ كَانَ أَحْسَنَ؛ (۱)

خط نشانه است ، هر چه گویاتر باشد بهتر است .

و این سخن آن حضرت که به کاتبش - عبیدالله بن ابی رافع - فرمود :

أَلْتِي دَوَاتِكَ ، أَطِلُّ جِلْفَهُ قَلَمِكَ ، وَفَرَجَ بَيْنَ السُّطُورِ ، وَقَرَمَطَ بَيْنَ الْحُرُوفِ؛ (۲)

دوات را ليقه کن ، و نوک قلم را بتراش ، و میان سطرها فاصله بگذار ، و حروف را به هم نزدیک ساز و دقیق بنویس .

و نیز این سخن که فرمود :

أَطِلُّ جِلْفَهُ قَلَمِكَ وَأَسْمِنُهَا ، وَأَيْمَنُ قَطَّتِكَ ، وَأَسْمَعُنِي طِينِ النُّونِ ، وَخَوَّرَ الْحَاءَ ، وَأَسْمِنُ الصَّادَ ، وَعَرَّجَ الْعَيْنَ ، وَأَشَقِّقِ الْكَافَ ، وَعَظِّمِ الْفَاءَ ، وَرَتِّلِ اللَّامَ ، وَأَسْلِسِ الْبَاءَ وَالْتِئَاءَ وَالْتِئَاءَ ، وَأَقِمِ الزَّايَ وَعَلِّ ذَنْبَهَا ؛ وَاجْعَلْ قَلَمَكَ خَلْفَ أُذُنِكَ يَكُونُ أَذْكَرَ لَكَ؛ (۳)

این سفارش ها درباره علم خط - که یکی از ارکان مهم تدوین است - اصولی اند که خطاطان تا به امروز در نگارش به کار می برند و در خوش نویسی از آن بهره می برند .

آری ، اهل بیت نهایتِ اهتمامشان را در امر تدوین به کار گرفتند ، و اصحاب و نویسندگان را به مراعات نکاتِ دقیق رهنمون شدند .

این نصوص ، بهترین دلیل بر نفی نسبتی است که به امام علی علیه السلام داده اند و

۱- . کنز العمال ۱۰: ۳۱۲، حدیث ۲۹۵۶۲ .

۲- . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۵؛ نیز بنگرید به، کنز العمال ۱۰: ۳۱۲، حدیث ۲۹۵۶۳ .

۳- . کنز العمال ۱۰: ۳۱۳، حدیث ۲۹۵۶۴ .

گفته اند: «آن حضرت از تدوین کتاب‌ها و نگهداری آن‌ها نهی می‌کرد» و شاهدهی گویاست بر این سخن که: حاکمان در جعل حدیث و دروغ بافی نقش عمده ای داشتند.

ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳) در الغارات سخنی را می‌آورد که عظمت کتاب حضرت علی علیه السلام را می‌نمایاند و اینکه در آن علم فراوانی وجود داشت و امویان به تحریف آنچه امام علی علیه السلام بر زبان آورد، دست یازیدند.

وی پس از آنکه نامه امام علی علیه السلام را به محمد بن ابی بکر برای اهل مصر می‌آورد، می‌گوید:

برایم حدیث کرد عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سیف، از اصحابش که چون علی این جواب را برای محمد بن ابی بکر نوشت، محمد در آن می‌نگریست و آن را می‌آموخت و بر اساس آن حکم می‌کرد. هنگامی که عمرو بن عاص بر او چیره شد و او را کشت همه کتاب‌هایش را گرفت و برای معاویه فرستاد. معاویه در این نامه، نگاه می‌کرد و به شگفت می‌آمد.

ولید بن عقبه چون دید این نامه اعجاب معاویه را برمی‌انگیزد، به او گفت: امر کن این احادیث را بسوزانند.

معاویه به او گفت: خاموش ای ابن ابی معیط، هوشیار نیستی!

ولید گفت: این تو هستی که غافل! آیا این هوشیاری است که مردم بدانند احادیث ابو تراب نزد توست؟ آن‌ها را می‌آموزی و بر اساس آن‌ها حکم می‌کنی؟! پس چرا با او می‌جنگی؟

معاویه گفت: وای بر تو! از من می‌خواهی که علمی این چنین را آتش زدم؟ والله، چنین علمی جامع و استوار و روشن، نشیده ام.

ولید گفت: اگر علم و حکم علی را تحسین می کنی، چرا با او نبرد می کنی؟

معاویه گفت: اگر ابو تراب عثمان را نمی کشت و فتوا می داد، از او می پذیرفتیم. سپس اندکی درنگ کرد و رو به همدمانش کرد و گفت: ما باور نداریم که این نامه، از نوشته های علی بن ابی طالب است، لیکن می گوییم: این نامه از نوشته های ابوبکر صدیق می باشد که نزد فرزندش محمد بود. ما به آن حکم می کنیم و فتوا می دهیم. (۱)

این کتاب ها در خزائن بنی امیه بود تا اینکه خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید، وی آشکار ساخت که آن ها احادیث علی بن ابی طالب اند ...

چون علی علیه السلام دریافت که این نامه به دست معاویه رسیده است، رنجیده خاطر شد. (۲)

ابو اسحاق می گوید: برای ما حدیث کرد بکر بن بکر، از قیس بن ربیع، از میسرره بن حبیب، از عمرو بن مروه، از عبدالله بن سلمه، گفت: علی با ما نماز گزارد، چون از نماز فارغ شد این آیات را خواند:

۱- در شرح نهج البلاغه (جلد ۶، ص ۷۲) به جای «نقضی بها و نفتی» آمده است: «نظر فیها و ناخذ منها»؛ در آن می نگیریم و از آن [حکمی را که نیاز داریم] برمی گیریم.

۲- در شرح نهج البلاغه (جلد ۶، ص ۷۳) به جای «اشتد ذلك علیه» آمده است، «اشتد علیه حزناً»؛ در اندوه فرو رفت.

لَقَدْ عَثَرْتُ عَثْرَةً لَا أَعْتَدِرُ سَوْفَ أَكَيْسُ بَعْدَهَا وَأَسْتَمِرُّ

وَأَجْمَعُ الْأَمْرَ الشَّيْئَةَ وَالْمُنْتَشِرَ

لغزشی کردم که جای جبران نماند! بعد از این هوشیاری می ورزم ، و امور پراکنده انتشار یافته را گرد می آورم .

گفتیم : ای امیرالمؤمنین ، چرا این چنین سخن می گویی؟

فرمود : محمد بن ابی بکر را بر مصر گماشتم ، برایم نامه نوشت که سنت را نمی داند . نامه ای برایش نوشتم و سنت را در آن بیان کردم ، او کشته شد و این نامه را گرفتند . (۱)

این نقل تاریخی ، روشن می سازد که امام علی علیه السلام تا چه اندازه از تحریف سنت نبوی به وسیله معاویه ، بیمناک بود . آن گاه که باخبر شد نامه به دست معاویه افتاده است ، به شدت اندوهگین گردید و تأسف خورد .

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نزد حضرت فاطمه علیها السلام کتابی وجود داشت که آن را از پدرش گرفت .

در کتاب های اهل سنت آمده است که :

أَبِي بَنِ كَعْبٍ بَرِ فَاطِمَةَ - دَخْتَرِ مُحَمَّدًا - دَرَأَمَدَ . آن حضرت بقچه ای را بیرون آورد که در آن کتابی بود [و این حدیث در آن دیده می شد] .

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، فَلْيُحْسِنِ إِلَى جَارِهِ ؛

هر که به خدا و روز آخرت ایمان دارد ، به همسایه اش نیکی کند . (۲)

۱- . الغارات ۱: ۲۵۱ - ۲۵۴ .

۲- . مکارم الأخلاق (خرائطی): ۴۳، رقم ۳۱۷، چاپ قاهره، مکتبه الإسلام .

قاسم بن فضیل می گوید :

محمد بن علی برایمان گفت : عمر بن عبدالعزیز برایم نوشت که نسخه ای از وصیت فاطمه را بنویس . در وصیت آن حضرت [ماجرای] پرده ای بود که مردم می پنداشتند فاطمه آن را درست کرد ، و اینکه رسول خدا بر او درآمد ، چون آن پرده را دید ، بازگشت ... (۱)

ابن بابویه قمی ، با اسناد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود :

من در کتاب فاطمه علیها السلام می نگرم ، هیچ پادشاهی به فرمانروایی نمی رسد مگر اینکه نام او و نام پدرش در آن ثبت است . (۲)

در کتاب کافی روایت است که امام صادق علیه السلام مسئله ای را با تکیه بر کتاب حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ گفت . کتاب حضرت فاطمه علیها السلام به «مُصْحَف» مشهور است . همان که مُغْرَضَان برای نارواگویی بر پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام دستاویزشان ساخته اند ، با اینکه پیداست واژه «مصحف» و «صحیفه» از صدر اسلام بر هر کتابی اطلاق می شد ، و به «کتاب الله» اختصاص نداشت تا صحت گفته های آنان لازم آید .

شیخ طاهر جزائری می گوید :

چون پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت ، صحابه به گردآوری آنچه در عهد آن حضرت نوشته شده بود ، در یک جا ، مبادرت ورزیدند و آن را

۱- . مسند احمد ۶: ۲۸۳، حدیث ۲۶۴۶۴؛ مکارم الأخلاق (خرائطی): ۳۷ .

۲- . اصول کافی ۱: ۲۴۲، حدیث ۸ .

«مُصَحَّف» نامیدند. (۱).

امام حسن علیه السلام

نزد امام حسن علیه السلام صحیفه پدرش امام علی علیه السلام بود. آن را نگهداری می کرد و علوم پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن باز می گفت. عبدالرحمان بن ابی لیلا می گوید:

از حسن بن علی از قول علی درباره «خیار» پرسیدم. صندوقچه ای را خواست و صحیفه ای زردرنگ از آن بیرون آورد که در آن قول علی پیرامون خیار نوشته شده بود. (۲).

در این حدیث دو نکته نهفته است:

۱. وجود اختلاف میان صحابه درباره «خیار» که ابن ابی لیلا را واداشت قول حضرت علی علیه السلام را در این زمینه بجوید.

۲. اشتهار اصالت فقه حضرت علی علیه السلام میان مسلمانان، که ابن ابی لیلا را برانگیخت نظر امام علی علیه السلام را از امام حسن علیه السلام پرسد؛ زیرا اعتقاد داشت که کتاب حضرت علی علیه السلام نزد آن حضرت است.

از سویی، امام حسن علیه السلام بارها بر اهمیت نشر علم اصیل تأکید می ورزید و ضرورت حفظ شریعت را با تدوین و نقل حدیث یادآور می شد و از مسئولیت اهل بیت و فرزندان آن ها در این راستا سخن می گفت.

از شُرَحْبیل بن سعید روایت شده که گفت:

حسن بن علی فرزندان خود و فرزندان برادرش را فراخواند و

۱- معرفه النسخ: ۳۱ و ۱۴۵؛ توجیه النظر: ۶؛ مضمون این نقل حقیقت ندارد، لیکن شاهد مثال کلمه «مصحف» است که بر غیر قرآن اطلاق می شد.

۲- العلل (احمد بن حنبل) ۱: ۳۴۶.

فرمود: ای فرزندان، شما خُردسالانِ قومی هستید که اندک زمانی بعد، بزرگانِ قوم دیگر خواهید شد. علم (حدیث) را بیاموزید. هر کدام از شما که نمی تواند روایت کند، آن را بنویسد و در خانه اش گذارد. (۱)

امام به فرزندانِ خانواده اش سفارش می کند که از کودکی به علم [و حدیث] مُجَهَّز شوند تا از آن نفع برند و بعدها دیگران را بهره مند سازند؛ چراکه علم بر لبهٔ پرتگاه واقع شده است و خطر سقوط و نابودی آن هست.

از ابی عمرو بن علاء نقل شده که گفت:

از حسن بن علی علیه السلام پرسیده شد، مردی ۸۰ سال دارد، آیا حدیث بنویسد؟

فرمود: اگر می خواهد به نیکی [آبرومندانه] زندگی کند، آری. (۲)

اگر این مدونات برای ما تا امروز باقی نمی ماند، معلوم نبود تشریح اسلامی چه سرنوشتی می یافت؛ زیرا با وجود مدوناتی که با تأخیر نگارش یافت، اختلاف و نابودی بعضی از احکام مشهود است، چه رسد به اینکه اصلاً تدوینی وجود نمی داشت.

امام حسین علیه السلام

نزد اهل بیت و شیعیان آن ها ثابت است که کتاب امام علی علیه السلام پس از وفات امام حسن علیه السلام در اختیار امام حسین علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت چون

۱- سنن دارمی ۱: ۱۴۰، حدیث ۵۱۱ (متن از این مأخذ است)؛ التاریخ الکبیر ۸: ۴۰۸، ترجمه ۳۵۰۱؛ جامع بیان لعلم وفضله ۱:

۲- شرف أصحاب الحدیث: ۶۹، رقم ۱۴۶.

وقایع پیش روی خود را دید ، دخترش فاطمه کبرا را فراخواند و کتابی را که چون طومار پیچیده بود ، به او سپرد... (۱)

و در خبر دیگر آمده است :

کتاب ها نزد علی علیه السلام بود . چون رهسپار عراق شد ، آن ها را پیش اُمّ سَلَمَه به امانت نهاد ، پس از شهادتِ امام علی علیه السلام ، آن ها نزد حسن علیه السلام بود ، و سپس نزد حسین علیه السلام و پس از آن نزد علی بن حسین... (۲)

این کتاب غیر از کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اُمّ سَلَمَه به امانت گذاشت و به او سفارش کرد که آن را به جانشینِ آن حضرت بدهد با این نشانی که وی آن را از اُمّ سلمه بطلبد .

اُمّ سلمه از آن کتاب نگهداری می کرد تا اینکه مردم با امام علی علیه السلام بیعت کردند . آن حضرت نزد اُمّ سَلَمَه آمد و آن کتاب را خواست و اُمّ سَلَمَه آن را به حضرت داد. (۳)

از علی بن حسین علیه السلام نقل شده که فرمود :

محمّد بن حنفیه نزد حسین بن علی علیه السلام آمد و گفت : سهم میراثِ مرا از پدرم بده! امام حسین علیه السلام فرمود : پدرت جز ۷۰۰ درهم - که از عطاهاش زیاده مانده بود - باقی نگذاشت (گفت : مردم چنین می پندارند و از من می پرسند و من ناگزیرم پاسخ دهم) .

گفت : از علمِ پدرم مرا عطا کن!

۱- . اصول کافی ۱: ۲۹۰، حدیث ۳؛ مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۰۸؛ بصائر الدرجات: ۱۶۸، حدیث ۹ .

۲- . بصائر الدرجات: ۱۸۲، الجزء الرابع، حدیث ۱؛ و ص ۱۸۷، حدیث ۲۰ .

۳- . مناقب آل ابی طالب ۱: ۳۱۷؛ بصائر الدرجات: ۱۸۶، جزء رابع، حدیث ۱۶ و ۲۳ .

امام حسین علیه السلام او را فراخواند ، صحیفه ای آورد که کمتر از یک وجب یا بیشتر از چهار انگشت بود .

گفت : به اندازه درختی (و مانند آن) آکنده از علم شدم (۱). (۲).

کتابی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اُمّ سَلَمَه امانت نهاده شد ، آن کتابی نبود که بر امام علی علیه السلام املا کرد ؛ چراکه آن کتاب در حکومت به کار می آمد و این کتاب درباره تشریح و اخبارِ اَمّت ها بود .

به جهت اهمیت این کتاب بود که امام حسین علیه السلام - با اینکه در سخت ترین شرایط قرار داشت - اشتیاق شدیدی داشت که این علم به جانشین بعد از او برسد .

و از اینجاست که چهره حقیقی اُمّ المؤمنین - اُمّ سَلَمَه - رُخ می نماید . او از نخستین زنانی است که تدوین را پاس داشت و خطرِ منع آن را درک کرد . این زن نیکوکار مورد تقدیر همه امامان علیهم السلام است ، نزد او مدونات نفیس شریعت را به امانت می سپردند .

آری ، امام حسین علیه السلام به تدوین و نقل حدیث فرا می خواند ، در خطبه ای که در «منی» ایراد کرد ، فرمود :

می دانید و شاهدید که این دیو طغیانگر با ما و شیعیانِ ما چه کرد! تقاضایی از شما دارم ؛ اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید .

سخنم را بشنوید و کتمان دارید و آن گاه که به شهرها و

۱- . بصائر الدرجات: ۱۷۹، جزء سوم، باب ۱۴، حدیث ۲۹ .

۲- . متن عربی چنین است «مُلِثْتُ شَجْرَةً وَنَحْوَهُ عِلْمًا» . اگر واژه «مُلِثْتُ» (به صیغه معلوم) بخوانیم، ترجمه عبارت، بدین گونه است: به اندازه درختی و مانند آن، آکنده از علم شدم (م) .

قبیله هایتان باز گشتید ، به کسانی که اطمینان دارید و مورد اعتمادند ، پیاموزانید ؛ چرا که می ترسم این سخنانِ حق ، کهنه شود و از میان برود. (۱)

از عبدالله بن سنان رسیده است که گفت :

از امام صادق علیه السلام درباره شخصی پرسیدم که در حال احرام بمیرد ، با او چه کنند؟

فرمود : عبدالرحمان بن حسن بن علی در حال احرام در «أبواء» از دنیا رفت . امام حسین علیه السلام به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر در کنارش بودند . همان گونه که میت را تجهیز می کنند او را تجهیز کرد ، صورت او را پوشاند و بوی خوش به کار نبرد [و او را حنوط نکرد] .

فرمود : این دستور ، در کتاب علی علیه السلام هست. (۲)

درباره محمد بن حنفیه نیز این ماجرا حکایت شده است. (۳)

این ها دلالت دارد بر اینکه اولاد امام علی علیه السلام از اصحاب تدوین بودند و در راستای حفظ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و استوار سازی نقلشان از آن حضرت ، بر کتابت اهتمام می ورزیدند .

۱- . احتجاج طبرسی ۲: ۱۹؛ کتاب سلیم بن قیس با اندکی اختلاف .

۲- . تهذیب الأحکام ۵: ۳۸۳، حدیث ۱۳۳۷ .

۳- . الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۱: ۵۵۰ .

امام سجّاد علیه السلام

از امام سجّاد علیه السلام چند رساله بر جای ماند که مشهورترین آن ها رساله حقوق (۱) و صحیفه سجّادیه (۲)

می باشد .

ابو حمزه ثمالی می گوید :

صحیفه ای از علی بن حسین را درباره زهد خواندم ، و آنچه را در آن بود نوشتم و سپس به آن حضرت عرضه داشتم . امام علیه السلام آن را شناخت و تصحیح کرد . (۳)

شاید بخشی از صحیفه کامله سجّادیه به دست ابو حمزه رسید و او آن را خواند و ... ؛ زیرا آنچه در صحیفه آمده است در زهد منحصر نمی شود ، بلکه امور دیگری نیز در آن هست .

نیز این احتمال وجود دارد که این ماجرا به جزئی از کتاب امام علی علیه السلام مربوط باشد که به سند امام سجّاد علیه السلام روایت شده بود ؛ چراکه کتاب امام علی علیه السلام نزد آن حضرت بود .

در روایت است که از امام سجّاد علیه السلام درباره مردی سؤال شد که در مالش وصیت به «شیء» کرده است [یعنی گفته است : چیزی از مالم را بدهید به ...] امام علیه السلام فرمود :

مقصود از «شیء» در کتاب علی علیه السلام یک ششم مال است . (۴)

۱- . بارها این رساله چاپ شده است و شرح های زیادی بر آن نگاشته اند .

۲- . این کتاب نیز همواره چاپ می شود و شرح های فراوانی دارد .

۳- . روضه کافی ۸: ۱۴، حدیث ۲؛ الفهرست (طوسی): ۶۸، رقم ۱۳۸ .

۴- . فروع کافی ۷: ۴۰، حدیث ۱ و ۲؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۰۴، حدیث ۵۴۷۳ .

کَلْبِنِي به سندش از امام صادق عليه السلام روایت می کند که فرمود :

علی بن حسین عليه السلام هنگامی که کتاب علی عليه السلام را می گرفت و در آن می نگریست ، می فرمود : چه کسی طاقت این [همه عبادت را با این کیفیت] دارد؟!

سپس به آن عمل می کرد .(۱)

از ابن اُذَیْنَه ، از ابان بن اَبی عَیْشٍ روایت شده که گفت :

این نسخه کتاب سُلیم بن قَیسِ عامری هلالی است که به ابان بن اَبی عَیْشٍ داد و آن را قرائت کرد ، و می پندارد که آن را بر علی بن حسین قرائت کرده است .

گفت : سُلیمِ راست می گوید : این حدیث را ما می شناسیم .(۲)

امام باقر عليه السلام و زید بن علی و حسین اصغر - فرزندان امام سجاد عليه السلام رساله ای را درباره احکام حج از پدرشان روایت کرده اند .(۳)

مشهور است که امام باقر عليه السلام و «زید» به امر تدوین اهتمام داشتند . در مقدمه کتاب مفاتیح کنوز السنه ، شیخ احمد محمّد شاکر ، کتاب المجموع یا مسند الإمام زید (به فرض صحّت این انتساب) را قدیمی ترین کتاب موجود از کتاب های ائمه پیشین ، می شمارد .(۴)

استاد محمّد عجاج خطیب نیز می گوید :

۱- . روضه کافی ۸: ۱۶۳، حدیث ۱۷۲ .

۲- . رجال کشی ۱: ۱۶۷/۳۲۱؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۰۱ .

۳- . این رساله را چاپخانه فرات - در بغداد - با مقدمه علامه سید هبه الدین شهرستانی چاپ کرده است .

۴- . مفاتیح کنوز السنه، مقدمه شیخ احمد شاکر (غ) .

...المجموع از مهم ترین اسناد تاریخی است که از آغاز تصنیف و تألیف در اوائل قرن دوم هجری ، خبر می دهد . این نکته را ما با بررسی مصنفات و مجامع به دست آوردیم بی آنکه بتوانیم نخستین نمونه ملموس آن ها را دریابیم مگر مؤطاً مالک که تألیف آن پیش از پایان نیمه قرن دوم هجری پایان یافت . بر این اساس ، نگارش المجموع سی سال پیش از آن می باشد .

روشن است که المجموع چاپ شده ، فقه و حدیث را با هم گرد آورده است و در بر دارنده دو مجموعه فقهی و حدیثی می باشد ، لیکن این دو به هم پیوسته اند . (۱)

استاد آسد حیدر به نقل از کتاب تمهید لتاریخ الفلسفه الإسلامیه می نویسد :

زید بن علی دارای یک کتاب فقهی است که از میان نسخه های خطی قدیمی در کتابخانه امپروز در شهر میلانو (۲) به دست آمد و به سرزمین های جنوبی عرب اختصاص دارد .

این نسخه خطی ، قدیمی ترین مجموعه در فقه اسلامی به شمار می آید و در ارتباط با تاریخ تألیف در فقه اسلامی ، شایسته است مورد توجه قرار گیرد . (۳)

این کتاب به نام مسند الإمام زید بن علی به چاپ رسیده است .

لیکن حق این است که از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله مُدَوَّنَاتی هست که از کتاب

۱- . السنه قبل التدوین: ۳۷۱ .

۲- . شهری در شمال ایتالیا .

۳- . بنگرید به، الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۱: ۵۵۰؛ تمهید لتاریخ الفلسفه الإسلامیه: ۲۰۰ .

مجموع امام زید، قدیمی ترند. نمونه ملموس آن، به قرن اول هجری باز می گردد و در رساله حقوق و صحیفه سجادیّه نمود یافته است که ابو حمزه ثمالی و دیگران، آن ها را تدوین کردند.

این دو نمونه زنده، تا به امروز نمایان است.

شایان ذکر است که مدوّنات گران سنگ امام سجّاد علیه السلام شیوه جدیدی را در فرهنگ مبدّون مسلمانان ارائه داد و قلمروی را گشود که پیوسته میراث اندیشه مسلمانان را افزون ساخت.

«دعا» و «حقوق» از مهم ترین و ریشه دارترین مایه های فرهنگی مسلمانان است. امام سجّاد علیه السلام پرداختن به این دو را - در عصر خود - ضروری یافت؛ چراکه اخلاق اسلامی و حقوق فردی و اجتماعی در دوران یزید و پس از آن، در آستانه نابودی قرار گرفت. تدوین این دو رساله امام علیه السلام به منزله تدوین بیماری های این مرحله از تاریخ و راه های علاج آن است، و سندی تاریخی برای مرحله ای مهم از تعالیم اسلامی و علم تازه ای - از علوم اسلامی - به شمار می آید.

و این امر بر توثیق مبدّونات امام زید بن علی (اگر انتساب به او درست باشد) و امام محمّد باقر علیه السلام می افزاید؛ زیرا در موارد بسیاری نقل می کنند که از پدرشان و از اجدادشان روایت شده است.

ابن صفوان ذکر می کند که:

زید، کتابی در «القله والجماعه» داشت که آن را در احتجاج با دشمنان به کار می گرفت و به آن پناه می آورد. (۱)

۱- التحف شرح الزلف (سید مجدالدین مؤیدی): ۳۰؛ ثوره زید بن علی (ناجی حسن): ۳۵.

ناجی حسن ، در مقدمه کتاب تحقیق خود بر کتاب الصفوه (اثر امام زید) می نویسد :

ده و اندی رساله در موضوعات مختلف به امام زید منسوب است ؛ مانند علم کلام ، تفسیر ، فقه و اخبار .(۱)

مؤیدی حسنی ، در کتاب التحف شرح الزلف کتاب هایی را برای امام زید نام می برد که در جای دیگر آن ها را نمی توان یافت .(۲)

استاد عبدالحلیم جندی می گوید :

عمرو بن اَبی مقدم ، جامعی را در فقه نوشت که از امام زین العابدین روایت می کرد .(۳)

سید محمّد جواد جلالی ، کتاب غریب القرآن امام زید بن علی را تحقیق کرده است . این کتاب توسط انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی در ایران ، به چاپ رسید .

به این ترتیب ، می نگریم که ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره تدوین و نقل حدیث را در کانون توجه خود قرار می دادند ؛ خود می نوشتند و فرزندانشان را به تدوین وامی داشتند و اصحابشان را بر آن ترغیب می کردند .

به ویژه اگر به دیده عبرت بنگریم عصر امام سجّاد علیه السلام سخت ترین دوران برای علمای آل محمّد علیهم السلام شمرده می شد ؛ زیرا پس از واقعه کربلا بود . بروز مُدوّنات ارزشمند در این عصر - با عنایت مکتب تدوین - یکی از معجزات تاریخ فرهنگ اسلامی می باشد .

۱- . الصفوه (مقدمه محقق): ۹ .

۲- . بنگرید به، التحف شرح الزلف: ۳۰ .

۳- . امام جعفر الصادق (عبدالحلیم جندی): ۲۰۲ .

امام محمّد باقر علیه السلام

عصر امام باقر و صادق علیه السلام دوران طلایی نشر احکام مکتب تدوین به شمار می آید. در این دوران، شرایط سیاسی، حکومت ها را به خود مشغول ساخت؛ سقوط امویان و به قدرت رسیدن عباسیان این فرصت را برای اصحاب مکتب تدوین فراهم آورد که بی واهمه، آنچه را نزدشان هست حدیث کنند و بنویسند و ابراز دارند.

طبیعی است که در این بُرهه، سهم بیشتر و مرجع نخست و اصلی، کتاب امام علی علیه السلام و دیگر مُدَوّنات اهل بیت باشد به این اعتبار که آن ها مهم ترین و قدیمی ترین و استوارترین کتاب ها در علوم اسلامی اند؛ چراکه در عهد پیامبر و به امر آن حضرت نگارش یافتند، املا کننده، پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کاتب، امام علی علیه السلام و حافظ (و نگهبان) آن، دو نوه پیامبر - که خدا پلیدی را از آن ها زدود - و این ویژگی ها پس از کتاب خدا، در هیچ مُدَوّن دیگری فراهم نیامد.

بر این اساس - و با توجه به آنچه آوردیم - می توانیم دریابیم که چرا امام باقر و صادق ۳ برای اصحابشان و عموم پرسش گران و برای پیروان مکتب منع تدوین، کتاب امام علی علیه السلام را نشان می دادند. این کتاب، بیشتر هنگام مناقشه شدید در مسائل اختلافی ابراز می شد.

با وجود این، ائمه علیهم السلام در حالات عادی نیز آن را برای تثبیت ایمان اصحابشان آشکار می ساختند؛ چراکه وقتی آنان با چشم خویش به خط امام علی علیه السلام و املا پیامبر صلی الله علیه و آله می نگریستند، ایمانشان بر خط مشی فکری ای که در پیش گرفته بودند (و از سنت پیامبر برمی خاست) فزونی می یافت.

نکته مهم این است که عصر این دو امام، دوران نشاط علمی و فراوانی علما و اهل نظر و فتوا است. روایت است که در یک زمان چهار هزار راوی وجود

داشتند که هر کدام می گفتند : جعفر بن محمد برایم حدیث کرد ...

این زمان مُصادف بود با شکل گیری مذاهب چهارگانه اهل سنت ، امام علیه السلام ضروری دید که مکتب اهل رأی را تخطئه کند و کفه ترازوی مکتب تعبد محض را سنگین سازد . این کار با ابراز کتابی صورت می گرفت که از عهد پیامبر باقی ماند و در وثاقت آن هیچ مسلمانی اختلاف نداشت .

به همین جهت ، امام باقر و صادق علیه السلام کتاب امام علی علیه السلام را زیاد به رُخ می کشیدند تا نظر اهل رأی را باطل سازند و ثابت کنند که سخنانشان بازگویی روایات پیامبر - بی تغییر و تبدیل - است و تحت تأثیر جریانات سیاسی نمی باشد .
از امام باقر علیه السلام نقل شده که به زراره گفت :

ای زراره ، از اصحاب قیاس در دین برحذر باش ! آنان علمی را که عهده دار بودند وا گذاشتند و در علمی که به آنان مربوط نمی شد ، خود را به زحمت انداختند ؛ اخبار را تأویل می کنند ، و بر خدا دروغ می بندند . گویا یکی از آن ها را می نگرم که از پیش صدایش زند و او از پس جواب می دهد ، از پس صدایش می زنند از پیش جواب می دهد!

اینان سردر گم اند و در زندگی و دینداری حیران می مانند .(۱)

در خبر عذافر صیرفی آمده است :

می گوید : من با حکم بن عتیبه نزد ابو جعفر علیه السلام بودم . امام او را گرامی می داشت . او به پرسش از امام پرداخت تا اینکه در مسئله ای اختلاف کردند .

ابو جعفر علیه السلام فرمود: پسر من، برخیز و کتاب علی را بیاور! [آن حضرت برخاست] و طومار نوشته بزرگی را آورد. امام باقر علیه السلام آن را گشود و به واری در آن پرداخت تا اینکه آن مسئله را یافت، فرمود:

«این، خط علی و املائی رسول خداست!».

رو به حکم کرد و فرمود: ای ابا محمد، تو و سلمه و ابو مقدم به هر چه و راستی خواستید بروید، به خدا سوگند، هیچ علمی را نمی یابید که مطمئن تر از علم قومی باشد که جبرئیل بر آن ها نازل شد. (۱)

پیدا است که حکم از عالمان صاحب کرسی تدریس بود (و به همین جهت امام او را گرامی می داشت) و همراهانش «سلمه بن کهل» و «ابو مقدم» نیز چنین بودند (نوشته های رجال شناسان درباره آن ها مؤید این سخن است) امام علیه السلام کتاب حضرت علی علیه السلام را آورد تا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن مسئله اختلافی، نشان دهد.

اینکه در روایت آمده است: «فَأُخْرِجَ كِتَابًا مِدْرُوجًا عَظِيمًا» (کتاب بزرگی را - که در صندوق ویژه ای نگهداری می شد - بیرون آورد) نمایانگر این است که کتاب امام علی علیه السلام به منزله دایره المعارف علوم اسلامی به شمار می آمد، و اهل بیت علیهم السلام به آن اهتمام داشتند و مانند گوهری نفیس آن را در صندوق مخصوص نگهداری می کردند تا آسیبی به آن نرسد.

در حدیث دیگر از محمد بن مسلم روایت شده که گفت:

۱- رجال نجاشی: ۳۶۰، رقم ۹۶۶.

ابو جعفر صحیفه ای را باز کرد، نخستین چیزی که در آن به چشم من خورد این مطلب بود: «هرگاه وارث، تنها، فرزند برادر و جد باشد، هر کدام نیمی از مال را ارث می برند».

پرسیدم: فدایت شوم، قاضیان حکومت قائل اند که با وجود جد، فرزند برادر ارث نمی برد!

فرمود: این کتاب، به خط علی و املائی رسول خداست. (۱)

آن گاه که چشم محمد بن مسلم به این کتاب افتاد و در آن نگریست و دریافت که قاضیان حکومت براساس آن حکم نمی کنند، پرسید: راز این صحیفه چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد که مطالب این صحیفه از نوشته های سالیان اخیر نیست که دست تحریف و نسیان و اشتباه در آن راه یافته باشد و بازیچه هوس های اشخاص گردد، بلکه صحیفه ای است با املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و خط امام علی علیه السلام که از تحریف و غلط مصون ماند.

در روایت دیگری از ابن عیینه بصری آمده است که گفت:

من شاهد بودم که ابن ابی لیلا- درباره مردی که برای بعضی از خویشانش غله زمینی را قرار داده بود بی آنکه از نظر زمانی پایانی برای آن معین کند و آن مرد از دنیا رفته بود، وارثان آن مرد را حاضر ساخت و آن خویشاوندی را نیز که برایش محصول آن زمین قرار داده بود فراخواند، سپس چنین قضاوت کرد:

نظر من این است که به همان شیوه صاحب زمین رفتار شود و همچنان غله در اختیار خویش وی قرار گیرد.

۱- . فروع کافی ۷: ۱۱۲، باب ابن الأخ والجد، حدیث ۱.

محمد بن مسلم گفت: علی بن ابی طالب بر خلاف آنچه تو حکم کردی قضاوت کرد!

پرسید: این سخن را از کجا می‌گویی؟

پاسخ داد: شنیدم ابو جعفر می‌گفت: علی بن ابی طالب به ردّ حبیس (فوایدی را که شخص برای فرد یا گروهی قرار داده است بی آنکه زمانِ پایانِ آن را مشخص سازد) و اجرای احکام میراث، حکم کرد.

ابن ابی لیلا پرسید: آیا این سخن در کتابی نزد تو هست؟

پاسخ داد: آری.

گفت: بفرست آن را بیاورند و به من نشان ده.

محمد بن مسلم گفت: به شرط آنکه در آن کتاب فقط به همین حدیث نگاه کنی!

گفت: باشد.

محمد بن مسلم کتاب را آورد و حدیث ابو جعفر را به او نشان داد و ابی لیلا در آن قضیه از حکم خود برگشت. (۱)

با توجه به این حدیث، می‌توان دریافت که ابن ابی لیلا دوست داشت بر کتابِ امام علی علیه السلام آگاهی یابد؛ چرا که می‌دانست قول محمد بن مسلم - به تنهایی - حجت نیست و او همچون ابی لیلا یکی از فقهاست و رأی و نظری دارد. به همین جهت پرسید: دلیل تو بر این سخن چیست؟

و پس از آنکه محمد بن مسلم در پاسخ او گفت که این سخن، قول امام

۱- . فروع کافی ۷: ۳۵، حدیث ۲۷؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۴۵، حدیث ۵۵۸۱.

محمد باقر علیه السلام می باشد ، به آن بسنده نکرد ، بلکه از او خواست که آن را در کتاب به او بنمایاند ؛ زیرا :

اولاً : می دانست که مُدَوَّنَات اهمیت دارند [و می توان به آن ها اعتماد کرد] .

ثانیاً : دریافت که به طور قطع امام باقر علیه السلام آن را از کتاب امام علی علیه السلام باز گفته است ، از این رو خواست ثابت شود که آن سخن از کتاب امام علی علیه السلام است و او به چشم خود آن را ببیند .

نکته دیگر این است که محمد بن مسلم بر ابن ابی لیلا- شرط کرد که به جز محلّ اختلاف جای دیگر کتاب را نگاه نکنند ؛ چراکه اصحاب اهل بیت علیهم السلام حریص بودند بر اینکه کتاب امام علی علیه السلام یا بسیاری از مطالب و احادیث آن ، به دست نا اهلان نیفتد تا با اجتهادات و آرای خود مطالب آن را بیامیزند و سپس آن ها را به کتاب امام علی علیه السلام نسبت دهند و با این شیوه ، روایات اصیل آن را ضایع سازند .

باری ، ابن ابی لیلا به حق اذعان کرد و حکم خودش را پس گرفت و بر اساس کتاب امام علی علیه السلام قضاوت کرد .

این ماجرا ، یک نمونه زنده است که بر اهمیت تدوین و فائده آن دلالت دارد . اگر همه احادیث و احکام به این شکل تدوین می شد ، اختلافی باقی نمی ماند مگر در موارد اندکی که می توان آن را نادیده انگاشت .

در کتاب بصائر الدرجات از عبدالملک روایت شده است که گفت :

امام باقر علیه السلام کتاب علی علیه السلام را خواست . امام صادق آن را آورد - مثل [ماهیچه های] ران انسان درهم پیچیده بود - در آن آمده بود که زنان از خانه و زمین شوهر ارث نمی برند .

ابو جعفر علیه السلام فرمود : والله ، این را علی به دست خود نوشت و

رسول خدا آن را املا کرد. (۱)

در کتاب اصول کافی از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا شهادت زنازاده جایز است؟ فرمود: نه. گفتم: حکم بن عتیبه می پندارد که جایز است! فرمود:

خدایا، او را میامرز! [گویا] خدای متعال برای حکم نفرموده «وَإِنَّهُ لَدِكُمْ لَكَّ وَ لِقَوْمِكَ ...» (۲) (این قرآن ذکر برای توست و برای قومت).

حکم به هر چپ و راستی می خواهد برود. به خدا سوگند، علم دین را نمی توان ستاند مگر از خاندانی که جبرئیل بر آن ها فرود آمد. (۳)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

نزد هیچ یک از مردمان حق و صوابی نیست مگر اینکه از ما خاندان گرفته اند، و هیچ کس به حق و عدل قضاوت نمی کند مگر اینکه کلید و در و آغاز و سبب آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ هرگاه امور بر آن ها مشتبه شود و به خطا روند، خطا از خود آن هاست و اگر سخن درست بر زبان آورند، از امام علی علیه السلام است. (۴)

افزون بر این، نزد امام محمد باقر علیه السلام کتاب های زیاد دیگری وجود داشت که آن ها را از آبا و اجدادش و از صحابه خالص پیامبر صلی الله علیه و آله ستاند؛ چنان که علم

۱- بصائر الدرجات: ۱۸۵، حدیث ۱۴.

۲- سورة زخرف (۴۳) آیه ۴۴.

۳- اصول کافی ۱: ۴۰۰، حدیث ۵؛ بصائر الدرجات: ۲۹، حدیث ۳.

۴- المحاسن: ۱۴۶، حدیث ۵۳؛ آمالی مفید: ۹۶، مجلس ۱۱، حدیث ۶.

فراوانی را - که ارث بُرده بود - املا کرد و کتاب هایی از زبانِ آن حضرت تدوین شد .

محمد عجاج خطیب می نویسد :

نزد [امام] محمد باقر (۵۶ - ۱۱۴) کتاب های فراوانی بود که بعضی از آن ها را فرزندش جعفر صادق از او شنید و بعضی را خواند. (۱)

عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب ، می گوید :

من و ابو جعفر نزد جابر بن عبدالله آمد و شد داشتیم ، لوح هایی همراه ما بود که در آن ها می نوشتیم. (۲)

روشن است که جابر از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش شده بود که بعضی از وصایا را به امام باقر علیه السلام برساند .

از ابو جارود عَبدی از امام باقر علیه السلام کتابی درباره تفسیر قرآن روایت است (۳) و نزد شماری از اصحاب امام ، کتاب ها و نسخه های دیگری از آن حضرت

۱- . السنه قبل التدوین: ۳۵۴-۳۵۵ .

۲- . تقیید العلم: ۱۰۴ . در روایت طولانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کرد . اهل مدینه می گفتند: مردی دروغ گوتر از این شخص ندیدیم! از کسی که ندیده حدیث می کند! چون امام باقر علیه السلام این وضع را دید، برایشان از جابر حدیث کرد تا مردم حرفش را راست بدانند . در حالی که به خدا سوگند، جابر نزد آن حضرت می آمد و از او علم می آموخت (بنگرید به، رجال کشی ۱: ۲۲۲؛ اصول کافی ۱: ۴۶۹ - ۴۷۰، حدیث ۲) . به نظر می رسد کسانی که حدیث امام باقر علیه السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله ریشخند می کردند، میزان اهمیتِ مُدَوَّنات و کتاب علی و راه های علم امام علیه السلام را نمی شناختند .

۳- . الفهرست (ابن ندیم): ۳۶؛ تأسیس الشیعه: ۳۲۷؛ الإمام الصادق ۱: ۵۵۲ .

بسیاری از اصحاب امام باقر علیه السلام آنچه را آن حضرت حدیث می کرد و بر زبان آورد، تدوین کردند.

امام جعفر صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام بر تدوین تأکید داشت و هر از گاهی کتاب امام علی علیه السلام را - به ویژه در مسائلی که اختلاف می شد - برای اصحاب خود و سؤال کنندگان بیرون می آورد و می نمایاند.

از ابو بصیر مُرادى نقل است که گفت :

از امام صادق علیه السلام درباره مسئله ای در ارث سؤال کردم ، به من فرمود : می خواهی کتاب علی را برایت بیاورم؟ گفتم : مگر کتاب علی نابود نشد؟! فرمود : کتاب علی از بین نمی رود .

امام علیه السلام کتاب امام علی علیه السلام را آورد ، کتاب گران قدر و ارزشمندی بود ، در آن آمده بود : اگر مردی بمیرد و عمو و دایی بر جای گذارد ، دو ثلث میراث برای عمو است و یک ثلث آن برای دایی. (۲)

ابو بصیر از مُقَرَّبانِ ائمه علیهم السلام و از کسانی است که از آنان حدیث می ستاند ، لیکن بر اثر [سیاست] منع از تدوین ابوبکر یا سوزاندن کتاب های صحابه توسط عُمر (یا اینکه معاویه پس از شهادت امام علی علیه السلام در پی کتاب آن حضرت بود تا آن را نابود کند) می پندارد که کتاب علی از میان رفته است . اما امام علیه السلام با

۱- . بنگرید به، رجال نجاشی: ۱۵۱، رقم ۳۹۶ - ۳۹۷ (و ص ۱۷۸ رقم ۴۶۸)؛ تأسیس الشیعه: ۲۸۵ .

۲- . فروع کافی ۷: ۱۱۹، باب میراث ذوی الأرحام، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام ۹: ۳۲۴، باب ۳۰، حدیث ۲ .

قاطعیّت می گوید که «کتاب علی علیه السلام از بین نمی رود» .

با این بیان ، امام علیه السلام این حقیقت را آشکار می سازد که کتاب امام علی علیه السلام گران قیمت ترین اشیا نزد ائمه علیهم السلام می باشد و محال است که از بین برود یا تلف شود ، بلکه همواره محفوظ می ماند و یکی پس از دیگری آن را ارث می برند .

افزون بر این ، امام علیه السلام خود از کتاب حضرت علی علیه السلام نام بُرد و خواست آن را به سائل بنمایاند ، و این بدان معناست که آن حضرت تأکید شدید داشت بر اینکه کتاب حضرت علی علیه السلام موقعیّت لازم را در فقه مسلمانان و در میان آن ها بیاید . از این روست که فراوان به آن عنایت می ورزید و آشکارش می ساخت .

به جهت اهمیّت زیاد امام صادق علیه السلام به مدوّنات و کتاب ها ، آن حضرت «صُحُفِی» [کسی که دانش خود را از کتاب ها فرا گرفته است] نامیده شد . امام علیه السلام به این نسبت افتخار کرد و فرمود :

نَعَمْ ، أَنَا صُحُفِی ؛ قَرَأْتُ صُحُفِ آبَائِی إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَى ؛ (۱)

آری ، من صُحُفِی ام ؛ صُحُفِ آبَادِمِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَى را خواندم .

از ابو بصیر روایت شده که گفت :

بر امام صادق علیه السلام در آمدم ، فرمود : بعضی از اهل بَصِیرَه نزد آمدند و درباره احادیثی که نوشته بودند نظر مرا جویا شدند ، شما چرا نمی نویسید؟ مطالب را هرگز نمی توانید حفظ کنید (و باقی نگه دارید) مگر اینکه آن ها را ثبت کنید . (۲)

۱- . بنگرید به ، علل الشرائع ۱: ۸۹ ، باب ۸۱ ، حدیث ۵ . از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که آنان علم انبیا را می دانستند و کتاب های آنان نزد ایشان بود (بنگرید به ، بصائر الدرجات: ۱۵۸) .

۲- . بحار الانوار ۲: ۱۵۳ ، حدیث ۴۷ .

کلینی در کافی می گوید :

عده ای از اصحاب ما ، از سَهْل بن زیاد ، از حسن بن ظریف ، از پدرش ظریف ، از مردی که عبدالله بن ایوب نامیده می شد ، گفت : برایم حدیث کرد ابو عَمْرٍو مُتَطَبَّبٌ ، گفت این کتاب [یعنی کتاب ظریف در دیات] را به امام صادق علیه السلام نشان دادم .

و علی بن فَضَّال از حسن بن جَهْم روایت کرده است که گفت : آن را بر امام رضا علیه السلام عرضه کردم ، فرمود : آن را روایت کنید ، کتاب صحیحی است . (۱)

تأکید ائمه علیهم السلام بر مسائل ارث و قضاوت و شهادت نیز در این راستاست .

محمّد بن مسلم روایت می کند که از امام علیه السلام پرسیدم : از میراثِ علم [به شما] چه رسید؟ آیا جوامع (و امور کلی) است یا تفسیر هر چیزی که مردم به آن نیاز دارند (مانند طلاق و میراث) در آن هست؟

امام علیه السلام فرمود : علی علیه السلام همه علم را نوشت ؛ قضاوت ، میراث و ... (۲)

عدول امام از طلاق [در سخن محمّد بن مسلم] به قضاوت (پس از بیان وجود همه علم) اشاره به کثرتِ تحریف و تبدیل در این دو باب است و این ، همان نکته ذکر خاص بعد از عام می باشد .

می دانیم که عُمر بسیاری از احکام قضا را نمی دانست و از حکم ارث جدّه و کلاله و ... آگاهی نداشت و در موارد بسیاری بر قضاوت دیگران (مانند حضرت علی علیه السلام و اشخاص دیگر) اعتماد می کرد . از آنجا که مسلمانان در باب قضا و

۱- . فروع کافی ۷: ۳۲۴، ذیل حدیث ۹؛ نیز بنگرید به، وسائل الشیعه ۲۷: ۸۵، حدیث ۳۳۲۷۷ .

۲- . بصائر الدرجات: ۱۶۳، باب ۱۲ فی الأئمه أنّ عندهم الصحیفه الجامعه . . .، حدیث ۷ (شماره مسلسل ۵۴۷) .

ارث دچار دگرگونی و اختلاط شده بودند، ائمه علیهم السلام تأکید داشتند که کتاب حضرت علی علیه السلام را در این دو باب بنمایانند.

امام صادق علیه السلام به وجود صحیفه امام علی علیه السلام و کتاب جعفر نزد خویش مباحث می کند (۱).

و بیان می دارد که این دو از علوم پوشیده [و سری] پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند و می گوید: نزد آن حضرت از نوشته های فرزندان حسن سخن به میان آمد و ما کتاب جعفر را یادآور شدیم، فرمود:

به خدا سوگند، نزد ما پوست بز و میشی با املائی پیامبر و خط علی است، و نزد ما صحیفه ای به طول ۷۰ ذرع هست که پیامبر آن

۱- . ملا کاتب چلبی در «کشف الظنون ۱: ۵۹۱» علم الجفر والجمعه . . . را عنوان زده است و در این باره مطالبی را می آورد تا اینکه می گوید: این علم را اهل بیت و کسانی که به آنان منتسب اند و از آن ها علم می آموزند (مشایخ کامل) به ارث بردند و با همه توان آن را از دیگران کتمان می کردند. گفته اند: به حقیقت این کتاب جز مهدی - که در آخر الزمان باید منتظر ظهورش ماند - پی نمی برد و این مطلب در کتاب های انبیای پیشین هست؛ چنان که از عیسی علیه السلام نقل شده که: ما گروه انبیا تنزیل را برایتان می آوریم و اما تأویل را بارقلیط [یعنی حضرت علی علیه السلام] که پس از من می آید، خواهد آورد . . . ابن طلحه می گوید: جعفر و جامعه دو کتاب ارزشمندی اند که یکی را امام علی علیه السلام در حالی که بر منبر کوفه خطابه می خواند - ذکر کرد و دیگری را رسول خدا پنهانی به حضرت علی علیه السلام آموخت و دستور داد آن را تدوین کند. امام علی علیه السلام آن را در حروفی پراکنده به روش «کتاب پوستی» در جعفر نوشت یعنی در ورقه ای از پوست شتر رنگ شده، نوشت و به آن در میان مردم مشهور شد؛ زیرا ماجرای اولین و آخرین را در آن می توان یافت. مردم در وضع و تکسیر آن مختلف اند؛ بعضی مانند جعفر صادق به تکسیر صغیر آن را کسر کرد و در خافیه باب کبیر قرار داد: ا ب ت ث . . . و باب صغیر ا ب ج د تا ق ر ش ت و . . .

را املا فرمود و علی علیه السلام به دست خویش آن را نگاشت و در آن ، همه آنچه نیاز است - حتّی دیه خراش - وجود دارد (۱).

به این ترتیب ، درمی یابیم که امام صادق علیه السلام (نزد امامان اهل بیت علیهم السلام) در رأس بنای هرم تدوین قرار دارد و بیشترین اعتمادش به کتاب حضرت علی علیه السلام و دیگر کتاب های پدرانش - و آنچه را که از صُحُف انبیا ارث بردند - می باشد .

جای شگفتی است که پیروان مکتب منع تدوین ، به سرزنش اصحاب تدوین - حتّی در عصرهای متأخر - می پردازند و نقل از مکتوبات را عیب می دانند . اما شیوه خود را که بازگویی سخن شفاهی از دهان اشخاص است ، علم دین می شمارند .

ابو حنیفه به امام صادق علیه السلام طعنه می زند که او «صُحُفی» است [یعنی سخنانش را از کتاب می گوید] لیکن امام صادق علیه السلام درباره او و دیگرانی که با او هم مسلک اند می گوید :

شما را به اینان چه کار؟! از شما چه می خواهند و بر چه چیز ملامتتان می کنند؟! ... به خدا سوگند ، نزد ما چیزهایی است که به هیچ کس نیاز نداریم و مردم به ما محتاج اند ؛ نزد ما کتابی با املائی پیامبر صلی الله علیه و آله است که علی علیه السلام به خط خود آن را نوشت ، صحیفه ای که طول آن ۷۰ ذرع می باشد و هر حلال و حرامی در آن هست . (۲)

کتاب هایی که امام صادق علیه السلام از پدران و اجدادش ستاند (و به ارث بُرد) و کتاب هایی را که بر اصحابش املا کرد ، نزد شیعه و اهل سنت مشهور است .

۱- . بصائر الدرجات: ۱۷۴، باب ۱۴ فی الأئمه أنهم أعطوا الجفر والجامعه، حدیث ۱۰ .

۲- . بصائر الدرجات: ۱۶۹، باب ۱۳، حدیث ۱۴؛ جامع احادیث الشیعه ۱: ۱۰ و ۱۳۶ .

ابن عُدی می گوید :

جعفر ، احادیث و نسخه هایی داشت و از مردمان ثقه (قابل اعتماد) بود (چنان که یحیی بن معین گفته است) و عمرو بن ابی مقدم می گوید : هر گاه به جعفر بن محمد می نگرم ، درمی یابم که او از سلالة پیامبران است . (۱)

محمد عجاج خطیب ، سخن صاحب تهذیب را این گونه بیان می کند :

نزد جعفر صادق (۸۰ - ۱۴۸) رساله ها و احادیث و نسخه هایی وجود داشت و او از محدثان ثقه (راست گو) بود . (۲)

امام صادق علیه السلام بزرگ ترین شخصیت فقهی ای بود که در آن زمان مردم می شناختند . آن حضرت با تیزی خطری را که در آینده از ناحیه عدم تدوین ، مسلمانان را تهدید می کرد ، دریافت ، به مُفضَّل بن عمر جُغفی فرمود :

بنویس و علمت را میان برادرانت منتشر ساز ، هنگام مرگ کتاب هایت را برای فرزندان ارث گذار ؛ چراکه زمان آشوبی در پیش است که مردم جز به کتاب هاشان اُنس نمی گیرند . (۳)

این سخن ، همان تداوم تدوین و فزونی آن را می رساند که نزد علمای اهل بیت علیهم السلام وجود داشت . امام حسن علیه السلام یاراناش را - هنگامی که به جهت ترور فکری [و ارباب و تهدید] امویان از روایت باز ایستادند - به کتابت فرامی خواند ، و نیز امام صادق علیه السلام به همین جهت ، اصحاب را بر تدوین

۱- تهذیب التهذیب ۲: ۸۸، رقم ۱۵۶ .

۲- السنه قبل التدوین: ۳۵۸ .

۳- اصول کافی ۱: ۵۲، کتاب فضل العلم، باب روایه الکتب، حدیث ۱۱ .

برمی انگیزاند و تشویق می کرد؛ زیرا همین فاجعه در عصر عباسی به شکل دیگری و در قلمرو نوی پدید آمد یا در آستانه وقوع بود [و می خواست فضای فکری را تسخیر کند] هرچند منع تدوین در این دوره تقریباً وجود نداشت، لیکن مشکلات و معضلات از آنجا رخ نمود که حاکمان عباسی مرزها را به روی کشورهای مجاور فارس، ترک و دیگران گشودند و خوش گذرانی هایی که در عصر منصور آغاز شد و در زمان هارون الرشید به اوج خود رسید، در رویگردان ساختن مردم از علم الهی و گرایش آن ها به لهو و هرزگی یا دیگر علوم، به شدت تأثیر نهاد، بلکه پیوندهای روحی و اعتقادی امری دشوار گشت و دست یافتن بر علم حقیقی در چنین امواج خروشان، امری ناممکن می نمود.

از این روست که امام صادق علیه السلام بر ضرورت حفظ مَدَوَّنَات تأکید می ورزد تا در فضای ظلمانی اختلاف و سیاست های حاکم، مردم به نور این کتاب ها انس بگیرند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت و اصحابش کمترین فرصت های ممکن را برای پرداختن به تدوین از دست نمی دادند. آن حضرت به یکی از یارانش فرمود:

تو مطلب را به خاطر نمی سپاری، رفیقت کجاست که برایت بنویسد؟

وی پاسخ داد: به گمانم مشغول کاری است، و من دوست نداشتم در وقت نیازم [به این مسئله] تأخیر کنم.

امام علیه السلام به شخصی که در مجلس بود، فرمود: برای او بنویس. (۱)

اصحاب امام علیه السلام آنچه را آن حضرت بر زبان می آورد، در اصول و کتاب هایی تدوین کردند؛ بعضی از آن ها در ردّ ملحدان می باشد، (۱) و بعضی جواب سؤال های عبدالله نجاشی (والی اهواز) (۲).

و بعضی احکام شرعی که «جعفریات» یا اشعثیات - از باب نسبت به راوی آن ابن اشعث - نامیده شده است. (۳)

یحیی بن سعید می گوید:

جعفر [امام صادق علیه السلام] حدیث طولانی را درباره حج بر من املا کرد. (۴)

امام کاظم علیه السلام

امام موسی بن جعفر علیه السلام همان روش آبا و اجدادش را در تدوین و حفظ مدونات آن ها - به ویژه کتاب حضرت علی علیه السلام - پیمود، لیکن تدوین در عصر آن حضرت به صورت نامه های سری درآمد که به اصحاب می نوشت و مسائل دینی آنان را از پشت نرده های آهنین هارون، پاسخ می گفت.

امام کاظم علیه السلام بر اساس بعضی از روایات، هفت سال و بر اساس بعضی دیگر ۲۵ سال در زندان ماند. این زمان طولانی حبس، به طور طبیعی شیوه مکاتبه را می طلبید. به همین جهت، امام علیه السلام به مکاتبه با اصحاب پرداخت و به پنهانی آمدن بعضی از اصحاب نزد آن حضرت و پاسخ به پرسش های دینی شان بسنده نکرد، علی رغم اینکه خطر احتمال دستیابی مأموران حکومت به نامه ها وجود داشت.

۱- بنگرید به، الذریعه ۲: ۴۸۴؛ بحار الأنوار ۱: ۱۵/۳۲/۵۵.

۲- الأربعین (ابن زهره حلبی): ۴۶، حدیث ۶.

۳- این کتاب بارها به چاپ رسیده است.

۴- بنگرید به، تهذیب التهذیب ۲: ۸۸.

از سوی دیگر، فزونی لُهو و فساد و خوش گذرانی مادی و فکری - در حکومت هارون - بسیاری از صالحان و پرهیزکاران را بر آن داشت که به انزوا پناه آورند و شیوهٔ تصوّف و برکناری از مردم را در پیش گیرند که این کژراهه های علمی به سرعت به انحرافات فکری کشیده شد و افکار خطرناکی را میان مسلمانان پراکند .

این رویکرد، امام کاظم علیه السلام را واداشت تا اهتمام خویش را در این قلمرو متمرکز کند و معنای زهد حقیقی و شیوهٔ صحیح آن را در مکتب اسلام، روشن سازد. در پرتو این گونه روشنگری های امام علیه السلام بود که بُشر حافی از شادخواری و فساد دست کشید و به مدارج والایی از زهد و تقوا رسید .

اموری چون درنگ طولانی در زندان، تصحیح انحرافات فکری و چاره جویی برای مذاهب نوپیدا، اندکی فقه کاظمی را در ورا ی پرتوهایی که بر جوانب مذکور تمرکز یافت، پنهان ساخت .

با وجود این جریانات، درمی یابیم که نمونه های برجسته تدوین از امام کاظم علیه السلام می درخشد، اما از دو امام پیشین کمتر است .

موسی بن ابراهیم، ابو عمران مَرّوزی بغدادی مسائلی را از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که از امام علیه السلام در زندان هارون شنت . آن حضرت آن ها را از آبا و اجدادش، از پیامبر صلی الله علیه و آله گفت .

این مُسند را شیخ طوسی (۱)

و نجاشی (۲)

آورده اند .

همچنین چلبی در کشف الظنون آن را نام می برد و می نویسد :

ابو نُعیم اصفهانی آن را روایت کرده است، و این مسند را از موسی

۱- . بنگرید به، الفهرست: ۲۴۴، ترجمه ۷۲۲ .

۲- . رجال نجاشی: ۴۰۷، رقم ۱۰۸۲ .

بن جعفر ، موسی بن ابراهیم روایت می کند .(۱)

این کتاب بارها چاپ شده است .

افزون بر این ، کتاب حضرت علی علیه السلام نزد امام کاظم علیه السلام بود . امام صادق علیه السلام آن حضرت را به عنوان «صاحب کتاب علی» به مُفَضَّل بن عمر معرفی کرد .

نعمانی در الغیبه از عبد الواحد ، از احمد بن محمد بن ربیع ، از احمد بن علی حَمَیری ، از حسن بن اَیُّوب ، از عبدالکریم بن عَمْرٍو خَتَمَی ، از حَمَادِ صائغ روایت می کند که گفت :

شنیدم مُفَضَّل بن عمر از امام صادق علیه السلام پرسید : آیا ممکن است خدا طاعتِ بنده ای را واجب سازد ، سپس خبر آسمان را از او مکتوم دارد؟

امام علیه السلام فرمود : الله بزرگ تر و کریم تر و رئوف تر است به بندگانش و مهربان تر از اینکه طاعت بنده ای را واجب کند ، آن گاه در صبح و شام خبر آسمان را از او پوشیده دارد!

در این هنگام ابوالحسن موسی علیه السلام وارد شد ، امام صادق علیه السلام فرمود : آیا خوش حال نمی شوی که به صاحب کتابِ علی بنگری؟!

مُفَضَّل گفت : چه چیزی می تواند مرا بیش از آن مسرور سازد؟!

امام علیه السلام فرمود : این ، همان صاحب کتاب علی است .(۲)

در نوادر احمد بن عیسی آمده است :

۱- . کشف الظنون ۲: ۱۶۸۲ .

۲- . الغیبه (نعمانی): ۳۲۷، حدیث ۴ (با اندکی اختلاف)؛ خاتمه المستدرک ۴: ۱۱۳ .

شنیدم ابن ابی عُمیر از علی بن یقطین نقل می کرد که گفت: از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ مُتعه پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: تو را چه به این کار! خدا از آن بی نیازت ساخت.

گفتم: خواستم حکمش را بدانم.

امام علیه السلام فرمود: مُتعه در کتاب علی هست.

[گفتم:] گاه زن [در میزان مهر] می افزاید [و زمان متعه] افزایش می یابد [یعنی بی عده دوباره زن متعه می شود]؟

فرمود: مگر گوارایی آن جز به همین کار نیست [که ادامه زناشویی در آن دل خواهی است]. (۱)

علی بن جعفر علوم دین را از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام فراگرفت و در کتابی آن ها را نگاشت که نام آن مسائل علی بن جعفر است. این کتاب ها بارها به چاپ رسیده است و در سالیان اخیر مؤسسه آل البیت آن را به چاپ رساند.

و همچنین رساله ها و کتاب های دیگری را اصحاب امام علیه السلام از آن حضرت روایت کرده اند.

امام کاظم علیه السلام با اصول نوپیدایی چون قیاس و عمل به رأی، به معارضه پرداخت. سخن حضرت به سماعه بن مهران (۲) و محمد بن حکیم در این راستاست:

محمد بن حکیم می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم،

۱- النوادر (احمد بن عیسی اشعری): ۷۸، حدیث ۱۹۹؛ فروع کافی ۵: ۴۵۲، حدیث ۱ (در این مأخذ به جای «تزیدها و تزداد» آمده است «نزیدها و تزداد»).

۲- بنگرید به، اختصاص مفید: ۲۸۱؛ بصائر الدرجات: ۳۲۱، باب ۱۵، حدیث ۱؛ مستدرک وسائل الشیعه ۱۷: ۲۵۹، حدیث ۲۱۲۸۲.

دانش دین را دریافتیم ، خدا به وسیله شما ما را از مردم [و مراجعه به اهل سنت] بی نیاز ساخت . گروهی از ما که در مجلسی هست ، کسی چیزی را نمی پرسد مگر اینکه پاسخ خود را دریافت می کند و این ، به راستی لطفی است که خدا وجودتان را بر ما ارزانی داشته است [با وجود این] گاه مسئله ای برایمان پیش می آید که در آن باره از شما و اجدادتان چیزی نرسیده است ، ما بهترین حکمی را که به نظرمان می آید و بیشترین سازگاری را با احادیث شما دارد ، برمی گیریم [آیا این کار جایز است؟]

امام علیه السلام فرمود : مبادا این کار را بکنید! ای فرزند حکیم ، به خدا سوگند ، آنان که هلاک شدند ، با همین شیوه ، هلاک گردیدند... (۱)

در روایت دیگر می خوانیم :

ابو یوسف از امام کاظم علیه السلام پرسید : آیا شخص مُحَرَّم می تواند زیر سایه برود؟

امام علیه السلام فرمود : نه .

گفت : از سایه دیوار یا محمل می تواند بگذرد و به خانه یا چادر درآید؟

امام علیه السلام فرمود : آری .

راوی می گوید : وقتی امام این سخن را فرمود ، ابو یوسف ، خنده ریشخندانه ای کرد .

۱- . المحاسن ۱: ۲۱۲، حدیث ۸۹؛ اصول کافی ۱: ۵۶، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۸۶، حدیث ۳۳۲۸۰ .

امام علیه السلام فرمود: ای ابو یوسف، با قیاس تو و یارانت نمی توان دین را به دست آورد. خدای بزرگ در قرآن به طلاق فرمان داد و بر حضور دو شاهد عادل در آن تأکید کرد، و امر ازدواج را بدون شاهد نافذ دانست؛ شما آنجا که خدا دو شاهد را شرط کرده، باطل ساختید و آنجا که شاهد نمی خواهد، شاهد می آورید، و طلاق شخص دیوانه و مست را جایز می شمارید.

رسول خدا حج گزارد و احرام بست و سایبان برنگرفت [لیکن] به خانه و خیمه داخل می شد و به سایهٔ محمل و دیوار درمی آمد! ما همان عمل رسول خدا را به جا می آوریم.

در این هنگام ابو یوسف خاموش ماند. (۱)

کتاب حضرت علی علیه السلام نزد امام کاظم علیه السلام محفوظ بود. امام به آن کتاب عمل می کرد و آن را به اصحابش و دیگران - به ویژه در مسائل اختلافی - نشان می داد.

حمّاد بن عثمان می گوید: از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که از دنیا رفته است و مادر و برادرش برجای مانده اند.

فرمود: ای شیخ، می خواهی حکم را از کتاب [علی] بدانی؟

گفتم: آری.

فرمود: علی علیه السلام مال را به خویشاوند نزدیک و نزدیک تر می داد.

گفتم: پس برادر چیزی را ارث نمی برد؟

فرمود: به تو گفتم که علی علیه السلام مال را به نزدیک و نزدیک تر

۱- فروع کافی ۴: ۳۵۳، حدیث ۱۵.

می داد (۱).

پاسخ امام علیه السلام بیانِ قاعدهٔ کلی است، بی آنکه تفصیل ماجرا را بازگوید؛ زیرا شنونده مقصود را دریافت. امام حکم را به صراحت نگفت، چراکه حاکمان و پیروان آن‌ها در کمین بودند که آن حضرت از آبا و اجدادش، از پیامبر صلی الله علیه و آله چه نقل می‌کند.

در این حدیث، ملاحظه می‌شود که امام علیه السلام جواب خود را به عرضهٔ کتاب بر سائل، ارجاع می‌دهد و استحکام می‌بخشد تا اطمینان سؤال‌کننده فزونی یابد. امام علیه السلام مانند دیگران از پیش خود پاسخ نمی‌گوید.

اگر تاریخ کتاب حضرت علی علیه السلام را نزد ائمهٔ علیهم السلام واری کنیم، درمی‌یابیم که اندک اندک این کتاب در فقه امام باقر و امام صادق علیه السلام به شکل قابل ملاحظه‌ای، بارز می‌شود و سپس نزد امام کاظم علیه السلام رخ می‌نماید و پس از آن به تدریج مطرح می‌گردد؛ به همین جهت فقه صحیح و روایات نبوی، همان است که آل محمد نقل کردند و همهٔ مسلمانان را آگاه ساختند که کتاب حضرت علی علیه السلام نزد آنان است و علم دین را از آن - و دیگر کتاب‌ها که با آن همانندی دارد - نقل می‌کنند.

این امور تکامل یافت و به شکل مکتبی که چارچوب آن روشن است در دوران این سه امام علیه السلام درآمد. ابراز فراوان کتاب حضرت علی علیه السلام توسط آنان برای استوار سازی و نشر علوم دینی صورت می‌گرفت که بیشتر آن در عصر این سه ائمهٔ علیهم السلام حاصل شد.

۱- . فروع کافی ۷: ۹۱، حدیث ۲؛ تهذیب الأحکام ۹: ۲۷۰، حدیث ۹۸۱.

یادآوری لازم

ائمه عليهم السلام کتاب امام علی علیه السلام را به شکل شایان توجهی بیشتر در باب ارث و قضا و شهادت ، بارز می ساختند ، سرّ این اختصاص چیست؟

وارسی این امر ما را بر این حقیقت مهم می رساند که نیاز خلفا به زعامت دینی همراه با کاستی هاشان در این عرصه ، از عوامل اساسی ای است که آنان را به منع نقل و تدوین حدیث واداشت . افزون بر این ، انعطاف موجود در رأی و اجتهاد ، هنگام واقع شدن در تنگنا به فریادشان می رسید . تراکم منقولات از کتاب حضرت علی علیه السلام در باب ارث و قضا و شهادت ، این حقیقت را اثبات می کند .

زیرا نخستین اختلاف فقهی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله میان حضرت فاطمه علیها السلام و ابی بکر روی داد . این اختلاف هیاهوی بزرگی را برانگیخت که تا امروزه آثارش باقی است .

فدک در دست حضرت زهرا علیها السلام بود و ابوبکر آن را از دست وکیل حضرت زهرا علیها السلام درآورد . حضرت زهرا علیها السلام آمد تا آن را از ابوبکر بازستاند و در حضور مسلمانان ادعا کرد که فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات به وی حضرت بخشید . ابوبکر شاهد خواست ، حضرت زهرا علیها السلام امام علی و امام حسن و حسین علیهم السلام و اُمّ ایمن و اُمّ سلمه را به عنوان شاهد آورد .

ابوبکر در این مجلس ناچار شد با توجیهاتی - که نزد حضرت زهرا علیها السلام پذیرفتنی نبود و با کتاب و سنت مطابقت نداشت - شهادت این افراد را ردّ کند . حضرت زهرا علیها السلام با وی احتجاج کرد که به فرض «فدک» نحله (عطیه) نباشد ، ارث است و به عموم آیات ارث استدلال آورد و در خطبه مشهور و شگفت انگیز خویش فرمود :

اکنون می پندارید که ما [فرزندان انبیا] ارث نمی بریم! «أَفَحُكْمُ

الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ (۱) آیا حکم جاهلیت را می جویند؟! برای مردمی که به آیات خدا یقین دارند حکم چه کسی از حکم خدا نیکوتر است ...

ای پسر آبی قحافه ، آیا در کتاب خدا تو از پدرت ارث می بری و من نه؟! دروغی از پیش خود بافتی!

آیا به عمد کتاب خدا را وا گذاشتید و پشت سر انداختید؟! چرا که می فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۲) (سلیمان از داود ارث برد) و از یحیی بن زکریا حکایت می کند که گفت:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»؛ (۳)

پروردگارا، از نزد خود ولی ای بر من ببخش که از من و آل یعقوب ارث برد (۴).

و می فرماید: «مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»؛ (۵)

[در ارث بردن] بعضی از خویشاوندان بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم اند.

و می فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي»؛ (۶)

۱- . سورة مائده (۵) آیه ۵۰ .

۲- . سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶ .

۳- . سورة مریم (۱۹) آیه ۶ .

۴- . سورة مریم (۱۹) آیه ۶ .

۵- . سورة انفال (۸) آیه ۷۵ .

۶- . سورة نساء (۴) آیه ۱۱ .

خدا به شما سفارش می کند که سهم هر پسر - در ارث - دو برابر دختر می باشد .

و می فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ (۱) اگر شخصی در حال مرگ است و مالی دارد ، برای پدر و مادر و نزدیکان به معروف [خداپسندانه] وصیت کند ، این کار بر پرهیزکاران حق است .

[با این همه دلیل و شاهد] شما می پندارید که بهره ای از ارث برای من نیست ... (۲)

در اینجا ابوبکر ناگزیر شد ادعا کند او به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: «نحن معاشر النبیاء لا نورث درهماً و لا دیناراً» (ما گروه انبیا درهم و دینار - به ارث - برجای نمی گذاریم) .

این ، اختلاف دومی بود ؛ زیرا حضرت زهرا علیها السلام به عموماًت ارث در قرآن و اینکه داود برای سلیمان ارث برجای گذاشت و ... با ابوبکر به معارضه برخاست .

در اثبات بطلان ادعای ابوبکر همین بس که او خود به زبیر بن عوام (شوهر دخترش أسماء ، مادر عبدالله بن زبیر) ، محمد بن مسلمه و دیگران از اموال برجای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله ، ارث داد . (۳)

از اینجاست که می توانیم دریابیم که این دو باب فقهی (بیشتر از دیگر باب ها) گاه دچار تبدیل و دگرگونی شده اند و زمانی به جهل گرفتار آمده اند .

۱- . سورة بقره (۲) آیه ۱۸۰ .

۲- . احتجاج طبرسی ۱: ۱۳۸؛ نیز بنگرید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۱۶: ۲۰۹ - ۲۵۳ .

۳- . بنگرید به، مجله الرساله المصریّه، شماره ۵۱۸، سال یازدهم، ص ۴۵۷؛ النص والاجتهاد: ۱۲۴ .

امتداد تغییرات در این دو باب نیز بیانگر حقیقت فوق است. از این رو، ماجرای قتل مالک بن نویره و زنا با زن وی توسط خالد ابن ولید، امتداد سیاست «خود را به نادانی زدن» و گشودن باب رأی در نظام قضایی به شمار می آید و ساخت و پرداخت قضیه «خالد تأویل کرد و خطا نمود» از سوی ابوبکر برای بیرون آمدن از این تنگنای قضایی است؛ چرا که خالد نمی توانست آمیزش با زن مالک را انکار کند، زیرا لشکریان - که در میانشان افراد ثقه وجود داشتند - بر این کار شهادت می دادند.

نظیر این ماجرا در زمان خلافت عمر نیز روی داد. حضرت علی علیه السلام و عباس نزد عمر (و بنا بر نقل دیگر نزد ابوبکر) درباره میراث رسول خدا اختلافی (صوری) داشتند. وی حکم کرد که مرکب و سلاح و انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله برای حضرت علی علیه السلام باشد. بر عمر اعتراض شد که وی پیش از این، روایت ابوبکر را در عدم توریث انبیا تأیید کرد، چرا اکنون حضرت علی علیه السلام و عباس را از پیامبر ارث می دهد؟ از این رو عمر ناچار شد آن دو را از خود براند و در حل این ماجرا دخالت نکند.

این کار، فراری است از سوی خلیفه در باب ارث و قضا و شهادات تا آنجا که حدود مَعْطَل ماند.

مسئله زناي مُغیره بن شعبه و شهادت شهود بر آن، نیز در زمان حکومت عمر رخ داد، که وی با شاهد چهارم برای برداشتن «حد» از مُغیره همدستی کرد. با اینکه شهادت سه نفر بر زنا اگر آن را اثبات نکنند، دست کم تعزیر را به اثبات می رساند؛ چراکه مُغیره با زن شوهردار خلوت کرد و شهود او را روی شکم زن دیدند و صدای نَفَس زدن آن دو را می شنیدند و در میانِ رانِ دو زن آلتِ مُغیره را مشاهده کردند و ...

لیکن هیچ یک از این ها عمر را مُجاب نساخت ، بلکه این حرف ها را دور افکند .

این اجتهادی بود که در باب قضا و شهادت صورت گرفت و تعطیل اقامه حدود به شمار می آمد .

مثل این ، در زمان خلافتِ عثمان اتفاق افتاد . ولید شراب آشامید و در حال مستی با مردم نماز گزارد . شهود به طور کامل بر آن شهادت دادند ، ولی اگر اصرار امام علی علیه السلام و مسلمانان بر اقامه حد نبود ، عثمان می خواست حد را از او بردارد .

این مطلب را می توان از واریسی دلایل عثمان برای تبرئه ولید و تهدید شهود به وسیله او ، به دست آورد تا آنجا که عایشه گفت : «عثمان حدود را باطل ساخت و شاهدان را ترساند» .^(۱)

تحریف در ارث همچنان ادامه یافت ، تا آنجا که عثمان فدک و زمین های حاصل خیز اطراف مدینه را به مروان بن حکم بخشید و با این کار با ادعای حضرت زهرا علیها السلام - در نحلہ یا ارث بودن فدک - و سخن ابوبکر که آن را از مسلمانان می دانست ، مخالفت کرد .

این حالت استمرار یافت و بحرانی شد تا اینکه امر به یزید رسید و او دل خواهانه محرمات را مرتکب می گشت و جلو مردم شراب می آشامید ، بی آنکه معاویه بر او «حد» را اقامه کند یا دست کم او را از تظاهر به فسق و فجور باز دارد .

افزون بر این ، امویان - به ویژه معاویه - با حُجَّتِ ارث و اینکه او وارث عثمان است (چون در جدّ اعلا با هم مشترک اند) با امام علی علیه السلام جنگید با اینکه فرزندِ عثمان زنده بود و او «ولی دم» به شمار می رفت ، نه معاویه!

۱- . أنساب الأشراف ۵: ۳۴؛ تاریخ طبری ۴: ۲۷۶ .

معاویه ، حقایق ارث را تحریف کرد و ادعاهایش مسلمانان شام را فریفت تا آنجا که برای این تحریف رسوا - در ارث - به همراه او قتال کردند و کشته شدند .

نظیر این تحریف را می توان در سقیفه دید . قریش خلافت را با ادعای نزدیک بودن به پیامبر (در مقابل انصار) به دست گرفتند و حضرت علی علیه السلام را به این دلیل کنار نهادند که آن ها نیز عشیره پیامبرند و بر اداره اموال از امام علی علیه السلام قوی تر می باشند ، آن ها پیر تجربه دیده اند و حضرت علی علیه السلام جوانی است خام!

با روی کار آمدن عباسیان ، مصیبت بزرگ در ارث و قضا و شهادت شروع شد ؛ چراکه مخالفان عباسیان - یعنی علویان - قرابت نسبی نزدیک تری با پیامبر داشتند و این امر ادعای عباسیان را بر احق بودن آنان بر خلافت و وراثت نبی (از دیگران) باطل می ساخت . به همین جهت ، آنان در تحریف قوانین ارث کوشیدند و مفاهیم و نصوص کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر دادند تا آنجا که مروان بن ابی حفصه را واداشتند که بسراید :

أَنْتِي يَكُونُ وَلِيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ لِيْنِي الْبَنَاتِ وَرَاثَةُ الْأَعْمَامِ (۱)

- چگونه ممکن است و این شدنی نیست که پسران دختر ، به جای عمو ، ارث برند!

طبق برخی از مصادر شیعه امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام این تحریف در ارث را با رواج این اشعار پاسخ گفتند :

۱- . الفصول المختاره: ۹۶؛ بحار الأنوار ۱۰: ۳۹۱ .

لِمَ لَا يَكُونُ وَإِنَّ ذَاكَ لَكَائِنٌ

لَلْبِنْتِ نَصْفٌ كَامِلٌ مِنْ إِرْثِهِ

مَا لِلطَّلِيقِ وَلِلتُّرَاثِ وَإِنَّمَا

لِبِنِي الْبَنَاتِ وَرِاثَةُ الْأَعْمَامِ

وَالْعَمُّ مَتْرُوكٌ بَغَيْرِ سَهَامِ

سَجَدَ الطَّلِيقُ مَخَافَةَ الصَّمْصَامِ (۱)

- چرا با وجود عمو ، فرزندانِ دختر ، وارث نباشند؟ این امر کاری است که تحقق یافته است .

- نیمی از ارث پدر (بر اساس کتاب خدا) برای دختر است و عمو هیچ سهمی در آن ندارد .

- بنده آزاد شده را چه به ارث! او [عباس] از بیم شمشیر و کشته شدن ، اسلام آورد .

همچنین روایت است که :

هارون با تکیه بر دست امام کاظم علیه السلام برخاست و در مدینه سوی زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار شد

، چون بدانجا رسید ، ایستاد گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ، سلام بر تو ای پسر عمو! ...

امام کاظم علیه السلام دستش را از دست هارون کشید ، پیش آمد و فرمود : سلام بر تو ای رسول خدا ، سلام بر تو ای پدر!

از این سخن ، هارون خشمگین شد . (۲)

در مجلس دیگری می خوانیم :

هارون از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید : به چه سبب ادعا

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۱۸۹ ، باب ۴۳ ، حدیث ۲؛ در احتجاج طبرسی ۲: ۱۶۷ ، این ابیات از زبان موسی بن جعفر

علیه السلام بازگو شده است .

۲- . بنگرید به ، روضه الواعظین: ۲۱۶؛ الفصول المختاره: ۳۶ .

می کنید که شما اولاد پیامبر و وارثانِ اوید ، نه ما؟! در حالی که همه ما با هم پسر عموییم؟

امام علیه السلام فرمود: بگو ببینم اگر رسول خدا دخترت را خواستگاری کند ، به او می دهی؟

رشید پاسخ داد: آری ، والله! و بر این کار ، بر عرب و عجم افتخار می کنم .

امام علیه السلام فرمود: لیکن اگر دختر مرا خواستگاری کند ، نمی توانم او را به زناشویی پیامبر در آورم؛ زیرا آن حضرت پدر من است!

با این سخن کوبنده ، هارون ساکت شد و مات و مبهوت ماند. (۱)

ماجرای یحیی بن عبدالله بن حسن با هارون ، نیز همین گونه است (۲).

و این ها از انگیزه هایی است که رشید را واداشت به دشمنی و آسیب رسانی به امام کاظم علیه السلام و یحیی و دیگر خاندانِ پیامبر صلی الله علیه و آله دست یازد .

این تحریف پیایی در ارث و قضا و شهادت ، به راستی شایانِ توجه است . امین - که نامزد ولایت عهدی و امارت بر مسلمانان پس از هارون می باشد - شراب می آشامد . هارون و بعضی از کسانی که در قصرند ، او را در حال مستی می بینند . رشید در تنگنای محذور اخلاقی مقابل مسلمانان می افتد؛ اگر از اجرای حد چشم پوشد ، این امر شایع می شود و ادعای او به عنوان امیرمؤمنان تباه می گردد ، از سویی نمی خواهد بر ولی عهدِ پس از خود «حد» را جاری سازد!

۱- . بنگرید به، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۸۰؛ احتجاج طبرسی ۲: ۱۶۴؛ وسایل الشیعه ۲۰: ۳۶۳، حدیث ۲۵۸۳۷ .

۲- . مقاتل الطالبیین: ۳۱۰-۳۱۳ .

از این رو ، برای ابو یوسف قاضی پیک می فرستد و او را برای امر مهمی احضار می کند و راه چاره می جوید . ابو یوسف برون رفت های ضعیفی را پیشنهاد می کند که مادر داغدیده را می خندانند [با وجود این] هارون سجده شکر به جای می آورد و به ابو یوسف مال هنگفتی را می بخشد . (۱)

آیا در باب قضا و شهادت ، بالاتر از این ، تحریفی هست؟!

از همین نگاه گذرا ، می توان راز تأکید ائمه علیهم السلام را بر این دو باب دریافت .

حاکمان - در دوره های اخیر - می خواستند به تصرفاتی (مانند ربودن اموال مردم) دست یازند و این کار جز با بازیچه ساختن قوانین ارث و اموال ، شدنی نبود ؛ نیز شرابخواری و مجالس لهو و غنا و رقص و خوش گذرانی نیازمند احکامی بود که با ابطال شهود و تغییر قانون قضا ، توجیه لازم را برای کارهایشان فراهم آورد .

فقه صحیح بر همه این فرضیه ها و ادعاها مَهر بطلان می زند ، و نگرش هایی را که قائل اند خدا همه کردارهای خطای خلیفه خود را - در روی زمین - می آمرزد و خلیفه حسابرسی نمی شود مردود می شمارد .

امام رضا علیه السلام

کتاب های اهل بیت علیهم السلام نزد امامان علیهم السلام محفوظ ماند . مهم ترین آن ها کتاب حضرت علی علیه السلام و کتاب جعفر و کتاب جامعه به شمار می آمد . کتاب جعفر به امام رضا علیه السلام از پدرانش رسید .

کشی از نصر بن قابوس نقل می کند که وی در خانه امام کاظم علیه السلام بود . امام علیه السلام فرزندش امام رضا علیه السلام را در حالی که در کتاب جعفر می نگریست ، به او

نشان داد و فرمود :

این ، فرزندم علی است ، و کتابی را که در آن نگاه می کند ، جفر است . (۱)

علی بن ابراهیم ، از محمّد بن عیسی ، از یونس ، از ابوالحسن علیه السلام و از پدرش از ابن فضال روایت می کند که گفت :

کتاب علی را به ابوالحسن علیه السلام نشان دادم، (۲) فرمود : کتاب صحیحی است ، امیرالمؤمنین در دیه جراحاتِ اعضاء ، حکم کرده است . (۳)

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن فضال و محمّد بن عیسی ، هر دو به نقل از یونس گفتند :

کتاب فرائض (میراث) را به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوالحسن رضا علیه السلام عرضه کردیم ، فرمود : کتاب صحیحی است . (۴)

در زمان حضرت رضا علیه السلام و پس از آن ، دوره جدیدی آغاز شد که همان عصر تصنیف و استوار سازی و توثیق مَیْدُوناتی است که ادعا یا فرض می شد آن ها مطالب کتاب حضرت علی علیه السلام و احکام دین را - که اهل بیت علیهم السلام بیان داشته اند - نقل کرده اند . اصحاب ائمه علیهم السلام آن ها را گرد می آوردند و بر امامان علیهم السلام عرضه می کردند تا درستی آن منقولات اِحراز شود .

از عبدالله جُغفی روایت شده که گفت :

بر امام رضا علیه السلام در آمدم و صحیفه یا برگه کاغذی را به همراه

۱- . رجال کشی : ۳۸۲ .

۲- . فروع کافی ۷ : ۳۲۷ ، حدیث ۷ .

۳- . تهذیب الأحکام ۱۰ : ۲۹۲ ، حدیث ۱۱۳۵ .

۴- . فروع کافی ۷ : ۳۳۰ ، حدیث ۱ (و ص ۳۲۷ ، حدیث ۹) ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۸۵ .

داشتم که در آن به نقل از جعفر بن محمد نوشته شده بود: «دنیا برای صاحب این امر چونان نیمه گردو نمایان است [و امام علیه السلام بر همه چیز آگاه می باشد].»

امام رضا علیه السلام فرمود: ای حمزه، والله این سخن حق است، آن را بر پوستی منتقل کن [یعنی بر پوست بنویس تا ماندگار بماند]. (۱)

در اینجا ملاحظه می شود که مروی از امام صادق علیه السلام بر امام رضا علیه السلام عرضه می گردد تا از صحت آن اطمینان به دست آید، یا امام علیه السلام آن را بر کتابی که نزدش محفوظ است عرضه کند (چنان که در حدیث اول ملاحظه شد) یا شیوه دیگری فراتر از این ها باشد به اینکه امام علیه السلام مطابقت روایت را با آنچه از آبای خویش به یاد دارد، بنگرد.

هر روشی که باشد، مقصود و هدف، توثیق مرویات از امامان سه گانه (امام باقر و صادق و کاظم علیهم السلام) می باشد و منتهی شدن حدیث به حضرت علی علیه السلام و سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و این شیوه، طبیعت مسلک اهل بیت علیهم السلام است.

حمزه بن عبدالله جعفری می گوید:

در پشت برگ کاغذی [این حدیث را] نوشتم: (دنیا برای امام، مانند گردوی شکسته (و دو نیم شده) نمایان است) آن را به امام رضا علیه السلام نشان دادم و گفتم: فدایت شوم! اصحاب ما حدیثی را روایت می کنند که من انکارش نمی کنم، لیکن دوست دارم از شما بشنوم.

امام علیه السلام در آن نگریست، سپس آن را چنان پیچید که پنداشتم بر

۱- فروع کافی ۷: ۳۳۰، حدیث ۱؛ الاستبصار ۴: ۲۹۹، باب ۱۷۹، حدیث ۳.

وی گران آمد ، آن گاه فرمود :

این سخن ، حق است! آن را در پوستی منتقل ساز .(۱)

امام رضا علیه السلام به امر تدوین بسیار اهتمام داشت تا آنجا که پیشِ خادمانِ تدوین علم و دین ، دوات می گذاشت .

علی بن اسباط می گوید : شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود :

در کنزی که خدا می فرماید : «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» زیر آن دیوار گنجی برای آن دو غلام بود»... (۲)

گفتم : فدایت شویم! می خواهم این سخن را بنویسم . امام علیه السلام دوات را به دست گرفت تا پیشِ من نهد ، من دست امام را گرفتم و بوسیدم و دوات را ستاندم و آن سخن را نوشتم .(۳)

امام رضا علیه السلام تأکید می ورزد که آنچه را بر زبان می آورد ، سخنانِ حق به ارث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله است و میراثِ صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت می باشد .

یعقوب بن جعفر می گوید : در رکابِ امام رضا علیه السلام در مکه بودم ، مردی به آن حضرت گفت : شما کتابِ خدا را گونه ای تفسیر می کنید که تاکنون نشنیده ایم!

امام علیه السلام فرمود : قرآن ، پیش از آنکه بر مردم فرود آید و برای آنان تفسیر شود ، بر ما نازل شد و تفسیر گشت ؛ ما حلال و حرامِ آن را می شناسیم ...

۱- بصائر الدرجات: ۴۲۸، باب ۱۴، حدیث ۴ .

۲- سورة كهف (۱۸) آیه ۸۲ .

۳- اصول کافی ۲: ۵۹، باب فضل الیقین، حدیث ۹ .

این علمی است که آگاهی ساختن و آنچه را لازم دانستم به تو رساندم ، اگر پذیرفتی شاکر باش ؛ و اگر رها کردی [بدان که] خدا بر هر چیزی گواه است .(۱)

عبدالسلام بن صالح هزوی می گوید :

شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود : خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیا کند!

پرسیدم : چگونه امر شما را زنده سازد؟

فرمود : علوم ما را بیاموزد و به مردم بیاموزاند ؛ چرا که اگر مردم محاسن کلام ما را بدانند ، از ما پیروی می کنند .(۲)

از ابن ابی نصر رسیده است که :

به امام رضا علیه السلام گفتم : فدایت شوم! بعضی از اصحاب ما قائل اند اثری را که از تو از پدران حکایت می شود ، می شنویم و بر آن قیاس می ورزیم و عمل می کنیم .

فرمود : سبحان الله! والله ، این شیوه از دین جعفر علیه السلام نمی باشد . اینان گروهی اند که به ما نیاز ندارند ؛ از طاعت ما خارج شده اند و در موضع ما قرار گرفته اند [یعنی ادعای امامت دارند] پس کجاست تقلیدی که از جعفر و ابا جعفر می کردند؟

جعفر فرمود : بر قیاس حمل نکنید ، هیچ چیزی نیست که قیاس به

۱- بصائر الدرجات: ۲۱۸، باب ۸، حدیث ۴ .

۲- معانی الأخبار: ۱۸۰، حدیث ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۷۵، باب ۶۳، حدیث ۶۹ .

عدل (و صدق) آن حکم کند (۱) مگر اینکه قیاس [دیگر که با قیاس نخست تعارض دارد] آن را درهم می شکند. (۲)

همچنین امام رضا علیه السلام درباره کسانی که در شبهه می افتند و امر دین بر آنان مشتبه می گردد، می فرماید:

اینان قومی اند که شیطان در اندیشه شان راه یافت؛ آنان را با شبهه می فریبد و امر دینشان را بر آن ها مشتبه می سازد.

این ها می خواهند از پیش خود هدایت شوند، می گویند: برای چه؟ چه وقت؟ چگونه؟ هلاکت از همین مأوای احتیاط به سراغشان می آید و این دستاورد خودشان است «پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی ورزد».

شایسته نیست آنان چنین روندی را در پیش گیرند، بلکه بر آن ها واجب است هنگام تحویر بازایستند و آنچه را نمی دانند به دانای کار و کسی که استنباط درست دارد، بازگردانند؛ زیرا خدای متعال می فرماید:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»؛ (۳)

۱- عبارت عربی چنین است: «فليس من شيء يعدله القياس إلّا . . .». ترجمه بر اساس بیان مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» ۲: ۳۰۰ صورت گرفت. شیخ عزیز الله عطاردی در پی نوشت «مسند الإمام الرضا عليه السلام ۱: ۲۳۴» عبارت را این گونه معنا می کند: «یعنی قیاس یصدقهُ و یُقیمهُ و قیاس آخر یکسره»؛ قیاسی آن را تصدیق می کند و به پا می دارد و قیاس دیگر، آن را می شکند (م).

۲- قرب الإسناد: ۳۵۶-۳۵۷، حدیث ۱۲۷۵.

۳- سورة نساء (۴) آیه ۸۳.

اگر آن را به خدا و رسولش و اولیای امر خود باز می گردانند ، البته کسانی از آنان که می توانند آن را استنباط کنند ، می فهمیدند .

یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله ایشان ، کسانی اند که از قرآن استنباط می کنند و حلال و حرام آن را می شناسند ، و اینان اند حجت خدا بر خلق . (۱)

امام رضا علیه السلام صحیفه ای دارد که آن را از پدرانش روایت می کند و «صحیفه الرضا» نامیده می شود ، و بارها به چاپ رسیده است .

نیز رساله الذهبیه از امام رضا علیه السلام می باشد که آن را برای مأمون عباسی نوشت و مأمون دستور داد آن را با آب طلا بنویسند و از این رو ، ذهبیه (طلایی) نامیده شد (وجه دیگری نیز برای نام گذاری آن گفته اند) و این رساله بارها چاپ شده است .

همه این ها غیر مطالبی است که امام علیه السلام بر اصحاب خود و بر فقها و فقه آموزان آن زمان ، املا کرد ؛ زیرا امام علیه السلام مجالس تدریس و املائی حدیث داشت .

علی بن علی خُزاعی - برادرِ دعبل شاعر - می گوید :

ابوالحسن ، علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس ، در رجب سال ۱۹۸ برای ما املائی حدیث کرد ، گفت : پدرم ، موسی بن جعفر مرا حدیث کرد . (۲)

این سخن ، به وجود مجالسی صراحت دارد که امام رضا علیه السلام در آن علوم اسلامی را بر علما و حافظانِ مسلمان املا می کرد ، و اینکه آن حضرت به تدوین و مُدَوّنات اهتمام داشت .

۱- . تفسیر عتاشی ۱: ۲۶۰، حدیث ۲۰۶؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۷۱، حدیث ۳۳۵۱۹ .

۲- . آمالی طوسی ۱: ۳۵۹ و ۳۶۱؛ نیز بنگرید به، رجال نجاشی: ۲۷۷، رقم ۷۲۷ .

امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام مسیرتدوین و حفظ مدونات (وسعی فراوان برای ضبط و ماندگاری آن‌ها) را ادامه داد. مأمون عباسی مجالس مناظره ای را سامان داد تا آن حضرت را با دلیل و برهان به زانو در آورد یا به لحاظ خردسالی اش از شأن علمی امام بکاهد، لیکن در این کار ناکام ماند و نتیجه عکس داد؛ چراکه امام علیه السلام با علم و دانایی [خداداد] خویش، فقها و عموم مسلمانان را مات و مبهوت ساخت. اهتمام آن حضرت به مسائل اعتقادی در کنار توجه به فقه و تدوین حدیث (به جهت شرایطی که امام در آن می زیست) مشهور است.

امام جواد علیه السلام تلاش های خود را بر اداره مجالس مناظره و رد و بدل مطالب علمی منحصر نداشت، بلکه مسیر توثیق [و مستند ساختن] منقولات را ادامه داد. آن حضرت به کتاب امام علی علیه السلام و آنچه از امام باقر و صادق علیه السلام نقل می شد، اطلاع کامل داشت.

محمد بن حسن بن ابی خالد می گوید:

به ابو جعفر دوم (یعنی امام جواد) گفتم: فدایت شوم! مشایخ ما از امام باقر و صادق علیه السلام روایات زیادی ستاندند، ولی چون تقیه شدید بود کتاب هاشان را پنهان داشتند و از ایشان روایت نشد (یعنی واسطه بین ما و آن‌ها از میان رفت) هنگامی که در گذشتند، کتاب‌ها به دست ما رسید [چه کنیم]؟

امام علیه السلام فرمود: آن‌ها را حدیث کنید، آن‌ها حق [و درست] است. (۱)

ستم به فکر و اندیشه - و به ویژه ظلم در حق تدوین - از سوی خلفای بنی

۱- اصول کافی ۱: ۵۳، باب النوادر، حدیث ۱۵.

امیه و بنی عباس ، به درجه ای می رسد که یکی از نزدیکان امام جواد علیه السلام به شک می افتد و می خواهد به صحت مرویاتی که بر اثر فشارهای فکری و اعتقادی بازگو نشده اند ، یقین یابد .

اینجاست که نقش امام علیه السلام به عنوان میزان شناخت صحیح از ناصحیح و حق از باطل (در میان مُدَوَّنات و مرویات) روشن می شود و گمان می رود که امام علیه السلام مطابقت آن ها را با کتاب امام علی علیه السلام و کتاب های پدراننش دریافت و از این رو به سؤال کننده فرمود : «آن ها را حدیث کنید ، آن ها حق است» .

سائل یک نفر است و امام به لفظ جمع «خِیْدُثُوا» پاسخ می دهد . این امر نشان می دهد که این بلا و مصیبت ، عمومی بود و همه اصحاب آن حضرت با آن مواجه بودند ، و بسیاری از مرویات و مُدَوَّنات - به جهت سرکوب و فشار و ارعاب - ناموثق به نظر می آمد .

امام علیه السلام صورت و محتوای مدوّنات پدراننش را می شناخت ، خط آن ها را به دیدگانش می گذاشت و می گریست و سوگند یاد می کرد که آن خط ، پدرش هست تا این احتمال را که آن کتابی ساختگی بر امام رضا علیه السلام باشد ، دفع کند .

ابراهیم بن ابی محمود می گوید :

بر ابو جعفر [امام جواد] علیه السلام وارد شدم و کتاب هایی از پدرش همراهم بود . آن حضرت به خواندن آن ها پرداخت و کتاب بزرگی را بر چشمانش گذاشت و گفت : والله ، خط پدرم می باشد و به گریه افتاد تا آنجا که اشک هایش سرازیر شد (۱).

و احمد بن ابی خَلَف روایت می کند :

بیمار بودم ، ابو جعفر علیه السلام به عیادت‌م آمد ، کنار بالینم کتاب یوم و لیله بود . از آغاز تا پایان آن را ورق زد و [سه بار] فرمود : خدا یونس را رحمت کند ... (۱)

و از آن حضرت روایت است که فرمود :

در کتاب علی علیه السلام آمده که انسان ، شبیه ترین چیزها به معیار (ترازو) می باشد ؛ یا راجح (و سنگین) است به علم - و یک بار فرمود به عقل - و یا ناقص (و سبک) است به جهل . (۲)

امام جواد علیه السلام بر اهمیت تدوین تأکید می ورزید ؛ زیرا تدوین سبب ماندگاری بیشتری در اذهان می شود تا نقل تنها ، بلکه در ذهن «منقول له» (کسی که برایش نقل صورت می گیرد) پایدارتر می ماند ؛ به ویژه آنکه در میان خوانندگان کتاب ها ، کسانی خط امام علیه السلام را می شناختند .

از عبدالعزیز مُهتَدی حکایت شده که از امام جواد علیه السلام درباره یونس بن عبدالرحمان پرسید ، امام علیه السلام به خط خود نوشت :

او را دوست می دارم و برایش رحمت می طلبم ، هرچند همشهریان تو مخالف اند . (۳)

رساله ها و نامه هایی از امام جواد علیه السلام به اصحاب رسیده است :

احمد بن محمد بن عیسی می گوید : ابو جعفر غلامش را به همراه

۱- . رجال کَشّی ۲: ۴۸۴، رقم ۹۱۳؛ وسایل الشیعه ۲۷: ۱۰۰ .

۲- . کشف الغمّه ۲: ۳۴۶ .

۳- . رجال کَشّی: ۴۱۳؛ مقصود از «بلد» بصره است - چنان که در شرح اصول کافی مازندرانی ۷: ۶ هست - اهل بصره در آن زمان عثمانی و پیرو رأی و اجتهاد بودند و از دشمنان مکتب تعبد و تدوین به شمار می آمدند .

نامه ای سویم فرستاد ، از من خواست که نزد آن حضرت بروم ... فرمود : نامه ام را نزد او ببر و بخواه که مال را برایم بفرستد .
من نامه امام را پیش زکریا بن آدم بُردم ، وی مال را برای آن حضرت فرستاد .^(۱)

حسن بن شمعون می گوید :

رسالة ابو جعفر ثانی را - به خط خود آن حضرت - بر علی بن مهزیار خواندم : بسم الله الرحمن الرحيم ؛ یا علی ، خدا به تو
پاداش نیک دهد ...^(۲)

امام علیه السلام نامه دیگری به علی بن مهزیار دارد ، که در بغداد به او نوشت ،^(۳)

و نیز نامه ای که از مدینه سویش نگاشت .^(۴)

و از عبدالعزیز - یا کسی که از او روایت می کند - نقل شده که گفت :

به امام جواد علیه السلام نامه نوشتم که نزد من برای شما چیزی [از اموال] است ، امر می فرمایید به که دهم؟ آن حضرت برایم
نوشت :

آنچه در این نامه بود ، من ستاندم ...^(۵)

از محمد بن احمد بن حماد مَرَوَزی رسیده است که :

ابو جعفر به پدرم نوشت ...^(۶)

۱- .الاختصاص: ۸۷؛ رجال کَشّی: ۴۷۹ .

۲- .الغیبه (شیخ طوسی): ۳۴۹ .

۳- .رجال کَشّی: ۴۶۰-۴۶۱ .

۴- .همان .

۵- .همان: ۴۲۷ .

۶- .همان: ۴۶۸ .

از عبدالجبار نهاوندی - در خبری طولانی - آمده است :

از میان نامه هایم نامه ای بیرون آمد که در آن نوشته شده بود : بسم الله الرحمن الرحيم ، این نامه ای است از محمد بن علی هاشمی علوی ، به عبدالله بن مبارک ... (۱)

شیخ عزیز الله عطاردی احادیث امام جواد علیه السلام را گرد آورد و با عنوان مسند الإمام الجواد علیه السلام آن را به چاپ رساند .

امام هادی علیه السلام

کتاب امام علی علیه السلام نزد این امام همام وجود داشت . آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت مبارک آن حضرت را از کتاب حضرت علی علیه السلام برای مسلمانان نقل می کرد و به اندازه ای به تبلیغ احکام و روایات کتاب حضرت علی علیه السلام عنایت داشت که در هنگام بیماری مُشرف به مرگ (و مسموم شدن با زهر) در نقل از این کتاب می کوشید .

ابو دعامه می گوید : به عیادت علی بن محمد بن علی بن موسی رفتیم . در همان مرضی که به سبب آن ، در همان سال درگذشت . چون خواستم بازگردم ، فرمود : ای ابا دعامه ، [ادای] حق تو بر من لازم شد ، آیا حدیثی برایت نخوانم که شادت سازم؟

گفتم : ای فرزند رسول خدا ، بسی مشتاقم .

فرمود : برایم حدیث کرد پدرم محمد بن علی ، گفت : برایم

حدیث کرد پدرم علی بن موسی ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم موسی بن جعفر ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم جعفر بن محمد ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم محمد بن علی ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم علی بن حسین ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم حسین بن علی ، گفت : برایم حدیث کرد پدرم علی بن ابی طالب ، گفت : رسول خدا برایم فرمود : یا علی ، بنویس!

پرسیدم : چه بنویسم؟

فرمود : بنویس : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛ الْإِيمَانُ مَا وَقَرْتُهُ الْقُلُوبُ ، وَصَيَّدَقْتُهُ الْأَعْمَالُ ، وَالْإِسْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَحَلَّتْ بِهِ الْمُنَاكِحَةُ ؛

به نام خداوند هستی بخش مهربان ؛ ایمان آن است که در قلب ها جا گیرد و اعمال آن را تصدیق کند ، و اسلام عباراتی است که بر زبان آید و بدین وسیله ، زناشویی حلال گردد .

ابو دعامه می گوید ، گفتم : ای فرزند رسول خدا ، به خدا سوگند ، میانِ نیکویی این حدیث و سندی این چنین آراسته و استوار ، در شکفت مانده ام که کدام یک زیباتر است؟!

امام علیه السلام فرمود : آن ، در صحیفه ای است به خط علی بن ابی طالب علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما نسل اندر نسل به ارث برده ایم . (۱)

این روایت إلهام بخش این حقیقت است که همه یا بیشتر آنچه

۱- . مُرُوجُ الذَّهَبِ ۴: ۸۵ - ۸۶ ؛ اعیان الشیعه ۲: ۳۴۹ ، رقم ۱۸۲۱ ؛ نیز بنگرید به ، بحار الأنوار ۵۰: ۲۰۸ .

امامان علیهم السلام روایت کرده اند از کتاب امام علی علیه السلام است ، هرچند جدا جدا (در هر روایت) به آن تصریح ندارند ، بلکه به صورتِ عمومی بیان داشته اند .

این امر بر بعضی از نادانان پوشیده ماند و امام صادق علیه السلام را مُتَّهَم ساختند که «صِيْحْفِي» است و از کتاب چیزی را می گوید ، و دریافتند که مستند آن حضرت نوشته هایی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله با خط امام علی علیه السلام دریافت .

امام هادی علیه السلام استوار سازی مرویات و مدونات را از آبا و اجدادش استمرار بخشید تا احادیث خالص و شفاف به نسل های آینده برسد .

محمّد بن عیسی می گوید :

داود بن فَرْقَد فارسی نامه ای به ابوالحسن ثالث نوشت و آن حضرت به خط خویش پاسخ آن را نگاشت ، گفت :

پرسش من درباره علمی است که از آبا و اجدادت برای ما نقل شده و احادیثی که به صورت مختلف روایت شده اند ، با وجود این اختلاف ، چگونه به آن ها عمل شود؟ آیا احادیثِ اختلافی را به شما باز گردانیم؟

امام علیه السلام به او نوشت (و من آن را خواندم) :

آنچه را می دانید سخنِ ماست ، بدان مُلْزَم باشید ، و آنچه را که نمی دانید قولِ ما باشد [و احتمال می دهید که سخنِ ما نباشد] به خودمان برگردانید . (۱)

در اینجا امام علیه السلام اصحابش را و می دارد که روایاتِ اختلافی و مدوناتی را که صحّت نسبت آن ها به اهل بیت علیهم السلام مشکوک است ، به آن حضرت ارجاع دهند

تا نقل های صحیح را توثیق کند و و احادیث ساختگی و دروغین یا آن ها که غلط و اشتباه در آن ها راه یافته است ، ترک شود .

بعضی از اصحاب امام هادی علیه السلام تفسیری به نام الأملی فی تفسیر القرآن را از آن حضرت روایت کرده اند که چاپ شده و در دسترس است ، گرچه بعضی از بزرگان در نسبت این کتاب به امام علیه السلام تردید دارند .

علامه سید محسن امین ، کتابی را درباره احکام دین و رساله ای را در رد بر اهل جبر و تفویض برای امام هادی علیه السلام ذکر می کند .^(۱)

هریک از ابو طاهر^(۲)

و عیسی بن احمد بن عیسی^(۳) و علی بن ریان^(۴)

نسخه ای را از امام هادی علیه السلام روایت کرده اند .

شیخ عزیز الله عطاردی احادیث امام هادی را در کتابی گرد آورد و به نام مسند الإمام الهادی به چاپ رساند .

امام حسن عسکری علیه السلام

تلاش های امام عسکری علیه السلام در دو جهت اصلی جریان یافت :

اول : آگاه ساختن اصحاب خاص خود را به آنچه مربوط به فرزندش امام زمان علیه السلام می شود و اینکه پس از آن حضرت ، وی ، امر امامت و تبلیغ را به پا می دارد .

دوم : تدوین و توثیق مدونات ، به وسیله عرضه کتاب امام علی علیه السلام یا آنچه را از آبا و اجداد خود دریافت .

۱- . أعيان الشيعة ۱: ۳۸۰؛ نیز بنگرید به، الذریعه ۵: ۸۰، مورد ۳۱۲ .

۲- . رجال نجاشی: ۴۶۰، رقم ۱۲۵۶ .

۳- . همان: ۲۹۷، رقم ۸۰۶ .

۴- . همان: ۲۷۸، رقم ۷۳۱ .

در بحث ما بیشتر جهت دوم مد نظر است .

از سعد بن عبدالله اشعری روایت است که گفت :

احمد بن عبدالله بن خائبه کتابی را بر مولایمان ابو محمد - حسن بن علی بن محمد - صاحب العسکر علیه السلام عرضه داشت ، امام علیه السلام آن را خواند و فرمود : صحیح است ، بدان عمل کنید .^(۱)

این کتاب را که امام علیه السلام صحّت آن را تأیید کرد ، مرجع عالمان برای تصحیح و توثیق مرویات قرار گرفت و به مقابله مدوّنات خود با این کتاب پرداختند .

از حسن بن محمد بن وّجّاء (ابو محمد نصیبی) نقل شده است که گفت :

به ابو محمد نامه نوشتیم و از آن حضرت خواستیم که کتابی برایمان بفرستد یا چیزی بنویسد ، که به آن عمل کنیم . امام علیه السلام کتاب عمل را برایمان فرستاد .

صفوانی می گوید : من از روی آن یک نسخه نوشتم ، در مقابله با کتاب ابن خائبه ، حروف اندکی از آن زیاده یا کم بود .^(۲)

امام عسکری علیه السلام برای آنان کتاب عمل را می فرستد که به نظر می رسد مسائل اصلی و اساسی را در بر داشت ، و این بدان معناست که امام علیه السلام به تدوین اهتمام فراوانی داشت ؛ چراکه با وجود خود آن حضرت در میان آن ها ، اهمیّت تدوین و گستردگی و فائده عمومی آن را ارج نهاد ، و برای آنان کتاب عمل را فرستاد .

۱- . فلاح السائل: ۱۸۳؛ شیخ یوسف بحرانی در الحدائق الناضره (جلد ۱، ص ۹) می نویسد: روایت شده که کتاب عبیدالله بن علی حلبی بر امام صادق علیه السلام عرضه شد، امام علیه السلام آن را پسندید و صحیح دانست؛ و کتاب یونس بن عبدالرحمان و کتاب فضل بن شاذان بر امام عسکری علیه السلام عرضه شد، امام علیه السلام این دو کتاب را ستود .

۲- . رجال نجاشی : ۲۴۴ (و در چاپ انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۳۴۶، رقم ۹۳۵).

اهتمام اصحاب امام به تدوین و توثیق مُیدوّنات ، با توجه به استنساخِ صفوانی از روی کتاب و سپس مقابله آن با کتاب ابن خابنه ، به دست می آید ؛ همان کتابی است که پیش از آن ، از سوی امام توثیق شد .

بنابراین ، روند توثیق نزد اهل بیت علیهم السلام جایگاه مهمی داشت ، آنان برای حفظ مُیدوّنات این کار را به اصحاب و پیروانشان آموختند .

مُلَقَّب بِقَوْرَاء [بخوراء] می گوید :

فضل بن شاذان او را رهسپار عراق ساخت ، به جایی که ابو محمّد حسن بن علی عسکری آنجا بود . وی یادآور می شود که بر ابو محمّد درآمد چون می خواست بیرون آید کتابی را که درون عبایی پیچیده بود و در بغل داشت ، افتاد . امام علیه السلام آن را برداشت و نگریست . کتاب از نوشته های فضل بود . امام علیه السلام برایش رحمت طلبید و فرمود : به اهل خراسان غبطه می خورم ، به جهت منزلتِ فضل بن شاذان و بودنِ وی در میانِ ایشان . (۱)

از امام عسکری علیه السلام درباره کتاب های بنی فضال سؤال شد ، گفتند : خانه های ما آکنده از آن کتاب هاست ، چگونه به کتاب های آن عمل کنیم؟ امام علیه السلام فرمود :

خُذُوا بِمَا رَوَوْا ، وَذَرُّوا مَا رَأَوْا؛ (۲)

آنچه را روایت می کنند بگیرید ، و آنچه را سخن و عقیده خود آن هاست واگذارید .

۱- . رجال کسّی ۲: ۸۲۰، رقم ۱۰۲۷؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۰۱ .

۲- . الغیبه (شیخ طوسی): ۳۹۰، حدیث ۳۵۵ .

خاندان فَضَالِ احادیث ائمه علیهم السلام را تدوین کردند ، لیکن انحرافِ اعتقادی در امامت یافتند ، همین امر ، باعث شد که در مرویات پیشین آن ها که نوشته بودند ، تردید پیش آید .

این سخن دلالت می کند که پیروان اهل بیت علیهم السلام به مُدَوَّنَات و استفاده از آن ها محافظت داشتند و حریصانه در پی تحقّق صِحّتِ آن ها بودند .

داود بن قاسم جعفری می گوید :

بر ابو محمّد - صاحب العسکر - کتاب یوم و لیله یونس را عرضه داشتم ، فرمود : چه کسی این را نوشته است؟

گفتم : تصنیف یونس مولای آل یقطین است .

فرمود : خدا ، برای هر حرفی از آن - روز قیامت - نوری را به او عطا می کند . (۱)

و در خبر دیگر چنین است :

امام علیه السلام در آن نگاه کرد و همه آن را از نظر گذراند ، سپس فرمود : این - همه اش - دینِ من و دینِ پدران من است ، و همه آن حق می باشد . (۲)

بُورِقُ بُوْشَجَانِی می گوید :

به سامرا رفتم و کتاب یوم و لیله همراهم بود . بر ابو محمّد درآمدم و آن کتاب را نشان دادم و گفتم : اگر صلاح می دانید ، در آن نظری بیفکنید .

۱- . رجال نجاشی: ۴۴۷، رقم ۱۲۰۸؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۰۲، حدیث ۳۳۳۲۴ .

۲- . رجال کشی ۲: ۴۸۴/۹۱۵؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۰۰ .

امام علیه السلام همه صفحات آن را وارسی نمود و فرمود: این کتاب صحیح می باشد و شایسته است به آن عمل شود. (۱)

افزون بر این، تفسیری از امام علیه السلام روایت شده که بارها با عنوان تفسیر الإمام العسکری علیه السلام چاپ شده است.

نسخه ای منسوب به امام علیه السلام از مُعَاذِ جَویمی نقل شده است. (۲) ابو طاهر زراری - جدّ اَبی غالب - و مُحَمَّد بن رَیان بن صَلت و مُحَمَّد بن عیسی قمی، مسائلی را از آن حضرت حکایت کرده اند. (۳)

امام عسکری علیه السلام در زمینه مسائل احکام و عقاید، مکاتباتی داشت، که نامه های زیر، از آن جمله است:

پاسخ نامه مُحَمَّد بن حسن صَفَّار، (۴)

عبدالله بن جعفر، (۵) ابراهیم بن مهزیار، (۶) علی بن مُحَمَّد، (۷)

حُصَینی، مُحَمَّد بن رَیان، (۸)

رَیان بن صَلت، (۹)

علی بن بلال، (۱۰)

حمزه بن مُحَمَّد، (۱۱) مُحَمَّد بن عبدالجَبَّار. (۱۲)

۱- رجال کشی ۲: ۵۳۷ رقم ۱۰۲۳.

۲- رجال نجاشی: ۳۰۴، رقم ۸۳۱؛ الذریعه ۲۴: ۱۵۲، رقم ۷۷۷.

۳- بنگرید به، رجال نجاشی: ۳۴۷، رقم ۹۳۷، و ص ۳۷۰ رقم ۱۰۰۹، و ص ۳۷۱ رقم ۱۰۱۰، و ص ۲۸۰ رقم ۷۴۰.

۴- بنگرید به، من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۹۹ و ۵۰۸؛ تهذیب الأحکام ۷: ۱۵۰.

۵- فروع کافی ۶: ۳۵؛ من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۸۸؛ مکارم الأخلاق: ۲۶۳؛ فروع کافی ۵: ۴۴۷.

۶- فروع کافی ۴: ۳۱۰؛ من لا یحضره الفقیه ۲: ۴۴۴.

۷- فروع کافی ۴: ۳۱۰؛ من لا یحضره الفقیه ۲: ۴۴۵.

۸- اصول کافی ۱: ۴۰۹.

۹- تهذیب الأحکام ۴: ۱۳۹.

۱۰- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۷۹.

۱۱- فروع کافی ۴: ۱۸۱.

۱۲- فروع کافی ۳: ۳۹۹؛ الاستبصار ۱: ۳۸۵؛ تهذیب الأحکام ۲: ۲۰۷.

امام مهدی علیه السلام

امام مهدی علیه السلام علوم آبا و اجدادش را به ارث بُرد (چنان که وارث کتاب امام علی علیه السلام و دیگر کتاب هایی است که نزد ائمه علیهم السلام وجود داشت) امامان علیهم السلام تصریح کرده اند که همه آنچه در کتاب امام علی علیه السلام یا مصحف فاطمه علیها السلام یا دیگر مدوّناتِ عصر رسالت وجود داشت، نزد امام مهدی علیه السلام است و آن حضرت در دورانِ حکومتش، جز به قرآن و آنچه در این صحیفه هاست، حکم نمی کند.

حُمران بن اَعین، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که به اتاقِ بزرگی اشاره کرد و فرمود:

ای حُمران، در این خانه، صحیفه ای هست که به خط علی و املائی رسول خداست! اگر ما بر مردم ولایت یابیم، میانشان به آنچه خدا نازل کرد حکم می کنیم؛ از آنچه در این صحیفه است فراتر نمی رویم. (۱)

ائمه علیهم السلام بیان کرده اند که کتاب امام علی علیه السلام و صحیفه آن حضرت، نزدشان باقی است آن کتاب از بین نمی رود و امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری آن را ارث می برند.

ابو بصیر می گوید:

ابو جعفر صحیفه ای را به من نشان داد که در آن حلال و حرام و سهام میراث بود، گفتم: این چه کتابی است؟

۱- بصائر الدرجات: ۱۶۳، باب ۱۲، حدیث ۵.

فرمود: این املاى رسول خدا صلى الله عليه و آله و دست خط على عليه السلام است .

پرسيدم : كهنه و پوسيده نشده است؟

فرمود : چه چيزى آن را مى پوساند؟! (۱)

پرسيدم : از بين نرفته است؟

فرمود : چه چيزى آن را از ميان مى برد . (۲)

حسن بن و جناء نصيبى - در حديثى طولانى - آنجا كه حضرت حجت (عجل الله فرجه) را در سامراء ديد ، مى گويد :

سپس دفتري را به من داد كه در آن دعائى فرج و صلوات بر آن حضرت نوشته شده بود ، فرمود : اين دعا را بخوان ، و اين چنين بر من صلوات بفرست ، و آن را جز به اوليائى شايسته ام مده . (۳)

در حديث ديگر آمده است كه امام از يكي از اصحابش - كه از اصحاب پدرش نيز بود - خواست تا انگشترى را كه امام عسكرى عليه السلام به او داده است ، به وي نشان دهد ، مى گويد :

انگشتر را براى آن حضرت آوردم ، چون آن را ديد ، اشك هائيش فرو ريخت ، آن را بوسيد ، سپس نوشته حك شده بر آن را خواند كه چنين بود : «يا الله يا محمد يا على» آن گاه فرمود : اى انگشتر ،

۱- . علامه مجلسى در شرح اين جمله ، مى گويد: مقصود اين است كه چه چيزى مى تواند آن را بفرسايد در حالى كه خدا آن را براى ما حفظ مى كند؟! يا زياد در دسترس اشخاص نيست تا پوسيده و كهنه شود و از ميان برود (بحار الأنوار ۲۶: ۲۴) (م) .

۲- . بصائر الدرجات: ۱۶۴ ، باب ۱۲ ، حديث ۹ .

۳- . كمال الدين و تمام النعمه: ۴۴۳-۴۴۴ ، باب ۴۳ ، حديث ۱۷ .

جانم به فدای دستی که زمانی تو در آن بودی! (۱)

افزون بر این ، امام مهدی علیه السلام بدان جهت که حدود هفتاد سال از نظرها پنهان ماند و نتوانست احکام دین و تدوین حدیث را به صورت علنی نشر دهد ، به مکاتبه با اصحاب پرداخت . آنان مسائل اساسی را از امام علیه السلام می پرسیدند ، و دست نوشته آن حضرت (با نشان مخصوص) برایشان فرستاده می شد تا با دیگر نامه ها مخلوط نشود یا کسی به تزویر دست نیازد .

این پاسخ ها «توقیعات» نامیده شده اند و تنی چند از بزرگان به جمع آوری آن ها پرداخته اند . ابو عباس حمیری (م ۲۹۹ □) که از اصحاب امام مهدی به شمار می رود آن ها را گرد آورده است .

در سالیان اخیر نیز ، شیخ محمد غروی بیشتر مدونات امام مهدی علیه السلام را که از طریق توقیعات و مکاتبات به دست ما رسیده است ، گرد آورد و با عنوان المختار من کلمات الإمام المهدی به چاپ رساند .

بدین ترتیب ، روشن شد که استمرار تدوین نزد اهل بیت علیهم السلام با کتاب امام علی علیه السلام آغاز شد و نسل اندر نسل ادامه یافت تا به امام مهدی علیه السلام رسید . به همین جهت ، اصحاب ائمه علیهم السلام و علمای شیعه به گردآوری مدونات پرداختند .

باری ، آنان بر مسئله توثیق مدونات - به ویژه پس از امامت امام کاظم علیه السلام - اصرار و تأکید داشتند ، هرچند این کار از قدیم دارای ریشه ای استوار بود و در طول زمان ، ائمه علیهم السلام بر آن تأکید می کردند و به توثیق آنچه را اصحاب برایشان عرضه می داشت ، می پرداختند ، لیکن مرکز ثقل توثیق که با نسبت بالایی مد نظر قرار گرفت ، در عصر امام رضا علیه السلام و امامان بعد از آن حضرت روی داد .

۱- . همان: ۴۴۵، باب ۴۳، حدیث ۱۹ .

پیش از پایان این بحث، بجاست یادآور شویم که عامل مهم در تأخیر مدوّنات نزد پیروان مکتب اجتهاد و رأی این بود که بعضی از اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت چونان یک انسان عادی - که هیچ فرقی با دیگران ندارد - برخورد می کردند؛ از پشت خانه ها صدایش می زدند، با زیاد ماندن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله خسته اش می ساختند و اعتقاد داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطا می کند و به صواب می رود، در حال خشم چیزی را بر زبان می آورد که در حالت خشنودی لب بر آن نمی گشاید، و ...

عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید:

من هر چیزی را که از رسول خدا می شنیدم، می نوشتم. می خواستم آن را حفظ کنم [و ماندگار سازم] قریشیان مرا از این کار بازداشتند، گفتند: هر چیزی را که از پیامبر می شنوی، می نویسی؟! رسول خدا، بشری است که در حال رضا و خشم سخن می گوید!

من از این کار باز ایستادم، و جریان را برای پیامبر گفتم.

فرمود: بنویس، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، از زبان من جز سخن حق نمی تراود. (۱)

این روایت بیانگر آن است که قریش با این حجّت از تدوین نهی می کردند که پیامبر در حال غضب، سخن ناصواب بر زبان می آورد.

عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدّش نقل می کند که گفت:

پرسیدم: ای رسول خدا، آنچه را از تو می شنوم بنویسم؟

۱- . مسند احمد ۲: ۱۶۲، حدیث ۶۵۱۰؛ سنن دارمی ۱: ۱۳۶، حدیث ۴۸۴؛ سنن ابی داود ۳: ۳۱۸، حدیث ۳۶۴۶؛ مستدرک حاکم ۱: ۱۸۷، حدیث ۳۵۹ (روایت از این مأخذ است).

فرمود: آری .

پرسیدم: در رضا و غضب .

فرمود: آری، در همه این حالات، من جز حق نمی گویم. (۱)

همین اندیشه، رواج یافت و شایع شد و مؤثر واقع گردید. حتی در عصر ائمه علیهم السلام بعضی از اصحاب می پنداشتند که امام در حال خشم چیزی را نقل می کند و می گوید که در حال رضا بر خلاف آن معتقد است! اینان گمان می کردند که ائمه علیهم السلام مانند دیگر فقها و اصحاب فتوا و اجتهادند که آرای آن ها بر اساس اوضاع و شرایط و اختلاف آگاهی شان از ادله، دگرگون می شود.

امامان علیهم السلام همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را - در پاسخ - بر زبان می آوردند، چیزی که جز ائمه اهل بیت علیهم السلام هیچ پیشوای دیگری جرئت ندارد آن را ادعا کند. آنان به درستی مرویات و احکامشان اطمینان و یقین داشتند و اصحابشان را به تدوین فرا می خواندند؛ زیرا جز سخن حق نمی گفتند.

حمزه بن عبدالمطلب از عبدالله جعفی نقل می کند که گفت:

بر امام رضا علیه السلام در آمدم. صحیفه یا برگه کاغذی به همراه داشتم که در آن به نقل از جعفر [امام صادق علیه السلام] نوشته شده بود: «دنیا برای صاحب این امر، مانند دو نیمه گردو نمایان است».

امام رضا فرمود: ای حمزه، به خدا سوگند، این سخن حق است، آن را به پوستی نقل دهید. (۲)

۱- . عوالی اللئالی ۱: ۶۸، حدیث ۲۰ .

۲- . بصائر الدرجات: ۴۲۸، حدیث ۲ (نیز بنگرید به، حدیث ۴)؛ الإختصاص: ۲۱۷ (اثر شیخ مفید)؛ بحار الأنوار ۲: ۱۴۵، حدیث

پشتیبان این سخن ، ورود روایات فراوانی از امامان علیهم السلام است که مفاد همه آن ها این است که امامان علیهم السلام جز حق نمی گفتند و به رأی و اجتهاد فتوا نمی دادند .

فُضَّیل بن یَسار از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود :

ما اگر به رأی خودمان حدیث کنیم ، گمراه می شویم - چنان که کسان پیش از ما گمراه شدند - لیکن حدیث ما بر اساس شاهدهی روشن از پروردگاران است که آن را برای پیامبرش باز گفت و پیامبر آن را برای ما بیان داشت . (۱)

داود بن ابی زید اَحول ، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود :

ما اگر به رأی و هوای نفس خودمان فتوا دهیم از هلاک شدگانیم ، لیکن آنچه را ما بر زبان می آوریم ، آثاری از رسول خداست! اصول علم که نسل اندر نسل آن را به ارث برده ایم ، و آن گونه که مردم ، طلا و نقره شان را کتزی می کنند (و در جایی مخفی و محفوظ می دارند) ما آن را نگهداری می کنیم . (۲)

از قتیبه رسیده است که گفت :

مردی از امام صادق علیه السلام مسئله ای را پرسید ، امام پاسخ آن را داد . آن مرد گفت : اگر به نظرت چنین و چنان می آمد ، چه می گفتی؟

امام علیه السلام فرمود : دم فرو بند! پاسخی را که من به تو دادم ، از رسول خدا بود . ما از اهل رأی و نظر نیستیم (۳) (و از خود ، نظری نداریم) .

۱- بصائر الدرجات: ۳۱۹، باب فی الأئمة عندهم أصول العلم، حدیث ۲ .

۲- همان، ص ۲۹۹، حدیث ۳ .

۳- اصول کافی ۱: ۵۸ باب البدع والرأی . . . ، حدیث ۲۱ .

این استمرار در تدوین و اعتماد مطلق به اینکه منقولات ، عین همان سخنانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زبان آورد ، جز مکتب اهل بیت در هیچ جای دیگر یافت نمی شود . امامان اهل بیت علیهم السلام اساس تدوین و شالوده بنای مکتب تعبّد محض اند . پس از این روشنگری ، اهل انصاف می توانند مرویاتِ دل خواه خویش را برگزینند .

اکنون زمانِ نقل کلام دکتر مصطفی اعظمی درباره شیعه است ، می گوید :

شیعه ای که در حال حاضر در جهان هست ، بیشتر دوازده امامی است . اینان به پیروی سنتِ پیامبر صلی الله علیه و آله قائل اند ، و اختلافِ میان ما و آن ها در طریق اثباتِ سنت می باشد ، نه خودِ آن .^(۱)

۱- . دراسات فی الحدیث النبوی ۱: ۲۵ .

ص: ۳۰۶

چهار صد اصل

اشاره

چهار صد اصل

رسم شیعه این بود که سخنانِ امامان علیهم السلام را در کتاب‌هایی بنویسد. آنان با این کار از نخستین کسانی به شمار می‌روند که به تدوین فقه اسلام پرداختند.

استاد مصطفی عبدالرزاق می‌گوید:

بی دلیل نیست که شیعه به تدوین فقه شتافت [و در این زمینه پیش گام شد] چراکه به عصمتِ امامانشان - یا چیزی در حدّ عصمت - اعتقاد داشتند، و این کار آنان را واداشت که قضاوت‌ها و فتوای آنان را تدوین کنند. (۱)

واقع امر همین گونه است؛ به ویژه در عهد امام باقر و صادق علیهم السلام یعنی در پایانِ خلافتِ امویان و آغازِ حکومتِ عباسیان؛ حکومتی که در سال‌های نخست، به ترویج سیاستِ فضای باز برای تدوین، پرداخت یا این رویکرد را ادعا داشت.

این دو امام علیهم السلام از این فرصت استفاده کردند، به ویژه آن زمان که روی آوری قبائل بنی‌اسد، مُخارق، طی، سلیم، غطفان، غفار، اُزد، خُزاعه، خُثَعم،

۱- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۳: ۴۹۷؛ تمهید لتاریخ الفلسفه الإسلامیة: ۲۵۲.

مخزوم ، بنی ضَبَّه ، بنی حارث ، و بنی عبدالمطلب را دیدند که جگر گوشه هاشان را برای فراگیری دانش ، سوی آن ها می فرستند .(۱)

مِزَى - در تهذیب الکمال - سُفیان بن عُیَیْنَه ، مالک بن اَنَس ، سُفیان ثوری ، نُعمان بن ثابت (ابو حنیفه) ، سلیمان بن بلال ، شُعبه بن حَجَّاج ، عبدالله بن میمون قَدَّاح ، عبدالملک بن عبدالعزیز بن جُرَیج و کسانِ دیگر را از شاگردان امام صادق علیه السلام می شمارد .(۲)

وی از ابو العباس بن عُقَدَه ، به اسناد از حسن بن زیاد نقل می کند که گفت :

از ابو حنیفه درباره فقیه ترین کسی که دیده است سؤال شد ، وی پاسخ داد : داناتر از جعفر بن محمد کسی را ندیدم! چون منصور به حیره آمد ، مرا خواست و گفت : ای ابو حنیفه ، مردم فریفته جعفر شده اند ، از مسائل سخت ، شماری را برای او آماده ساز! من ۴۰ مسئله را آماده کردم ...

هنگامی که بر منصور در آمدم ، دیدم جعفر در سمت راست او نشسته است و چون نگاهشان کردم ، بیش از منصور ، هیبت جعفر مرا فراگرفت ، سلام کردم ، به من اجازه داد ... (۳)

شیخ محمد ابو زُهْرَه ، در مقدمه کتابش الإمام الصادق (که آن را پس از نگارش هفت کتاب درباره پیشوایان مسلمانان - ابو حنیفه ، مالک ، شافعی ، ابن حنبل ، ابن تیمیه ، ابن حزم ، و زید - نوشته است) می نگارد :

ما تصمیم گرفتیم - به یاری خدا و توفیق او - پیرامون امام صادق

۱- . بنگرید به، جعفر بن محمد، سید الأهل .

۲- . بنگرید به، تهذیب الکمال ۵: ۷۵ .

۳- . تهذیب الکمال ۵: ۷۹؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به، وضوء النبی: ۳۴۹-۳۵۲ .

کتابی بنویسیم . پیش از آن دربارهٔ هفت تن از امامان ارجمند کتاب نوشتیم . تأخیر این کتاب بدان معنا نیست که امام صادق علیه السلام در مرتبهٔ پایین تر از آن هاست ، بلکه بر بیشتر آنان برتری دارد و آن حضرت را فضل ویژه ای بر بزرگان آن هاست ؛ ابو حنیفه از امام صادق روایت می کرد و او را داناترین مردم به مسائل اختلافی میان مردم (۱) و دارای احاطه علمی وسیع تر از همهٔ فقها می دانست و امام مالک ، برای درس و روایت ، نزد آن حضرت می رفت .

فضیلتِ مقامِ استادی بر ابو حنیفه و مالک - که فضیلتی ممتاز و کم نظیر است - برای شناختِ جایگاه علمی برتر امام صادق کافی است . از این رو تأخیرِ کتابِ مربوط به آن حضرت - پس از هفت کتاب دربارهٔ ائمه - هرگز به جهتِ نقص و کاستی او نیست و تقدّمِ دیگر کتاب ها بر او به معنای برتری آن ائمه بر امام صادق نمی باشد .

افزون بر این ، امام صادق ، نوهٔ زین العابدین است که در عصر خود از نظر فضل و شرف و دین و علم ، سرآمد اهل مدینه بود . ابن شهاب زهری و بسیاری از تابعان نزد آن حضرت شاگردی می کردند .

او فرزند محمّد باقر است که [لایه ها و پوسته های] علم را شکافت و به مغز علم [و جوهره اصلی آن] دست یافت .

۱- . شیخ ابو زهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه: ۶۹۳، حاشیه ای بر گفت و گوی ابو حنیفه با حضرت صادق علیه السلام دارد .

امام صادق کسی است که خدا شرف ذاتی و کرامت نسبی و قرابت هاشمی و عزت محمدی را یکجا برایش گرد آورد (۱).
در حلیه الأولیاء می خوانیم :

گروهی از تابعان از امام صادق حدیث دریافت کردند ، از آن هاست : یحیی بن سعید أنصاری ، آیوب سَخْتیانی ، ابو عمرو بن علاء ، یزید بن عبدالله بن الهاد ، شُعبه بن حَجَّاج ، مالک بن أنس ، سُفیان بن عُیینه ، و دیگران ... (۲)

پیش از این دانستیم که این علم انبوه و احادیثی که از امامان اهل بیت علیهم السلام دریافت شد ، به وسیله اصحابشان در صحیفه هایی تدوین گشت و سهم امام باقر و صادق علیهم السلام بیش از همه بود . به این جوامع حدیثی گاه اسم «نسخه» را اطلاق کرده اند ، و گاه «کتاب» و زمانی «اصل» و هنگامی «رساله» و جز آن .

سید رضی الدین علی بن طاووس در مهج الدعوات به اسنادش از ابو وَضَّاح ، محمد بن عبدالله بن زید نَهْشَلی ، از پدرش ، روایت می کند که گفت :

گروهی از اصحاب امام کاظم علیه السلام از اهل بیعت و شیعه آن حضرت - در مجلس امام حاضر می شدند در حالی که با خود ألواح آبنوس نازک و میل ها [و قلم هایی] به همراه داشتند و هنگامی که امام علیه السلام کلمه ای را بر زبان می آورد یا در واقعه ای فتوایی می داد ، آنچه را که از او در این زمینه می شنیدند ، ثبت می کردند . (۳)

۱- الإمام الصادق: ۲-۳ .

۲- حلیه الأولیاء ۳: ۱۹۸ - ۱۹۹ ، رقم ۲۴۲ .

۳- مهج الدعوات: ۲۱۹-۲۲۰؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۲۹۲، حدیث ۲۱۳۸۲ (در این مأخذ به جای واژه «اصحاب» واژه «خاصه» آمده است) .

شیخ بهائی در مشرق الشمسین می نگارد :

از مشایخ ما (که خدا تربیشان را پاکیزه گرداند) به ما رسیده است که رسم و شیوه اصحابِ اصول چنین بود که هرگاه از یکی از ائمه حدیثی را می شنیدند آن را در اصولشان ثبت می کردند تا با گذشت ایام بعضی یا همه آن از یاد نرود. (۱)

محقق داماد می نویسد :

عادت و خوی اصحابِ اصول این بود که هرگاه از یکی از ائمه علیهم السلام حدیثی را می شنیدند ، بی درنگ آن را در اصولشان ضبط می کردند. (۲)

استاد عبدالحلیم الجندی می گوید :

نخستین کسانی که در تدوین سبقت جستند ، پناه آوران به ائمه اهل بیت علیهم السلام اند ، آنان شفاهی یا کتبی حدیث می آموختند . از این رو ، نقل های حدیثی کتاب های شیعه ، میراث ناب و خالص نبوی است .

این در حالی است که علمای اهل سنت حدود یک قرن و نیم کوشیدند تا نخستین مَدَوَّنَات را - در این عرصه - پدید آورند ، سپس قرن ها سپری شد ، صحراها و بیابان ها را در نوردیدند ، هر شهر و آبادی را گشتند ...

هنگامی که می نگریم در میان راویان کسانی اند که گفته می شود وی ده ها هزار حدیث از امام نقل کرده است ، کفایت میراث

۱- . حبل المتین: ۲۷۴ .

۲- . الرواشح السماویة: ۹۸، راشحه ۲۹ .

اطمینان بخش شیعه، برای نیازهای امت، آشکار می گردد.

زمانی که ملاحظه کنیم شافعی و مالک و ابو حنیفه و یحیی بن معین و ابو حاتم و ذهبی (که واضعانِ شروطِ محدثان و قواعد قبولِ روایت و صحیحِ سندند) امام صادق را توثیق کرده اند، بسنده است که راویان را تا امام صادق واری می کنیم.

همین که حدیث به امام برسد، شیعه را کفایت می کند، اسناد قبل از امام صادق - بلکه به طور کلی قبل از ائمه - را نمی طلبند؛ زیرا امام یا از امام پیش از خود که به او وصیت کرد روایت می کند یا حدیث را در کتاب های پدران می خواند، ... آنچه را امام بر زبان آورد، نزد شیعه سنت است و از هر نظر پاکیزه؛ اینکه امام حدیث را روایت می کند، صرف شهادت به آن نیست، بلکه اعلانِ صحیح آن می باشد.

وقتی امام صادق، روایتِ امام باقر و روایتِ امام سجّاد را از حسین از حسن یا از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند، این کار - از هر نظر - تصحیح سند است. سه نفر اخیر، از پیشگامان صحابه اند، از صاحب رسالت روایت می کنند، زیرا حسن و حسین از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت بر زبان می آورند.

بی گمان رویه علی علیه السلام و کسانی که از آن حضرت در تدوین پیروی کردند، برای مسلمانان خیر بزرگی بود. زشتی هایی را که منسوب به بعضی روایات بود بازداشت و باب افترا و تهمت را برای زندیقان و جاعلانِ حدیث بست.

پیش دستی در تدوین، از امتیازات شیعه است. آن گاه که علما -

پس از زمانی طولانی - بر پناه آوردن به آن اجماع کردند ، همه پذیرفتند که این فضیلت برای علی و فرزندانِ اوست .

سنت ، شارح قرآن می باشد و با املائی صاحب رسالت به نگارش درآمد . از این رو ، مثل آن ، شایسته کتابت است .

مُحدَثان اهل سنت در قرون نخست ، ناگزیر بودند لفظ حدیث را از بزرگان بشنوند یا بر آنان عرضه دارند ؛ زیرا سنت تدوین نشده بود ، به همین جهت بر سفر به نقاط مختلف عالم برای دریافت حدیث از علما ، تأکید داشتند . (۱)

شیخ مفید در الإرشاد می گوید :

اصحاب حدیث ، نام های راویان ثقه را از امام صادق علیه السلام - علی رغم اختلافشان در آرا و مقالات - گرد آوردند ، آنان چهار هزار مردند . (۲)

شیخ طبرسی در إعلام الوری می نویسد :

از هیچ کس مانند آنچه از امام صادق علیه السلام درباره علوم مختلف حدیث هست ، روایت نقل نشد . اصحاب حدیث اسامی راویان ثقه را از آن حضرت جمع کرده اند ، آنان چهار هزار نفرند . (۳)

و در قسم اول می گوید :

چهار هزار انسان از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند ، و از پاسخ های امام علیه السلام به مسائل گوناگون چهارصد کتاب نوشته شد که به

۱- . الإمام جعفر الصادق (عبدالحلیم جندی): ۲۰۳-۲۰۴ .

۲- . الإرشاد ۲: ۱۷۹؛ مناقب آل ابی طالب ۳: ۲۳۷ .

۳- . اعلام الوری ۱: ۵۳۵، باب ۵، فصل ۴ .

کتاب های «اصل» معروف اند؛ اصحاب آن حضرت و پیش از او اصحاب پدرش و اصحاب فرزندش امام کاظم علیه السلام آن ها را روایت کرده اند. (۱)

شیخ محمد بن علی قتال، می گوید:

اصحاب حدیث آسمای زواتِ مورد اعتماد را - با وجود اختلافشان در آرا و مقالات - گرد آورده اند، آن ها چهار هزار نفر می باشند. (۲)

ابن شهر آشوب در المناقب می گوید:

از امام صادق علیه السلام علومی نقل گردید که از احدی نقل نشد، اصحاب حدیث آسمای افراد ثقه را - علی رغم اختلاف نظرهایشان - گرد آورده اند، آنان چهار هزار نفرند. (۳)

محقق حلّی در المعتمد می نگارد:

از امام صادق علیه السلام علوم فراوانی انتشار یافت که عقل ها را به حیرت و شگفتی واداشت تا آنجا که گروهی به افراط گراییدند و او را تا حد خدایی بالا بردند، راویان از آن حضرت نزدیک به چهار هزار نفر می رسد ...

در پاسخ مسائلی از امام علیه السلام چهارصد مُصَنَّف، اثر چهارصد مُصَنَّف نگاشته شد که آن ها را اصول می نامند. (۴)

شهید در الذکری می نویسد:

۱- اعلام الوری ۲: ۲۰۰، فصل ۳، قسم اول.

۲- روضه الواعظین: ۲۰۷.

۳- مناقب آل ابی طالب ۳: ۲۳۷.

۴- المعتمد ۱: ۱۶، باب فی حجیه فتوی الأئمه.

ابو عبدالله، جعفر بن محمد صادق، در پاسخ مسائلی از آن حضرت، چهارصد کتاب، اثر چهارصد نویسنده، به نگارش درآمد و چهار هزار نفر از شاگردان معروف آن حضرت - از اهل عراق و شام و حجاز و خراسان - به تدوین پرداختند. (۱)

شیخ حسین، پدر شیخ بهائی می گوید:

فقها و علمای برجسته شیعه و سنی که به تدوین پرداختند، چهار هزار نفرند... تنها در پاسخ سؤال هایی که از امام صادق علیه السلام می شد چهار صد کتاب اثر چهار صد مُصَنَّف نگاشته شد که الأُصول فی أنواع العلوم نامیده می شود. (۲)

محقق داماد، می نویسد:

مشهور این است که اصول چهارصد گانه (اثر چهار صد نفر) از سوی رجال [شاگردان] امام صادق علیه السلام تألیف شد، بلکه در مجالس سماع و روایت از آن حضرت به نگارش درآمد.

کسانی از عامه و خاصه که از آن حضرت روایت کرده اند، نزدیک به چهار هزار نفرند، کتاب ها و مُصَنَّفَات آن ها زیاد است، اما آنچه را معتبر دانسته اند و بر آن تکیه می شود و اصول نام گرفته است، همین چهار صد اصل می باشد. (۳)

شهید ثانی در شرح الدرایه می گوید:

امر متقدمان بر چهار صد مُصَنَّف مربوط به چهار صد مُصَنَّف

۱- الذکری: ۶.

۲- وصول الأخبار إلى أصول الأخبار: ۶۰؛ الذریعه ۲: ۱۲۹.

۳- الرواشح السماویة: ۹۸.

استقرار یافت ، آن ها را اصول نامیدند و اعتمادشان بر آن ها بود ، سپس روزگار چنین اقتضاء کرد که بخش بزرگی از این اصول از بین برود . گروهی آن ها را - برای آنکه به آسانی در دسترس باشد - در کتاب های ویژه ای خلاصه کردند که بهترین گردآوری از آن ها در این چهار کتاب است : کافی ، تهذیب ، استبصار ، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه (۱).

اسامی بعضی از اصحاب این مُدَوَّنَات در این کتاب ها آمده اند : رجالی عبدالله بن جبلة کنانی (م ۲۱۹)، مشیخه حسن بن محبوب (م ۲۲۴)، رجالی حسن بن فضال (م ۲۲۴)، رجالی علی بن حسن بن فضال ، رجالی محمد بن خالد بَرَقی ، رجالی احمد بن محمد بن خالد بَرَقی (م ۲۷۴)، رجالی احمد عقیقی (م ۲۸۰) و دیگران .

شیخ محمد تقی مجلسی ۵ در روضه المتقین - که شرحی بر کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه است - هنگام شرح مشیخه صدوق می نگارد :

احمد بن حسین بن عبدالملک اودی ، بیشتر در طریق حسن بن محبوب می آید که از وی روایت می کند و اگر نام جد آن را نیاورد به دیگری مشتبه می شود ...

ظاهر این است که هرگز نیازی به این طریق نیست ؛ زیرا بی تردید امثال این کتاب ها - که مدار شیعه بر آن ها بود - بیشتر از شهرت کتب اربعه نزد ما ، میان آنان اشتهار داشت .

شکی در این نیست که آوردن طریق برای صحّت انتساب کتاب به

۱- الحدائق الناضره ۱: ۱۸؛ وسائل الشیعه ۳۰: ۲۰۱؛ نهاییه الدراییه: ۱۲۲ .

صاحب آن است. زمانی که کتاب متواتر باشد، تمسک به اخبار آحاد صحیح [برای صحیح انتساب] مانند شناساندن خورشید است به چراغ (۱)...

سپس می گوید:

مقصود از کتاب مشیخه، کتابی است که حسن بن محبوب آن را گرد آورد و اخبار شیوخ - اصحاب ابو جعفر و ابو عبدالله و ابو الحسن علیهم السلام - را تألیف کرد. وی از کتاب های ۶۰ نفر از اصحاب ابو عبدالله روایت می کند که آنان آنچه را می شنیدند می نوشتند و عادتشان این بود که هر خبری را که می شنوند هر روز در کتاب هایشان بنویسند. اخبار در این کتاب ها پراکنده اند؛ زیرا آنان در هر روز، احکام طهارت، نماز، حج، تجارت، نکاح، طلاق، دیات و جز آن را که می شنیدند، در کتاب هایشان می نوشتند.

حسن بن محبوب، اخبار شیوخ را بر ترتیب ابواب فقه مرتب ساخت، همان اخباری که پراکنده بود و مثل این کتاب هایی که در دست ماست نبود.

سپس این شیخ آن ها را بر اساس ترتیب نام های شیوخ گرد آورد؛ مثلاً به ترتیب اسم زراره آن ها را جمع آوری کرد و نخست اخبار او را مرتب آورد، پس از آن اخبار محمد بن مسلم را مرتب آورد و همین طور ادامه داد.

فائده این ترتیب، بیشتر بود؛ زیرا اگر خبر زراره را می خواستند،

همه در یک جا جمع بود و امکان مقابله آن با اصل زراره وجود داشت، گرچه ترتیب اول نزد ما بهتر است؛ به همین جهت مشایخ ثلاثه ما (۱) هر کتابی را با آنچه در اصول دیگر یافتند، در کتاب های چهارگانه شان (۲) آوردند.

و چون این ترتیب بهتر بود و آن را با اصول مقابله کردند و جمع را موافق یافتند، آن اصول را وا گذاشتند و بر این کتاب ها اعتماد ورزیدند. (۳)

نیز مجلسی می گوید:

این اصول نزد اصحاب ما وجود داشت و با تقریر ائمه ای که در زمان آن ها می زیستند - بر عمل به این اصول - بر آن، عمل می کردند. این اصول نزد ثقه الإسلام (کلینی) و رئیس المحدثین (شیخ صدوق) و شیخ الطائفة (شیخ طوسی) وجود داشت، و از آن ها این کتاب های چهارگانه را گرد آوردند.

و آن گاه که کتاب های شیخ طوسی و شیخ مفید آتش زده شد، بیشتر آن ها از بین رفت و بعضی از آن ها نزدشان باقی ماند، حتی نزد ابن ادریس بخشی از آن ها بود و بعضی از آن اصول تاکنون باقی مانده است.

لیکن چون کتب اربعه موافق با این اصول بودند و با ترتیب بهتری

۱- مقصود از مشایخ ثلاثه، شیخ کلینی، شیخ صدوق، و شیخ طوسی اند (م).

۲- یعنی کافی (اثر کلینی) من لا یحضره الفقیه (اثر شیخ صدوق) و تهذیب و استبصار (اثر شیخ طوسی) (م).

۳- روضه المتقین ۱۴: ۳۲۹ - ۳۳۰.

مرتب گشتند ، به نقلِ اصول ، چندان اهمّامی نشد . (۱)

سپس مجلسی بعضی از عواملی را که رجال شناسان ، اصحابِ اصول را در کتاب های رجالی شان نیآورده اند ، ذکر می کند ، آن گاه می گوید :

و یا نیآوردن اسامی صاحبانِ اصول چهارصد گانه به جهت فاصله زمانی میانِ اربابِ رجال و اصحابِ اصول و دیگر اصحاب کتب است که افزون بر هشتاد هزار کتاب می باشد (چنان که با واریسی به دست می آید) .

نقل شده که نزد سید مرتضی هشتاد هزار مجلد از مصنفات و محفوظات و مقرّوات (چیزهایی را که بر اساتیدش خواند و آنان تأیید کردند) وجود داشت .

و شاء ذکر می کند که وی تنها در مسجد کوفه از نهصد شیخ حدیث شریف که هر کدام می گفتند : برایم حدیث کرد جعفر بن محمّد . (۲)

شیخ طوسی در مقدمه الفهرست می گوید :

من تضمین نمی کنم که همه کتاب ها را گرد آورده ام ؛ چرا که تصانیف اصحاب ما و اصول آن ها - به جهت کثرت پراکندگی آنان در سرزمین ها - به ضبط در نمی آید . (۳)

سید محسن امین در اعیان الشیعه از حافظ احمد بن عُمَدَه زیدی کوفی ، نقل می کند که وی کتاب جداگانه ای را درباره کسانی که از آن ها روایت می کرد ، سامان داد . در آن نام چهار هزار نفر را گرد آورد و مصنفات آنان را ذکر کرد ،

۱- . روضه المتقین ۱: ۸۶ - ۸۷ .

۲- . روضه المتقین ۱: ۸۷ .

۳- . الفهرست: ۲؛ الذریعه ۲: ۱۲۸ .

و همه راویان خود را نیارود .

چنین امتیازاتی است که شیعه را برانگیخت به اصول خویش (از نظر قرائت بر استاد و حفظ و تصحیح) اهتمام ورزد؛ زیرا فقه و حدیث شیعه از آن مایه می گرفت .

شیعه و بهره گیری از اصول

شیخ صدوق در مقدمه کتاب *مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيه* می نویسد :

چونان مُصَيِّفَانِ قَصْدٌ نَكْرَدَمُ هَمَّةٌ اَنْجَه رَا رَاوِيَانِ بَا زِ كُفْتَه اَنْد كَرْد اَوْرَم ، بَلَكَه بَه نَقْلِ اَحَادِيْثِي پَر دَاخْتَم كَه طَبَقِ اَنْ هَا فَتْوَا مِي دَهْم وَ صَحِيْح شَان مِي دَانَم وَ مَعْتَقَدَم كَه اَنْ هَا مِيَانِ مَن وَ پَر و رُود كَارْم حَبَّت اَنْد . اَنْجَه دَر اَيْن كِتَاب هَسْت ، اَز كِتَاب هَاي مَشْهُوْرِي اسْتَخْرَاج شَد كَه مَوْرَد اعْتِمَاد وَ مَرْجِع اسْت ؛ مَانَنْد كِتَاب حَرِيْز بِن عَبْدِالله سِجِسْتَانِي ، عُبَيْدالله بِن عَلِي حَلْبِي ، كِتَاب هَاي عَلِي بِن مَهْزِيَار اَهْوَاْزِي ، حَسِيْن بِن سَعِيْد ، نُوَادِر اَحْمَد بِن مَحْمَد بِن عِيْسِي ، نُوَادِر الْحَكْمَه مَحْمَد بِن اَحْمَد بِن يَحْيِي بِن عِمْرَان اَشْعَرِي ، كِتَاب الرَّحْمَه سَعْد بِن عَبْدِالله ، جَامِعِ شَيْخِ مَا مَحْمَد بِن حَسَن بِن و لِيْد ، نُوَادِر مَحْمَد بِن اَبِي عُمَيْر ، كِتَاب الْمَحَاسِن اَحْمَد بِن اَبِي عَبْدِالله بَرَقِي ، رِسَالَةُ پَدْرَم بَه مَن ، وَ دِيْكَرِ اَصُوْل وَ مُصَيِّفَاتِي كَه طُرُق مَن بَه اَنْ هَا دَر فِهْرَسْتِ كِتَاب هَايِي كَه اَز مَشَايِخ وَ پِيْشِيْنِيَانَم بَرَايْم رَوَايْت شَد ، مَعْرُوْف اسْت .

و نهایت توانم را در این راستا به کار بردم ، از خدا یاری می خواهم

و بر او توکل دارم و از تفصیر خویش آمرزش می طلبم. (۱)

محقق حلی در المعتمر می نگارد:

از امام صادق علیه السلام نزدیک به چهار هزار نفر روایت کرده اند، و با تعلیمات آن حضرت فقهای اندیشمند بسیاری پدید آمدند؛ مانند زراره بن أعین و دو برادرش - بُکَیْر و حُمَرن - جمیل بن دُرَاج، محمد ابن مسلم، بُرید بن معاویه، دو هشام، ابو بصیر، عبیدالله، محمد و عمران حَلَبی، عبدالله بن سَنان، ابو صباح کِنانی و دیگر شخصیت های برجسته، حتی از پاسخ پرسش هایی که آن حضرت داد چهار صد کتاب نگاشته شد که آن ها را «أُصُول» می نامند.

سپس می گوید:

فاضلانی جزو شاگردان امام جواد علیه السلام بودند؛ مانند حسین بن سعید و برادرش حسن و [احمد بن] محمد بن ابی نصر بَزَنطی، و احمد بن محمد بن خالد برقی، شاذان بن فضل قمی، آیوب بن نوح بن دُرَاج، احمد بن محمد بن عیسی، و دیگران که تعدادشان زیاد است و سخن را طولانی می سازد، و کتاب هاشان هم اکنون میان اصحاب نقل می شود و بر علم فراوانی دلالت دارد. (۲)

آن گاه می نویسد:

از کتاب های این بزرگان بر نقل هایی بسنده کردم که در آن، کوشش آن ها آشکار بود و اهتمامشان دریافت می شد و
محل

۱- من لا یحضره الفقیه ۱: ۲ - ۴.

۲- المعتمر ۱: ۲۶ - ۲۷؛ بنگرید به، وسائل الشیعه ۳۰: ۱۰۹.

اعتمادشان به شمار می رفت .

از کسانی که نقل آن ها را برگزیدم ، اینان اند : حسن بن محبوب ، و [احمد بن] محمد بن ابی نصر بزنطی ، حسین بن سعید ، فضل بن شاذان ، یونس بن عبدالرحمان .

و از متأخران : ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه ، محمد بن یعقوب کلینی... (۱)

ابن ادريس حلی در مُشْتَطِرَاتِ السَّرَائِرِ ، باب زیادات ، درباره روایاتِ ظریفی که از کتاب های مشیخه اهل قلم و ناقلانِ کوشای حدیث به دست می آورد ، می نگارد :

از آن جمله است احادیثِ ظریفی که ما آن ها را استفاده کردیم از :

کتاب نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی (صحابی امام رضا علیه السلام) .

آنچه را ابان بن تغلب (صحابی امام باقر و صادق علیه السلام) در کتابش می آورد .

کتاب جمیل بن دُرَاج .

کتاب سیاری ، که نامش ابو عبدالله است ، صحابی امام رضا علیه السلام .

مسائل الرجال و مکاتبه آن ها با امام هادی و پاسخ های آن حضرت .

کتاب مشیخه ، اثر حسن بن محبوب ، سَرَادِ (صحابی امام رضا علیه السلام) که از اصحاب ثقه ما و جلیل القدر است ، روایات زیادی

را نقل می کند و یکی از ارکانِ چهارگانهٔ عصر خود به شمار می رود .

کتاب نوادر المصنّف ، تصنیف محمّد بن علی بن محبوب .

این کتاب به خط شیخ طوسی است ، احادیث را از خط او نقل کردم .

کتاب مَنْ لَا يَخْضَرُهُ الْفَقِيه ، شیخ صدوق .

کتاب قُرب الإسناد ، تصنیف محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری .

کتاب جعفر بن محمّد بن سنان ، دهقان .

کتاب تهذیب الأحکام .

کتاب عبدالله بن بُکَیر بن أعین .

روایت ابوالقاسم بن قولویه .

کتاب «أنس العالم» تصنیف صفوانی .

کتاب «المحاسن» تصنیف احمد بن ابی عبدالله ، برقی .

کتاب «العیون والمحاسن» تصنیف شیخ مفید . (۱)

شیخ بهائی در الوجیزه می گوید :

همهٔ احادیث ما - به جز اندکی - به ائمهٔ دوازده گانهٔ علیهم السلام می رسد ، و نقل آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی می شود ؛ چراکه علوم امامان علیهم السلام از این منبع نور برگرفته شد .

روایاتی را که کتاب های شیعه به نقل از ائمهٔ علیهم السلام در بر دارند ، بسیار بیشتر از روایاتی است که اهل سنت در صحاح ستهٔ گرد آورده اند ؛ هر که کتاب های هر دو فرقه را بررسی کند ، این امر

۱- السرائر ۳: ۵۶۳ - ۶۴۸؛ این اثر جداگانه نیز به نام «مستطرفات السرائر» به چاپ رسیده است .

برایش آشکار می شود .

تنها یک راوی ، ابان بن تغلب ، از یک امام (یعنی حضرت صادق علیه السلام) سه هزار حدیث روایت می کند .

مُحَدَّثان قدیم ما آنچه را از کلمات ائمه به دستشان رسید ، در چهارصد کتاب جمع آوری کردند که «أصول» نامیده می شد . سپس گروهی از متأخران - که سعیشان مشکور باد - عهده دار گردآوری این کتاب ها و مرتب سازی آن ها شدند تا از پراکندگی آن ها بکاهند و این اخبار به آسانی در دسترس جویندگان قرار گیرد . در این عرصه ، کتاب های مبسوطی را باب بندی کردند و اصولی را ضبط نمودند و پراستند که در بردارنده اسانید متصل به معصومان علیهم السلام بود ؛ مانند کافی ، مَنْ لَا يَخْضِرُهُ الْفَقِيه ، تهذیب ، استبصار ، مدینه العلم ، خِصَال ، آمالی ، عیون اخبار الرضا ، و دیگر کتاب ها . (۱)

شیخ حسن در المنتقی و المعالم تصریح می کند به این سخن که :

احادیث کُتُبِ أربعه (و مانند آن) در بردارنده قرائن [صَحْت] است و آن ها - بی هیچ تغییری - از اصول و کتاب هایی نقل شده اند که همه بر صَحْتِ آن ها اتفاق نظر دارند . (۲)

كَفَعَمِي در الجُتّه الواقیه می گوید :

این کتاب ، محتوی عوذات ، دعاها ، تسییح ها و زیارات است ... از کتاب هایی که صَحْتِ آن ها مورد اعتماد می باشد و با اَمِیَّتِ خاطر

۱- . الجبل المتین: ۶؛ وسائل الشیعه ۳۰: ۲۰۰؛ مشرق الشمسین: ۲۶۹-۲۷۰ .

۲- . منتقی الجمان ۱: ۲۷ .

می توان به آن ها چنگ آویخت ، برگرفته شده اند .(۱)

علی بن ابراهیم قمی ، به ثبوت احادیث تفسیرش و اینکه آن ها از افراد ثقه از ائمه علیهم السلام روایت شده اند ، شهادت می دهد .(۲)

سید رضی الدین بن طاووس در کتاب های خویش سخنانی را می آورد که دلالت دارند بر اینکه بسیاری از کتاب های مذکور و دیگر کتاب های مانند آن ها ، همچون اصول اصحاب ائمه نزدش بوده است ، و چیزهای فراوانی را از آن ها نقل می کند .(۳)

نیز شهید در الذکری و کفعمی در المصباح تصریح کرده اند که بسیاری از اصول قدما و کتاب های ایشان ، نزد آن ها وجود داشت .(۴)

تا اینکه نوبت به شیخ حُرّ عاملی می رسد ، وی در فائده چهارم ، از فواید پایانی کتابش - وسائل الشیعه - که درصدد شمارش مصادر کتاب است - می نویسد :

و دیگر کتاب ها ؛ اما آنچه را از کتابی نقل کرده اند و نام آن را به صراحت نیاورده اند ، به راستی زیاد است (در کتاب های رجال ذکر شده اند) براساس آنچه ما ضبط کردیم ، از شش هزار و ششصد کتاب فزون تر می باشد .(۵)

در هر حال ، گروهی از شاگردان ائمه علیهم السلام - به ویژه در زمان امام باقر و صادق علیهم السلام - در انواع علوم درخشیدند و آنچه را از ائمه علیهم السلام دریافته بودند در

۱- . الجّنه الواقیه: ۳-۴ .

۲- . تفسیر القمی ۱: ۴؛ وسائل الشیعه ۳۰: ۲۰۲ .

۳- . وسائل الشیعه ۳۰: ۲۱۳ .

۴- . همان .

۵- . وسائل الشیعه ۳۰: ۱۶۵ .

کتاب هایی تدوین کردند . عالمان رجال و شرح حال نگاران (مانند ابن ندیم ، کَشّی ، نجاشی و دیگران) به مُصَنَّفَاتِ آن ها اشاره کرده اند .

هِشام بن حکم درباره الفاظ ، رَدِّ بر زندیقان ، توحید ، امامت ، جبر و قَدَر ، رَدِّ بر ثنویّه (دوگانه پرستان) ، رد بر اَرشطاطاليس و دیگر فلاسفه یونان ، کتاب نوشت ؛ و در فقه و اصول رساله های زیادی را به نگارش درآورد .

زُراره بن اَعین در استطاعت ، جبر و غیر آن کتاب نوشت .

محمّد بن عمر ، در توحید و امامت و فقه ، به نگارش پرداخت .

یعقوب بن اسحاق سَبْکیت در اصلاح المنطق ، و درباره الفاظ و اَصْدَاد (واژه هایی که معنای متضاد دارند) والفاظی که میان چند معنا مشترک اند ، کتاب نوشت .

محمّد بن نُعمان بَجَلّی - مؤمن طاق - در زمینه امامت و معرفت ، اثبات الوصیّه ، اوامر و نواهی ، مناظرات و جز آن ، کتاب هایی تألیف کرد .

و دیگر اصحاب مؤلّف و کتاب هاشان ، که به صدها تألیف - اگر نگوییم هزاران - می رسد . مُحَمَّدون ثلاثه (کَلینّی ، صدوق ، طوسی) کُتُب اربعه (کافی ، مَنْ لَا یَحْضُرُهُ الْفَقِیْه ، تهذیب الاحکام ، استبصار) را از آن ها گرفته اند ، هریک از این سه نفر ، کتاب های دیگری نیز در تفسیر ، تاریخ و حدیث و ... دارند .

همه کسانی که از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند ، از نظر عدالت و وثاقت در اوج اند ، طوایف مختلف آن ها محترم می باشند ، حتّی صاحبان صحاح شش گانه اهل سنّت ، از بسیاری از آن ها روایت کرده اند و بعضی از رجال شناسان سُنی بر وثاقت و جایگاه علمی آنان اذعان دارند ، گرچه می گویند : «گرایش شیعی شدیدی دارد» ، «راست گوست ، لیکن مذهب تشیّع را دارد» ، «شیعی مذهب است» و عباراتی مانند این ها (۱) .

۱- . سید عبدالحسین شرف الدین نام صد نفر از آن ها را در المراجعات آورده است .

نویسندگان کتب اربعه و استفاده آن‌ها از اصول چهار صدگانه

گرد آورنده این روایات و مُدوّنان آن‌ها نیز جایگاه شایسته‌ای دارند. مُحَمَّد بن یعقوب کلینی (صاحب کافی) را بسیاری از اصحاب تراجم (شرح حال نگاران) مانند: ابن ماکولا، (۱)

ابن اثیر، (۲)

صفدی، (۳)

ابن حجر (۴)

و دیگر محدّثان و لغویان - مانند فیروزآبادی، (۵) زبیدی (۶)

و ... - در کتاب هاشان، آورده اند.

استاد ثامر عمیدی بر عدم وجود خدشه از سوی بزرگان درباره کلینی، می نویسد:

به هیچ عالم رجالی سنی دست نیافتم که درباره کلینی خدشه کند، نه جرح مُفسّر و نه غیر مُفسّر. (۷)

هیچ یک از آن‌ها - تا آنجا که من می دانم - درباره کلینی بدگویی نکرده اند، با اینکه آنان - با کمال تأسف - رجال شیعه را به صرف شیعه بودنشان بی اعتبار می دانند، و این، حقیقتی انکارناپذیر است.

این مطلب دلالت دارد بر اتفاق آنان بر اینکه ثقه الاسلام کلینی میان علمای اسلام جایگاه ارزنده‌ای دارد، هیچ کس درباره او سخن

۱- . الإكمال ۴: ۵۷۵ .

۲- . الکامل ۷: ۱۵۰ .

۳- . الوافی بالوفیات ۵: ۲۲۶ .

۴- . لسان المیزان ۵: ۲۶۵، ترجمه ۱۱۰۷ .

۵- . قاموس المحيط ۴: ۳۶۳ .

۶- . تاج العروس ۹: ۳۲۲ .

۷- . جرح مُفسّر و غیر مُفسّر از اصطلاحات علم رجال است. جرح غیر مُفسّر، صرف نسبت خدشه، به شخصی است؛ مثل اینکه فلانی مورد اعتماد نیست. امّا جرح مُفسّر، جرح همراه با تعلیل می باشد؛ مثل اینکه گویند: به سخن فلانی اعتمادی نیست چون از ضعفاً روایت می کند (م).

زشت بر زبان نیاورد مگر اینکه دروغ او برملا شد و میانِ علما رسوا گشت (۱).

ابن اثیر، کلینی را از مُجَدِّدان امامیه در رأس قرن سوم می شمارد. (۲)

اما محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - صاحب کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» - دارای تألیفات فراوانی است، حافظه اش ضرب المثل شد. (۳)

وی از خاندانی عالی قدر و بافضیلت به شمار می آمد. ابن ابی طی دربارهٔ خاندان او می گوید: «بیت علم و جلالت»، (۴)

پدرش از عالمان بزرگ شیعه و در زمرهٔ مُصَنِّفانِ آن ها به شمار می رفت. (۵)

وی بلند مرتبه، حافظ احادیث، رجال شناس و ناقد اخبار بود، در میان قمی ها چونان او در حفظ و فزونی علم دیده نشد؛ حدود ۳۰۰ کتاب دارد، (۶)

وی فتنهٔ حسین بن منصور حلاج را در قم از بین بُرد، (۷)

بزرگان شیعه در جوانی اش از او حدیث دریافت می کردند، (۸)

گروهی - از جمله شیخ مفید - از او روایت کرده اند.

شیخ مفید، شاگرد شیخ صدوق و استاد شیخ طوسی، به ابن المعلم لقب

۱- دفاع عن الکافی ۱: ۳۸.

۲- جامع الأصول ۱۲: ۲۲۰.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۶: ۳۰۳.

۴- لسان المیزان ۲: ۲.

۵- سیر اعلام النبلاء ۱۶: ۳۰۴، رقم ۲۱۲.

۶- الفهرست (طوسی): ۲۳۷، رقم ۷۱۰.

۷- بنگرید به، مقدمه المقنع والهدایه: ۲۲.

۸- رجال نجاشی: ۳۸۹.

یافت. وی صاحب تصانیف بدیعی است که به حدود ۲۰۰ اثر می‌رسد. (۱) ریاست متکلمان شیعه به او رسید، در علم کلام بر مذهب اصحابش، پیشگام گشت، تیزبین و حاضر جواب بود و حافظه‌ای نیرومند داشت، (۲) وی در خانه اش در «درب ریاح» (۳) مجلسی

مناظره‌ای به پا کرد که همه عالمان در آن حاضر می‌شدند (۴)

و با اهل هر عقیده‌ای با شکوه و عظمت - در دولت آل بویه - مناظره می‌کرد. (۵)

شیخ مفید، در انواع مباحث کلامی، در [مذهب] اعتزال و ادبیات چیره دست بود. ابن ابی طی در «تاریخ الإمامیه» شرح حال او را به تفصیل می‌آورد و می‌گوید:

وی در همه فنون یگانه روزگار خویش به شمار می‌آمد: در اصول دین و اصول فقه، در فقه، اخبار، رجال، تفسیر، نحو و شعر.

نفس قوی، کارهای نیک فراوان، افتادگی زیاد، نماز و روزه فراوان از ویژگی‌های اوست. وی جامه‌ای خشن می‌پوشید (۶)...

و اما شیخ محمد بن حسن طوسی، بزرگ طائفه شیعه در زمان خود بود. دارای تصانیفی است. دو تا از کتاب‌های او، جزو کتب اربعه شیعه امامیه می‌باشد:

۱- لسان المیزان ۵: ۳۶۸.

۲- الفهرست (ابن ندیم): ۲۵۲.

۳- نام یکی از محلات قدیم بغداد (م).

۴- المنتظم ۸: ۱۱.

۵- مرآة الجنان (یافعی) ۳: ۲۸؛ شذرات الذهب ۲: ۲۰۰.

۶- سیر اعلام النبلاء ۱۷: ۳۴۴.

۱. تهذیب الأحكام

۲. الإستبصار فیما اختلف من الأخبار

شیخ طوسی کلام و اصول دین شیعه را از شیخ مفید - رئیس امامیه - فرا گرفت و همواره در نزد او علم آموخت تا به کمال رسید و مهارت و چیره دستی لازم را یافت. وی در تفسیر، کتابی را سامان داد و احادیث و نوادر را در دو مجلد املا کرد، که همه آن‌ها از شیخ مفید است. (۱)

سُبکی (۲)

و سُیوطی، (۳)

و چلبی در «کشف الظنون»، (۴) شیخ طوسی را از علمای شافعی شمرده اند. بدان جهت که شیخ اقوال اهل سنت را در فقه و تفسیر می آورد، آنان به اشتباه افتاده اند و او را سنی شافعی پنداشته اند.

شیخ محمد ابو زهره، درباره شیخ طوسی می نویسد:

وی بر دو مذهب شیعه و سنی تسلط داشت. استاد عبدالحلیم جندی می گوید: در مذهب امامیه و در مذاهب اهل سنت، طوسی حجت است. (۵)

این، چکیده ای از زندگی نویسندگان کتب اربعه است. آنان مرویات خود را از «اصول چهارصد گانه» نقل می کردند که به نقل از ائمه علیهم السلام تدوین یافت، و امامان علیهم السلام اخبار را از کتاب امام علی علیه السلام باز می گفتند، کتابی که با املا

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۸: ۳۳۴.

۲- طبقات الشافعیه ۴: ۱۲۶.

۳- طبقات المفسرین: ۹۳.

۴- کشف الظنون ۱: ۴۵۲.

۵- الإمام جعفر الصادق: ۲۵۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط امام علی علیه السلام به نگارش در آمد .

بر این اساس ، شیوه تدوین و نقل حدیث ، نزد شیعه ، امری به هم پیوسته و خدشه ناپذیر است و آنچه گذشت ، اصالت آن را اثبات می کند .

یادآوری

شایان ذکر است که «اصول چهارصدگانه» شامل همه روایاتی که ائمه علیهم السلام در فقه و دیگر زمینه ها - در جاهای مختلف - گفتند ، نمی باشد . بخشی از این روایات در سینه حافظان روایات احادیث اهل بیت علیهم السلام باقی ماند . همچنین کتب اربعه - که کلینی و صدوق و طوسی آن ها را نوشتند - همه احادیثی را که اصحاب ائمه روایت کردند ، در بر ندارد و اینان از آن ها جز احادیثی - از اصول چهارصدگانه و جز آن - را که نزدشان صحیح بود ، نیاوردند و ثابت نشده است که آنان به همه اصول چهارصدگانه دست یافتند .

سید محسن امین در اعیان الشیعه می نگارد :

بعضی از اصول چهارصدگانه تا عصرهای متأخر ، در گنجی های کتاب نزد علمای شیعه (مانند حرّ عاملی ، مجلسی ، میر لوحی معاصر مجلسی^(۱) میرزا حسین نوری و دیگران) باقی ماند و بیشتر

۱- . محدث نوری در مستدرک الوسائل ۱: ۳۲، می نویسد: میر لوحی معاصر مجلسی اول و دوم است و با او در اصفهان ساکن بود . نزد وی کتاب های نفیس و ارزشمندی وجود داشت؛ مانند کتاب الرجعه (اثر فضل بن شاذان)، الفرج الکبیر فی الغیبه (اثر ابو عبدالله، محمد بن هبه الله بن جعفر وراق طرابلسی)، کتاب الغیبه (اثر حسن بن حمزه مرعشی) و دیگر کتاب ها که با وجود نیاز شدید مجلسی به آن ها، به وی اطلاع نداد . بنابراین، عدم دستیابی به روایت، سواى فحص، دارای اسباب زیادی است؛ از جمله آن ها بخل صاحب کتاب می باشد (چنان که در مورد مذکور ملاحظه شد) و . . .

آن‌ها تلف شد، لیکن مضامین آن‌ها در مجامیع کتب حدیثی محفوظ است؛ زیرا علمای ما از اوائل سده چهارم تا نیمه اول قرن پنجم، کتاب‌هایشان را از آن‌ها و دیگر کتاب‌های حدیثی صحیح، سامان دادند. (۱)

در اینجا کلام استاد عبدالحلیم را در کتاب «الإمام جعفر الصادق» نقل می‌کنیم. وی هنگام سخن درباره تدوین می‌گوید:

لیکن «علی» به تدوین پرداخت و شیوه تدوین را میان پیروانش باقی گذاشت. وی به روش خویش اطمینان و اعتماد داشت. او همان کسی است که پیامبر درباره اش می‌گوید: علی با قرآن و قرآن با علی است و هرگز این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من درآیند...

مذهب شیعه در سینه حافظان و ناقلان حدیث به وسیله تدوین فقهی استقرار یافت با املا به فرزندان و آنان به فرزندانشان؛ و به ویژه زین العابدین و زید و باقر و صادق. سپس مجالس امام صادق در نشر مذهب، همان کارکرد تدوین را در استقرار مذهب عهده دار شد و پیشوایانی که نزد آن حضرت شاگردی کردند و شاگردانشان اموری را دریافتند که مجلس درس امام صادق را سرآمد همه مجالس (خواه مجالس اهل سنت یا اهل بیت) ساخت. (۲)

۱- اعیان الشیعه ۱: ۱۴۰.

۲- الإمام جعفر الصادق: ۱۸۶.

آن گاه استاد مواردی را می شمارد .

وی پیش از این مطلب ، می نویسد :

دوران شاگردی نزد امام صادق مایه افتخار فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت شد . اما عظمت امام زیاده و کم نمی پذیرد ، آن حضرت علم جدش را به همه مردم می رساند .

امامت مرتبه [بلندی] است ، و شاگردی امامان اهل سنت نزد آن حضرت ، از سر اشتیاق آنان - برای نزدیک شدن به صاحب این مرتبه - بود . (۱)

و در جای دیگر می نویسد :

مالک ، بوی پیامبر را در مجلس فرزند دختر او می یافت و حس یا گویا لمس می کرد ماده ای را که از جد به نوه اش انتقال می یابد یا اشیای غیر مادی که عقل و دل را می رُباید .

نگاه به آن حضرت لذت بخش بود و شنیدن از او نعمتی [بزرگ] و صرف همنشینی با او تأدیب و تربیت ، و در همه این ها راه هایی سوی «بهشت» بود .

صاحب مجلس از هر نظر پاک و پاکیزه بود ، از جدش جز به پاکیزگی حدیث بر زبان نمی آورد ... (۲)

و در جای دیگر می نگارد :

در این مجلس - آن گونه که آمار برداران می گویند - چهار هزار

۱- همان: ۱۶۳ .

۲- همان: ۱۶۰ .

راوی نزد امام شاگردی و روایت می کردند، و چهارصد کاتب می نوشتند و همه شان می گفتند: جعفر بن محمد فرمود.

به راستی مجلس امام، چه مجلس ارجمند و بی نظیری بود؛ چیزهایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مشاهده می شد که بعضی شان مادی بودند و نسل اندر نسل به آن حضرت رسیده بود، و بعضی شان معنوی که در معانی و فحوای کلام آن حضرت نمود داشت.

این مجلس درس، جای لجاجت و کشمکش بی نتیجه نبود. آن حضرت به شاگردان می فرمود: هر که چیزی را بشناسد سخنش در آن باره، اندک می شود. بلیغ بدان جهت بلیغ نامیده شد که با کمترین سعی به خواسته اش می رسد... (۱)

سخن درباره جایگاه جوامع حدیثی را نزد شیعه امامی و نظراتشان را در زمینه آن ها به پایان می بریم؛ آنان به «کتب اربعه» به عنوان وحی مُنَزَّل یا مانند وحی نمی نگرند، و باورشان این نیست که هر کس کلینی یا طوسی یا صدوق از او روایت کند از پل گذشته است [و از هر نظر سالم و درست می باشد] و عقیده ندارند که همه آنچه در «کتب اربعه» هست صحیح است.

روایات کتب اربعه - نزد شیعه - چون دیگر مرویات پذیرای اصول جرح و تعدیل اند و نقد و استدلال می شوند و هاله بزرگ نمایی آن ها را در بر نگرفته است؛ چنان که صحاح شش گانه نزد اهل سنت، به این هاله احاطه شده اند.

بنابراین ، حدیث اگر در بر دارنده همه شرایط معتبر نباشد ، ارزشی ندارد - هرچند مشایخ محدثان مانند کلینی و طوسی آن را آورده باشند - بلکه باید همراه با قرائن حالی یا مقالی باشد که صدور آن را از معصوم به اثبات رساند و موجب اعتماد به آن شود ؛ مانند اینکه حدیث در بسیاری از اصول چهارصدگانه یا دست کم در یک یا دو اصل از آن ها با اسناد متعدد و معتبر آمده باشد ، یا در یکی از کتاب هایی یافت شود که بر ائمه علیهم السلام عرضه شده اند .

مانند کتاب عیب‌الله حلبی که بر امام صادق علیه السلام عرضه داشت و آن حضرت فرمود : برای اینان [اهل سنت] مثل آن وجود ندارد . (۱)

و مانند کتاب یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان که بر امام حسن عسکری علیه السلام عرضه کردند . (۲)

یا اینکه حدیث در اصول مورد اعتمادی باشد که در نزد سلف معاصر با ائمه وجود داشته اند ؛ مانند «کتاب الصلاه» حریر بن عبدالله ، کتاب های ابن سعید و علی بن مهزیار و دیگران .

هرچند صاحبان این کتاب ها غیر امامی باشند ؛ مانند کتاب جعفر بن غیاث قاضی ، کتاب های حسین بن عبدالله سجستانی ، و «کتاب القبله» علی بن حسن طاطری . (۳)

۱- . رجال ابن داود: ۱۲۵، ترجمه ۹۲۲ .

۲- . بنگرید به، الكلینی والكافی: ۴۴۲ .

۳- . بنگرید به، خاتمه المستدرک ۳: ۴۸۲، الفوائد الرابعه .

ص: ۳۳۸

نمونه های تطبیقی فقه دو مکتب

اشاره

پس از همه آنچه درباره گشایش فوری باب تدوین در مکتب «تعبد محض» و منع آن از سوی مکتب «رأی و اجتهاد» آوردیم ، اکنون نمونه های تطبیقی زنده ای را از فقه دو مکتب می آوریم . قصدمان در این راستا ملموس ساختن این حقیقت است که اختلاف در فقه ، پس از اختلاف در خلافت ، پدید آمد .

این امر ، آنچه را در عوامل منع تدوین از سوی ابوبکر و عمر گفتیم ، روشن می سازد ، و اینکه آثار آن هم اکنون در میان مسلمانان بازتاب دارد ؛ چراکه اختلاف در فقه به اختلاف در اصول و روایاتی باز می گردد که نزد دو طرف گردآوری شده اند و آن گاه که تاریخ سنت و اوضاع و احوال آن را بشناسیم ، همه چیز روشن می گردد .

در اینجا چهار مسئله فقهی را می آوریم که میان این دو خط مشی اختلافی است آن ها را از ابواب فقهی مختلف (ارث ، اطعمه و اشرب ، حدود ، دیات) برگزیدیم تا آنچه را می گوییم به روشن ترین صورت ، گویا باشد و تبیین گردد که منع صادر از سوی ابوبکر و عمر (و پیروان آن دو) تأثیر کاملی را بر همه ابواب فقه اسلامی - اگر نگوییم همه آن - بر جای گذاشت ؛ زیرا از آثار منع تدوین ، قائل شدن به مشروعیت چند رأیی نزد صحابه بود .

به دیگر سخن ، منع تدوین ، باب اجتهاد را - به ناچار - گشود ؛ زیرا مردم در قضایای روزمره شان - به ویژه در مسائل جدید و نوپیدا - در پی راه حل بودند و با اجتهاد صحابه (خواه بر طبق نص یا غیر آن) این نیاز برطرف می شد .

می دانیم که طبیعت اجتهاد این است که شخص را به ایستادن بر یک رأی ملزم نمی سازد، و از اینجا بود که در اظهار نظرها و مسائل فقهی، میان صحابه اختلاف روی داد و حتی یک صحابی اقوال گوناگونی را ابراز می داشت.

این اختلاف آرا میان صحابه - بعد از آن ها - بر تابعان اثر گذاشت؛ چراکه خلفا با تدوین اقوال صحابه در کنار حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله این اختلافات را اصل قرار دادند. حسن بن کیسان با زُهری درباره سخن یک صحابی با هم اختلاف کردند؛ ابن کیسان می گفت که آن سخن، سنت نمی باشد، لیکن زُهری بر تدوین آن اصرار داشت؛ زیرا معتقد بود که اقوال صحابی سنت است. ابن کیسان می گوید: او تدوین کرد و من ضایع ساختم.

شیخ محمد ابو زهره می گوید:

مالک، فتوای صحابه را به عنوان سنت، برمی گرفت. (۱)

و این چنین، اختلاف آرای صحابه به اصول حدیثی راه یافت و قانون شرعی گشت که مخالفت با آن ناممکن شد تا آنجا که می بینیم اختلاف نقل از یک صحابی چنین حالی یافت که شخصی نظر نخست او را برگرفت و شخص دیگر به رأی دوم او گرایید.

همه این ها روشن می سازد که سنت نبوی - در نزد اهل سنت - دو مرحله را پیمود:

الف) مرحله منع؛

ب) مرحله تدوین.

در مرحله منع، آرای صحابه شریعت یافت و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله با سنت

۱- ابن حنبل (ابی زهره): ۲۵۲-۲۵۵؛ مالک (ابی زهره): ۲۹۰.

صحابه در آمیخت ؛ و در مرحله تدوین ، این آرای مختلف نوشته شد و به عنوان قانون الزامی شریعت مطرح گشت .

اما مکتب «تعبد محض» تنها دارای یک مرحله است و آن ، تمسک به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و آنچه امام علی علیه السلام به دست خویش از زبان آن حضرت نگاشت ؛ و از این روست که در مسائل فقهی مکتب تعبد محض ، اختلاف اساسی نمی نگریم .

و اینک نمونه هایی از این مطلب :

۱. ارث

از محمد بن مسلم روایت است که گفت :

ابو عبدالله صحیفه ای را باز کرد ، تا در آن نگریستم دیدم که نوشته است : « [آن گاه که وارث ، تنها ، فرزند برادر و جد باشد] میراث میان فرزند برادر و جد به نصف تقسیم می شود» .

به امام صادق علیه السلام گفتم : فدایت شوم ، قاضیان شهر ما با وجود جد ، به فرزند برادر ارث نمی دهند!

امام علیه السلام فرمود : این کتاب به خط علی و املائی رسول خداست . (۱)

در روایت دیگر می گوید :

به صحیفه ای نگاه کردم که ابو جعفر در آن می نگریست ، دیدم نوشته بود : «مال میراث میان فرزند برادر و جد به طور مساوی تقسیم می شود» .

به امام باقر علیه السلام گفتم : نزد ما (قاضیان اند که) به این حکم فتوا

۱- . فروع کافی ۷: ۱۱۲ ، باب ابن أخ و جد ، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه ۲۶: ۱۵۹ ، حدیث ۳۲۷۱۴ .

نمی دهند و برای پسر برادر با وجود جدّ، چیزی قرار نمی دهند!

امام علیه السلام فرمود: بدان که این املائی رسول خدا و خط علی است (از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امام علی علیه السلام نگارش یافت). (۱)

این دو حدیث، به مسئله ای در ارث - در فقه اسلامی - می پردازند که اختلاف و کشمکش در آن فراوان است. محمد بن مسلم اذعان می دارد که قاضیان شهر او به آنچه در کتاب علی هست حکم نمی کنند، امام باقر علیه السلام سخن او را تصدیق می کند و می فرماید: قاضیان مدینه نیز بر اساس قضاوت ائمه اهل بیت علیهم السلام حکم نمی کنند. از این رو، امام باقر علیه السلام تأکید دارد به اینکه حکم او برگرفته از دهان پیامبر و دست خط علی با املائی پیامبر است.

تأکید امام باقر علیه السلام بر موثق بودن مصدر این حکم و اهمیت تدوین - به طور عام - و به ویژه این نوشته، برای تأکید بر اختلاف دو مکتب مذکور در اصول است. با مراجعه به مصادر فقه شیعه امامی می توان دریافت که آنان در تقسیم میراث، پسر برادر را جانشین برادر در ارث بری - همراه جد - به شمار می آورند. (۲)

اما فقهای اهل سنت، این گونه حکم نمی کنند؛ با اینکه می دانند که حضرت علی علیه السلام و ابن عباس حکم کردند که سهم ارث پسر برادر با سهم جد [آن گاه که وارث منحصر به آن ها باشد] مساوی است.

طحاوی از طریق اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی روایت می کند که گفت:

برایم حدیث شد که علی بن ابی طالب پسران برادر را به منزله

۱- فروع کافی ۷: ۱۱۳، باب أخ و جد، حدیث ۵؛ تهذیب الأحکام ۹: ۳۰۹، حدیث ۱۱۰۴؛ وسائل الشیعه ۲۶: ۱۶۰، حدیث ۳۲۷۱۸.

۲- بنگرید به، کتاب الخلاف ۴: ۹۰، مسئله ۱۰۰.

پدرانشان در کنار جد به حساب می آورد، و جز او هیچ یک از صحابه این کار را نمی کرد. (۱)

عبدالرزاق به سند خویش از شعبی، مثل همین سخن را می آورد. (۲)

به نظر می رسد که اصرارِ مکتب «اجتهاد و رأی» بر پس زدن قول امام علی علیه السلام و ابن عباس، بدان جهت بود که به نظر خلفا امرِ جدّ مهم انگاشته می شد؛ چراکه اختلاف و آرای گوناگونی از آن ها در این زمینه هست و آنان آنچه را که در این مسئله بر خلاف اجتهاداتشان به شمار می آمد، محو و نابود می کردند و مانع آن می شدند. حتی حضرت علی علیه السلام از انتشار حکم خود دربارهٔ جدّ بیم داشت. از ابن عباس خواست که آنچه را در این باره نوشته از بین ببرد.

ابن شیبّه به سند صحیح از شعبی روایت می کند که گفت:

ابن عباس در نامه ای به حضرت علی علیه السلام دربارهٔ میراث شش برادر به همراه یک جد پرسید، امام علیه السلام در پاسخ وی نگاشت: جد را مانند یکی از آنان قرار ده و این نوشته مرا محو کن. (۳)

و در نقل دیگری است که امام علیه السلام به ابن عباس فرمود:

این نوشته ام را نابود ساز و آن را باقی مگذار. (۴)

این سخن صراحت دارد در اینکه حضرت علی علیه السلام از بیان حکم خویش در این مسئله و افتادن نوشته وی به دست نااهلان، بیم داشت.

از عبدالله بن مسعود مانند این روایت نقل شده است.

۱- فتح الباری ۱۲: ۲۱.

۲- مُصَنَّفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ ۱۰: ۲۶۹، باب فرض الجَدِّ، حدیث ۱۹۰۶۶.

۳- مُصَنَّفُ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ ۶: ۲۶۰، حدیث ۳۱۲۲۲؛ فتح الباری ۱۲: ۲۱.

۴- فتح الباری ۱۲: ۲۱.

از شعبه بن توأم ضبّی روایت است که گفت :

برادری داشتم که در عهد عُمر درگذشت و برادرانی به همراه جدش از او بر جای ماندند . نزد ابن مسعود آمدم ، او یک ششم ارث را با وجود برادران به جد داد .

پس از آن ، برادر دیگرم در عهد عثمان از دنیا رفت و برادران و جدش بر جای ماندند ، نزد ابن مسعود آمدم ، یک سوم میراث را با وجود برادران به جد داد .

گفتم : به جدّ ما از میراث برادر اوّلمان یک ششم ارث را دادی و اکنون یک سوم را می دهی؟!

گفت : ما به قضاوت رهبران حکم می کنیم .^(۱)

در اینجا ابن مسعود اشاره دارد به اینکه نمی تواند آنچه را از پیامبر شنید یا آنچه را به نظرش می رسد ، آشکارا بیان دارد ؛ چراکه اقوال عُمر در این باره مختلف است ، و به آنچه خلفا حکم دادند بسنده می کند .

این پاسخ ابن مسعود تا حد زیادی شبیه به جوابی است که وی در پاسخ کسی ابراز داشت که از او پرسید : در منی با پیامبر دو رکعت نماز گزاردی ، سپس با عثمان چهار رکعت؟ ابن مسعود گفت :

لیکن عثمان امام است ، بر خلاف او رفتار نمی کنم ، مخالفت با او شرّ برمی انگیزد .^(۲)

اختلاف اقوال عُمر درباره جد ، سپس آرای گوناگون صحابه در این زمینه ،

۱- . المحلّی ۹: ۲۸۵ - ۲۸۶ .

۲- . سنن بیهقی ۳: ۱۴۴؛ البدایه والنهایه ۷: ۲۲۸ .

بعضی از فقها را به ظنّ اشتباه آمیزی افکنده است ، دسته ای گفته اند :

برای جد با وجود برادران ، چیزی معلوم (و معینی) از ارث نیست ، برحسب آنچه خلیفه حکم کند چیزی به او داده می شود
(۱).

آری ، گروه حاکم ، می خواستند نظر خلفای گذشته را تثبیت کنند و بر مخالفت روش امام علی علیه السلام و ابن عباس
اصرار ورزند .

از حجاج رسیده است که پیکی نزد شعبی فرستاد تا درباره مسئله (ارث) جد از او پرسد .

شعبی گفت : ابن مسعود ، علی ، عثمان ، ابن عباس و ... در این باره سخن گفته اند .

حجاج گفت : آنچه را ابن عباس بر زبان می آورد گرچه سخن استواری است ...

به قاضی دستور دهید که بر اساس حکم عثمان ، فتوا دهد . (۲)

از این شواهد به دست می آید که نگرش روشن و یک نواختی که نزد امام علی و اهل بیت علیهم السلام می باشد ، برگرفته
از کتابی است که با املائی پیامبر صلی الله علیه و آله به نگارش درآمد ، و نگرش تیره و مه آلود ، به منع کنندگان تدوین تعلق
دارد .

۲ . مسئله ای در صید

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود :

پدرم با ترس و بیم فتوا می داد و ما درباره بیان حکم حیوانی که توسط بازها و شاهین ها صید شود ، بیم داشتیم . اما اکنون

۱- . المحلی ۹ : ۲۸۳ .

۲- . المحلی ۹ : ۲۸۹ .

نمی ترسیم و صید آن ها را حلال نمی دانیم مگر اینکه شخص بتواند صید را زنده بیابد و سر بُرد ؛ چراکه در کتاب علی آمده است که خدای بزرگ فرمود: «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ...»؛ (۱) (و آنچه را درندگان آموزش دیده ، سگ ها به چنگ می آورند) خدا در این آیه پرندگان شکاری را «کلاب» (سگان) نامید. (۲)

امام باقر علیه السلام بدان جهت با ترس فتوا می داد که تحت فشارهای ترور فکری اموی می زیست ؛ زیرا امویان به صید با پرندگان شکاری مشهور بودند (چنان که یزید و غیر او به این کار دست می یازید) و آن گاه که در آغاز حکومت عباسیان ، این ترس برطرف شد ، امام صادق علیه السلام به تبیین حکم آن پرداخت و فرمود :

أَمَّا الْآنَ فَإِنَّا لَا نَخَافُ وَلَا نُحِلُّ صَيْدَهَا إِلَّا أَنْ تُدْرَكَ ذَكَاتَهُ فَإِنَّهُ... (۳)

اما الآن ما بیم نداریم و شکار پرندگان شکاری (باز ، شاهین ، عقاب ، و ...) را حلال نمی شماریم مگر اینکه زنده به دست آیند و تذکیه شوند .

با بررسی این گزاره فقهی درمی یابیم ادله ای که در این زمینه هست ، منحصر به حلیت صیدی است که تازی (سگ آموزش دیده) شکار کند ، نص آیه همین است .

از ابی ثعلبه خُشَنی و عدی بن حاتم طائی ، حلیتِ خصوص آنچه را که کلبِ مُعَلَّم صید کند ، وارد شده است. (۴)

۱- . سورة مائده (۵) آیه ۴ .

۲- . فروع کافی ۶: ۲۰۷، باب صید البزاه والصقور، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام ۹: ۳۲-۳۳، حدیث ۱۳۰ (متن از این مأخذ است)؛ الاستبصار ۴: ۷۳، باب ۶۴، حدیث ۲۶۶ .

۳- . همان .

۴- . المغنی ۹: ۲۹۲، کتاب الصيد والذبائح .

از ابن عُمَر و مجاهد حکایت شده است که :

شکار ، جز با سگ تازی جایز نمی باشد؛ [\(۱\)](#) چرا که خدا می فرماید : «وَمَا عَلَّمْتُمْ...» .

ابن حزم اندلسی تصریح دارد به اینکه سَنَتِ نبوی در خصوصِ سگانِ تازی نص دارد و جز آن ها را ذکر نکرده است . [\(۲\)](#)

آنان روایت منسوب به ابن عَبَّاس را ضعیف دانسته اند که در تفسیر آیه می گوید : «مقصود ، سگان تازی و باز و هر پرنده ای می باشد که برای صید آموزش دیده است» [\(۳\)](#)

چراکه این روایت از طریق علی بن ابی طلحه وارد شده است که ابن عَبَّاس را درک نکرد . افزون بر این ، بیشتر رجالیان او را ضعیف شمرده اند . [\(۴\)](#)

هر گاه همه این ها را بر آنچه از اهل بیت علیهم السلام دربارهٔ حلال بودن شکارِ سگِ تازی (و حرمت صید دیگر درندگان) وارد شده بیفزاییم ، به میزان وضوح این حکم پی می بریم ؛ و اینکه حاکمان آنچه را خواستشان بود بر بعضی از مسلمانان املا کردند و آنان از خوف و ترس آن را بر زبان آوردند تا اینکه نسل های بعد به اشتباه افتادند و نظر صواب بر آن ها پوشیده ماند .

از این روست که بیشتر فقهای اهل سَنَتِ با این حکمِ واضح مخالف اند و به حلال بودن صید پرنده گان شکاری فتوا می دهند [\(۵\)](#) . با اینکه در این زمینه از سَنَتِ

۱- . همان: ۲۹۶ .

۲- . المحلّی: ۷: ۴۷۳ .

۳- . المجموع: ۹: ۸۸ .

۴- . همان .

۵- . بنگرید به، المغنی: ۹: ۲۹۳ .

نبوی نصی به دست نیامده است ، بلکه سنّت بر خلاف آن می باشد .

آنان بی دلیل و برهان (از کتاب و سنّت) موضوع آیه را توسعه دادند ؛ چراکه کتاب و سنّت تنها شکار سگ تازی را حلال می داند ، ابن حزم به این مطلب تصریح دارد(۱) و ظاهر سخن ابن قدامه نیز همین است .(۲)

با توجه به این روشنگری ها ، یقین پیدا می کنیم که اگر مسلمانان به تدوین سنّت - که امام علی علیه السلام آن را آغازید - دست می یازیدند ، برای همگان خیر فراوانی دربر داشت ، لیکن اوضاع و احوال سیاسی ، این گزاره را تحت خواست حاکمان درآورد ، نه آنچه در قرآن وجود داشت و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید می ورزید .

۳. حد شرابخوار

از بُرید بن معاویه روایت است که گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود :

يُضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ ثَمَانِينَ ، وَ شَارِبُ النَّبِيذِ ثَمَانِينَ ؛(۳)

آشامنده خمر و شارب نبیذ (شرابی که از کشمش به دست می آید) باید ۸۰ تازیانه زده شود .

این خبر ، دربر دارنده دو مطلب است :

الف) تعیین حد شارب خمر که ۸۰ تازیانه است ؛

ب) توسعه موضوع خمر برای هر مست کننده ای و آنچه که طبیعت آن مستی آور است ؛ مانند نبیذ (شراب کشمش) .

۱- . المحلّی ۷: ۴۷۲ .

۲- . المغنی ۹: ۲۹۳ .

۳- . تهذیب الأحکام ۱۰: ۹۰ ، حدیث ۳۴۸؛ فروع کافی ۷: ۲۱۴ ، باب ما يجب فيه الحد ، حدیث ۴ .

در باره مطلب نخست، از امامان چهارگانه مذاهب اهل سنت ثابت است که حد «مست» ۸۰ تازیانه است مگر شافعی که در یکی از دو فتوایش حد او را ۴۰ تازیانه می داند و مستند وی روایتی از پیامبر است که شراب خوار را به نعلین (یا به چیزی که دو زبانه داشت) ۴۰ بار زد. (۱)

مستند ۸۰ تازیانه از مشورت عمر با صحابه درباره حد خمر برگرفته شده است. در روایت صحیحی از امام علی علیه السلام - در این مشورت - آمده است که گفت: هنگامی که شخص مست گردد هذیان می بافتد و در هذیان گویی افترا می زند، پس شرابخوار را حد افترا (نسبت ناشایست به کسی) بزنید. (۲)

ابن عوف گفت: او را سبک ترین حد که ۸۰ تازیانه است بزنید. (۳)

رای صحابه به همین ۸۰ تازیانه انجامید.

جای شگفتی از این گمان ناحق است که شریعت را تهی از حکم جلد (تازیانه) دانسته اند.

ابن حزم در المحلی به نقل از بعضی تصریح کرده است که شارع، حدی برای شرابخوار قرار نداد. (۴)

در اینجا ما نمی خواهیم به واریسی سخن ابن حزم و رد آن پردازیم، لیکن

۱- . المغنی ۹: ۱۳۷ (در چاپ دار الکتب العربی، جلد ۱۰، ص ۳۲۹)؛ الفقه علی المذاهب الاربعه ۵: ۳۱-۳۲

۲- . المغنی ۹: ۱۳۷ (و در چاپ دار الکتب العربی - بیروت - جلد ۱۰، ص ۳۲۹).

۳- . همان .

۴- . المحلی ۱۱: ۳۶۴، مسئله ۲۲۸۷.

یادآور می شویم که از این ادعا، نقصان شریعت و لغو بودن آن لازم می آید در حالی که خدای متعال قرآن را «...تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ...» (۱) (بیانگر هر چیزی) معرفی می کند، و هیچ یک از مسلمانان به نقص شریعت قائل نمی باشند.

اما استدلالی که به ۴۰ ضربه بر اساس عمل پیامبر شده است - که آن حضرت با چیزی که دو طرف داشت یا با نعلین ۴۰ بار زد - با فرض صحت این سخن، با ۸۰ تازیانه سازگار است؛ چرا که عرف زدن با دو کفش را یک ضربه نمی داند، بلکه آن را دو ضربه می شمارد و این، خود دلیل بر ۸۰ تازیانه است.

مشهور است که عُمر - پیش از مشورت با صحابه - شارب خمر را ۴۰ تازیانه و ۶۰ تازیانه حد می زد تا اینکه پس از مشورت با صحابه، رأیش بر ۸۰ تازیانه استوار گردید.

نیز از عُمر رسیده است که شراب خوار را تبعید کرد، و بعد از آن گفت: از این پس احدی را تبعید نمی کنم. (۲)

مکتب تعیّد محض، قطع دارد به اینکه حکم ۸۰ تازیانه، رأی حضرت علی علیه السلام نیست، بلکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله این امر ثابت است به این قرینه که آن حضرت شراب خوار را با «نعلین» حد زد و به دلیل کتاب امام علی علیه السلام که با املائی پیامبر می باشد.

جای شگفتی است که سرخسی در المبسوط ادعا می کند که ۸۰ تازیانه، استنباطی از سوی حضرت علی علیه السلام می باشد (۳) غافل از اینکه آن حضرت این حکم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ستاند و تعلیل مذکور را برای اُنس ذهنی و استوار سازی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

۱- . سورة نحل (۱۶) آیه ۸۹.

۲- . المحلّی ۱۱: ۳۶۵.

۳- . المبسوط ۲۴: ۳۲.

کتاب تعبد محض، اجماع دارد بر اینکه موضوع خمر توسعه دارد و آنچه را که طبیعت آن سُکر آور است (و انسان را از حال عادی خارج می سازد) در بر می گیرد، هرچند نوشیدن اندک آن شخص را مست نسازد.

اما پیروان مکتب رأی و اجتهاد، در این مسئله به اختلاف شدیدی افتاده اند؛ شافعیان و مالکیان و بعضی دیگر با مکتب تعبد محض همسویند و بر این باورند که هر مُسکری حرام است؛ چراکه «مُسکر» اسم جامع برای هر چیزی است که طبیعت آن مستی آور باشد، هرچند اندکی از آن مستی نیاورد.

ابن حجر در سبل السلام می نویسد:

شافعیان و مالکیان و دیگران به حرمت هر مُسکری معتقدند؛ خواه از آب انگور باشد یا از کشمش به دست آید. خوردن چیزی که طبیعت مستی آور دارد، به طور مطلق جایز نمی باشد، هرچند اندک باشد و مستی نیاورد. (۱)

و بعضی از ایشان شرب نبیذ را - که اندک آن انسان را مست نمی سازد - جایز می دانند، و کسانی چون ابراهیم نخعی، سُفیان ثوری، ابن ابی لیلیا، شریک، ابن شُبْرَمَه، ابو حنیفه و دیگر فقهای کوفی و بیشتر علمای بصری، آشامیدن زیاد نبیذ را حرام نمی شمارند؛ چراکه می گویند:

آنچه در دیگر نبیذهای مست کننده حرام است، خود سُیْکَر (مستی) است نه عین آن [و آب کشمش که در خارج هست] (۲).

۱- . سبل السلام ۴: ۳۳ .

۲- . بدایه المجتهد ۱: ۳۴۵ .

ابن قدامه می گوید :

دسته ای مانند ابو وائل ، نخعی ، بسیاری از اهل کوفه و اصحاب رأی بر این نظرند که شخص (برای خوردنِ نَبید) حد زده نمی شود مگر اینکه مست شود. (۱)

از این سخن می توان دریافت که اینان فعلیتِ اسکار را شرطِ حرمت و حدّ می دانند ، بر خلاف مکتب تعبّد محض (و شافعیّه و مالکیّه) که به حرمت هر شرابی قائل اند که طبیعتِ مست کنندگی دارد و از آنجا که نبید این ویژگی را داراست ، آشامیدنِ کم و زیادِ آن حرام می باشد .

این دیدگاه شیعه ، از آنجا که سازگار با فطرت و عقل است ، حتّی از طرفِ دشمنانِ آنان ، حکم پسندیده ای دانسته شده است .

موسی جار الله می نویسد :

در حرمت هر شرابی که اندکِ آن مستی آور است ، دین شیعه خوشایندم می افتد . حتّی شخص مضطر در حال ناچاری ، شراب نمی آشامد ... شیعه نشستن بر سر سفره ای را که در آن شراب باشد حرام می داند .

سخنانِ شیعه امامیه در مسائل طلاق و بعضی از آنچه را در میراث آورده اند ، بسیار نیکو و زیباست. (۲)

ابن حزم از کسانی که به رأی نخست قائل اند بیزاری می جوید و بر آنان می تازد ، سپس به عقیده مکتب تعبّد محض گرایش می یابد ؛ زیرا می گوید :

۱- . المغنی ۹: ۱۳۶ .

۲- . الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه: ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۴۰ .

این احادیث آشکار - که صحیح آن به تواتر ثابت است - از عایشه ، ابو هریره ، ابو موسی ، ابن عمر ، سعد بن ابی وقاص ، جابر بن عبدالله ، نعمان بن بشیر ، دیلم بن هوشع (همه این ها از پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل شده است ، و جایی برای تأویل و توجیه باقی نمی ماند ، بلکه در تحریم شراب مست کننده صراحت دارد ، و حرمت شرابِ عسل ، شرابِ جو ، شرابِ گندم ، شرابِ ذرت به شرط آنکه مست کننده باشد ، و تحریم شرابی که آشامیدن زیاد آن مستی آور است ، بر خلافِ باورِ اشخاصِ دین مایه ای که خدا توفیقشان نداد ...

بعضی از آنان دربارهٔ برخی از این احادیث پردهٔ حیا را دریده اند و این سخن پیامبر را که فرمود : «هر مست کننده ای حرام است» این گونه توجیه کرده اند که : مقصود ، آخرین جام است که در پی آن مستی می آید . (۱)

مقصود ابن حزم از جمله : «بخلاف ما یقول من خذله الله تعالی و حرمه التوفیق» (بر خلاف آنچه دین مایگان ناکام بر زبان می آورند) ابو حنیفه و پیروان اوست ؛ زیرا آنان خوردنِ دُرده های شراب را مکروه می دانند و می گویند هر که آن را بیاشامد حد ندارد مگر اینکه شخص را مست کند . (۲)

پیداست که مقصود از «حرمتِ جامِ آخر» جواز آشامیدنِ اندک مشروبات یا نبیذ است ؛ چراکه نوشیدن شراب ، بی درنگ مست نمی سازد با جامِ آخر است که مستی پدید می آید ، پس تازیانه برای جامِ آخر است ، نه جام های پیش از آن .

۱- . المحلی ۷: ۵۰۰ .

۲- . همان: ۴۹۲ .

با واریسی گزاره های تاریخ قانون گذاری اسلام ، به دست می آید که دلیل صاحب این قول و عقیده ، عمل عُمر می باشد و رأیی که او در این زمینه ابراز داشت . روایت شده است :

عرب بادیه نشینی از شرابِ عُمر نوشید . عمر او را حد زد . اعرابی گفت : من از شرابِ تو آشامیدم! عمر آن شراب را خواست و با آب آن را رقیق ساخت ، سپس نوشید و آن گاه گفت : هرکس شرابش بست و غلیظ شد ، آن را با آب رقیق سازد . (۱)

و از عمر وارد شده است که گفت :

ما این شراب را می آشامیم تا گوشت شتر را در شکم ما هضم کند و ما را آزار ندهد . هرکس شرابش غلیظ شد آن را با آب مخلوط سازد . (۲)

و نیز گفت :

من مردی شکم گنده ام ، در آشامیدن این شربت مرا سرزنش نکنید و در نوشیدن این شیر مرا معاف دارید . این نبیذ را می آشامم تا لینت مزاج یابم . (۳)

از ابو حنیفه نقل است که در حلال بودن اندکی از شرابی که زیاد آن مست کننده است ، به سیره عمر احتجاج می کرد . آن گاه که عبیدالله - بن عمر بن حفص بن عاصم ابن عمر بن خطاب - در آشامیدن نبیذ بر ابو حنیفه اعتراض کرد ، او گفت :

۱- احکام القرآن (جصاص) ۴: ۱۲۶ (و در چاپ دار الکتب، ۱۴۱۵ه، ج ۲، ص ۵۸۱) .

۲- مصنف ابن ابی شیبه ۵: ۷۹، حدیث ۲۳۸۷۵ .

۳- همان: ۸۰، حدیث ۲۳۸۷۹ .

این حلیت را از پدرت فرا گرفته ایم! پرسید: کدام پدر؟ ابو حنیفه گفت: (از پدرت حدیث رسیده است که گفت: هرگاه غلیظ بود با آب آن را رقیق سازید.

عبداللہ عمر می گفت: اگر به مست کنندگی آن یقین داشتی و غلیظ نبود، چه می کنی؟ ابو حنیفه ساکت ماند. (۱)

مشاهده می شود که اینان به دلالت های دوری چنگ می آویزند تا به نتیجه ای - هرچند ضعیف - در این فرع فقهی برسند. از این روست که در اختلافات شدید می افتند و به نتایج گوناگونی دست می یابند؛ چراکه نصوص صحیحی را که در کتاب امام علی علیه السلام هست و از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، رها کردند.

آری، حاکمان اموی و عباسی بر این حکم تأکید داشتند که در حرمت، اسکار فعلی شرط است تا مردم را از انتقاد منصرف سازند و زمینه برای آشامیدن مسکرات و نیند برایشان (آن گونه که دوست می دارند بی هیچ مانع و بازدارنده ای) فراهم آید، و در این راستا جایز بودن آشامیدن نیند شرعی را (یعنی افکندن مقداری خرما در آب گندیده، تا شوری [و بدمزگی] اش از بین برود) به خدمت خویش درآورند، و این حکم را به نیندی که جوش آید سرایت دادند، سپس در حرمت، اسکار فعلی را شرط کردند.

به این حکم قائل شدند در حالی که می دانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَتَسْتَجِلْنَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ بِاسْمِ يُسْمَوْنَهَا إِيَّاهُ؛

به زودی طائفه ای از اُمتم شراب را با اسم [جدیدی] که بر آن می گذارند، حلال می شمارند (این روایت را احمد و ابن ماجه

۱- سنن بیهقی ۸: ۳۰۶؛ سنن دارقطنی ۴: ۲۶۱ (عبارت داخل پرانتز از این کتاب است).

آورده اند). (۱)

و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود:

شب‌ها و روزها به پایان نمی‌رسد تا اینکه دسته‌ای از امت من خمر را با نام دیگری، می‌آشامند (ابن ماجه این روایت را آورده است). (۲)

هنگامی که این اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله را با واقع خارجی تطبیق کنیم، درمی‌یابیم که بزرگان صحابه، نبیذ نمی‌آشامیدند (مگر عمر که در حلیت آن اجتهاد ورزید و پیش از مرگ، خواست برایش نبیذ آورند تا بیاشامد) (۳) و امامان اهل بیت علیهم السلام آن را حرام قطعی می‌دانستند.

بنابراین، می‌توان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را اشاره به حکام اموی و عباسی دانست که به آشامیدن نبیذ دست یازیدند و از آن فراتر رفتند و شراب خالص را نوشیدند.

در هر حال، اگر تدوین نزد مسلمانان استوار می‌ماند و اگر خلفا می‌گذاشتند که مسلمانان معالم دینشان را از مُدَوَّنات - از جمله کتاب امام علی علیه السلام - فرا گیرند، این آمیختگی میان اصول و مفاهیم پدید نمی‌آید، و این کار برای اسلام و مسلمانان بسیار سودمند می‌افتاد و اختلاف در مسائل فقهی (میان امت اسلام) به این حد نمی‌رسید.

۱- الفقه علی المذاهب الأربعة ۵: ۲۱.

۲- همان.

۳- در سنن بیهقی ۳: ۱۱۳، آمده است که عمرو بن میمون اودی گفت: هنگامی که عمر خنجر زده شد، به حضورش رفتم... طیب آمد، پرسید: چه نوشیدنی را بیشتر دوست داری؟ گفت: نبیذ. آن را آوردند، عمر از آن آشامید و اندکی بعد از جای بعضی از زخم‌ها [شکاف‌های کارد بر شکم] بیرون آمد.

۴. ديه دندان ها

حکم بن عیینه می گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: در دهان بعضی از مردم ۳۲ دندان است و در دهان بعضی ۲۸ دندان، ديه دندان ها چگونه تقسیم می شود؟ فرمود:

خلقت طبیعی ۲۸ دندان است؛ ۱۲ دندان در جلو دهان و ۱۶ دندان در عقب آن. ديه دندان ها بر همین تعداد تقسیم می شود. ديه هریک از دندان های پیشین - هرگاه شکسته شود - ۵۰۰ درهم می باشد و ديه همه آن ها شش هزار درهم.

و ديه هریک از دندان های پسین - هرگاه شکسته شود و [از بیخ] بیفتد، ۲۵۰ درهم است و ديه همه این ۱۶ دندان، چهار هزار درهم.

بنابراین، ديه همه دندان های پیشین و پسین، ده هزار درهم می شود، پس افزون بر این ۲۸ دندان، ديه ندارد و نیز برای [دندان های نداشته] کمتر از ۲۸ دندان، ديه ای نیست. (۱)

در کتاب علی، حکم ديه را این چنین یافتیم. (۲)

شیخ صدوق به اسنادش از ابن محبوب مثل این روایت را می آورد، (۳) و نیز شیخ طوسی به اسناد از حسن بن محبوب، مانند آن را نقل می کند. (۴)

۱- به عنوان نمونه، اگر شخصی ۲۴ دندان بیشتر ندارد، ديه همان ۲۴ تا را دریافت می دارد، نه ديه ۲۸ دندان را (م).

۲- تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۵۴، حدیث ۱۰۰۵؛ الاستبصار ۴: ۲۸۸، حدیث ۱۰۸۹.

۳- من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۳۷، حدیث ۵۳۰۴.

۴- تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۵۵، حدیث ۱۰۰۶؛ الاستبصار ۴: ۲۸۸، حدیث ۱۰۹۰.

فقهای امامیه به این حکم، عمل کردند؛ زیرا در کتاب امام علی علیه السلام آمده است، و از این رو، در تقسیم دیه آن اختلافی ندارند.

در جواهر الکلام می خوانیم:

اگر همه دندانها از بین برود، بی هیچ اختلافی، دیه کامل به آن تعلق می گیرد... ظاهر عبارت شیخ طوسی در المبسوط این است که این حکم اجماعی است، بلکه به صراحت در التحریر حکایت شده است...

دیه بر ۲۸ دندان تقسیم می شود، از الخلاف نقل شده که اجماع شیعه و اخبار آن ها همین است... در دندان های جلو ۶۰۰ دینار [شش هزار درهم]، حصه هر دندان ۵۰ دینار [پانصد درهم] و دندان های عقب ۴۰۰ دینار [چهار هزار درهم]، حصه هر دندان کرسی ۲۵ دینار [دویست و پنجاه درهم]... و این تمام دیه است... (۱)

امامیه، اجماع کرده اند که بر بیشتر از ۲۸ دندان، دیه دندان کامل نیست؛ یک سوم دیه یا آرش یا مصالحه یا... جاری می باشد. این است معنا و مؤدای روایتی که آشکارا بیان می دارد که این حکم از کتاب امام علی علیه السلام است.

اما آنان که به کتاب حضرت علی علیه السلام دست نیافتند یا حکم را از آن برنگرفتند، بسیار با هم اختلاف دارند و بر اساس نقل ها و آرائشان، مذاهب گوناگونی را در پیش گرفته اند.

از عطا روایت است که گفت:

در دو دندان پیشین و دو رباعی و دو نیش پنج شتر پنج شتر [یعنی

در هر کدام ۵ شتر] در باقی دو شتر ، دو شتر (این روایت دوم از عمر است) (۱) ...

اما روایت اول عمر ، تصریح دارد بر اینکه دیه در دیگر دندان ها (دندان های کرسی) یک شتر است ، نه دو شتر . (۲)

از سوی دیگر صاحب مغنی تساوی دیه در دندان ها را به طور مطلق - دندان های پیشین و پسین - به عطا نسبت داده است ؛ یعنی در هر کدام ۵ شتر . (۳)

بر اساس این قول ، دیه همه دندان ها - که ۲۸ دندان می باشد - صد و چهل شتر می شود ، که از دیه کامل انسان ۴۰ شتر فزون تر است .

از ابن عبّاس و عمر روایت است که در هریک از دندان های ثنایا ، ۵۰ دینار دیه است و در ناجذ ۴۰ دینار ، و در هر دندان آسیا ۲۵ دینار . (۴)

بنابراین نقل ، عمر در دیه دندان ها ، رأی سومی دارد . همچنین رأی چهارمی برای عمر هست که صاحب مغنی آن را نقل می کند ؛ یعنی تساوی دیه میان همه دندان ها ، (۵) این رأی را به ابن عبّاس و عطا نیز نسبت داده اند . (۶)

این اختلاف رأی در دیه ، بر آشفتگی نقل از صحابه - یا ناقلان از صحابه -

۱- . مصنف ابن ابی شیبه ۵: ۳۶۶، حدیث ۲۶۹۷۸؛ مصنف عبدالرزاق ۹: ۳۴۵، باب الأسنان .

۲- . مصنف ابن ابی شیبه ۵: ۳۶۷، حدیث ۲۶۹۸۸؛ الموطأ ۲: ۸۶۱، حدیث ۱۵۵۴ . نیز بنگرید به، مصنف عبدالرزاق ۹: ۳۴۷؛ المغنی ۸: ۳۵۳ .

۳- . المغنی ۸: ۳۵۳، باب الأسنان .

۴- . نیل الأوطار ۷: ۲۱۷ .

۵- . المغنی ۸: ۳۵۳ .

۶- . همان .

دلالت دارد و گرنه بدیهی است که دیه هر روز تغییر نمی یابد و نمی توان گفت دیه در هر زمانی مقداری است که مغایر با اندازه ای می باشد که شارع مقدّس مشخص کرده است .

این اختلاف رأی را در میان پیروان مکتب تعیّد محض نمی یابیم ؛ چرا که تکیه شان بر کتاب امام علی علیه السلام می باشد ، کتاب اصیلی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله تدوین یافت .

اگر پیروان مکتب رأی و اجتهاد ، به آنچه در کتاب امام علی علیه السلام آمد ، عمل می کردند ، این تغایر عجیب را از یک صحابی - آن هم در یک مسئله - نمی یافتیم .

با اینکه نقل از امام علی علیه السلام و امامان اهل بیت علیهم السلام در مقدار دیه دندان ها ، ثابت و صحیح است ، مکتب منع تدوین ، طبق رأی و اجتهاد خود ، آن را تأویل می کند . دلیل عمده اینان که به تساوی دیه دندان ها قائل اند ، جمله ای است که در کتاب عمرو بن حزم می باشد :

فی السنّ خمسٌ من الإبل؛ (۱)

دیه دندان ، ۵ شتر است .

این سخن بر عمومی که آنان ادعا می کنند دلالت ندارد ؛ زیرا تعبیر به «سنّ» (دندان) با وجود تعبیری که در احادیث دیگر به «أضراس» (دندان های آسیا) ، «ثنايا» (دندان های پیشین) و ... آمده ، عموم و اطلاق ادعا شده در این نص را - به گونه ای که شامل دندان های کرسی و ... بشود - باطل می سازد .

پیامبر صلی الله علیه و آله عمرو بن حزم را سوی اهل یمن فرستاد با کتابی که در آن فرائض

و سنن و دیات وجود داشت. (۱)

این مقدار، در دیه دندان‌ها از او نقل شده است که با نقل ائمه اهل بیت علیهم السلام همسوست، لیکن این نقل، بُریده و بی دنباله است، شرح و تفصیل آن را نمی‌بینیم. دخالتِ رأی و اجتهاد در این نقل، پیروان آن‌ها را در این خطای فتوایی انداخت.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

فی السنّ خمس من الإبل (أدناها وأقصاها) وهو نصف عشر الدية؛ إن كانت دنانیر فدنانیر، وإن كانت دراهم فدراهم، وإن كانت بقرًا فبقرًا، وإن كانت غنمًا فغنمًا، وإن كانت إبلًا فإبلًا...؛ (۲)

دیه دندان (نزدیک و دور آن) ۵ شتر است که نصف یک دهم دیه کامل انسان است؛ اگر دینار دارد، دینار می‌دهد؛ اگر درهم دارد درهم؛ و اگر گاو دارد، گاو می‌دهد؛ و اگر گوسفند دارد، گوسفند؛ و اگر شتر دارد، شتر...

در این روایت، دیه دوازده دندان پیشین (دور و نزدیک آن) ۵ شتر دانسته شده است، که مساوی با نصف یک دهم دیه کامل انسان می‌باشد. اگر شتر باشد، برای هر دندان ۵ شتر و اگر دینار باشد، برای هر دندان، ۵۰ دینار و اگر درهم باشد، برای هر دندان، ۵۰۰ درهم؛ اما دیه دیگر دندان‌ها، در روایات دیگر بیان شده است.

بنابراین، آنچه در کتاب عمرو بن حزم هست، با آنچه از اهل بیت رسیده همسوست و این هماهنگی از فواید تدوین می‌باشد.

۱- سنن نسائی (المجتبی) ۸: ۵۷، حدیث ۴۸۵۳؛ مستدرک حاکم ۱: ۵۵۳، حدیث ۱۴۴۶.

۲- تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۶۱، حدیث ۱۰۳۰؛ الاستبصار ۴: ۲۸۹، حدیث ۱۰۹۳؛ وسایل الشیعه ۲۹: ۳۴۴، حدیث ۳۵۷۴۴.

تأویل سخن ابن حزم و عدم توجه به نکاتِ دیگر - و تفصیلی که در روایات دیگر آمده - و تعمیم نابجا ، پیروان مکتب اجتهاد و رأی را در این غلط و اختلاف در مقدار دیه دندان ها ، انداخت .

أما استدلالِ آنان به روایت ابن عباس ، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

الأصابع سواء والأسنان سواء ، الثنیه والضرس سواء ، هذه وهذه سواء؛ ^(۱)

دیه انگشتان با هم مساوی است ، دیه دندان ها با هم برابر می باشد ، دیه دندان های پیشین و کرسی مساوی اند ، دیه این و این با هم برابرند .

این روایت بر فرض صحیح نقل آن ، مُدَوَّن نمی باشد و با دیگر نقل ها از صحابه و تابعان و فقها معارض می باشد .

افزون بر این ، احمد بن حنبل - که به اجماع مسلمانان بیش از آنکه فقیه باشد راوی و مُحدِّث است - رأیی دارد که با نظر همه فقهای اهل سنت و منقولات آن ها مخالف می باشد و با دیدگاه اهل بیت علیهم السلام و پیروان مکتب تعبّد محض همسوست .

احمد بن حنبل بر این عقیده است که دیه دندان های پیشین ۶ هزار درهم و دیه دندان های پسین ۴ هزار درهم می باشد ، که در مجموع ، مساوی دیه کامل انسان می شود .

نووی در المجموع به صراحت این فتوا را از او می آورد، (۱) و ظاهر عبارت المغنی همین است. (۲)

با توجه به همین نمونه های اندک، اهمیت تدوین و ارزش کتاب مُدَوِّنِ امام علی علیه السلام روشن می شود و اینکه اصحاب تدوین (پیروان مکتب تعبّد محض) از مانعان تدوین (پیروان مکتب اجتهاد و رأی) به صواب نزدیک ترند و منقولات آن ها از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح تر می باشد.

اصحاب مکتب اجتهاد و رأی از تدوین و مدوّنات به دور افتادند و دچار حیرت و اختلاف و چند رأیی شدند. اگر چیزی از احکام به وسیله بعضی از مدوّنات به آن ها رسید، تنها نقل ناقصی است که آرا و اجتهادات در آن دخالت ورزید و به نوبه خود آنان را از جاده صواب دورتر ساخت.

در روندی این چنین، فقه اسلامی در مکتب رأی و اجتهاد، فقهی مبتنی بر آرا گشت و از آنجا که طبیعت رأی اختلاف نظر است، آرای گوناگون پدید آمد.

به عکس فقه اسلامی در مکتب تعبّد محض و نزد تدوینگران سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت و محافظان بر تدوین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله که از خطا و تغییر و نقصان به دور ماند، شرح و تفصیل و ارتباط منقولات با هم حفظ شد، به گونه ای که از آن ها حکم بی شبهه و شائبه را بیرون می آورند.

بایسته است پژوهشگران آنچه را از کتاب امام علی علیه السلام در فقه اسلامی نقل شده است، با تیزبینی و ارسی کنند تا اهمیت تدوین - به طور عام - برایشان روشن شود و جایگاه نفیس این کتاب را دریابند.

۱- . المجموع ۱۹: ۹۹ .

۲- . المغنی ۸: ۳۵۳ - ۳۵۵ .

انگیزه های تحریف و انحراف

اشاره

از آنچه گذشت ، اصول اختلافی میان دو مکتب - که در پی منع از نقل و تدوین حدیث جوشید و گسترش یافت - روشن گردید و به نتایج پربار و درستی دربارهٔ بنای دو مکتب «اجتهاد و رأی» و «تعبد محض» رسیدیم و بر اثر مثبتی که «تدوین» بر فقه مبدؤنان برجای گذاشت و اثر سلبی که «منع از تدوین» بر فقه مانعان پدید آورد ، آگاه شدیم و ارزش میراث فقهی را در هر دو مکتب دریافتیم .

اکنون می خواهیم اعتبار دریافت هایمان را به میزان دیگری عرضه داریم تا مقدار سازگاری هر یک از این دو خطّ مشی را با سیر طبیعی سنّت های تاریخی و قواعد جامعه شناسی و اخلاق بشناسیم و اندازهٔ همراهی و سازگاری آن ها را با شرایط مختلفی که هر دو مکتب را در بر گرفته بود ، به دست آوریم تا دریابیم که کدام یک از این دو مکتب از تحریف و انحراف به دورند و کدام یک به آن نزدیک ترند .

امام علی علیه السلام در خطبه ای می فرماید :

دریافتم که می گویند «علی دروغ می بافتد» خدا شما را بکشد! بر چه کسی دروغ می بندم؟! بر خدا؟! من نخستین فردم که به او ایمان آوردم . آیا بر پیامبر خدا دروغ بسته ام؟! نخستین کس منم که او را تصدیق کردم. (۱)

در این سخن ، دقیق ترین و باشکوه ترین معانی احتجاج و مناظره نهفته است و اشاره دارد به بحرانِ بیماری اخلاقی - اجتماعی که همه یا بخش بزرگی از جامعه به آن گرفتار آمد ؛ چراکه جامِ کینه و دروغ پردازی اش را بر شخصی فرو می ریخت که در اوج پاکی و صافی قرار داشت .

از این روست که امام علیه السلام برای بطلان پندار این گروه از مردمان ، استدلال می کند به اینکه دروغ پردازی نیازمند انگیزه های ذاتی یا خارجی است که شخص آن ها را در راستای خواسته ها و اهدافش به کار گیرد ؛ چراکه دروغ گو :

- یا کوردل است و به قدری در محرمات و عصیان و سرکشی فرو رفته است که از دروغ گویی لذت می برد و از این خوی زشت هیچ پروایی ندارد .

- یا در پی دستیابی به خواسته های دنیایی است و از راه راستی نمی تواند به آن ها برسد ، از این رو به ناچار به دروغ رو می آورد .

- یا ترسوست ، از فرجام کارش بیم دارد و از اینکه مجازاتِ قانونی دامنگیرش شود می هراسد ، و برای رهایی از این تنگنا به دروغ گویی پناه می آورد .

- یا برای خلاصی از سؤال دشواری است که پاسخ آن را نمی داند ، و با دروغ پردازی ، عجز و درماندگی اش را می پوشاند .

- و ...

با واریسی تاریخ اسلام می توان دریافت که بیشتر تکذیب کنندگان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله گرایش های جاهلی یا خواسته های نفسانی یا ناتوانی فکری رسوا کننده داشتند و اینان از ترس شمشیر ، مسلمان شدند (مانند کسانی که پس از فتح مکه اسلام را پذیرفتند) یا در صفوف مسلمانان رخنه کردند (چونان منافقان) .

انگیزه هایی این چنین در حق امام علی علیه السلام منتفی است ؛ چراکه آن حضرت

صحابی مخلصی به شمار می رفت که به اجماع مسلمانان ، پسندیده ترین موضع گیری ها و والاترین صفات را دارا بود ؛ چنان که از نظر نَسَبی ، جایگاه بلندی داشت که بی نیاز از توصیف است ، و هیچ گونه کمبودی در او نمی توان یافت که برای سرپوش گذاری بر آن ، به دروغ دست یازد .

به همین جهت است که می فرماید :

فَعَلَىٰ مَنْ أَكْذِبُ ؛ أَعَلَىٰ اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ . أم على نبيّه؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ؟

بر که دروغ می بندم؟ بر خدا؟ و من نخستین کس هستم که بدو ایمان آوردم ، یا بر پیامبر او؟ و اولین کس منم که وی را تصدیق کردم . (۱)

امام علی علیه السلام جز راستی را بر زبان نمی آورد ، چراکه چون او بی انگیزه ای برای دروغ گویی ندارد ؛ او کسی است که خدای بزرگ در شأن او و خاندانش ، آیاتی را فرود آورد ؛ مانند آیه تطهیر ، مباحله ، آیه مؤدت ، سوره دهر ، و این آیات :

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۲) به ریسمان الهی چنگ آویزید و پراکنده مشوید .

«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (۳) با راست گویان باشید .

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ

۱- . نهج البلاغه (ترجمه سید جعفر شهیدی): ۷۲، خطبه ۷۱ .

۲- . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳ .

۳- . سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹ .

سَبِيلِهِ»؛ (۱) این صراطِ من ، راه راست است ؛ آن را بپیمایید و دیگر راه ها را نروید که از راه خدا پراکنده تان می سازد .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۲) ای کسانی که ایمان آوردید ، خدا و پیامبر و اولی الامر خود را پیروی کنید .

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۳) اگر نمی دانید ، از اهل ذکر (داناان) بپرسید .

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ (۴) هر که بعد از روشن شدن هدایت ، با پیامبر بستیزد و راه غیر مؤمنان را در پیش گیرد ، آنچه را پذیرفت بر دوشش می اندازیم و دوزخ را به او می چشانیم .

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (۵) (ای پیامبر) تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری هست .

«إِنَّمَا وَرِثَتُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛ (۶) همانا ولی (و سرپرست) شما خدا و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آوردند و نماز را به پا داشتند و در حال رکوع زکات دادند ؛ و هر که ولایت خدا و رسولش

۱- . سورة انعام (۶) آیه ۱۵۳ .

۲- . سورة نساء (۴) آیه ۵۹ .

۳- . سورة نحل (۱۶) آیه ۴۳ .

۴- . سورة نساء (۴) آیه ۱۱۵ .

۵- . سورة رعد (۱۳) آیه ۷ .

۶- . سورة مائده (۵) آیه ۵۵-۵۶ .

و کسانی را که ایمان آوردند، بپذیرد [جزو حزب الله است و باید دانست که] چیرگی [و پیروزی نهایی] از آن حزب خداست

پس از این تعالیم - و نیز آیات فراوان دیگر - چه توجیهی برای دروغ بستن امام علی علیه السلام بر خدا می توان آورد؟!

و اما دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله خوی چاپلوسان و هواپرستان و طمع کاران و رویه دشمنان اسلام و کسانی است که در صفوف مسلمانان خود را جا زدند و از بیم کشف کارهایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار دادند و تکذیب کردند؛ آنان که بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله زباله ریختند و در راهش خار قرار دادند و ...

حضرت علی علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است که با جان و خونس از آن حضرت دفاع کرد؛ نخستین کسی است که نبوت و رسالت آن حضرت را تصدیق کرد و برای دفع خطر از پیامبر بر بستر او خوابید.

آیا معقول است که شخصی این چنین بر پیامبر دروغ بندد؟! در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث فراوانی آن حضرت را می ستاید، از جمله:

علی امام پرهیزکاران است و رهبر روسفیدان (و نورانی چهرگان). (۱)

این علی، امیر نیکوکاران است و کُشندۀ فاسقان؛ هر که او را یاری رساند، نصرت می یابد و هر که او را خوار سازد، به ذلت می افتد. (۲)

من شهر علمم و علی دروازه آن است، هر که علم می خواهد، باید از در آن درآید. (۳)

۱- المعجم الکبیر ۲: ۸۸؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۳۸ (نیز بنگرید به امالی صدوق: ۴۷۶، حدیث ۱۷).

۲- مستدرک حاکم ۳: ۱۴۰، حدیث ۴۶۴۴؛ تاریخ بغداد ۴: ۲۱۸، رقم ۱۹۱۵.

۳- المعجم الکبیر ۱۱: ۶۵، حدیث ۱۱۰۶۱؛ مستدرک حاکم ۳: ۱۳۷ - ۱۳۸، حدیث ۴۶۳۷-۴۶۳۸.

ای علی ، تو برای اُمّت آنچه را اختلاف کنند - بعد از من - تبیین می کنی . (۱)

ای علی ، بعد از من ، اُمّت به تو خیانت کنند! تو بر مَلّت من خواهی زیست و بر سنّت من کشته می شوی ؛ هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته ، و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است . در آینده ای نه چندان دور ، این محاسن تو به خونِ سرت رنگین خواهد شد . (۲)

احمد به سند صحیح از ابن عُمَر ، و حاکم از عُمَر این سخن را نقل می کند که گفت :

به علی بن ابی طالب سه ویژگی داده شد که اگر یکی از آن ها را داشتم برایم از شتران سرخ موی محبوب تر بود!

پرسیدند : آن ها کدام است؟

گفت : ازدواج با فاطمه دختر رسول خدا ، سکونت در مسجد با پیامبر و حلال بودن آنچه بر پیامبر حلال است بر او ، و پرچمداری سپاه (۳) در روز جنگ خیبر . (۴)

مسلم از سعد بن ابی وقّاص (۵)

و ابن عبّاس (۶)

مانند این سخن را نقل می کند .

۱- . مستدرک حاکم ۳: ۱۳۲، حدیث ۴۶۲۰ .

۲- . تفسیر الطبری ۱۳: ۱۰۸؛ فتح الباری ۸: ۳۷۶؛ الدرّ المنثور ۴: ۶۰۸ .

۳- . مقصود جمله معروف پیامبر صلی الله علیه و آله است که پیش از دادن پرچم به دست امام علی علیه السلام بر زبان آورد و فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند، به پیش می تازد و نمی گریزد و ... (م) .

۴- . مُصَنَّف ابن ابی شیبّه ۶: ۳۶۹، حدیث ۳۲۰۹۹؛ مجمع الزوائد ۹: ۱۲۰ .

۵- . صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۱، حدیث ۲۴۰۴؛ سنن ترمذی ۵: ۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴ .

۶- . المعجم الأوسط ۸: ۲۱۲، حدیث ۸۴۳۲؛ تاریخ دمشق ۴۲: ۷۲ .

از امام علی علیه السلام روایت است که فرمود: از چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با من در میان نهاد این بود که این اُمّت - بعد از آن حضرت - نسبت به من، پیمان شکنی خواهند کرد. (۱)

از ابن عباس نقل شده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: بدان که تو - بعد من - با زورگویی مواجه می شوی! حضرت علی علیه السلام فرمود: دینم سلامت می ماند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: [آری] با سلامت در دین. (۲)

کسی که جایگاهی این چنین نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، آیا انگیزه ای برای دروغ بستن بر خدا و رسولش برای او می توان تصور کرد؟!

اگر متن سخن ذهبی را - که آگاهانه یا ناخودآگاه می آورد - مرور کنیم، به این حقیقت بیشتر پی می بریم، وی درباره امام محمد بن حسن، مهدی منتظر علیه السلام می گوید:

وی، آخرین بازمانده امامان دوازده گانه ای است که امامیه ادعای عصمت آن ها را دارند، او همان کسی است که آنان می پندارند آخرین حجت و صاحب الزمان می باشد... او زنده باقی می ماند و نمی میرد تا اینکه قیام کند و زمین پر از ظلم و جور را، آکنده از عدل و داد سازد.

والله، ما آن [گسترش عدل و داد] را دوست می داریم...

۱- . مسند الحارث ۲: ۹۵۲، حدیث ۹۸۴؛ مسند البزار ۳: ۹۲، حدیث ۸۶۹.

۲- . مُصَنَّف ابن ابی شیبہ ۶: ۳۷۲، حدیث ۳۲۱۱۷؛ مسند ابی یعلیٰ ۱: ۴۲۶، حدیث ۵۶۵.

مولایمان علی ، از خلفای راشدین است ...

دو فرزندش ، حسن و حسین - دو نوه پیامبر - آقای جوانان اهل بهشت اند و اگر خلافت را به دست می گرفتند ، سزای آن بودند .

زین العابدین ، بلند مرتبه و از بزرگان علمای عامل به شمار می آمد و برای امامت صلاحیت داشت ...

همچنین فرزندش ابو جعفر باقر ، بزرگ ، امامی فقیه ، شایسته خلافت بود .

فرزند او ، جعفر صادق ، فردی گران قدر و از پیشوایان علمی ، از ابو جعفر منصور به خلافت لایق تر بود .

نیز فرزندش موسی ، جایگاه ارزشمندی داشت ، مرد علم به شمار می آمد و اولی به خلافت از هارون ...

و فرزند او علی بن موسی الرضا ، از شأن والا و علم و بیان برخوردار بود ، عظمت او در جان ها نفوذ یافت و به همین جهت ، مأمون او را ولی عهد خویش ساخت ...

فرزند وی ، محمد الجواد از بزرگان قوم دانسته می شد ...

همچنین فرزند جواد - مُلَقَّب به هادی - مردی شریف و ارجمند بود .

و نیز فرزند هادی ، حسن بن علی عسکری (خدای تعالی همه آنان را رحمت کند). (۱)

چگونه امامان این گونه نباشند در حالی که آنان (چنان که در حدیث ثقلین

۱- . سیر أعلام النبلاء ۱۳: ۱۲۰ - ۱۲۱، ذیل واژه «المنتظر» .

هست) همتای قرآن اند و آمان مردم از غرق - همان گونه که در حدیث سفینه بیان شده است - و باعث مصونیت امت از اختلاف (۱).

۱. نسبت تحریف به پیشوایان مکتب تعیید محض - که همان ائمه اهل بیت اند - آن گاه که با دیگران مقایسه شوند، معدوم می باشد؛ چرا که ائمه علیهم السلام امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین و ... به نص قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر آلودگی پاک اند، و در ستایش پیروان و رهروان راه آنان (مانند ابن عباس، ابن مسعود، ابوذر، عمار و ...) احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است.

اینان کسانی اند که گرایش های نفسانی و جریانات [انحرافی] را برنتافتند و هیچ یک از آنان به دروغ بافی و ساخت حدیث (که درباره کسانی چون ابوهریره و سمره بن جندب و کعب الأحبار و ... جاری است) متهم نشدند، و این فارق، میان دو مکتب شایان ملاحظه است.

در اینجا امور دیگری به نظر می رسد که اشاره به آن لازم است:

۲. پیروان مکتب تعیید محض بر نقل آنچه درمی یافتند، پافشاری می کردند - هرچند شمشیر آخته بر گردنشان نهند - و در امر دین مداخله نمی ورزیدند (چنان که در موضع امام علی علیه السلام در روز شورا ملاحظه می شود، آن حضرت عمل به سیره ابوبکر و عمر را نپذیرفت چون با سنت پیامبر ناسازگاری داشت، (۲) یا مانند موضع امام حسین علیه السلام نسبت به یزید، یا دیگر موضع گیری ها که از آنان ثابت

۱- مستدرک حاکم ۳: ۱۶۲، حدیث ۴۷۱۵.

۲- از این نمونه است سخن قیس بن سعد بن عباده، هنگام بیعت با امام حسن علیه السلام که در آن تعریض به شرط اضافی ای است که روز شورای برای بیعت گرفتن گنجانند. وی به امام حسن علیه السلام گفت: با تو بیعت می کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر، چرا که آن هر شرطی را با خود به همراه می آورد (بنگرید به، تذکره الخواص: ۱۹۶).

است) به عکس پیروان مکتب اجتهاد و رأی؛ کسانی که به امام علی علیه السلام خاطرنشان ساختند که در دوران خلافتش تسامح و تساهل ورزد و چرب زبانی و فریبکاری را در پیش گیرد؛ چراکه صلاح و مصلحت مسلمانان در مدهانه با آنان است، و به امام حسین علیه السلام اشاره کردند که با یزید بیعت کند و مانند دیگران ساکت بماند به این دلیل که مخالفت با او شر برمی انگیزد و قضای الهی تأویل پذیر است، و ...

۳. شرایع آسمانی - طبق آمار و روش تاریخی، قرآنی - تنها در میان فقرا و مستضعفان جوانه زد و در آغوش آنان رشد یافت و شکوفا شد.

خدای سبحان می فرماید:

«قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ»؛ (۱)

گفتند: آیا در حالی که فرومایه ترین مردم از تو پیروی کردند، به تو ایمان آوریم؟!

«... وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ...»؛ (۲)

نمی بینیم کسی را که از تو پیروی کند مگر فرومایگان که فرومایگی آنان با یک نظر معلوم می شود.

«...لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ...»؛ (۳)

(کافران در اعتراض به بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند:) چرا گنجی بر او نازل نشد و فرشته ای همراهش نیامد؟!

۱- .سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۱۱ .

۲- .سوره هود (۱۱) آیه ۲۷ .

۳- .سوره هود (۱۱) آیه ۱۲ .

این آیات ، آشکارا می نمایاند که «الْأَرْضُ ذَلُولٌ» (مستضعفانی که به نظر آنان خوار و بی چیز می آمدند) سوی اعتقاد به شریعت آسمانی می شتافتند و پیامبران نیز از میان همین فقرا بودند ، و برای مردم طلا- و نقره و چیزی که مردم را غرق در خوش گذرانی و لذت و شهوت سازد ، با خود نیاوردند ؛ متاع آنان زهد بود و تواضع و نداشتن تکبر و غرور .

و از آن سوی ، مشرکان و کافران از طبقه اغنیا و اشراف بودند ، با روح شریعت و مفاهیم آن - که آنان را محدود می ساخت - سازگاری نمی یافتند ، و شریعت برای آنان هیچ برتری و امتیازی را قرار نداد و همین امر ، شگفتی و اعجاب آن ها را برمی انگیخت .

خدای متعال می فرماید :

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ...»؛ (۱)

برای مردم شهوات (داشتن زنان و فرزندان و کیسه های آکنده از طلا و نقره) آراسته شد .

«فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ»؛ (۲)

چرا بر او دست بندهای طلا افکنده نمی شود یا فرشتگان همراهی اش نمی کنند؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آنکه حال امت را چنین یافت ، به فقرا افتخار می کرد و آنان را در آغوش می گرفت . فقیرانی که از دنیا روگردان بودند (مانند عمار ، مقداد ،

۱- . سورة آل عمران (۳) آیه ۱۴ .

۲- . سورة زخرف (۴۳) آیه ۵۳ .

سلمان ، ابوذر ، بلال حبشی ، صُهبِ رومی و ... آن حضرت را پیروی کردند .

و اما اغنیا (مانند ابولهب ، ابو جهل و ابو سفیان و ...) از کسانی بودند که در راه پیامبر صلی الله علیه و آله خار می افکندند . این ها حقایقی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد .

هنگامی که این سنّت قرآنی را مدّ نظر قرار دهیم و آن را بر دو مکتب «تعیّد محض» و «اجتهاد و رأی» تطبیق کنیم ، درمی یابیم که اکثریت فراگیر پیروان مکتب تعیّد محض ، فقرایند ؛ ابوذر فقیرانه زیست و در تبعید ، غریبانه جان سپرد ؛ عمّار شهید شد و چیزی برجای نگذاشت ، و چنین است حال دیگر پیشوایان این مکتب و پیروان آن ها .

در مقابل ، شادخواری و گردن افرازی را نزد عثمان و مروان بن حکم و معاویه و عمرو بن عاص می یابیم . مورّخان اموال و املاکی را که اینان بر جای گذاشته اند ، آورده اند .

این دنیاگرایی روزافزون ، با منطق دین و احکام آن سازگاری نداشت . خلفا و حکام ، آن را دریافتند .

از عبّاس بن سالم حکایت شده است که گفت :

عمر بن عبدالعزیز ، ابو سلام حبشی را فراخواند ، او را بر آستر سوار کردند و نزد خلیفه رهسپار ساختند . چون وی بر عمر بن عبدالعزیز درآمد ، گفت : ای امیر مؤمنان ، در حمل بر «بَرید»^(۱) بر من سخت گذشت و به مشقّت افتادم!

عمر بن عبدالعزیز گفت : ای ابو سلام ، نمی خواستیم تو را به

۱- . بَرید: قاطری که برای سفرهای سخت آن را آماده می ساختند و دُمش را می بُریدند (م) .

زحمت اندازیم، لیکن دریافتیم که حدیثِ ثوبان - بنده آزاد شده رسول خدا - درباره حوض نزد توست، دوست داشتم آن را از دهانِ خودت بشنم. ابو سلام گفت: شنیدم ثوبان می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مسافتِ حوضِ من از عَیْدَن تا عمانِ بلقاست، آبِ آن از شیر سپیدتر و از عسل شیرین تر می باشد، جام های آن به اندازه ستارگانِ آسمان است. هر که از آن جرعه ای بیاشامد، هرگز تشنه نمی شود؛ نخستین کسانی که بر آن وارد می شوند، فقراوند.

عمر بن خطاب پرسید: ای رسول خدا، کدام فقیران؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنانی که موهای سرشان آشفته و لباسشان چرکین است، با زنانِ نازپرورده ازدواج نمی کنند، و درهای خانه هاشان ایوان ندارد.

عمر بن عبدالعزیز گفت: به خدا سوگند، بر در خانه ایوان زدم و فاطمه دختر عبدالملک را - که نازپرورده است - به زنی گرفتم [و از اینان نیستم] مگر اینکه خدا بر من رحم کند!

لیکن به سرم روغن نمی مالم تا آشفته شود و لباسی را که در تن دارم نمی شویم تا چرکین گردد. (۱)

این حدیث صراحت دارد بر اینکه ژولیده مویان و چرکین جامه ها، همان مجاهدان در راه خدا و عبادت پیشه گان اند؛ کسانی که به زیورهای دنیا سرگرم

۱- مسند عمر بن عبدالعزیز: ۱۱۹، حدیث ۶۳؛ مسند احمد ۵: ۲۷۵، حدیث ۲۲۴۲۱؛ مستند ابی داود طیالسی: ۱۳۴، حدیث

نمی شوند، و به آن ها بی اعتنا می مانند .

عمر بن عبدالعزیز اعتراف می کند که از این گروه نیست ، سپس می خواهد خود را به آنان ملحق سازد ؛ می پندارد که مو و لباس چرکین راه ورود به بهشت است و در نمی یابد که مراد از آن ، بی اعتنایی به زینت ها و جلوه های دنیاست تا مبادا دنیا دوستی شخصی را از جهاد و عبادتِ خالص برای خدا ، دور سازد .

باری ، سُفیان ثوری در اسراف و تبذیر (تباه ساختن نعمت ها) بر منصور عباسی اعتراض کرد ، منصور به او گفت :

می خواهی مثل تو باشم؟!

ثوری گفت : نه ، لیکن کمتر از آنچه هستی باش و بالاتر از آنچه من هستم .

منصور گفت : بیرون شو . (۱)

با مراجعه به تاریخ می توان دریافت که معاویه ، یزید ، مروان ، عبدالملک ، ولید ، هشام بن عبدالملک ، منصور ، مهدی ، رشید و دیگران به اسراف و تبذیر در خوراک ها و شکم بارگی ها و مجالس عیش و نوش و ... دست یازیدند ، در تحریف کتاب و جعل حدیث ، بی موالات بودند ، و اینان بودند که در آغاز مانع تدوین سنت پیامبر شدند سپس به تدوین سنت حکومتی (سنتی که خواست حکومت بود و با دنیا تازی و آمیال حاکمان تضادی نداشت) فراخواندند ، و برای مسلمانان چهار مذهب سامان دادند .

اینان کسانی اند که رأی را در آغوش گرفتند و به مصلحت و اجتهاد دعوت کردند . از این روست که احتمال تحریف و انحراف در این گونه کسان ، در

۱- . الورع (احمد بن حنبل): ۱۹۴؛ حلیه الأولیاء ۷: ۴۳ .

مقایسه با پیروان مکتب ابو تراب (گروهی که به حکومت دسترسی نداشتند، دین خدا را بسنده می دانستند و به تبدیل و تغییر احکام و تأویلات ساختگی این چنین نگراییدند) به راستی زیاد است.

۴. چاپلوسی و نزدیک شدن به سلاطین، همواره در جوامع بشری بوده است و این درد بی درمان از سرشت بعضی از آدمیان رخت بر نمی بندد. در حکومت های مستبد، رشوه و هواداری، در تقرب افراد و نفرت از آن ها، حکم می راند و این خود اثر زیادی در جذب دین مایگانی دارد که در پی ارضای مخلوق اند، هرچند این کار خالق را به خشم آورد.

این معنا در این حدیث شریف آمده است که:

أَحْسَرُ النَّاسَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ؛ (۱)

زیان کارترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیای خود بفروشد، و زیان کارتر از او کسی است که آخرتش را برای دنیای دیگران از کف بدهد.

این پدیده، به صورت خطرناکی در دوره عثمان بارز شد - گرچه در دوره ابوبکر و عمر به صورت محدودی وجود داشت - زیرا عثمان زمینه را چنان آماده ساخت که خلافت اسلامی، چونان حکومت کسرا و قیصر شود و در این راستا مسئولیت ها و ولایت ها را به خویشاوندانش سپرد و تئولی را به آن ها واگذارد و

۱- . مواهب الجلیل ۱: ۴۱؛ در مآخذ روایی شیعه آمده است: «شَرَّ النَّاسِ . . .» (شرترین مردم . . .) بنگرید به، من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۵۳؛ اختصاص شیخ مفید: ۲۴۳؛ وسائل الشیعه ۱۶: ۳۴، ذیل حدیث ۲۰۹۰۲.

أموال (و دارایی ها) را به آنان داد تا آنجا که نقل شده هنگام مرگ بعضی از آن ها ، طلای میراثشان با تبر قطعه قطعه می شد (۱).

در تاریخ ثبت است که عثمان خمس [درآمد] آفریقا و فدک را به عبدالله بن ابی سرح (۲)

و مروان بن حکم (۳)

بخشید .

این گونه بخشش ها به خویشاوندان ، برای آن بود که آنان از نگرش ها و آرای عثمان حمایت و دفاع کنند ، همان موضع گیری ها و منش هایی که منجر شد میان مسلمانان شکاف افتد و سپس بر عثمان یورش آورند و او را بکشند .

آری ، بعضی از این نشانه ها در آغاز خلافت ابوبکر ظاهر شد ؛ آن گاه که خالد بن ولید جامه خز پوشید و عمامه ای که با تیرها آن را آراسته بود - از روی غرور - بر سر نهاد . تا آنجا که عمر عمامه اش را از سر او کشید و تیرهای آن را خرد ساخت و خالد را به رجم (سنگسار) تهدید کرد ؛ چرا که با همسر مالک بن نویره ، در حال عده ، همبستر شد .

عمر معاویه را «کسرای عرب» نامید و به او اجازه داد لباس های باشکوه بپوشد ، بدان جهت که در نزدیکی سرزمین روم قرار داشت .

در مقابل همه این ها ، امام علی علیه السلام را می نگریم که افتخار می کند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را «ابو تراب» (خاک نشین) نامید .

امام علیه السلام درباره ردایش می گوید :

وَاللّٰهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِيْ هَذِهِ حَتّٰى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا ؛

۱- طبقات ابن سعد ۳: ۱۳۶ .

۲- تاریخ طبری ۲: ۶۵۱ .

۳- طبقات ابن سعد ۳: ۶۴ .

به خدا که این جامه پشمین خود را چندان پینه کردم که از پینه کننده شرمساری بردم. (۱)

آن حضرت نان خشک را با نمک یا شیر می خورد، و آن دو را با هم مصرف نمی کرد؛ چرا که می خواست با شکم گرسنه، خدا را ملاقات کند. (۲)

امام علیه السلام آن گاه که حکومت را به دست گرفت، کوشید بخشش های عثمان به چاپلوسان (و نور چشمی ها) را به بیت المال بازگرداند.

[امام علیه السلام به اندازه ای در صراط حق و عدل استوار بود و اهتمام داشت که] وقتی برادرش عقیل از او مالی را بیش از حق خودش خواست، آهنی را داغ کرد و آن را به دست عقیل نزدیک ساخت تا حرارتش را بچشد [و عذاب دوزخ را به خاطر آورد و نادرستی این کار و کیفر آن را حس کند]. (۳)

امّا معاویه - و هم نوعانش - قصه سرایان و دروغ پردازان را به خدمت گرفت و به آنان اموال فراوانی را بخشید تا علیه امام علی علیه السلام حدیث جعل کنند و به بدگویی و طعن درباره حضرت علی علیه السلام دامن زنند.

به سَمْرَه بن جندب، چهل هزار دینار داد تا روایت کند این سخن خدای متعال: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...» (۴) (ظاهر سخن بعضی از مردم تو را به شگفتی وامی دارد) درباره حضرت علی علیه السلام نازل شد. (۵)

عمرو بن عاص را در طمع ولایت مصر انداخت تا او را در جنگ با

۱- نهج البلاغه (شهیدی): ۱۶۳، ذیل خطبه ۱۶۰.

۲- شرح نهج البلاغه ۱۹: ۱۸۷.

۳- همان ۱۱: ۲۴۵.

۴- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۴.

۵- شرح نهج البلاغه ۴: ۷۳؛ النصائح الکافیة: ۷۶.

حضرت علی علیه السلام همراهی و پشتیبانی کند .

این حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: «ای عمار، تو را گروهی یاغی و ستمگر می کشند» تأویل کرد به اینکه مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام است؛ چراکه او عمار را میان نیزه ها و تیرها افکند .

بر این اساس، می توانیم بگوییم که: سردمداران مکتب اجتهاد، متکبران شادخوار بودند، و سران مکتب تعبّد محض، فقرای ستم دیده؛ از این رو، تصوّر تحریف از سوی مظلومان تحت ستم - در حالی که زمام امور به دست خلفا بود - امکان ندارد .

محمد بن وزیر یمانی در پژوهشی به بررسی احادیث معاویه و عمرو عاص و مغیره بن شعبه می پردازد و ضمن این تحقیق، به این نتیجه می رسد که احادیث روایت شده از این سه نفر، یکی است. (۱)

این پژوهش، مدعای ما را اثبات می کند؛ اینکه فقه آنفین (گردن فرازان) فقه واحدی است که در یک کانال می ریزد و وحدت نگرش میان آنان را می نمایاند .

از این روست که می بینیم خلفای اموی و عباسی، منصب قضاوت را چونان ابزاری برای خرد کردن شخصیت مخالفان خود به کار می برند و فتاوی فقها را برای مصالح شخصی شان استثمار می کنند .

حکایت شده است که شیعی هارون الرشید، قاضی القضاة، ابو یوسف را ا حضار کرد . وی سراسیمه سوی هارون شتافت . چون به قصر درآمد او را دید که بر تخت نشسته است و در طرف راست او عیسی بن جعفر قرار دارد .

هارون گفت: ای ابا یوسف، گمان داریم تو را ترسانده ایم!

۱- . بنگرید به، توضیح الأفكار ۲: ۴۵۳ - ۴۶۴؛ الروض الباسم ۲: ۱۱۳ - ۱۲۹ .

پاسخ داد: آری، والله! همچنین خانواده ام [به شدت ترسیده اند].

چون ابو یوسف آرامش یافت، رشید گفت: تو را خواسته ام تا بر عیسی بن جعفر شاهد بگیرم؛ چراکه او کنیزی دارد، خواستم که او را بر من ببخشد یا بفروشد، او ابا می کند. والله، اگر این کار را نکند، او را می کشم!

عیسی بن جعفر گفت: من به طلاق زنانم و آزاد کردن بردگانم و صدقه دارایی ام سوگند یاد کرده ام که نه این کنیز را بفروشم و نه آن را به کسی هبه کنم.

هارون از ابو یوسف خواست که برای این مشکل، چاره ای بیابد.

ابو یوسف گفت: نیمی از آن را برایت ببخشد و نیم دیگر را بفروشد.

رشید گفت: من نمی توانم صبر کنم تا کنیز یک بار حیض ببیند (چراکه او کنیز است و برای حلال شدن همبستری با او این کار لازم می باشد) اگر من امشب با او آمیزش نکنم، می ترسم جانم را از کف بدهم.

ابو یوسف گفت: ای امیر مؤمنان، امر ساده تر از این حرف هاست! او را آزاد ساز و سپس هم اکنون با او ازدواج کن.

با این حيله، رشید کنیز را از دست مولایش بیرون کشید و در همان شب با او همبستر شد. (۱)

۱- . بنگرید به، تاریخ فقه اسلامی (محمد یوسف): ۱۶۸؛ این ماجرا - به طور کامل - در تاریخ بغداد ۱۴: ۲۵۳، آمده است؛ و نیز در وفيات الأعیان ۶: ۳۸۵.

در اینجا ما می‌نگریم که این مسئله طرّاحی می‌شود و این معما آماده می‌گردد تا طاعت ابو یوسف از سلطان و میزان فرمان برداری اش و استعداد او برای تبدیل احکام و تغییر آرا - در راستای خشنودی هارون - آزمایش شود .

رشید گرچه به این چیزها پایبند نبود و به مانند این چاره جویی های فقهی عجیب نیاز نداشت و بطلان آن ها را می دانست ، لیکن می خواست فقها را به عنوان یک سرپوش شرعی به کار گیرد و از این طریق آنچه را می خواهد عملی سازد .

مسعودی می نویسد :

زُبَیْدَه - همسر رشید - به ابو یوسف نامه نوشت که : درباره این امر فتوایت چیست؟ دوست دارم که فلان گونه باشد .

ابو یوسف موافق با خواسته زبیده فتوا داد ، وی نیز هدایایی را برای ابو یوسف فرستاد که شامل طلا- و نقره و غلّات و چهارپایان و لباس ها و دیگر چیزهای نفیس بود .

یکی از کسانی که در مجلس ابو یوسف حاضر بود ، گفت پیامبر فرمود : مَنْ أُهْدِيَتْ إِلَيْهِ هَدِيَّةٌ ، فَجُلَسَاؤُهُ شُرَكَاءُهُ ؛ برای هر کس هدیه ای برسد ، همنشینانش - در آن هدیه - با وی شریک اند .

ابو یوسف گفت : این سخن در جایی است که هدیه مردم خرما و شیر باشد .(۱)

تصرف در معانی را بنگرید! چگونه سخن را از آنچه در حدیث نبوی اراده شده (و دلالت واضح دارد) برمی گرداند .

۱- . تاریخ بغداد ۱۴: ۲۵۴؛ وفيات الأعيان ۶: ۳۸۶ .

این‌ها بعضی از مثال‌هاست که برای استشهاد آوردیم. غرض، استقصا نبود و گرنه این نمونه‌ها بسیار فراوان‌اند. حتی گروه عمده‌ای از نویسندگان و اندیشمندان مسلمان قدیم و جدید، یادآور شده‌اند که سبب اساسی انقراض بعضی از مذاهب (مانند مذهب ربیع‌الرأی، اوزاعی، سُیفیان ثوری) رویگردانی حکومت‌ها - به جهتی - از آن‌ها می‌باشد؛ و یا اینکه هنگام مواجهه با رواج دیگر مذاهب اسلامی (مانند مذاهب اربعه) که سلطان به آن‌ها روی آورد و مردم را سوی آن‌ها برانگیخت و به هواداری از سردمداران آن‌ها یا تشویق شاگردانشان پرداخت، از میان رفتند.

ابن حزم می‌نویسد:

دو مذهب، در آغاز امر، به وسیله ریاست و سلطان انتشار یافتند؛ یکی از آن دو، مذهب ابو حنیفه است. آن‌گاه که ابو یوسف عهده‌دار امر قضاوت شد تنها قاضیانی را به کار می‌گماشت که از اصحاب او یا از منتسبان به مذهب او بودند؛ مذهب دوم، مذهب مالک است... (۱)

دهلوی می‌نگارد:

هر مذهبی که اصحاب آن شهرت یافتند و بر کرسی قضاوت و فتوا تکیه زدند، کتاب‌هاشان در میان مردم آوازه یافت و تدریس شد و در نقاط مختلف زمین انتشار پیدا کرد و این روند در زمان بعد، ادامه یافت.

و هر مذهبی که اصحاب آن گمنام بودند و به قضاوت و فتوا

۱- المغرب: ۱۶۴؛ وفيات الأعیان ۶: ۱۴۴؛ نفع الطیب ۲: ۴۸۲/۶.

گماشته نشدند و مردم به آنان رغبت نکردند ، پس از مدتی از میان رفت .(۱)

۵ . ثابت شد که خلفا با مکتب امام علی علیه السلام همسویی نداشتند ، بلکه با آن حضرت مخالف بودند و اختلافاتِ پیشین را در سیره شان با امام علیه السلام استوار می ساختند . تدوین حکومتی ، با تأخیر ، یک قرن بعد (در زمان عمر بن عبدالعزیز یا هشام بن عبدالملک) روی داد و این تدوین ، در پرتو محفوظات سامان یافت و از مُدَوَّنات گرفته نشد .

بنابراین ، امکان تحریف در مُدَوَّنات اینان بیش از دیگران مُتصوّر است ؛ چراکه گرایش های قومی در میانشان موج می زد ، قدرت در دستشان بود و با زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله داشتند .

اما تصوّر امکان تحریف در مکتب اهل بیت علیهم السلام منتفی است ؛ چراکه عکس این عوامل در آن جاری می باشد .

۶ . پذیرش مشروعیت رأی و چند رأیی ، هواداران آنان را به تحریف واداشت ؛ یعنی آنان در راستای یاری امامانشان خود را ملزم ساختند که حدیث بسازند یا احادیث را طبق آنچه قائل اند تأویل کنند . از این روست که می نگریم آنان جعل مذهبی را از اقسام جعل می شمارند .

اما پیروان مکتب تعبّد محض ، به این چیزها نیازی نداشتند ؛ چراکه حدیثشان از اصول مُدَوَّن نقل می شد و در نتیجه ، تصوّر تحریف در اقوال آن ها وجود نداشت ؛ زیرا نصوصشان بر خلاف هم نبودند و از یک مصدر تراوش می یافتند ، و نیز آنان قرآن را اصل قرار دادند که هر آنچه مشکوک به نظر می رسد بر آن عرضه گردد .

۱- . حَجَّه الله البالغه ۱: ۱۵۱؛ الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۲: ۱۱ .

۷. فرق دیگر این است که: در مکتب تعبّد محض، اصول مبانی فقهی، منسجم است، بر خلاف مکتب اجتهاد و رأی.

اهل بیت علیهم السلام بر لزوم گرفتن احکام از کتاب و سنت (نه چیز دیگر) تأکید داشتند، امّا مکتب اجتهاد و رأی، در مقابل کتاب و سنت، رأی و اجتهاد را مشروع دانستند و این امر به اختلاف در اصول پذیرفته شده نزد آن ها دامن می زد؛ بعضی بر قیاس اعتماد می کردند و بعضی دیگر از آن برحذر می داشتند؛ برخی قائل به مصالح مرسله بودند و برخی دیگر آن را برنمی تافتند و ...

هر مذهبی در پی حفظ منافع خویش برمی آمد و نتیجه این کشمکش ها، فزونی ها و تأویلاتی بود که در هر یک از آن ها رخ می نمود. بعضی به بعض دیگر نسبت هایی می دادند که از او به دور بود یا مقصود او نبود.

مذاهب چهارگانه امروزه و مذاهبی که منقرض شده اند با هم برخورد های فکری دارند و امواج اختلاف، میانشان موج می زند، حتی بعضی بعض دیگر را فاسق می شمارند.

همین امر از قوی ترین انگیزه های تحریف و انحراف می باشد؛ چراکه هر کس درصدد برمی آید مسلک و مذهب خویش را یاری کند.

۸. نگاهی به عملکرد کسانی که به توثیق و تضعیفِ راویان - در هر دو مکتب - می پردازند، از حقیقتی پرده برمی دارد که بر خردمندان پوشیده نیست.

رجال شناسان مکتب رأی و اجتهاد (به خاطر گوناگونی خط مشی هایشان) در توثیق یا خدشه در یک راوی، اختلاف دارند، حتی در وثاقت شخص عالمِ رجالی و عدالت وی و میزان حجیت آرای او، نظرات مختلفی را ابراز می کنند.

به عنوان نمونه ، در وثاقت و حجیت توثیقات ابن معین (امام جرح و تعدیل) اختلاف شده است ؛ چراکه وی - مانند دیگران - در بیشتر موارد ، بدان جهت در شخصی خدشه می کند که با او هم مذهب نیست یا در رأی و نظری با وی اختلاف دارد ؛ و در موارد بسیاری شخصی را توثیق می کند چون با او در مذهب و مسلک همسوست ، حتی وی در امام شافعی خدشه می کند و او را غیر ثقه می شمارد .

بسیاری ابن معین را جرح کرده اند و او را ثقه نمی شمارند ؛ دیگرانی نیز بر او اعتماد مطلق دارند به گونه ای که هیچ جرح و تعدیلی را همتای جرح و تعدیل او نمی دانند ، و همه این ها به مکتب رأی و اجتهاد منسوب اند .

حال دیگران نیز چنین است ؛ عبدالعزيز ماجشون ، ابن ابی حازم ، محمد بن اسحاق و ... در امام مالک خدشه کرده اند .^(۱)

دارقطنی بخشی از احادیثی را که در آن با مالک در الموطأ مخالفت شده و در آن تغییر داده اند گرد آورده است که فراتر از ۲۰ حدیث است و از نسخه های خطی ظاهریه ، در کتابخانه دمشق می باشد .^(۲)

خطیب بغدادی ، نام بیش از ۳۵ نفر را در تاریخ بغداد می آورد که در ابو حنیفه خدشه کرده اند .^(۳)

۱- . بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۴: ۴۱۵، ترجمه محمد بن اسحاق .

۲- . أضواء علی السنه المحمدیه: ۲۹۹ .

۳- . تاریخ بغداد ۱۳: ۳۲۳، ترجمه ۷۲۹۶، ابو حنیفه .

مانند این سخن دربارهٔ احمد بن حنبل نیز گفته شده است .

همچنین بعضی از علمای رجال گاه به توثیق شخصی پرداخته اند و مرتبهٔ او را به آسمان بالا برده اند ، سپس به سبب اختلاف شخصی - نه دینی و مذهبی - در او خدشه کرده اند و از مرتبهٔ قبل او را به زیر کشیده اند .

از این اختلاف در توثیق و میزان عدالتِ راوی و حجیتِ قول او ، دور صریح لازم می آید . چگونه می توان با اعتماد بر جرح و تعدیل شخصی که وثاقتِ او ثابت نشده است ، روایتی را برگرفت ، یا رد کرد و نپذیرفت .

ذهبی رساله ای با نام ذکر مَنْ یؤمن قوله فی الجرح والتعدیل (۱) سامان می دهد و در آن به شرح اصول نقد می پردازد و طبقات ناقدان و چگونگی اخذ اقوال آنان را می آورد .

لیکن اگر به رجال شناسان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیک بنگریم ، درمی یابیم که بر تعدیل و مَدح و خدشه اتفاق نظر دارند . کسی را نمی توان به خاطر آورد که در نجاشی ، کشی ، طوسی یا دیگر علمای بزرگ شیعه ، خدشه کند . این امر ، بیانگر وحدت فکر و اتحاد مسلک آنان است .

این ها بعضی از انگیزه های انحراف و تحریف در این دو مکتب اند . بحث کامل در این زمینه ، نیازمند چند جلد کتاب است و اگر همهٔ این انگیزه ها به طور کامل واری شود ، نتایج خیره کننده و شگفت انگیزی به دست خواهد آمد .

۱- . نسخه ای از این کتاب را می توان در آیاصوفیا به شماره ۲۹۵۳، یافت .

پس از آنکه بطلان آرای شش گانه - برای منع تدوین - هویدا شد و عدم تمامیت سبب هفتم (به عنوان علت تامه منع تدوین) روشن گشت، و عوامل اصلی حقیقی منع تدوین را نمایان ساختیم، به نتایج مهمی دست می یابیم که بر این امر مترتب اند و در تشریح اسلامی اثر گذاردند، مهم ترین آن ها چنین است:

۱. تقسیم مسلمانان به دو جناح فکری، پس از شکل گیری دو مکتب مستقل، که هر کدام افکار و اصول و مبانی ویژه خود را داشتند.

۲. استوار سازی مفاهیم پیروان منع تدوین در فرهنگ اسلامی، و بروز تعلیل ها و توجیحات مختلف برای این منع نامیمون.

۳. طرح مقوله «کتاب خدا ما را بس است» و «میان ما و شما کتاب خدا هست» به عنوان نخستین گام برای دور ساختن عترت و سرپوش گذاری بر ناآگاهی نسبت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سپس تن ندادن به این خط مشی (چنان که در نزاع ابوبکر با حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدک مشاهده می شود، حضرت زهرا علیها السلام به قرآن استشهاد کرد و ابوبکر آن را برنافت) و تخطی عمر از متن

صریح قرآن درباره سه بار طلاق و المؤلفه قلوبهم (جذب دل های کافران به اسلام) و ... و در سالیان اخیر استفاده بعضی از غرض ورزان، از این مقوله، برای انکار [حجیت] ماسوای قرآن.

۴. منع خلفا از تدوین حدیث، جهت پیش گیری از انتشار احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله که سزای اهل بیت علیهم السلام را به خلافت روشن می ساخت همراه با جلوگیری از تفسیر بیانی مراد از آیات (که در همین راستا بود) با بهانه های واهی و سست.

۵. گشودن باب اجتهاد، برای پُر سازی شکاف پدید آمده از منع تدوین در ضمن مراحل گوناگون ذیل:

الف) وجود نشانه های اولیه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کسانی که پس از به قدرت رسیدن اسلام، آن را پذیرفتند. اینان با پیامبر به مخالفت برمی خاستند و به اجتهاد دست می یازیدند و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود، وامی گذاشتند.

ب) اجرای نظریه اجتهاد، به وسیله ابوبکر.

ج) گشایش وسیع ترین درها توسط عمر، برای پیاده نمودن اجتهادات و آرای خودش.

۶. ظهور مفهوم «رأی رأیته» (رأیی است که ابراز داشتیم) و «تَأَوَّلَ فَأَخْطَأَ» (برداشتی داشت ولی به خطا رفت) در سپیده دم حکومت منع از تدوین، و منجر شدن آن به پی ریزی اصول جدیدی همچون قیاس و استحسان و مصالح مرسله و ...

۷. تأثیر منع تدوین و فتح باب اجتهاد - به طور جدی - در پیدایش رویارویی و اختلاف در فتاوا و آرای صحابه - بلکه گوناگونی فتواها و آرای یک صحابی -

که به نتایج زیر انجامید :

مشروع شدن اختلاف و تعدد آرا نزد صحابه ، و حجیت همه آن ها و قائل شدن به عدالت صحابه .

پذیرش تصویب در احکام شرعی به این معنا که خدا احکامش را - در لوح محفوظ - طبق فتوای مجتهدان ثبت می کند .

قائل شدن به اجتهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه آن حضرت مانند دیگر انسان هاست ، به خطا می رود و صواب می گوید (هنگام خشنودی سخنی را بر زبان می آورد که در زمان خشم به آن لب نمی گشاید) تا ابوبکر و عمر را در رفتارها و کارهایشان معذور بدانند .

تفسیر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنچه خرسندشان سازد ؛ چنان که در «اختلاف اُمّتی رحمه» (اختلاف اُمّتم رحمت است) مشاهده می شود .

۸ . مطرح ساختن عُمَر نظریهٔ اَعْلَمُ بُوْدِنِ خُوْدش را - در حالی که در آغاز این ادعا را برای خود نداشت - و تحوّل این نظریه به اندیشهٔ اَعْلَمُ بُوْدِنِ خُلَفَا بَه احکام خدا و اینکه آنان اَوَّلِی ترین کسان به صدور فتوایند .

بر این اساس ، جایز است :

یک : خلیفه هر که را بر خلافِ نظرش سخن گوید (یا بر خلافِ خواستِ خلیفه از او چیزی را بپرسد) تازیانه بزند .

دو : بزرگان صحابه را به سبب پُرچانگی در حدیث به زندان افکند .

سه : صحابه در احکام و جز آن ، منتظر امر خلیفه باشند .

۹ . ظهور افکار جدید در زندگی مسلمانان ، از جمله :

لزوم پیروی از دستور حاکم؛ چراکه «والیان چنین گفته اند»، «مخالفت، شر است»، «از حاکم فرمان بر باش، هر چند بر پشتت تازیانه زند».

عدم اشتراط عدالت در بسیاری از امور (مانند قضاوت و غیر آن) و حتی در عبادات؛ چراکه نماز پشت سر هر نیکوکار و بدکاری جایز است.

۱۰. برگرفتن اجتهاد صحابی یا سیره ابوبکر و عمر را به مثابه یک اصل سوم در تشریح و آن را همتای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دانستن، که این امر به روشنی در روز شورا بروز یافت.

۱۱. شکست حصر اجتهاد به ابوبکر و عمر و عمل به فتوای آن دو، به جهت تدارک بسترها و شرایطی که اجتهاد را عمومی سازد و دیگر خلفا را نیز در بر گیرد.

از این روست که می بینیم آرای عثمان و معاویه (و کسان بعد از آن‌ها) توسعه یافت تا آنجا که مسلمانان از بدعت‌های عثمان به تنگ آمدند، و آن گاه که عثمان نشانه‌های انقلاب را علیه خود حس کرد، سعید بن زید بن نفیل (۱)

را برای جعل

۱- بنگرید به، احتجاج طبرسی ۱: ۲۳۷؛ الکافئه: ۲۵. در صحیح بخاری ۵: ۲۰۹۵ (کتاب الذبائح، باب ما ذبح علی النصب والأصنام، حدیث ۵۱۸۰) از سالم روایت شده که وی از عبدالله شنید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله زید بن عمر بن نفیل را در پایین «بَلَدَح» - پیش از آنکه وحی بر پیامبر فرود آید - ملاقات کرد. رسول خدا سفره ای را پهن کرد که در آن گوشت بود (وزید را به آن دعوت نمود) زید از خوردن امتناع ورزید و گفت: من از آنچه بر انصابتان ذبح می کنید نمی خورم و از آنچه اسم خدا بر آن برده نشده مصرف نمی کنم! این هاله ای از قداست را که بر زید، پدر سعید (سازنده حدیث «عَشْرَه مُبَشَّرَه») افکنده شده است، نیک بنگرید.

حدیث «عشره مبشره» (ده نفری که وعده بهشت به آن‌ها داده شد) به کار گرفت تا اینکه اعتراضات مسلمانان را از خود دور سازد.

این کار، هیچ سودی نبخشید، لیکن پس از آن، شتابان به خدمت گرفته شد و در عقائد و فقه مسلمانان تأثیر گذاشت.

۱۲. اختصاص مُدَوَّنَات - که با تأخیر زمانی نگارش یافت - به بخش بزرگی از آرای سردمداران مکتب اجتهاد (و به ویژه تمرکز فراوان بر تدوین سیره ابوبکر و عمر) به آرای آن دو، امتیاز خاصی بخشید و برتری آن‌ها را بر آرای دیگران نمایاند.

و با این کار، یعنی حصر اجتهاد در ابوبکر و عمر، گرچه حصر کامل درهم شکسته شد جز اینکه در پرتو این کار، هاله‌ای از قداست و اولویت، سیره ابوبکر و عمر را در بر گرفت.

۱۳. معطوف ساختن نگاه‌ها به فقه مخالفان تدوین و تعبد و از صحنه راندن فقه مُدَوَّنَات متعبد به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تقویت جایگاه قُرَشِیَان و صحابیان متأخر - کسانی که جزو برگزیدگان صحابه نبودند - و واگذاری مسئولیت‌ها و پُست‌های مهم سیاسی و قانون‌گذاری به آنان.

۱۴. دور نگه داشتن امت از اهل تدوین و مُدَوَّنَات، که اهل بیت علیهم السلام و مُدَوَّنَات آنان، سرآمد این قافله به شمار می‌آمد.

در این محور، چند گام اساسی برداشته شد:

الف) پذیراندن این نظریه که نباید نبوت و خلافت - با هم - در بنی

هاشم اجتماع یابد .

ب) ساخت احادیث در فضائل مانعان تدوین ، و تراشیدن لغزش های ساختگی برای مُیدَوَنان و در نتیجه ، پیروی از مسلکِ فقهی مانعانِ تدوین .

ج) اختراع نظریهٔ افضلیت شیخین بر سایر مردم و اینکه عثمان بعد از ابوبکر و عمر ، بر همهٔ مردم برتری دارد ، و نگه داشتن علی بن ابی طالب علیه السلام در جایگاهی که دیگر مردمان با او مساوی و همسطح اند .

د) نسبت دادن همهٔ آرای فقهی برآمده از منع تدوین را به مدوَنانی که نقل های ثابت و صحیح دیگری از آن ها وجود داشت و برخاسته از مکتبِ تدوین بود .

۱۵ . پوشیده ماندن احکام فراوان و از میان رفتن بخشی از آن ها ، از پیامدهای نهی از تدوین - به مدّت یک قرن - می باشد ، تا آنجا که سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت امری فراموش شده درآمد ؛ و روزگار منع تدوین حدیث طول کشید تا اینکه باب تدوین گشوده شد ، لیکن تدوین حکومتی و ناقص و آمیخته با حجم انبوهی از اجتهادات و آراء .

۱۶ . توجیه تراشی برای تشریح آنچه خوشایندشان بود برای آیندگان (و برگرفتن آن و واجب ساختن آن بر مسلمانان) و ترک کردن آنچه مورد پسندشان نبود ؛ و باز گذاشتن میدان برای فرصت طلبان تا در این راستا چاره اندیشی کنند و آنچه را حاکمان انتظار دارند ، برآورند .

این امر ، به پیامدهای زیر منجر شد :

اجازهٔ اجتهاد مطلق ، خواه نصّی در میان باشد یا نباشد .

استوار ساختنِ مصلحتی که ادعا می شد - نه مصلحت واقعی - و مقدم داشتن آن بر نصوص .

عدم لزوم عرضه اقوال صحابه بر قرآن ، بلکه بعضی آنچه را صحابی بر زبان آورد - به طور مطلق - حجت می شمارند و فعل صحابی را مخصّص کتاب خدا می انگارند .

۱۷ . منع تدوین حدیث ، به جهت گوناگونی رویکردها و رأی ها ، موجب اختلاف حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله شد .

۱۸ . دور ساختن ائمت از اهل بیت علیهم السلام در فقه و سیاست ، امامان اهل بیت علیهم السلام را واداشت تا بر تدوین و حفظ آنچه را از پدرانشان ارث بردند - و بیم از میان رفتن آن ها بود - اصرار ورزند .

این امر ، میراث حدیثی شیعه را گران بارتر از روایاتی ساخت که نزد اهل سنت هست ؛ زیرا می دانیم که سنن نسائی به جهت در بر داشتن احکام ، بر دیگر کتاب های اهل سنت ممتاز است ؛ چراکه مؤلف آن در نامه ای به اهل مکه می نویسد :

همه این احادیث درباره احکام است ، احادیث فراوانی را که در زهد و فضایل و دیگر مکارم است ، در این کتاب نیاوردم .

احادیث این کتاب ، حدود ۵۲۷۴ حدیث است که اگر آن را با احادیث احکام در وسائل الشیعه (۳۵۸۵۰ حدیث) و مستدرک الوسائل (۲۳۰۰۰ حدیث) مقایسه کنیم ، چیزی به حساب نمی آید .

محققان بر این باورند که روایات شیعه معادل دو برابر روایاتی است که در صحاح و سنن اهل سنت آمده است .

۱۹ . از بین رفتن قداست پیامبر صلی الله علیه و آله در نفوس خلفا با نوسان های متفاوت ؛ در آغاز از پشت خانه آن حضرت را صدا می زدند و لباسش را می کشیدند ، و با

گذشتِ زمان کار بدانجا رسید که عمر گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» (این مرد هذیان می گوید)، «دو متعه در عهد رسول خدا وجود داشت، من آن دو را حرام می سازم و هر که را به آن دست یازد کیفر می کنم».

معاویه به کسی که نهی پیامبر را از «ربا» به او یاد آور شد، گفت: «من اشکالی در ربا نمی بینم».

و در نهایت، یزید به آیات ابن زبیرا تمثّل جست و ولید بن یزید، قرآن را پاره پاره کرد.

۲۰. دستاوردهای فقهی و نتایج اعتقادی حاصل از این ها، در تاریخ تشریح اسلامی انکار ناشدنی است. تدوینی که با تأخیر صورت گرفت، نتوانست شکاف پدید آمده را پر سازد، بلکه با تدوین آرای مختلف و اجتهاداتی که با احادیث صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله آمیخته بود، پیچیدگی و حیرت را افزون ساخت. از این رو، ایجاد سازگاری میان مذاهب اسلامی در بیشتر مسائل فقهی، دشوار گشت.

۲۱. نسبت منع تدوین به پیامبر صلی الله علیه و آله برای تبرئه ساحت مانعان حقیقی تدوین و افکندن پیامدهای منع بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و دست یازی به موازنه و مقایسه میان روایات منع و احادیث تدوین، صورت گرفت؛ با آنکه همه روایات منع تدوین، ضعیف اند و نمی توانند در برابر روایات تدوین ایستادگی کنند. این روایات در زمان های بعد، برای توجیه منع ابوبکر و عمر (و دنباله روان آن دو) از تدوین و نقل حدیث ساخته شدند.

۲۲. منع تدوین حدیث، دستاویزی برای خاورشناسان شد که در آیین اسلام خدشه کنند و بر اندیشه اسلامی و فرهنگ اصیل آن طعن زنند به اینکه: دین اسلام، باعث واپس گرایی است و ملت ها را از پیشرفت تمدنی بازمی دارد.

۲۳. چاره اندیشی نویسندگان و سخن پردازانی که از سوی مکتب خلفا تأیید می شدند و تلاش پیوسته آن ها برای تراشیدن توجیهاات مختلف در راستای تبریئه عمر، از پیامدهای منع تدوین به شمار می رود. اینان شجاعت لازم را ندارند که به خطای خلیفه تصریح کنند و حقایق را در این عرصه بیان دارند.

سخن پایانی

در این پژوهش، سعی نگارنده بر این بود که بحثی را در قضیه جلوگیری از نگارش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله پیش روی خوانندگان گرامی قرار دهد و این بررسی، با نقد و تأمل و درنگ همراه باشد و مُدام به گفت و گو و تبادل نظر پردازد و پرس و جو کند و نتیجه بگیرد.

خواننده گرامی را در این سفر تاریخی حدیثی، گام به گام، همراهی کردیم. اگر وی با ما در این سفر ضروری مهم پایدار مانده باشد، امید داریم که با جانش خطوط اصلی بحث را لمس کرده باشد و در ضمن این واریسی، حقایقی برایش روشن شده باشد که بر تیزبینی اش بیفزاید و در دستیابی به نظر درست و صواب او را مدد رساند.

از عالمان و استادان ارجمند و کسانی که دست اندرکار فقه و حدیث و میراث علمی اند، می خواهیم که در پذیرش یا رد آنچه نگاشتیم و ادعا کردیم، با روحیه علمی - به دور از تعصب و طائفه گرایی - بنگرند تا با هم به راه برتر و شیوه موفق تر برسیم، در پی صواب برآیم نه خطا، و حقیقت را بجوییم نه غیر آن را.

روی سخن، بیشتر با مشایخ الأزهر است و دانشگاه اسلامی مدینه، و انجمن جهانی اسلام - در مکه - و دانشگاه زیتونه (در تونس)؛ و نیز بزرگان حوزه

نجف و قم و اندیشمندان عراق و لبنان و سوریه و همه سرزمین های اسلامی .

این سخن امام صادق علیه السلام را که فرمود: «محبوب ترین برادران ایمانی من کسانی اند که عیب هایم را به من هدیه کنند»^(۱)

به همه مراکز علمی و دانشگاهی اسلامی یادآور می شوم و از آنان می خواهم که بر حقیر منت گذارند و هر انتقادی را درباره این پژوهش - که به نظرشان می آید - برایم ارسال دارند . این کار ، برای رسیدن به دقت و صواب بیشتر مرا یاری می رساند .

نگارنده ، پیوسته در پی سخن حق بوده و هست و از آن دفاع می کند - هرچند برایش گران تمام شود - چراکه ما همه در صدد تبیین قضیه ای هستیم که با معارف اسلامی مان ارتباط دارد و مهم تر از آن به حیات ابدی مان (آن گاه که درپیشگاه خدای بزرگ ، برای حسابرسی بایستیم) مربوط است .

از خدای متعال خواستاریم که حق را - چنان که هست - به ما بنمایاند تا آن را پیروی کنیم ، و باطل را باطل بنمایاند تا از آن اجتناب ورزیم .

این پژوهش را پایان می بریم با ستایش خدا و صلوات بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه اش و می گوئیم :

الحمد لله رب العالمین ، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين .

۱- بحار الأنوار ۷۵: ۲۴۹، حدیث ۱۵ . از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده که فرمود: «خیر إخوانکم من أهدى إلیکم عیوبکم» (تنبيه الخواطر ۲: ۱۲۳) .

قرآن كريم .

نهج البلاغه .

صحيفه سجاديّه .

١. آقا بزرگ تهراني (م١٣٨٩) الذريعه إلى تصانيف الشيعة ، دار الأضواء ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٣ .

٢. آلوسی ، محمود (م١٢٧٠) روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني = تفسير آلوسی ، دار احياء التراث العربي ، بيروت .

٣. آمدی ، علي بن محمد (م١٦٣١) الإحكام في أصول الأحكام ، تحقيق : سيد جميلي ، دار الكتاب العربي ، بيروت ، ١٤٠٤ .

٤. ابراهيم بيضون ؛ ملامح التيارات السياسيّه في القرن الأول الهجري ، دار النهضة العربيّه ، بيروت ، ١٩٧٩ م .

٥. ابن أبي الحديد ، عزّالدين (م١٦٥٦) شرح نهج البلاغه ، تحقيق : محمّد ابوالفضل ابراهيم ، دار احياء الكتب العربيّه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٧٨ .

٦. ابن أبي العز ، علي بن علي (م٧٩٢) شرح العقيدة الطحاويّه ، تحقيق : عبدالله عبدالمحسن تركي و شعيب ارنائوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ يازدهم ، بيروت ١٤١٨ .

٧. ابن أبي الوفاء ، عبدالقادر (م٧٧٥) الجواهر المضيئه في طبقات الحنفيّه = طبقات الحنفيّه ، مير محمّد ، كتاب خانه كراچي .

٨. ابن ابی جمهور أحسائي ، محمّد بن علي (م٨٨٠) عوالي اللئالي العزيزيّه في الأحاديث الدينيه ، تحقيق : آيه الله مرعشي و شيخ مجتبي عراقی ، چاپ خانه سيدالشهداء ، قم ، ١٤٠٣ .

٩. ابن ابی عاصم شيباني (م٢٨٧) السنّه ، تحقيق : محمّد ناصر الدين ألباني ، المكتب الإسلامي ، بيروت ، ١٤٠٠ .

۱۰. ابن ابی عاصم شیبانی ، احمد بن عمرو (م ۲۸۷) الآحاد والمثانی (۶ جلد) ، تحقیق : باسم فیصل احمد الجوابره ، دار الرايه ، ریاض ، ۱۴۱۱ . □
۱۱. ابن ابی عاصم شیبانی ، احمد بن عمرو (م ۲۸۷) الديات ، اداره قرآن و علوم اسلامی ، کراچی ، ۱۴۰۷ . □
۱۲. ابن ابی عاصم ، احمد بن عمرو (م ۲۸۷) المذکر والتذکر والذکر ، تحقیق : خالد بن قاسم ردادی ، دار المنار ، ریاض ، ۱۴۱۳ . □
۱۳. ابن اثیر جزری ، مبارک بن محمد (م ۶۰۶) النهایه فی غریب الحدیث ، تحقیق : طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی ، المكتبه العلمیّه ، بیروت ، ۱۳۹۹ . □
۱۴. ابن اثیر ، علی بن محمد (م ۶۳۰) أسد الغابه ، انتشارات اسماعیلیان ، تهران .
۱۵. ابن اثیر ، علی بن محمد (م ۶۳۰) الکامل فی التاریخ ، تحقیق : عبدالله قاضی ، دار الکتب العلمیّه ، چاپ دوم ، بیروت ، ۱۴۱۵ . □
۱۶. ابن ادريس حلی ، محمد بن منصور (م ۵۸۹) السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ، تحقیق : گروهی از پژوهشگران ، جامعه مدرسین ، چاپ دوم ، قم ، ۱۴۱۰ . □
۱۷. ابن اسحاق بن یسار (م ۱۵۱) سیره ابن اسحاق ، المسمّاه بکتاب المبتدأ والمبعث والمغازی ، تحقیق : محمد حمید الله ، معهد الدراسات والأبحاث للتعريب .
۱۸. ابن بشکُوَال ، خلف بن عبدالملک (م ۲۷۸) غوامض الأسماء المُبهمه الواقعه فی متون الأحادیث المسنده ، تحقیق : عزّ الدین علی سیّد و محمد کمال الدین ، عالم الکتب ، بیروت ، ۱۴۰۷ . □
۱۹. ابن تیمیّه حرّانی ، احمد بن عبدالحلیم (م ۷۲۸) شرح العمده فی الفقه ، تحقیق : سعود صالح عطیشان ، مکتبه العبيکان ، ریاض ، ۱۴۱۳ . □
۲۰. ابن تیمیّه حرّانی ، احمد بن عبدالحلیم (م ۷۲۸) مجموع الفتاوی (۶ جلد) .

٢١. ابن جارود نيشابورى (م٣٠٧) المنتقى من السنن المسنده ، تحقيق : عبدالله عمر بارودى ، مؤسسه الكتاب الثقافيه ، بيروت ، ١٤٠٨ . □
٢٢. ابن جبر ، على بن يوسف (متوفى قرن هفتم هجرى) نهج الإيمان ، تحقيق : سيد احمد حسيني ، مجتمع امام هادى عليه السلام ، مشهد ، ١٤١٨ . □
٢٣. ابن جعد ، على (م٢٣٠) المسند ، تحقيق : عامر احمد حيدر ، مؤسسه نادر ، بيروت ، ١٤١٠ . □
٢٤. ابن جوزى ، سيره عمر بن الخطاب = تاريخ عمر بن الخطاب ، دار احياء العلوم ، بيروت .
٢٥. ابن جوزى ، عبدالرحمان (م٥٩٧) المنتظم فى تاريخ الملوك والأُمم ، دار صادر ، بيروت ، ١٣٥٨ . □
٢٦. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م٥٩٧) التحقيق فى أحاديث الخلاف ، تحقيق : مسعد عبدالحميد ، محمد السعدنى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٥ . □
٢٧. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م٥٩٧) العلل المتناهيه فى الأحاديث الواهيه (٢ جلد) تحقيق : خليل الميس ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٣ . □
٢٨. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م٥٩٧) زاد المسير فى علم التفسير ، المكتب الإسلامى ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٤ □
٢٩. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م٥٩٧) صفه الصفوه ، تحقيق : محمود فاخورى و محمد رواس قلعه چى ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٩ . □
٣٠. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م٥٩٧) غريب الحديث ، منبع يابى : عبدالمعطى قلعه چى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٥ . □
٣١. ابن حبان ، محمد (م٣٥٤) الثقات لابن حبان ، تحقيق : سيد شرف الدين احمد ، دار الفكر ، بيروت ، ١٣٩٥ . □
٣٢. ابن حبان ، محمد (م٣٥٤) صحيح ابن حبان ، بترتيب ابن بلبان ، تحقيق : شعيب ارنائوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٤ . □

٣٣. ابن حَجْر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) الإصابه في تمييز الصحابه ، تحقيق : علي محمّد بجاوي ، دار الجيل ، بيروت ، ١٤١٢ .

٣٤. ابن حَجْر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) الدرأيه في تخريج أحاديث الهدايه ، تحقيق : سيّد عبدالهاشم يمانى مدنى ، دار المعرفه ، بيروت .

٣٥. ابن حجر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) الوقوف على ما في صحيح مسلم من الموقوف ، تحقيق : عبدالله ليثى انصارى ، مؤسسه الثقافه ، بيروت ، ١٤٠٦ .

٣٦. ابن حجر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) تلخيص الحبير في أحاديث الرافعى الكبير ، تحقيق : سيّد عبدالله هاشم يمانى مدنى ، مدينه ، ١٣٨٤ .

٣٧. ابن حجر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) تهذيب التهذيب ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٤ .

٣٨. ابن حجر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) فتح البارى شرح صحيح البخارى ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ومحَبّ الدين الخطيب ، دار المعرفه ، بيروت .

٣٩. ابن حجر عَشْقَلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢) هدى السارى ، تحقيق ابراهيم عطوه عوض ، شركه الحلبي ، مصر ، ١٣٨٣ .

٤٠. ابن حجر هيثمى ، احمد بن محمّد (م ٩٧٣) الصواعق المحرقه على أهل الرفض والضلال والزندقه ، تحقيق : عبدالرحمن بن عبدالله تركى و كامل محمّد خراط ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٩٩٧ م .

٤١. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦) المحلّى ، تحقيق : لجنه احياء التراث العربى ، دار الآفاق الجديد ، بيروت .

٤٢. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦) أسماء الصحابه الرواه وما لكل واحد منهم من العدد ، تحقيق : عبدالحميد سعدنى ، مكتبه القرآن ، قاهره ، ١٩٩١ م .

٤٣. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦) الإحكام فى أصول الأحكام ، دار الحديث ، قاهره ، ١٤٠٤ .

٤٤. ابن حزم ، علي بن احمد (م٤٥٦) حجه الوداع ، تحقيق : ابو صُهَيْب كرمي ، بيت الأفكار الدوليّه ، رياض ، ١٩٩٨م .
٤٥. ابن حنبل شيباني ، عبدالله بن احمد (م٢٩٠) السنّه ، تحقيق : محمّد سعيد سالم قحطاني ، دار ابن القيم ، دمام ، ١٤٠٦ .
٤٦. ابن حنبل ، احمد بن محمّد (م٢٦٦) مسائل الإمام أحمد ، تحقيق : فضل الرحمن دين محمّد ، الدار العلميه ، دهلي ، ١٩٨٨م .
٤٧. ابن خلدون عبدالرحمان بن محمّد (م٨٠٨) مقدّمه ابن خلدون ، دار القلم ، چاپ پنجم ، بيروت ، ١٩٨٤م .
٤٨. ابن خَلْكَان ، احمد بن محمّد (م٦٨١) وفيات الأعيان وأنباء الزمان ، تحقيق : احسان عباس ، دار الثقافه ، بيروت ، ١٩٦٨م .
٤٩. ابن داود ، حسن بن علي (م٧٠٧) رجال ابن داود ، مطبعه الحيدريّه ، نجف ، ١٣٩٢ .
٥٠. ابن ربيع شيباني ، عبدالرحمان بن علي (م٩٤٤) تيسير الوصول إلى جامع الأصول ، تصحيح : محمّد حامد فقي ، المكتبه التجاريه الكبرى ، مصر ، ١٣٤٦ .
٥١. ابن رَجَب حنبلي ، عبدالرحمان بن احمد (م٧٥٠) جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديثاً مع جوامع الكلم ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٤٠٨ .
٥٢. ابن رُشد ، محمّد بن احمد (م٥٩٥) بدايه المجتهد ونهايه المقتصد ، دار الفكر ، بيروت .
٥٣. ابن زُهْره حلبى ، محمّد بن عبدالله (م٦٣٩) الأربعون حديثاً في حقوق الأخوه ، تحقيق : نبيل رضا علوان ، چاپ خانه مهر ، قم ، ١٤٠٥ .
٥٤. ابن سعد ، محمّد (م٢٣٠) الطبقات الكبرى ، دار صادر ، بيروت .
٥٥. ابن سليمان ، محمّد بن محمّد (م٨٧٩) التقرير والتحبير في علم الأصول الجامع بين اصطلاحى الحنفيه والشافعيه ، تحقيق : مكتب البحوث والدراسات ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٩٦م .
٥٦. ابن شاهين ، عبدالباسط بن خليل (م٩٢٠) غايه السؤل في سيره الرسول ،

تحقيق: محمد كمال الدين ، عالم الكتب ، بيروت ، ١٩٨٨ م .

٥٧. ابن شَبَّه نميري ، عمر (م ٢٦٢) تاريخ المدينه المنوره ، تحقيق : فهيم محمد شلتوت ، دار الفكر ، قم .

٥٨. ابن شعبه حرّاني ، حسن بن علي (از بزرگان قرن چهارم) تحف العقول عن آل الرسول ، تصحيح : علي اكبر غفاري ، مؤسسه انتشارات اسلامي ، چاپ دوم ، قم ، ١٤٠٤ .

٥٩. ابن شهر آشوب ، محمد بن علي (م ٥٨٨) معالم العلماء ، مقدمه : سيد محمد صادق آل بحر العلوم ، قم .

٦٠. ابن شهر آشوب ، محمد بن علي (م ٥٨٨) مناقب آل أبي طالب ، تحقيق : گروهی از اساتيد نجف ، ١٣٧٦ .

٦١. ابن شيرويه ديلمی ، شيرويه بن شهردار (م ٥٠٩) الفردوس بمأثور الخطاب ، تحقيق : سعيد بن بسيوني زغلول ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٨٦ م .

٦٢. ابن طاووس ، علي بن موسى (م ٦٦٤) اللهوف على قتلى الطفوف ، قم ، ١٤١٧ .

٦٣. ابن طاووس ، علي بن موسى (م ٦٦٤) فلاح السائل ، دفتر تبليغات اسلامي ، قم .

٦٤. ابن عبد ربّه ، احمد بن محمد (م ٣٢٨) العقد الفريد ، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، ١٤٠٩ .

٦٥. ابن عبد البر ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣) جامع بيان العلم وفضله ، چاپ المنيريه ، قم .

٦٦. ابن عبد البرّ ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣) الاستيعاب في معرفه الأصحاب تحقيق : علي محمد بجاوي ، دار الجيل ، بيروت ، ١٤١٢ .

٦٧. ابن عبد البر ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣) التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ، تحقيق : مصطفى بن احمد علوي ومحمد عبد البكير بكر ،

وزراء الأوقاف والشؤون الإسلاميّة، مغرب، ١٣٨٧ □ .

٦٨. ابن عدى جرجاني، عبدالله (م ٣٦٥ □) الكامل في ضعفاء الرجال، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، دار الفكر، چاپ سوم، بيروت، ١٤٠٩ □ .

٦٩. ابن عربي مالكي، محمّد بن عبدالله (م ٥٤٣ □) عارضه الأحمدي بشرح صحيح الترمذي، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤١٨ □ .

٧٠. ابن عساكر، علي بن حسن (م ٥٧١ □) تاريخ دمشق، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ □ .

٧١. ابن عماد حنبلي، عبدالحى بن احمد (م ١٠٨٩ □) شذرات الذهب في أخبار من ذهب (٤ جلد) دار الكتب العلميّة، بيروت .

٧٢. ابن قتال نيشابوري، محمّد (م ٥٠٨ □) روضه الواعظين، تحقيق: سيّد محمّد مهدي و سيّد حسن خراسان، منشورات الرضى، قم .

٧٣. ابن فرحون يعمرى، ابراهيم بن علي (م ٧٩٩ □) الديباج المذهب في معرفه أعيان علماء المذهب، دار الكتب العلميّة، بيروت .

٧٤. ابن فَرّوخ صفّار، محمّد بن حسن (م ٢٩٠ □) بصائر الدرجات، تحقيق: ميرزا كوچه باغى، مؤسسه اعلمى، تهران، ١٤٠٤ □ .

٧٥. ابن قانع، عبدالباقى (م ٣٥١ □) معجم الصحابه، تحقيق: صلاح بن سالم مصراتى، مكتبه الغرباء الأثريّة، مدينه، ١٤١٨ □ .

٧٦. ابن قُتَيْبَه دِينَوْرِي، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ □) الإمامه والسياسه، تحقيق: طه محمّد زيني، مؤسسه حلبى، قاهره .

٧٧. ابن قُتَيْبَه دِينَوْرِي، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ □) تأويل مختلف الحديث، تحقيق: محمّد زهرى النحار، دار الجيل، بيروت، ١٣٩٣ □ .

٧٨. ابن قُتَيْبَه دِينَوْرِي، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ □) عيون الأخبار، تحقيق: يوسف على طويل، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤٠٦ □ .

٧٩. ابن قُتَيْبَه دِينَوْرِي، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ □) غريب الحديث، تحقيق: عبدالله جبورى، مطبعه العانى، بغداد، ١٣٩٧ □ .

٨٠. ابن قُدامه ، عبدالله بن احمد (م٦٢٠) المغنى فى فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيبانى (١٠ جلد) دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٥ . □
٨١. ابن قُدامه ، عبدالله بن احمد (م٦٢٠) و محمد بن احمد (٦٨٢) الشرح الكبير على المقنع .
٨٢. ابن كثير ، اسماعيل بن عمر (م٧٧٤) البدايه والنهايه ، مكتبه المعارف ، بيروت .
٨٣. ابن كثير ، اسماعيل بن عمر (م٧٧٤) تفسير القرآن العظيم ، دار الفكر ، بيروت ١٤٠١ . □
٨٤. ابن ماجه قزوینی ، محمد بن يزيد (م٢٧٥) سنن ابن ماجه ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقي ، دارالفكر ، بيروت .
٨٥. ابن ماكولا-، على بن هبه الله (م٤٧٥) الإكمال فى رفع الارتياب عن المؤتلف والمختلف فى الأسماء والكنى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١١ . □
٨٦. ابن مَدِينِي ؛ العلل ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمى ، المكتب الإسلامى ، بيروت ، ١٣٩٢ . □
٨٧. ابن مُنذر نيشابورى ، محمد بن ابراهيم (م٣١٨) الأوسط فى السُّنن والإجماع والاختلاف ، تحقيق : صغير احمد محمد خلف ، دار طيبه ، رياض ، ١٤٠٥ . □
٨٨. ابن منظور ، محمد بن مُكْرَم (م٧١١) مختصر تاريخ دمشق ، تحقيق : احمد راتب حمّوس ، محمد ناجى عمر ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٥ . □
٨٩. ابن هشام حَمِيرِي ، عبدالملك (م٢١٨) السيره النبويه = سيره ابن هشام ، تحقيق : مصطفى السقا و ديكران ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .
٩٠. ابن يزيد ، احمد بن محمد (م٣١١) السنّه (٣ جلد) تحقيق : عطيه زهرانى ، دار الرايه ، رياض ، ١٤١٠ . □
٩١. ابو اسحاق شيرازى ، ابراهيم بن على (م٤٧٦) طبقات الفقهاء ، تحقيق : خليل الميس ، دار القلم ، بيروت .

٩٢. ابو جعفر اسكافى ، محمد بن عبدالله (م ٢٢٠) المعيار والموازنه ، تحقيق : شيخ باقر محمودى .
٩٣. ابو حنيفه مغربى ، نعمان بن محمد (م ٣٦٣) دعائم الإسلام ، تحقيق : آصف بن على اصغر فيضى ، دار المعارف ، قاهره ، ١٣٨٣ .
٩٤. ابو خثيمه نسائى ، زهير بن حرب (م ٢٣٤) العلم ، تحقيق : محمد ناصر الدين البانى ، المكتب الإسلامى ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤٠٣ .
٩٥. ابو زيئه ، محمود (معاصر) أضواء على السنه النبويه ، دار الكتاب الإسلامى ، چاپ پنجم .
٩٦. ابو عوانه اسفراينى ، يعقوب بن اسحاق (م ٣١٦) مسند أبى عوانه ، تحقيق : ايمن بن عارف دمشقى ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٩٩٨ م .
٩٧. ابو نعيم أصبهانى ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠) المسند المستخرج على صحيح الإمام مسلم ، تحقيق : محمد حسن اسماعيل شافعى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٩٦ م .
٩٨. ابو نعيم أصبهانى ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠) حليه الأولياء وطبقات الأصفياء (١٠ جلد) دار الكتاب العربى ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٥ .
٩٩. ابو نعيم أصبهانى ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠) دلائل النبوه ، تحقيق : محمد محمد حدّاد ، دار طيبه ، رياض ، ١٤٠٩ .
١٠٠. ابو نعيم أصبهانى ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠) مسند الإمام أبى حنيفه ، تحقيق : محمد نظر الفاريابى ، مكتبه الكوثر ، رياض ، ١٤١٥ .
١٠١. ابو يعلّى موصلى ، احمد بن على (م ٣٠٧) مسند أبى يعلى ، تحقيق : حسين سليم أسد ، دار المأمون ، دمشق ، ١٤٠٤ .
١٠٢. ابو الفرج الاصفهانى (م ٣٥٦) مقاتل الطالبين ، تحقيق : كاظم مظفر ، مؤسسه دار الكتاب ، چاپ دوم ، قم ، ١٣٨٥ .
١٠٣. ابوبكر بن عبدالله ؛ معرفه النسخ والصحف والحديث ، دار الدرايه ، رياض ، ١٤١٢ .

١٠٤. أبي السعود ، محمد بن محمد (م ٩٥١هـ) إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم = تفسير أبي السعود (٩ جلد) احياء التراث ، بيروت .
١٠٥. ابي داود سجستاني ، سليمان بن أشعث (م ٢٧٥هـ) سنن أبي داود ، تحقيق : محمد محي الدين عبد الحميد ، دار الفكر ، بيروت .
١٠٦. ابي عبيد ، قاسم بن سلام (م ٢٢٤هـ) الأموال ، تحقيق : محمد خليل هراس ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٦هـ .
١٠٧. احمد امين (م ١٣٧٣هـ) ضحى الإسلام ، چاپ دهم ، دار الكتاب العربي .
١٠٨. احمد أمين (م ١٣٧٣هـ) فجر الإسلام ، دار الكتاب العربي ، چاپ يازدهم ، بيروت ، ١٩٧٥م .
١٠٩. احمد بن حنبل (م ٢٤١هـ) العلل ومعرفه الرجال ، تحقيق : وصى الله بن محمد عباس ، المكتب الإسلامى (بيروت) دار الخانى (رياض) ١٤٠٨هـ .
١١٠. احمد بن حنبل (م ٢٤١هـ) فضائل الصحابه ، تحقيق : وصى الله محمد عباس ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤٠٣هـ .
١١١. احمد بن حنبل (م ٢٤١هـ) مسند الإمام أحمد بن حنبل ، مؤسسه قرطبه ، مصر .
١١٢. احمد زكى صفوه ؛ جمهره رسائل العرب فى عصر العريئه الزاهره ، المكتبه العلميه ، بيروت .
١١٣. احمدى ميانجى ، على بن حسين (معاصر) مكاتيب الرسول ، دار الحديث ، قم ، ١٣٩٢هـ .
١١٤. أزدي ، مَعَمَر بن راشد (م ١٥٣هـ) الجامع ، تحقيق : حبيب الأعظمى ، المكتب الإسلامى ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤٠٣هـ .
١١٥. استرآبادى نجفى ، سيد شرف الدين حسيني (م ٩٦٥هـ) تأويل الآيات فى فضائل العتره الطاهره ، تحقيق : مدرسه امام هادى عليه السلام نشر امير ، قم ، ١٤٠٧هـ .
١١٦. آسَد حيدر (م ١٤٠٥هـ) الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ، بيروت .
١١٧. اشعري قمى ، احمد (از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادى)

النوادر ، تحقیق و نشر : مدرسه امام مهدی علیه السلام ، قم ، ۱۴۰۸ . □

۱۱۸. اعظمی ، محمّد مصطفی ؛ التمییز لمسلم المطبوع مع کتاب منهج النقد عند المحدّثین ، مکتبه الکوثر ، سعودی ، چاپ سوم ، ۱۴۱۰ . □

۱۱۹. اعظمی ، محمد مصطفی ؛ دراسات فی الحدیث النبوی ، عربستان سعودی ، دانشگاه ملک فیصل .

۱۲۰. امتیاز احمد (۱)؛ دلائل التوثیق المبکر للسنّه والحدیث ، ترجمه (به زبان عربی) دکتر عبدالمعطی امین قلعه چی ، چاپ شده در ضمن سلسله انتشارات دانشگاه پژوهش های اسلامی کراچی .

۱۲۱. امین عاملی ، سیّد محسن (م ۱۳۷۱ □) أعیان الشیعه ، چاپ سوم ، دمشق ، ۱۳۷۰ . □

۱۲۲. آنڈلسی ، عمر بن علی (م ۸۰۴ □) تحفه المحتاج إلى أدلّه المنهاج ، تحقیق : عبدالله سعاف لحياني ، دار حراء ، مکه ، ۱۴۰۶ . □

۱۲۳. باعونی ، محمّد بن احمد (م ۸۷۱ □) جواهر المطالب فی مناقب الإمام الجلیل علی ابن ابی طالب ، تحقیق : شیخ محمّد باقر محمودی ، مرکز احیای فرهنگ اسلامی ، قم ، ۱۴۱۵ . □

۱۲۴. بحرانی ، سیّد هاشم (م ۱۱۰۷ □) البرهان فی تفسیر القرآن ، چاپ دوم .

۱۲۵. بخاری ، محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ □) التاریخ الصغیر (الأوسط) ، تحقیق : محمود ابراهیم زاید ، دار الوعی ، حلب ، ۱۳۹۷ . □

۱۲۶. بخاری ، محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ □) خلق أفعال العباد ، تحقیق : عبدالرحمن عمیره ، دار المعارف السعودیّه ، ریاض ، ۱۳۹۸ . □

۱۲۷. بخاری ، محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ □) الجامع الصحیح المختصر ، تحقیق : مصطفی ديب البغا ، دار ابن کثیر ، بیروت ، ۱۴۰۷ . □

١٢٨. بخارى ، محمّد بن اسماعيل (م٢٥٦) الكنى ، تحقيق : سيّد هاشم ندوى ، دار الفكر ، بيروت .
١٢٩. بخارى ، محمّد بن اسماعيل (م٢٥٦) صحيح بخارى = الجامع الصحيح ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، دار ابن كثير ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٧ .
١٣٠. بدران ، شيخ عبدالقادر ؛ تهذيب تاريخ دمشق ، دار المسير ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٩ .
١٣١. برقى ، احمد بن محمّد (م٢٧٤) المحاسن ، تحقيق سيّد جلال الدين حسيني ، دار الكتب الإسلاميه ، قم .
١٣٢. بروجردى ، سيّد محمّد حسين (م١٣٨٠) جامع أحاديث الشيعة ، گردآورنده : شيخ اسماعيل مُعزّى ملايرى ، چاپ دوم ، قم ، ١٤١٤ .
١٣٣. بصرى ، محمّد بن على (م٤٣٦) المعتمد فى أصول الفقه ، تحقيق : خليل ميس ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٣ .
١٣٤. بغدادى ، محمّد بن حبيب (م٢٤٥) المحبّر .
١٣٥. بغدادى ، محمد بن حبيب (م٢٤٥) المنمّق فى أخبار قريش ، تصحيح وتعليق : خورشيد احمد فاروق ، عالم الكتب ، بيروت ، ١٤٠٥ .
١٣٦. بَغَوَى ، حسين بن مسعود (م٥١٦) معالم التنزيل ، تحقيق : مروان عك و مروان سوار ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤٠٧ .
١٣٧. بنا ، احمد بن عبدالرحمن ؛ الفتح الربّانى فى ترتيب مسند أحمد ، دار احياء التراث ، بيروت .
١٣٨. بهائى ، محمّد بن حسين (م١٠٣٠) مشرق الشمسيين ، چاپ سنگى به همراه كتاب الحبل المتين ، تجديد چاپ مكتبه بصيرتى ، قم .
١٣٩. بَهْوتى ، منصور بن يونس (م١٠٥١) كشّاف القناع عن متن الإقناع ، تحقيق : هلال مصيلحى مصطفى ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٢ .
١٤٠. بيّهقى ، احمد بن حسين (م٤٥٨) السنن الكبرى ، تحقيق : محمّد عبدالقادر عطا ، دار الباز ، مَكّه ، ١٤١٤ .

١٤١. بيهقي ، احمد بن حسين (م٤٥٨) المدخل إلى السنن الكبرى ، تحقيق : محمّد ضياء الرحمن أعظمي ، دار الخلفاء ، كويت .
١٤٢. بيهقي ، احمد بن حسين (م٤٥٨) شعب الإيمان ، تحقيق : محمّد سعيد بسيوني زغلول ، دار الكتب العلميّه ، بيروت ، ١٤١٠ .
١٤٣. بيهقي ، احمد بن حسين (م٤٥٨) مناقب الشافعي ، تحقيق : سيّد احمد صقر ، دار التراث العربي ، قاهره ، ١٣٩١ .
١٤٤. تركي ، عبدالمجيد ؛ مناظرات في أصول الشريعة الإسلاميّه بين ابن حزم والباجي ، ترجمه وتحقيق : عبدالصبور شاهين ، دار الغرب الإسلامي ، بيروت .
١٤٥. ترمذی ، محمّد بن عيسى (م٢٧٩) الجامع الصحيح = سنن الترمذی ، تحقيق : احمد محمّد شاکر و ديكران ، دار احياء التراث العربي ، بيروت .
١٤٦. ثقفی ، ابراهيم بن محمّد (م٢٨٣) الغارات ، تحقيق : سيّد جلال الدين محدث ، انتشارات بهمن .
١٤٧. جرجي زيدان (معاصر) تاريخ التمدن الإسلامي ، جلد ١١ و ١٢ از مجموعه آثار مؤلف ، دار الجيل ، بيروت ، ١٤٠٢ .
١٤٨. جزائري ، شيخ طاهر ؛ توجيه النظر في علوم الحديث والأثر ، چاپ مصر ١٣٢٨ (تجدید چاپ ، دار المعرفه ، بيروت) .
١٤٩. جزیری ، عبدالرحمان ؛ الفقه على المذاهب الأربعة ، دار الفكر بيروت ١٤٠٦ .
١٥٠. جصاص ، احمد بن علي (م٣٧٠) أحكام القرآن (٥ جلد) ، تحقيق : محمّد صادق قمحاوي ، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، ١٤٠٥ .
١٥١. جلالی ، سيّد محمّد رضا (معاصر) تدوين السنّه الشريفه ، دفتر تبليغات السلامی ، قم ، ١٤١٣ .
١٥٢. حازمی ، محمّد بن موسى (م٥٨٤) الاعتبار في النسخ والمنسوخ من الآثار ، مطبعه اندلس ، حمص ، ١٣٨٦ .
١٥٣. حاكم حشكاني ، عبيدالله بن احمد (متوفای قرن پنجم) شواهد التنزيل

لقواعد التفضيل ، تحقيق : شيخ محمد باقر محمودي ، مركز احياء فرهنگ اسلامي ، تهران ، ١٤١١ . □

١٥٤. حاكم نيشابوري ، محمد بن عبدالله (م ٤٠٥ □) المستدرک على الصحيحين ، تحقيق : مصطفى عبدالقادر عطا ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١١ . □

١٥٥. حرّ عاملي ، محمد بن حسن (م ١١٠٤ □) وسائل الشيعه ، تحقيق ونشر : مؤسسه آل البيت ، چاپ دوم ، قم ، ١٤١٤ . □

١٥٦. حسين حاج حسن ؛ نقد الحديث ، مؤسسه الوفاء ، ١٤٠٥ . □

١٥٧. حسين عطوان ؛ الروايه التاريخيه في بلاد الشام ، دار الجيل ، ١٩٨٦ م .

١٥٨. حسيني ، ابراهيم بن محمد (م ١١٢٠ □) البيان والتعريف في أسباب ورود الحديث الشريف ، تحقيق : سيف الدين كاتب ، دار الكتاب العربي ، بيروت ، ١٤٠١ . □

١٥٩. حلبى ، على بن برهان الدين (م ١٠٤٤ □) السيره الحلبيه = إنسان العيون في سيره الأمين والمأمون ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٤٠٠ . □

١٦٠. حلبى ، جعفر بن حسن (م ٦٧٦ □) المعتبر في شرح المختصر ، تحقيق : گروه محققان با اشراف آيه الله ناصر مكارم شيرازى ، مؤسسه سيد الشهداء ، چاپ مدرسه امام اميرالمؤمنين عليه السلام ، قم .

١٦١. حلبى ، حسن بن سليمان (متوفى قرن نهم هجرى) مختصر بصائر الدرجات ، مطبعه الحيدريه ، نجف ، ١٣٧٠ . □

١٦٢. حلبى ، حسن بن يوسف (م ٧٦٢ □) منتهى المطلب ، حاج احمد ، تبريز ، ١٣٣٣ . □

١٦٣. حموى ، ياقوت بن عبدالله (م ٦٢٦ □) معجم البلدان ، دار الفكر ، بيروت .

١٦٤. حميدى ، عبدالله (م ٢١٩ □) المسند ، تحقيق : حبيب الرحمن اعظمى ، دار الكتب العلميه ، بيروت .

١٦٥. حميرى ، عبدالله بن جعفر (از بزرگان قرن سوم هجرى) قرب الإسناد ،

تحقیق و نشر : مؤسسه آل البيت ، قم ، ۱۴۱۳ . □

۱۶۶. حنبلی ، ابراهیم بن محمد (م ۸۸۴ □) المبدع فی شرح المقنع ، المكتب الإسلامی ، بیروت ، ۱۴۰۰ . □

۱۶۷. حنفی ، یوسف بن موسی (م ۸۰۳ □) المعتصر من المختصر من مشكل الآثار (۲ جلد) دار النشر ، مكتبه المتنبی ، قاهره .

۱۶۸. خراسانی ، سعید بن منصور (م ۲۲۷ □) السنن ، تحقیق : حبيب الرحمن اعظمی ، دار السلفیة ، هند ، ۱۹۸۲ م .

۱۶۹. خَزَّاز قمی ، علی بن محمد (از عالمان قرن چهارم هجری) کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر ، تحقیق : سید عبداللطیف حسینی خوتی ، انتشارات بیدار ، قم ، ۱۴۰۱ . □

۱۷۰. خُزاعی نیشابوری ، حسین بن علی (از اعلام قرن ششم) روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن = تفسیر ابوالفتوح رازی ، تصحیح : محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح ، مرکز پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۴۰۸ . □

۱۷۱. خُزاعی ، علی بن محمود (م ۷۸۹ □) تخريج الدلالات السمعیة علی ما كان فی عهد رسول الله من الحرف ، تحقیق : احسان عباس ، دار الغرب الإسلامی ، بیروت ، ۱۴۰۵ . □

۱۷۲. خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ □) الفقه والمتفقّه ، دار الکتب العلمیّه ، چاپ دوم ، بیروت ، ۱۴۰۰ . □

۱۷۳. خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ □) شرف أصحاب الحديث ، تحقیق : محمد سعید خطیب اوغلی ، دانشگاه انقره ، ۱۹۷۱ م .

۱۷۴. خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ □) الأسماء المبهمة مِنَ الأنبياء المحكمه ، گرد آورنده : عزّ الدین علی السید ، مكتبه الخانجی ، مصر ، ۱۴۰۵ . □

۱۷۵. خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ □) الرحله فی طلب الحديث ، تحقیق : نور الدین عتر ، دار الکتب العلمیّه ، بیروت ، ۱۳۹۵ . □

۱۷۶. خوارزمی ، موفق بن احمد (م ۵۶۸هـ) المناقب ، تحقیق : شیخ مالک محمودی ، مؤسسه نشر اسلامی ، چاپ دوم ، قم ، ۱۴۱۱هـ .
۱۷۷. خوانساری ، محمد باقر (م ۱۳۰۶هـ) روضات الجنّات ، تحقیق : اسد الله اسماعیلیان ، قم .
۱۷۸. دارقطنی ، علی بن عمر (م ۳۸۵هـ) سنن دارقطنی (۴ جلد) تحقیق : سید عبدالله هاشم یمانی مدنی ، دار المعرفه ، بیروت ، ۱۳۸۶هـ .
۱۷۹. دارمی ، عبدالله بن عبدالرحمن (م ۲۵۵هـ) سنن الدارمی ، تحقیق : فواز احمد زمزلی و خالد السبع العلمی ، دار الکتب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۷هـ .
۱۸۰. دژدیر ، احمد بن محمد (م ۱۲۰۱هـ) الشرح الكبير ، تحقیق : محمد علیش ، دار الفکر ، بیروت .
۱۸۱. دمیری ، محمد بن موسی (م ۶۸۲هـ) حياه الحيوان الكبرى ، انتشارات سید رضی ، با اُفت از مکتبه مصطفی حلبی ، مصر ، ۱۴۰۱هـ .
۱۸۲. ديب البغا ، مصطفى ؛ أثر الأدله المختلف فيها فى الفقه الإسلامی ، دار الإمام بخارى .
۱۸۳. ذهبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸هـ) تاريخ الإسلام ، تحقیق : دکتر عمر عبدالسلام تدمری ، دار الکتب العربی ، چاپ دوم ، ۱۴۱۰هـ .
۱۸۴. ذهبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸هـ) تذکره الحفاظ ، تصحیح و زرات معارف حکومت هند ، اُفت دار احیاء التراث العربی .
۱۸۵. ذهبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸هـ) سير أعلام النبلاء ، تحقیق شعيب أرنائوط و محمد نعيم عرقسوسى ، مؤسسه الرساله ، چاپ نهم ، بیروت ، ۱۴۱۳هـ .
۱۸۶. ذهبی ، محمد حسین (معاصر) التفسیر والمفسرون ، منبع یابی و فهرست : شیخ احمد زغبی ، دار الأرقم ، بیروت .
۱۸۷. رازی ، عبدالرحمن بن أبی حاتم (م ۳۲۷هـ) الجرح والتعديل ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۲۷۱هـ .
۱۸۸. رازی ، محمد بن ابی بکر (م ۷۲۱هـ) مختار الصحاح ، تحقیق : محمود

- خاطر ، مكتبه لبنان ناشرون ، بيروت ، ١٤١٥ . □
١٨٩. راغب اصفهاني ، حسين بن محمد (م ٤٢٥) محاضرات الأدباء ، انتشارات حيدرآيه ، قم .
١٩٠. رافعي قزويني ، عبدالكريم بن محمد (م ٦٢٣) التدوين في أخبار قزوين ، تحقيق : عزيز الله عطاردى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٨٧ . □
١٩١. رام هرمزى ، حسن بن عبدالرحمن (م ٣٦٠) المحدث الفاضل بين الراوى والواعى ، تحقيق : محمد عجاج خطيب ، دار الفكر ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٤ . □
١٩٢. روحانى ، سيد مهدي ؛ بحوث مع أهل السنه وسلفيه ، بيروت ، ١٣٩٩ . □
١٩٣. زبيدي ، سيد محمد مرتضى حسيني (م ١٢٠٥) تاج العروس من جواهر القاموس ، مكتبه الحياه ، بيروت .
١٩٤. زبير بن بكار (م ٢٥٦) الأخبار الموقفيات ، تحقيق : دكتور سامى مكى عانى ، رئاسه الأوقاف ، بغداد ، ١٩٧٢ م .
١٩٥. زرعى ، محمد بن ابى بكر (م ٧٥١) إعلام الموقعين عن رب العالمين ، تحقيق : طه عبدالرئوف سعيد ، دار الجيل ، بيروت ، ١٩٧٣ م .
١٩٦. زرعى ، محمد بن أبى بكر (م ٧٥١) الطرق الحكيمه فى السياسه الشرعيه ، تحقيق : محمد جميل غازى ، مطبعه المدنى ، قاهره .
١٩٧. زرعى ، محمد بن ابى بكر (م ٧٥١) زاد المعاد فى هدى خير العباد ، تحقيق : شعيب أرنائوط وعبدالقادير أرنائوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوازدهم ، بيروت ، ١٤٠٧ . □
١٩٨. زرقانى ، محمد بن عبدالباقي (م ١١٢٢) شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١١ . □
١٩٩. زركشى ، محمد بن عبدالله (م ٧٩٤) الإجاباه لإيراد ما استدر كته السيده عائشه على الصحابه ، تحقيق : سعيد افغانى ، مكتب الإسلامى ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٥ . □

٢٠٠. زَرِّكَلِي ، خير الدين (م ١٤١٠) الأعلام (٨ جلد) دار العلم ، چاپ پنجم ، ١٩٨٠ م .
٢٠١. زَرَنْدِي ، مُحَمَّد بن يوسف (م ٧٥٠) نظم درر السمطين ، از نسخه های خطی کتاب خانه عمومی اميرالمؤمنين عليه السلام ، ١٣٧٧ .
٢٠٢. زَرَنْدِي ، مير مُحَمَّد ؛ بحوث في تاريخ القرآن ، مؤسسه انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسين) قم ، ١٤٢٠ .
٢٠٣. زمخشری ، محمود بن عمر (م ٥٣٨) الفائق في غريب الحديث ، تحقيق : علي محمد بجاوي و محمد ابوالفضل ابراهيم ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، لبنان .
٢٠٤. زمخشری ، محمود بن عمر (م ٥٣٨) الكشاف ، دار المعرفه ، بيروت .
٢٠٥. زَيْلَعِي ، عبدالله بن يوسف (م ٧٤٢) نصب الرايه لأحاديث الهدايه ، تحقيق : محمد يوسف بنوري ، دار الحديث ، مصر ، ١٣٥٧ .
٢٠٦. سُبْكِي ، عبدالوهاب بن علي (م ٧٧١) طبقات الشافعيه الكبرى ، تحقيق : عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحي ، دار هجر ، چاپ دوم ، قاهره ، ١٩٩٢ م .
٢٠٧. سِجِسْتَانِي ، سليمان بن أشعث (م ٢٧٥) المراسيل ، تحقيق : شعيب أرنائوط ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤٠٨ .
٢٠٨. سَخَاوِي ، شمس الدين (م ٩٠٢) التحفه اللطيفه في تاريخ المدينه الشريفه ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٩٣ م .
٢٠٩. سرخسی ، محمد بن احمد بن أبي سَهْل (م ٤٨٣) أصول السرخسی (٢ جلد) تحقيق : ابو الوفاء افغانی ، لجنة احياء المعارف النعمانيه ، حيدر آباد هند ، افست دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٤ .
٢١٠. سرخسی ، محمد بن احمد بن أبي سَهْل (م ٤٨٣) المبسوط ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٤٠٦ .
٢١١. سعيد بن منصور (م ٢٢٧) سنن سعيد بن منصور ، تحقيق : سعد بن عبدالله آل حميد ، دار العيصمي ، رياض ، ١٤١٤ .

١. سلمى سمرقندى ، نصر بن مسعود بن عيَّاش ؛ تفسير عيَّاشى ، تحقيق : سيّد هاشم رسولى محلاتى ، المكتبه العلميه الإسلاميه ، تهران ، ١٣٨٠ . □
٢. سُليم بن قيس (م٧٦) كتاب سليم بن قيس هلالى ، تحقيق : محمّد باقر انصارى .
٣. سهيلى ، عبدالرحمان بن عبدالله (م٥٨١) الروض الأنف فى تفسير السيره النبويه لابن هشام ، تحقيق : مجدى منصور الشورى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٨ . □
٤. سيّد على خان مدنى (م١١٢٠) رياض السالكين ، جامعه مدرسين ، قم ، ١٤١٥ . □
٥. سيواسى ، محمّد بن عبدالواحد (م٦٨١) شرح فتح القدير ، دار الفكر ، چاپ دوم ، بيروت .
٦. سُيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) الأشباه والنظائر ، تحقيق : عبدالعال سالم مكرم ، مؤسسه الرساله ، ١٤٠٦ . □
٧. سُيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) التطريف فى التصحيح ، دار الفائز ، سعوديّه ، ١٤٠٩ . □
٨. سيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠١ . □
٩. سيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) الخصائص الكبرى = كفايه الطالب اللبيب فى خصائص الحبيب ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٨٥ م .
١٠. سُيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) الدرّ المنثور ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٩٣ م .
١١. سُيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) الديباج على صحيح مسلم ، تحقيق : ابو اسحاق جوينى اثيرى ، دار ابن عفّان ، عربستان سعودى ، ١٤١٦ . □
١٢. سيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) تاريخ الخلفا ، تحقيق : محمّد محى الدين عبدالحميد ، مطبعه السعاده ، مصر ، ١٣٧١ . □

١٣. سُيُوطِي ، عبدالرحمان (م٩١١) تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى ، تحقيق : عبدالوهاب عبداللطيف ، مكتبه الرياض الحديثه ، رياض .
١٤. سُيُوطِي ، عبدالرحمان (م٩١١) تنوير الحوالك شرح موطأ مالك ، مكتبه التجاريه الكبرى ، مصر ، ١٣٨٩ .
١٥. سيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) شرح السيوطى على سنن النسائى ، تحقيق : عبدالفتاح أبو غده ، مكتب المطبوعات الإسلاميه ، چاپ دوم ، حلب ، ١٤٠٦ .
١٦. سُيُوطِي ، عبدالرحمان (م٩١١) شرح سنن ابن ماجه ، قديمى كتب خانه ، كراچى .
١٧. سيوطى ، عبدالرحمان (م٩١١) لباب النقول فى أسباب النزول ، دار احياء العلوم ، بيروت .
١٨. سُيُوطِي ، عبدالرحمان (م٩١١) مفتاح الجته فى الاحتجاج بالسنة ، چاپ سوم ، مدينه ، ١٣٩٩ .
١٩. شاشى ، محمّد بن احمد (م٥٠٧) حليه العلماء فى معرفه مذاهب الفقهاء ، تحقيق : ياسين احمد ابراهيم درادكه ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤٠٠ .
٢٠. شاشى ، هيثم بن كليب (م٣٣٥) المسند ، تحقيق : محفوظ الرحمن زين الله ، مكتبه العلوم والحكم ، مكه ، ١٤١٠ .
٢١. شافعى ، محمّد بن ادريس (م٢٠٤) اختلاف الحديث ، تحقيق : استاد محمّد احمد عبدالعزيز ، دار الباز ، مكه ، چاپ دوم ، ١٤٠٦ .
٢٢. شافعى ، محمّد بن ادريس (م٢٠٤) الرساله ، تحقيق : احمد محمّد شاكر ، قاهره ، ١٣٥٨ .
٢٣. شافعى ، محمّد بن ادريس (م٢٠٤) مسند الشافعى ، دار الكتب العلميه ، بيروت .
٢٤. شرف الدين ، سيد عبدالحسين (م١٣٧٧) المراجعات ، تحقيق : حسين راضى ، الجمعيه الإسلاميه ، چاپ دوم ، ١٤٠٢ .

٢٥. شرف الدين ، سيد عبدالحسين (م١٣٧٧) النص والاجتهاد ، تحقيق : ابو مجتبي ، سيدالشهداء ، قم ، ١٤٠٤ .
٢٦. شُرَيْبَلَالِي ، حسن (م١٠٦٩) نور الإيضاح ونجاه الأرواح ، دار الحكمة ، دمشق ، ١٩٨٥ م .
٢٧. شريف عمرى ، نادية ؛ اجتهاد الرسول ، مؤسسه الرساله ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٨ .
٢٨. شوکانى ، محمّد بن على (م١٢٥٠) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه والدرايه من علم التفسير ، دار الفكر ، بيروت .
٢٩. شوکانى ، محمّد بن على (م١٢٥٥) نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار (شرح منتقى الأخبار) ٩ جلد ، دار الجيل ، بيروت ، ١٩٧٣ م .
٣٠. شهرستاني ، سيد على (مؤلف كتاب حاضر) وضوء النبى ، قم ١٤١٥ .
٣١. شَهْرُوزِي ، عثمان بن عبدالرحمان (م٦٤٣) مقدّمه ابن الصلاح فى علوم الحديث ، تحقيق : صلاح بن محمّد بن عويضة ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٦ .
٣٢. شيبانى ، محمّد بن حسن (م١٨٩) الحجّه على أهل المدينة ، تحقيق : مهدي حسن گيلانى قادري ، عالم الكتب ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٣ .
٣٣. شيخ عباس قمى (م١٣٥٩) الكنى والألقاب ، مقدّمه : محمّد هادى امينى ، ١٩٧٠ م .
٣٤. صالحى شامى ، محمّد بن يوسف (م٩٤٢) سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد ، تحقيق : عادل احمد الموجود ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٤ .
٣٥. صبحى صالح (معاصر) علوم الحديث ومصطلحه ، دانشگاه دمشق ، چاپ پنجم ، ١٣٧٩ (أفست منشورات رضى ، قم) .
٣٦. صدر ، سيد حسن كاظمى (م١٣٥٤) تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام ، بغداد .
٣٧. صدوق ، محمّد بن على (م٣٨١) الأمالى ، تحقيق و نشر : مؤسسه

بعثت ، قم ، ١٤١٧ □ .

٣٨. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) الخصال ، تصحيح وتعليق : علي اكبر غفاري ، جامعه مدرسين ، چاپ دوم ، قم ، ١٤٠٣ □ .

٣٩. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) ثواب الأعمال ، انتشارات سيّد رضی ، چاپ دوم ، قم ، ١٤٠٥ □ .

٤٠. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) علل الشرايع ، المكتبة الحيدريّه ، نجف ، ١٣٨٦ □ .

٤١. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) عيون أخبار الرضا عليه السلام ، تصحيح : حسين اعلمی ، مؤسسه اعلمی ، بيروت ، ١٤٠٤ □ .

٤٢. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) كمال الدين وتمام النعمه ، تصحيح و تعليق : علي اكبر غفاري ، مؤسسه نشر اسلامي ، قم ، ١٤٠٥ □ .

٤٣. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) معاني الأخبار ، تصحيح : علي اكبر غفاري ، جماعه المدرسين ، قم .

٤٤. صدوق ، محمّد بن علي (م ٣٨١ □) من لا يخضّره الفقيه ، تعليق : علي اكبر غفاري ، جامعه مدرسين ، چاپ دوم ، قم ، ١٤٠٤ □ .

٤٥. صنعاني ، محمّد بن اسماعيل (م ١١٨٢ □) إرشاد النقاد إلى تيسير الاجتهاد ، مكتبة التراث العربي ، بغداد ، ١٩٩٠ م .

٤٦. صيّنعاني ، محمّد بن اسماعيل (م ١١٨٢ □) توضيح الأفكار لمعاني تنقيح الأنظار ، تعليق : صلاح بن محمّد بن عويضة ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٧ □ .

٤٧. صنعاني ، محمّد بن اسماعيل (م ١١٨٢ □) سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلّه الأحكام ، تحقيق : محمّد عبدالعزيز خولي ، دار احياء التراث العربي ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٣٧٩ □ .

٤٨. صيداوي ، محمّد بن احمد (م ٤٠٢ □) معجم الشيوخ ، تحقيق : عمر عبدالسلام تدمري ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤٠٥ □ .

٤٩. طبرانی ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠هـ) الروض الدانى = المعجم الصغير ، تحقيق : محمّد شكور محمود العاج ، المكتب الإسلامى ، بيروت ، ١٤٠٥ هـ .

٥٠. طبرانى ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠هـ) المعجم الأوسط ، تحقيق : طارق بن عوض الله و عبدالمحسن ، دار الحرمين ، قاهره ، ١٤١٥ هـ .

٥١. طبرانى ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠هـ) المعجم الكبير ، تحقيق : حمدى عبدالمجيد السلفى ، مكتبه العلوم والحكم الموصل ، چاپ دوم ، ١٤٠٤ هـ .

٥٢. طبرانى ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠هـ) مسند الشاميين ، تحقيق : حمدى عبدالمجيد سلفى ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٧ هـ .

٥٣. طبرسى ، احمد بن على (م ٥٦٠هـ) الاحتجاج ، تعليق سيد محمّد باقر خراسان ، دار النعمان ، نجف ، ١٣٨٦ هـ .

٥٤. طبرسى ، حسن بن فضل (از بزرگان قرن ششم هجرى) مكارم الأخلاق ، منشورات شريف رضى ، چاپ ششم ، قم ، ١٣٩٢ هـ .

٥٥. طبرسى ، فضل بن حسن (م ٥٤٨هـ) إعلام الورى بأعلام الهدى ، تحقيق ونشر : مؤسسه آل البيت ، قم ، ١٤١٧ هـ .

٥٦. طبرى ، احمد بن عبدالله (م ٦٩٤هـ) الرياض النضره فى مناقب العشره ، تحقيق : عيسى عبدالله محمّد مانع حميرى ، دار الغرب الإسلامى ، بيروت ، ١٩٩٦ م .

٥٧. طبرى ، محمّد بن جرير (م ٣١٠هـ) تاريخ الأمم والملوك = تاريخ الطبرى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

٥٨. طبرى ، محمّد بن جرير (م ٣١٠هـ) جامع البيان عن تأويل آى القرآن = تفسير الطبرى ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٥ هـ .

٥٩. طبرى ، محمّد بن جرير بن رستم (متوفى اوائل قرن چهارم هجرى) المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين عليه السلام ، تحقيق : احمد محمودى ، مؤسسه الثقافه ، قم .

٦٠. طبرى ، محمّد بن جرير بن رستم (متوفى اوائل قرن چهارم هجرى)

دلائل الإمامه ، تحقيق ونشر : مؤسسه بعثت ، قم ، ١٤١٣ . □

٦١. طحاوی ، احمد بن محمد (م ٣٢١ □) شرح معانی الآثار ، تحقيق : محمد زهری النجار ، دار الكتب العلمیه ، بیروت ، ١٣٩٩ . □

٦٢. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) اختیار معرفه الرجال = رجال الکشی ، تحقيق : شیخ حسن مصطفوی ، چاپ دانشکده ادبیات ، مشهد ، ١٣٤٨ . □

٦٣. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) الاستبصار فیما اختلف من الأخبار تحقيق : سید حسن خراسان ، دار الكتب الإسلامیه ، چاپ چهارم ، قم ، ١٣٩١ . □

٦٤. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) الأمالی ، تحقيق : قسم الدراسات الإسلامیه (گروه پژوهش های اسلامی) ، دار الثقافه ، قم ، ١٤١٤ . □

٦٥. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) الخلاف ، تحقيق : سید جواد شهرستانی و سید علی خراسانی و شیخ محمد مهدی نجف ، انتشارات اسلامی ، قم ، ١٤١٧ . □

٦٦. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) الغیبه ، تحقيق : عباد الله تهرانی و احمد ناصح ، مؤسسه معارف اسلامی ، قم ، ١٤١١ □

٦٧. طوسی ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ □) تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه ، تحقيق : سید حسن خراسان ، دار الكتب الإسلامیه ، چاپ چهارم ، قم .

٦٨. طیالسی ، سلیمان بن داود (م ٢٠٤ □) المسند ، دار المعرفه ، بیروت .

٦٩. عاملی ، حسین بن عبدالصمد (م ٩٨٤ □) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار ، تحقيق : سید عبداللطیف کوه کمری ، مجمع الذخائر الإسلامیه ، قم ، ١٤٠١ . □

٧٠. عاملی ، علی بن یونس (م ٨٧٧ □) الصراط المستقیم إلى مستحقّی التقدیم ، تحقيق : محمد باقر بهبودی ، المكتبه الرضویه ، ١٣٨٤ . □

٧١. عبد بن حمید بن نصر (م ٢٤٩ □) المنتخب من مسند عبد بن حمید ، تحقيق : صبحی بدری و محمود محمد خلیل ، مكتبه السنّه ، قاهره ، ١٤٠٨ . □

٧٢. عبدالحلیم جندی ؛ الإمام جعفر الصادق ، نشر : محمد توفیق عویضه ،

٧٣. عبدالغنى عبدالخالق ؛ حُجِّيهِ السُّنَّه ، المعهد العالمى للفكر الإسلامى ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٧ □ .

٧٤. عبدالوهاب خلاف ؛ علم أصول الفقه ، دار القلم ، چاپ دهم ، كويت ، ١٣٩٢ □ .

٧٥. عجلونى ، اسماعيل بن محمّد (م ١١٦٢ □) كشف الخفاء ومزيل الإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس ، تحقيق : احمد قلاش ، مؤسسه الرساله ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٥ □ .

٧٦. عسكرى ، حسن بن عبدالله (م ٣٨٢ □) تصحيفات المحدثين ، تحقيق : محمود احمد ميره ، المطبعه العربيه الحديثه ، قاهره ، ١٤٠٢ □ .

٧٧. عسكرى ، سيّد مرتضى (م ١٣٨٦ ش) عبدالله بن سبأ وأساطير أخرى ، چاپ ششم ، قم ، ١٤١٣ □ .

٧٨. عسكرى ، سيّد مرتضى (م ١٣٨٦ ش) معالم المدرستين ، مؤسسه النعمان ، بيروت ، ١٤١٠ □ .

٧٩. عظيم آبادى ، محمّد شمس الحق (م بعد از ١٣١٠ □) عون المعبود شرح سنن أبى داود ، دار الكتب العلميه ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٥ □ .

٨٠. علوى ، محمّد بن عقيل (م ١٣٥٠ □) النصائح الكافيه لمن يتولّى معاويه ، دار الثقافه ، قم ، ١٤١٢ □ .

٨١. عمرى ، صالح بن محمّد (م ١٢١٨ □) إيقاظ همم أولى الأبصار ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٣٩٨ □ .

٨٢. عيّنى ، محمّد بن احمد (م ٨٥٥ □) عمده القارى فى شرح صحيح البخارى ، دار الفكر ، بيروت .

٨٣. غزالى ، محمّد بن محمّد (م ٥٠٥ □) المستصطفى فى علم الأصول ، تحقيق : محمّد عبدالسلام عبدالشافى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٣ □ .

٨٤. غزنوى حنفى (م ٧٧٣ □) الغرّه المنيفه فى تحقيق بعض مسائل الإمام أبى

حنيفة ، تحقيق : محمد زاهد بن حسن كوثرى ، مكتبة الإمام أبى حنيفة ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٩٨٨ م .

٨٥. عَزَّى ، محمد بن محمد (م ١٠٦١) إتيقان ما يُحسن من الأخبار الدائرة على الألسن ، تحقيق : خليل محمد عربى ، دار الفاروق الحديثه ، چاپ دوم ، قاهره ، ١٤١٥ .

٨٦. فاكهى ، محمد بن اسحاق (م ٢٧٥) أخبار مكّه فى قديم الدهر وحديثه (٦ جلد) تحقيق : دكتور عبدالملك عبدالله دهيش ، دار خضر ، بيروت ، ١٤١٤ .

٨٧. فتحى ، ردينى ، المناهج الأصوليه ، شركة متّحده سوريا ، چاپ دوم ، ١٤٠٥ .

٨٨. فخر رازى ، محمد بن عمر (م ٦٠٦) أحكام البسملة وما يتعلّق بها من الأحكام والمعاني واختلاف العلماء ، تحقيق : مجدى السيد ابراهيم ، مكتبة القرآن ، قاهره .

٨٩. فخر رازى ، محمد بن عمر (م ٦٠٦) المحصول فى علم الأصول ، تحقيق : طه جابر فياض علوانى ، جامعه الإمام محمد بن سعود ، رياض ، ١٤٠٠ .

٩٠. فخر رازى ، محمد بن عمر (م ٦٠٦) تفسير الفخر الرازى = التفسير الكبير ، دار التراث العربى ، چاپ سوم ، بيروت .

٩١. فراهيدى ، خليل بن احمد (م ١٧٠) العين ، تحقيق : مهدي مخزومى و ابراهيم سامرائى .

٩٢. فضل بن شاذان (م ٢٦٠) الإيضاح ، تحقيق : سيد جلال الدين حسيني ارموى ، چاپ شده در ايران .

٩٣. فيروزآبادى ، محمد بن يعقوب (م ٨١٧) القاموس المحيط .

٩٤. قاسم بن محمد (م ١٠٢٩) الاعتصام بحبل الله المتين ، عمان ، ١٤٠٣ .

٩٥. قاضى عياض ، عياض موسى (م ٥٤٤) ترتيب المدارك وتقريب المسالك ، تحقيق : احمد بكير محمود ، دار الحياه ، بيروت .

٩٦. قرشى ، خيثمه بن سليمان (م٣٤٣) من حديث خيثمه بن سليمان قرشى أطرابلسى ، تحقيق : عمر عبدالسلام ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٠ . □
٩٧. قُزُطْبِي ، محمّد بن احمد (م٦٧١) الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي ، تحقيق : احمد عبدالحليم بردونى ، دار الشعب ، چاپ دوم ، قاهره ، ١٣٧٢ . □
٩٨. قَسْطَلَانِي ، احمد بن محمّد (م٩٢٣) إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .
٩٩. قِضَاعِي ، محمّد بن سلامه (م٤٥٤) مسند الشهاب ، تحقيق : حمدي عبدالمجيد سلفى ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤٠٧ . □
١٠٠. قلعه جى ، محمّد رواس ؛ موسوعه فقه ابراهيم نخعى ، دار النفائس ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤٠٦ . □
١٠١. قلعه جى ، محمّد رواس ؛ موسوعه فقه زيد بن ثابت وأبى هريره ، دار النفائس ، بيروت ، ١٤١٣ . □
١٠٢. قلعه جى ، محمّد رواس ؛ موسوعه فقه عبدالله بن مسعود ، دار النفائس ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٢ . □
١٠٣. قلعه جى ، محمّد رواس ؛ موسوعه فقه عمر بن خطاب ، دار النفائس ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٩ . □
١٠٤. قَلَقَشَنْدِي ، احمد بن عبدالله (م٨٢١) صبح الأعشى فى صناعه الإنشاء ، تحقيق : دكتور يوسف على طويل ، دار الفكر ، دمشق ، ١٩٨٧ م .
١٠٥. قَلَقَشَنْدِي ، احمد بن عبدالله (م٨٢١) مآثر الإنافه فى معالم الخلافه ، تحقيق : عبدالستار احمد فراج ، مطبعه حكومت كويت ، چاپ دوم ، ١٩٨٥ م .
١٠٦. قمى ، على بن ابراهيم (م٣٢٩) تفسير القمى ، تصحيح : سيّد طيّب جزائرى ، مؤسسه دار الكتاب ، قم ، ١٤٠٤ . □
١٠٧. قُنْدُوزِي ، سليمان بن ابراهيم (م١٢٩٤) ينابيع المودّه لذوى القربى ، تحقيق : سيّد على جمال اشرف حسيني ، دار الأسوه ، ١٤١٦ □

١٠٨. قُتُوجِي ، صَدِّيقُ بنِ حَسَن (م١٣٠٧) أَبْجَدُ الْعُلُومِ الْوَشْيِ الْمَرْقُومِ فِي بَيَانِ أَحْوَالِ الْعُلُومِ تَحْقِيقٌ : عَبْدِ الْجَبَّارِ زَرْكَار ، دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ ، بِيْرُوت ، ١٩٧٨ م .
١٠٩. قَيْسِرَانِي ، مُحَمَّدُ بنِ طَاهِر (م٥٠٧) تَذَكْرُهُ الْحَفَاطُ ، تَحْقِيقٌ : حَمْدِي عَبْدِ الْمَجِيد ، دَارُ الصَّمِيْعِي ، رِيَاض ، ١٤١٥ .
١١٠. كَاشَانِي ، عَلَاءُ الدِّينِ (م٥٨٧) بَدَائِعُ الصَّنَائِعِ فِي تَرْتِيبِ الشَّرَائِعِ ، دَارُ الْكُتَابِ الْعَرَبِي ، چَاطِ دَوْم ، بِيْرُوت ، ١٩٨٢ م .
١١١. كَتَانِي اِدْرِيْسِي ، عَبْدِ الْحَيِّ (م١٠٣٨) نِظَامُ الْحُكُومَةِ النَّبَوِيَّةِ الْمَسْمُومَةِ الْإِدَارِيَّةِ ، دَارُ الْكُتَابِ الْعَرَبِي ، بِيْرُوت .
١١٢. كَفَّعْمِي ، اِبْرَاهِيمُ بنِ عَلِي (مُتَوَفَايَ قَرْنِ نَهْم) الْمَصْبَاحُ = الْجُنَّةُ الْوَأَقِيَّةُ ، مَوْسَسَةُ اِعْلَمِي ، بِيْرُوت ، ١٤٠٣ .
١١٣. كَلَاعِي ، سَلِيمَانُ بنِ مُوسَى (م٦٣٤) الْاِكْتِفَاءُ بِمَا تَضَمَّنَهُ مِنْ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ وَالثَّلَاثَةَ الْخَلْفَاءُ ، تَحْقِيقٌ : مُحَمَّدُ كَمَالُ الدِّينِ عَزَّ الدِّينِ عَلِي ، عَالَمُ الْكُتُبِ ، بِيْرُوت ، ١٩٩٧ م .
١١٤. كَلِينِي ، مُحَمَّدُ بنِ يَعْقُوبِ (م٣٢٩) الْكَافِي (٨ جُلْد) تَحْقِيقٌ : عَلِيُّ اَكْبَرُ غَفَارِي ، دَارُ الْكُتُبِ الْإِسْلَامِيَّةِ ، چَاطِ سَوْم ، تَهْرَان ، ١٣٨٨ .
١١٥. گَرْوَهِي اَزِ مَسْتَشْرِقَانِ ؛ الْمَعْجَمُ الْمَفْهَرَسُ لِأَلْفَاظِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ ، مَكْتَبَةُ بَرِيلِ ، لِيدِن ، ١٩٣٦ م .
١١٦. لَالِكَايِي ، هَبَةُ اللَّهِ بنِ حَسَن (م٤١٨) اِعْتِقَادُ أَهْلِ السُّنَّةِ = شَرْحُ أُصُولِ اِعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ مِنَ الْكُتُبِ وَالسُّنَّةِ وَاجْمَاعِ الصَّحَابَةِ ، تَحْقِيقٌ : اَحْمَدُ سَعْدُ حَمْدَانِ ، دَارُ طَيْبَةِ ، رِيَاض ، ١٤٠٢ .
١١٧. لَكَانْدَهْلُوِي ، مُحَمَّدُ يُوْسُفِ (م١٢٤٥) حَيَاةُ الصَّحَابَةِ ، مَرَاجِعُهُ وَشَرْحٌ : شَيْخُ هَشَامِ بَخَارِي ، الْمَكْتَبَةُ الْعَصْرِيَّةُ ، چَاطِ دَوْم ، بِيْرُوت ، ١٤١٧ .
١١٨. مَازَنْدَرَانِي ، مَوْلَى مُحَمَّدِ صَالِحِ (م١٠٨١) شَرْحُ أُصُولِ الْكَافِي .
١١٩. مَالِقِي اَنْدَلُسِي ، مُحَمَّدُ بنِ يَحْيَى (م٧٤١) التَّمْهِيدُ وَالْبَيَانُ فِي مَقْتَلِ الشَّهِيدِ عَثْمَانَ ، تَحْقِيقٌ : مُحَمَّدُ يُوْسُفِ زَايِد ، دَارُ الثَّقَافَةِ ، قَطْر ، ١٤٠٥ .

١٢٠. مالك بن انس (م١٧٩) المدونه الكبرى ، دار صادر ، بيروت .
١٢١. مالك بن انس (م١٧٩) موطأ الإمام مالك ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقي ، دار احياء التراث العربى ، مصر .
١٢٢. ماوردى ، على بن محمد (م٤٢٩) اعلام النبوه ، تحقيق : محمد المعتصم بالله بغدادى ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٩٨٧م .
١٢٣. مباركفورى ، محمد عبدالرحمان (م١٣٥٣) تحفه الأحوذى بشرح جامع الترمذى ، دار الكتب العلميه ، بيروت .
١٢٤. متقى هندی (م٩٧٥) كنز العمال ، تحقيق : بكرى حيانى و صفوت السقا ، مؤسسه الرساله ، بيروت .
١٢٥. محب الدين طبرى ، احمد بن عبدالله (م٦٩٤) ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى ، دار الكتب المصریه .
١٢٦. محمد ابو زهره ؛ تاريخ المذاهب الإسلاميه فى السياسه والعقائد ، دار الفكر العربى ، بيروت ، ١٩٨٩م .
١٢٧. محمد ابو زهو ؛ الحديث والمحدثون أو عناية الأئمه الإسلاميه بالسنة النبويه ، چاپ قاهره ١٣٧٨ (تجدید چاپ ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٤) .
١٢٨. محمد سلام مدكور ؛ مناهج الاجتهاد فى الإسلام ، دانشگاه كويت ، ١٣٩٣ .
١٢٩. محمد عبدالهادى حنفى (م١١٣٨) حاشیه السندى على النسائى (چاپ با سُنن نسائى در ٨ جلد) تحقيق : عبدالفتاح ، دار الكتب العلميه ، چاپ دوم بيروت ، ١٤٠٦ .
١٣٠. محمد عجاج خطيب ؛ إصلاح الحديث وعلومه ومصطلحه ، دار المعارف ، چاپ دهم ، مصر ، ١٤٠٨ .
١٣١. محمد عجاج خطيب ؛ السنه قبل التدوين ، دار الفكر ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩١ .

١٣٢. محمودى ، محمّد باقر (معاصر) نهج السعاده فى مستدرک نهج البلاغه ، دار التعارف ، بيروت ، ١٣٩٦ □ .
١٣٣. مرغینانى ، على بن ابى بکر (م٥٩٣□) الهدايه شرح بدايه المبتدى ، المكتبه الإسلاميه ، بيروت .
١٣٤. مزی ، يوسف بن زکى (م٧٤٢□) تهذيب الکمال ، تحقيق : دکتر بشار عواد ، دار الرساله ، بيروت ، ١٤٠٠ □ .
١٣٥. مسعودى ، على بن حسين (م٣٤٦□) التنبیه والشراف ، دار صعب ، بيروت .
١٣٦. مسعودى ، على بن حسين (م٣٤٦□) مروج الذهب ، دار الهجره ، قم ، ١٣٨٥ □ .
١٣٧. مسلم بن حجاج قشیرى نیشابورى (م٢٦١□) صحيح مسلم ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ، دار احیاء التراث العربی ، بيروت .
١٣٨. مظفر ، محمّد حسن (م١٢٧٥□) دلائل الصدق ، دار المعلم ، چاپ دوم ، قاهره ، ١٣٩٦ □ .
١٣٩. معلمی ، عبدالرحمان بن يحيى ؛ الأنوار الكاشفه لما فى الأضواء من المجازفه ، عالم الكتب ، بيروت ، ١٤٠٢ □ .
١٤٠. مغربى ، احمد بن الصديق (م١٣٨٠□) فتح الملك العلى بصحّه حديث باب مدينه العلم على ، تحقيق : محمّد هادى امينى ، مكتبه اميرالمؤمنين عليه السلام ، اصفهان ، ١٣٨٨ □ .
١٤١. مغربى ، محمّد بن عبدالرحمان (م٩٥٤□) مواهب الجليل لشرح مختصر خليل ، دار الفكر ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٨ □ .
١٤٢. مفيد ، محمّد بن محمّد (م٤١٣□) الأمالى ، تحقيق : حسين استاد ولى و على اكبر غفارى ، جامعه مدرسین ، قم ، ١٤٠٣ □ .
١٤٣. مفيد ، محمّد بن محمّد (م٤١٣□) الفصول المختاره ، تحقيق : سيد مير على شريفى ، دار المفيد ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٤ □ .
١٤٤. مفيد ، محمّد بن نعمان (م٤١٣□) الإختصاص ، تحقيق : على اكبر

غفارى ، جامعه مدرسين ، قم .

١٤٥. مفيد ، محمد بن نعمان (م٤١٣) الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد (٢ جلد) تحقيق و نشر : مؤسسه آل البيت ، قم .
١٤٦. مفيد ، محمد بن نعمان (م٤١٣) أوائل المقالات ، تحقيق : ابراهيم انصارى زنجانى ، دار المفيد ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٤ .
١٤٧. مقدسى ، محمد بن عبدالواحد (م٦٤٣) الأحاديث المختاره (١٠ جلد) ، تحقيق : عبدالملك بن عبدالله بن دهيش ، مكتبه النهضه الحديثه ، مكه ١٤١٠ .
١٤٨. مقدسى ، محمد بن مفلح (م٧٦٢) الفروع وتصحيح الفروع ، تحقيق : ابو زهراء حازم قاضى ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٨ .
١٤٩. مناوى ، عبدالرئوف (م١٠٣٥) فيض القدير شرح الجامع الصغير ، المكتبه التجاربه الكبرى ، مصر ، ١٣٥٦ .
١٥٠. منذرى ، عبدالعظيم بن عبدالقوى (م٦٥٦) الترغيب والترهيب من الحديث الشريف ، تحقيق : ابراهيم شمس الدين ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٧ .
١٥١. منصور على ناصف ؛ التاج الجامع للأصول ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ١٣٧١ .
١٥٢. منقرى ، نصر بن مزاحم (م٢١٢) وقعه صفين ، تحقيق : عبدالسلام محمد هارون ، مؤسسه العربيه الحديثه ، چاپ دوم ، ١٣٨٢ .
١٥٣. منير بعلبكي (معاصر) موسوعه المورد ، دار العلم ، بيروت ، ١٩٨٠ م .
١٥٤. الموسوعه العربيه الميسره ، دار الشعب ، چاپ دوم ، قاهره ، ١٩٧٢ م .
١٥٥. مؤيدى حسنى ، مجدالدين بن محمد ؛ التحف شرح الزلف ، چاپ اول ، ١٣٨٩ .
١٥٦. ميرداماد ، مير محمد باقر (م١٠٤٠) الرواشح السماويه فى شرح الأحاديث الإماميه ، انتشارت كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى ، قم ، ١٤٠٥ .
١٥٧. ميلانى ، سيد محمد هادى (م١٣٩٥) قادتنا كيف نعرفهم ، تحقيق : سيد

محمّد على ميلانى ، مؤسسه الوفاء ، بيروت ، ١٤٠٦ .

١٥٨. ناجى حسن ، ثوره زيد بن على ، مكتبه النهضه ، بغداد (و نیز چاپ مطبعه الآداب ، نجف ، ١٩٦٦م) .

١٥٩. نجاشى ، احمد بن على (م ٤٥٠) رجال نجاشى ، تحقيق : سيد موسى شيبى زنجانى ، مؤسسه انتشارات اسلامى ، چاپ پنجم ، قم ، ١٤١٦ .

١٦٠. نحاس ، احمد بن محمد (م ٣٣٨) معانى القرآن الكريم = تفسير النحاس ، تحقيق : محمد على صابونى ، جامعه أم القرى ، مكّه ، ١٤٠٩ .

١٦١. نسائى ، احمد بن شعيب (م ٣٠٣) السنن الكبرى ، تحقيق : عبدالغفار سليمان بندارى ، سيد كسروى حسن ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١١ .

١٦٢. نسائى ، احمد بن شعيب (م ٣٠٣) المجتبى من السنن = سنن النسائى ، تحقيق : عبدالفتاح ابو غده ، مكتبه المطبوعات الإسلاميه ، چاپ دوم ، حلب ، ١٤٠٦ .

١٦٣. نسفى ، محمد بن عمر (م ٥٣٧) تفسير النسفى .

١٦٤. نعمانى ، محمد بن ابراهيم (م ٣٨٠) الغيبه ، تحقيق : على اكبر غفارى ، مكتبه الصدوق ، تهران .

١٦٥. نفرأوى مالكى ، احمد بن غنيم بن سالم (م ١١٢٥) الفواكه الدوانى على رساله ابن زيد القيروانى (٢ جلد) دار الفكر ، بيروت ، ١٤١٥ .

١٦٦. نمله ، عبدالكريم بن على ؛ مخالفه الصحابه للحديث النبوى الشريف ، مكتبه الرشد ، رياض ، ١٤١٦ .

١٦٧. نورى ، ميرزا حسين (م ١٣٢٠) خاتمه المستدرک ، تحقيق و نشر : مؤسسه آل البيت ، قم ، ١٤١٥ .

١٦٨. نورى ، ميرزا حسين (م ١٣٢٠) مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، تحقيق و نشر : مؤسسه آل البيت ، قم ، ١٤٠٨ .

١٦٩. نووى ، محبى الدين بن شرف (م ٦٧٦) المجموع شرح المهذب ، تحقيق : محمود مطرحى ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤١٧ .

١٧٠. نووى ، يحيى بن شرف (م٦٧٦) صحيح مسلم بشرح النووى ، دار احياء التراث العربى ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٢ . □
١٧١. واحدى نيشابورى ، على بن احمد (م٤٦٩) أسباب نزول الآيات ، مؤسسه الحلبي ، قاهره ، ١٣٨٨ . □
١٧٢. واسطى ، اسلم بن سهل (م٢٩٢) تاريخ واسط ، تحقيق : كوركيس عواد ، عالم الكتب ، بيروت ، ١٤٠٦ . □
١٧٣. وافى المهدي ؛ الاجتهاد فى الشريعة الإسلاميه (نشأته وتطوره والتعريف به) دار الثقافه المغرب .
١٧٤. هاشم معروف حسيني ؛ تاريخ الفقه الجعفرى ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٧ . □
١٧٥. هاشم معروف حسيني ؛ دراسات فى الحديث والمحدثين ، دار التعارف ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٨ . □
١٧٦. هزوى ، قاسم بن سلام (م٢٢٤) غريب الحديث ، محمّد عبدالمعيد خان ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٣٩٦ . □
١٧٧. هيثمى ، حافظ نور الدين ؛ بغيه الباحث عن زوائد مسند الحارث ، تحقيق : حسين احمد صالح با كرى ، مركز خدمه السنّه والسيره النبويه ، مدينه ، ١٤١٣ . □
١٧٨. هيثمى ، على بن أبى بكر (م٨٠٧) مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، دار الكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٧ . □
١٧٩. يعقوبى ، احمد بن أبى يعقوب (م٢٩٢) تاريخ يعقوبى ، دار صادر ، بيروت .
- يحيى بن حسن زيدى (م٥٦٦) أصول الأحكام فى الحلال والحرام .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

